



AllamehTabeshi.com

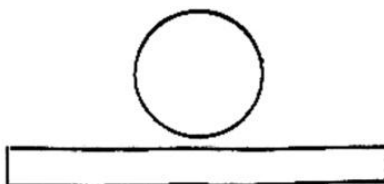
AllamehTabesh.com

دریچه‌ای بر  
تمدن معنیدار

علامه فقید سعادتملوک تابش هروی

## شناسنامه

نام کتاب: دریچه‌ای بر تمدن معنیدار  
نویسنده: علامه فقید سعادت ملوک تابش هروی  
نوبت چاپ: یکم  
طرح جلد: علامه فقید سعادت ملوک تابش هروی  
ناشر: خیریه المهدی (عج)  
تاریخ انتشار: حمل ۱۳۹۲  
شمارگان: ۱۰۰۰ جلد  
قیمت مصرف کننده: (۲۵۰ افغانی)  
چاپ: مهر حبیب، هرات - افغانستان  
سایت: [www.AllamehTabesh.com](http://www.AllamehTabesh.com)  
حق چاپ محفوظ و مخصوص ناشر است.



بول فروز این کتاب به بلا صمیمانه از طریق خیریه مهر  
مصرف خواهد شد.

عَنِ النَّبِيِّ (ص): اتَّقَى النَّاسَ مَنْ قَالَ الْحَقَّ فِيمَا لَهُ وَعَلَيْهِ.  
«بحار ج ۶۷، ص ۲۸۸»

نبی گرامی (ص) فرمود:  
پرهیز کارترین مردم کسی است که حق را بگوید،  
خواه به سودش باشد، خواه به زیانش.

AllamehTabesh.com

## فهرست مطالب

زندگینامه ..... الف

حرفی از هزار ..... ۱۹

### فصل اول

جوانان و مشکل شناخت تمدن ..... ۲۷

فن سالاری و استعمار فرهنگی ..... ۳۲

یکم - عدم شناخت عمیق انسان ..... ۴۷

دوم - نداشتن نظام ارزشی والا ..... ۴۸

سوم - رویگردانی از شریعتی کامل و تحریف نشده ..... ۴۹

چهارم - تساهل دفاع‌ناپذیر ارزش‌گریز ..... ۵۰

مأموران تغییر ..... ۵۶

تحریف مقوله‌ها ..... ۷۳

بی‌طرف جازدن ..... ۸۶

### فصل دوم

ارمغان دیدگاهها ..... ۹۲

تمدن امری انسانی است ..... ۱۰۳

وجوه تشابه و تمایز ..... ۱۱۰

الف - حیات گروهی ..... ۱۱۰

باء - تقسیم کار و انباشت ..... ۱۱۰

جیم - حضور مشخص رهبری ..... ۱۱۰

دال - حوزه حاکمیت و سلطه ..... ۱۱۰

هاء - زیباپسندی و زیباسازی ..... ۱۱۰

مؤلفه‌ها، ابزار و ... ..... ۱۱۳

تمدن و پیوندهای معنیدار ..... ۱۱۸

ریشه‌ها و سرمایه‌ها ..... ۱۲۰

۱۲۷	.....	لوازم کشف تمدن
۱۳۱	.....	تلاشی رسواگر
۱۳۸	.....	نگرشی فرارونده
۱۴۰	.....	تمدن تنها... نیست
۱۴۷	.....	جهت تمدن معنیدار و...

## فصل سوم

۱۶۷	.....	انسان در فن سالاری
۱۷۳	.....	سیمای انسان در فن سالاری
۱۷۶	.....	ماده گرایی
۱۸۰	.....	بی تقدسی
۱۸۲	.....	ارزش گریزی
۱۸۳	.....	بی معنائی
۱۸۹	.....	توسعه ابزار محور
۱۹۰	.....	تمرکز و تکاثرزدگی
۱۹۱	.....	عاطفه زدائی
۱۹۴	.....	آزادی ستیزی
۱۹۶	.....	پاینده ستیزی
۱۹۸	.....	مرگ محوری
۲۰۵	.....	ویرانگری
۲۰۵	.....	اشاراتی هراسبار
۲۰۵	.....	دیانت گریزی
۲۰۸	.....	انهدام نظام ارزشی
۲۰۹	.....	در سوگ معنا
۲۱۲	.....	پرستش ابزار
۲۱۴	.....	تقلا برای مردن



۲۱۶	پیامدهای فن سالاری
۲۲۹	حیاتی منطق گریز
۲۳۰	معنویت گریزی
۲۳۱	انسان ستیزی
۲۳۵	شبکه‌ای از بدبختی
۲۳۵	دل‌مردگی
۲۳۶	غربت معنوی
۲۳۷	ابزار سالاری
۲۳۷	عقل ستیزی
۲۳۸	تعهد گریزی
۲۳۹	خودفریبی
۲۳۹	سرکوب‌گری
۲۳۹	تحمیل و تشدید نیازنماها
۲۴۰	بیگانگی و درماندگی
۲۴۱	کمیت زدگی
۲۴۱	خود ویرانگری
۲۴۱	بی‌ارج سازی خود
۲۴۲	سنجش گریزی
۲۴۳	علالت عقلانی - ارزشی
۲۴۳	تشدید تعارضها
۲۴۴	تقلب و بدل تراشی
۲۴۴	غفلت‌پروری
۲۴۵	کودک منشی
۲۴۵	احساس بی‌متکائی
۲۴۵	تدنّی

۲۴۶	عاطفه ستیزی .....
۲۴۶	بی تمیزی .....
۲۴۶	بی غیرتی .....
۲۴۷	نوعی قوا دیگری .....
۲۴۷	مکانت زدائی .....
۲۴۷	تلاشی و زوالی شرمبار .....

### فصل چهارم

۲۵۲	اعترافی حسرت جوش .....
۲۵۹	نمائی محرم جوی .....
۲۶۵	راهی بر کتبار .....
۲۷۲	گوهر تمدن و آیات قرآنی .....
۲۷۳	اول - فراخوانیهای قرآن .....
۲۷۶	دوم - مؤمن و سرمایه‌های وجودیش .....
۲۷۸	سوم - پیامدهای ایمان .....
۲۸۱	سنن ثابت و دورانی بودن تمدن .....
۲۸۸	یکم - رشد مادی و ظلم .....
۲۸۹	دویم - مکر و ... ..
۲۸۹	سیم - ستمی اعترافبار .....
۲۸۹	چهارم - کفر و کفران .....
۲۹۴	عشق و تمدن .....
۳۰۱	روایات و گوهر تمدن .....
۳۰۲	پیام هدایت .....
۳۰۴	برترین، بهترین و ... ترین کارها .....
۳۱۱	برترین و ... ترین آدمیان .....
۳۲۷	عوامل هلاک و تلاشی .....

۳۳۰	..... یکم - دوره حضرت نوح (ع)
۳۳۲	..... دویم - دوره حضرت هود (ع)
۳۳۴	..... سیم - دوره حضرت صالح (ع)
۳۳۶	..... چهارم - دوره حضرت لوط (ع)
۳۳۷	..... پنجم - دوره حضرت شعیب (ع)
۳۳۸	..... ششم - دوره حضرت ابراهیم (ع)
۳۳۹	..... هفتم - دوره حضرت موسی (ع)
۳۴۳	..... دنیا محوری و توسعه اقتصادی
۳۴۴	..... استکبار
۳۴۴	..... دین زدائی
۳۴۴	..... فسق و فساد و همجنس بازی
۳۴۵	..... هواپرستی
۳۴۵	..... ظلم، استعمار، زور گوئی و استعمار
۳۴۶	..... راهی روشن
۳۵۰	..... ویژگیها و اهداف تمدن معنیدار
۳۵۰	..... یکم - استعلائی بودن
۳۵۱	..... دویم - پرورش دهندگی
۳۵۲	..... سیم - حیات محوری
۳۵۲	..... چهارم - برهانمندی
۳۵۳	..... پنجم - واقع گرایی
۳۵۳	..... ششم - ارزش محوری
۳۵۴	..... هفتم - عزت بخشی
۳۵۴	..... هشتم - آزادی و آزادگی
۳۵۶	..... نهم - تلاشگری
۳۵۶	..... دهم - معناداری

- ۳۵۶ ..... یازدهم - آرامش بخش
- ۳۵۶ ..... دوازدهم - محبت بارگی
- ۳۵۷ ..... سیزدهم - نظم بندی
- ۳۵۷ ..... چهاردهم - سازندگی
- ۳۵۷ ..... پانزدهم - ابداعی بودن
- ۳۵۷ ..... شانزدهم - غنایندی و غنابخشی
- ۳۵۹ ..... اهداف تمدن معنیدار

AllamehTabesh.com

در گذر زمان و جهان هستی گاهی از سوی خداوند نوری تجلی می کند، تا آیتی از آیات حق و حجتی بر خلایق باشد، آنچنانکه حق ایشان را محض ستایش خویش برگزیده و صنعت فرمود. دل و جانیشان را از هر آنچه جز اوست پاکیزه ساخت، تا همه ی غوغا و هیاهویشان را شور عشق خود گرداند، خلعت بندگی بر تامتشان پوشید و تاج ولی را افسرشان ساخت. دست حق از این آستین بیرون فتاد تا دست گیرد افتادگان را و چراغ راه باشد گم گشتگان را.

پس درود خدا بر ایشان که پاک آفریده شدند، پاک زیستند و به پاکی جان شیرین را به جان آفرین تسلیم داشتند. در او فانی گشتند تا برای همیشه بر تارک هستی باقی بمانند. و علامه فقید استاد سعادتملوک تابش هروی عبد صالح خدا، سوخته ی در عشق و معرفت حق و پیام آور عبودیت که خدای منان او را به امت محمدی هدیه داشت یکی از این برگزیدگان بود.

بلند همت بود و بر بیکرانه ها چشم داشت. با همه ی هستی اش کوشید تا پا در جای پای اسوه خلقت نهاده، دست بر اوج افلاک رساند و از عالم بالا گوهرهای عشق و معرفت را خوشه چینی کرده و چون سحاب رحمت سینه های تشنه را آبیاری کند. خلیقاتش چنان متأثر از فرامین الهی و والائی های علوی بود که فرموده ی: (تخلقوا باخلاق الله) را مصداق عینی بود و معبود خواست که به مقام (ولی اللهی) کشاندش فرمود: «عبدی اطعنی حتی اجعلک مثلی».

مولایش جام سقای عشق و معرفت را به تمامی در ساغرش ریخته و جذبات عشق الهی عنان از کفش برده و ریشه ی انانیت را در وجودش خشکانده بود. از خواص و مقربان ساحت دلدار بود، اذن دیدار داشت و جز به امر ولایت عامل نبود. هنگامی که پیمانه اش لبریز می گشت با محرمانش از اسرار مکاشفات و مشاهدات و ملاقات های با موالیانش و خدمتگزاری ملایک تحت امرش راز می گفت.

احاطه ای باطنی بر علم داشت، چنانچه بدون مقدمات درس می دانست و در مسایل مشکل جایی که دیگران پای در گل می ماندند، کلید حل مبهمات بود. خلاقیت بی همتایش در نظریه پردازی از ژرف اندیشی اش جوش می گرفت و می فرمود: «انسان می بایست تا پنجاه سال

بعدش آینده نگری داشته باشد» و خود نیز برنامه‌هایش را بر همین محور پی‌ریخته بود و شناخت شخصیتش را تا پنجاه سال دیگر ناممکن می‌دید و آثارش را متحول کننده‌ی جهان و این همه را از عنایات و کرامات معصومین علیهم السلام می‌دانست. هر چه گفت کرد و هر چه کرد، شد. عمل مجسم بود. آزاد شده از اعتبارات سپنجی و بر جایگاهی وحدت بخش تکیه داشت و می‌فرمود: «عمر خود را به گونه‌ای گذرانده‌ام که هرگز برای آن پشیمان نیستم و حسرت بهتر گذراندن آن را ندارم و همیشه بهترین‌ها را انجام داده‌ام»، از قفس رسته و بر شاخسار درخت الا هو بنشسته بود تا خلیفه‌ی الهی را تاجداری کند و می‌فرمود: «لا اله الا الله گفتن دیگر باشد و لا اله الا الله شدن دیگر».

تمنای خواستن‌ها در دلش مرده و ساده زیستی و قناعت، بی‌نیازش ساخته بود. هستی داده و هستی ستانده بود. از عالم قلب تا انتهای عالم روح پر کشیده و به ولایت تامه‌ی محمدی (ص) نایل گشته، روحی مجرد بود و آنگاه که جذبۀ الهی وجودش را در می‌نوردید، ساعتی چون جسدی بی‌جان از عالم ملک سر بر کشیده تا لاهوت می‌خرامید، سیرش مجبوی بود که هر سالکی را نشاید. خوش گوارایش و گوارای هر رهروی.

در مسایل دینی بسیار غیر تمند و در شئون زندگی دین محور بود. دوستی، دشمنی، شادی، غم، خنده و گریه‌هایش برای دین بود و تمام نگرانی و دلهره‌هایش از جنس دین بود. به رعایت حقوق دینی با دقتی ویژه اهتمام داشت و با همان دقتی که به رعایت حقوق خداوند (عز و جل)، قرآن و عترت توجه داشت به حقوق اجتماع و مردم اهتمام می‌ورزید و با وجود انبوه گرفتاری‌ها حتی از حقوق حیوانات نیز غفلت نمی‌ورزید.

نفس پروری در نزدش عفن و پلید بود و همگان میهمان سفره‌ی تواضع و فروتنی‌اش بوده، هر که درب خانه‌اش را دق الباب می‌کرد پیش از آن که بداند کیست، به رویش گشوده می‌گردید. بیشتر زمان خود را به حل مشکلات مردم اختصاص می‌داد و می‌فرمود: «در تمام عمر کار مردم را هر چند هم اگر کم اهمیت می‌نمود بر کار شخصی خودم هر چند هم اگر پراهمیت می‌نمود، مقدم داشتم». آری و به حق چنین بود.

---

فرزانه‌ی فرهیخته، استاد سعادت‌ملوک تابش، به سال ۱۳۲۹ خورشیدی در شهر هرات افغانستان در محله‌ی خواجه عبدالله مصری، در خانواده‌ای مسلمان و مفتخر به مذهب حقه‌ی شیعه‌ی

اثنا عشری دیده به جهان گشود. مادر ایشان از اهالی خراسان و پدرش، محمدمهدی احمدیان از اهالی هرات مردی روشن ضمیر و از خانواده‌ای مبارز بود؛ پدر بزرگ ایشان، «احمد» به دلیل مبارزه علیه استعمار، دهه‌ی آخر عمر شریف خویش را در زندان مخوف «ده مزنگ» کابل سپری نمود. در سنین نوجوانی در راستای تربیت صحیح دینی با ارشاد پدر به محضر معلمی شایسته و وارسته به نام شیخ براتعلی کابلی که از چشمه‌سار حکمت و عرفان چشیده بود، هدایت گردید. هم زمان با انس و بهره‌گیری از محضر اساتید عرفان و اهل شهود، دوران تحصیلات ابتدایی و متوسطه را به صورت جهشی و در مدت ۹ سال در دبیرستان جامی و سلطان غیاث الدین غوری هرات به پایان رسانید. در سال ۱۳۵۳ تحصیلات دانشگاهی را در دانشکده‌ی ادبیات کابل با کسب رتبه‌ی برتر و ارایه‌ی پایان‌نامه‌ای بسیار محققانه که خود یکی از آثار ایشان را به نام «قرآن و دیدگاه‌های زیبایی‌شناسی» احتوا می‌کند، با اخذ مدرک لیسانس به پایان رسانید و در دهه‌ی پنجاه به عنوان شاعر برتر سال انتخاب و معرفی گردیدند.

دوران جهاد استاد متأثر از تحولات سیاسی افغانستان و تجاوز دولت استعمارگر شوروی بود. ایشان مبارزه علیه مظاهر بی‌دینی و استعمار را بر خود فرض واجب دانسته به جهاد علیه خنوس شیطانی به پا خاست و به عنوان یکی از عناصر فعال و محوری جهاد و مقاومت دستگیر و راهی زندان گردید. ایشان در شرح حوادث بازداشت خود چنین فرمودند: «از آنجا که طبق روال معمول مجاهدین سرشناس بازداشت شده را بدون محاکمه و در اسرع وقت اعدام می‌نمودند با خدای خود نذری نمودم که اگر توفیق شهادت حاصلم گردید که به مطلوب خود رسیده‌ام و اگر از زندان رهایی یافتم این آزادی را تولد و عمری دوباره تلقی نموده و خود را وقف مولایم حضرت بقیة الله الاعظم روحی و ارواحنا فداه نمایم. سحرگاه که مأموران مرا احضار نمودند، دوستان زندانی به فرض اعدام و آخرین وداع شیون و زاری نمودند، لکن مأموران در کمال شگفتی مرا به پیرون از زندان راهنمایی و آزاد نمودند. پس از آزادی به جهت ادای نذر متوسل به آستان دوست گردیدم و حین دومین اربعین از توسلاتم در عالم رؤیا به زیارت امام زمان (عج) نایل گردیدم، پس از دست بوسی از حضرت‌شان استمداد طلبیدم. ایشان مرا به خواندن کتابی امر نموده و فرمودند این کتاب را بخوان، تو خود خواهی فهمید چه باید بنویسی. پس از مطالعه‌ی آن کتاب به تکلیف خود به نوشتن آثار عالم و خیر گشتم».

به این ترتیب استاد تحقیق و نگارش در زمینه‌هایی چون سیاست، فلسفه، عرفان، ادبیات، روانشناسی، اخلاق، هنر، جامعه‌شناسی و دیگر علوم را آغاز نمود و در صنعت شعر طرحی نو در انداخت و می‌فرمود: «جهت نگارش کتاب‌ها با دقت و تدبر صدها بار ختم قرآن نمودم»؛ که حاصل آن بیش از چهل و پنج عنوان کتاب با ویژگی منحصر به فرد محوریت توحید (فلسفه توحیدی، سیاست توحیدی، روانشناسی توحیدی و ...) گردید. افزون بر نگارش کتاب‌ها در قالب جلسات مذهبی با تشریح معارفی چون شرح صحیفه سجادیه، شرح دعای کمیل، ترسهای نبی مکرم (ص)، آرمان‌های نبی مکرم اسلام (ص) و حضرت صدیقه طاهره (س) و امام علی (ع) و امام حسن (ع) و امام حسین (ع)، شرح صد میدان و منازل السائرین خواجه عبدا... انصاری و مولوی شناسی و پیدل شناسی از آثار نوشتاری و گفتاری خود دریایی کرانه ناپیدا و مملو از گهرهای ناب تقدیم تشنگان طریق حق نمودند که این آثار نیز به صورت صوت و تصویر در دسترس و باقی است.

هم چنین ایشان کتابخانه‌ی شخصی خود را که چند هزار جلد کتاب را در بر می‌گیرد و یکی از نفیس‌ترین کتابخانه‌های اسلامی به شمار می‌رود با جاری نمودن صیغه‌ی شرعی وقف امام زمان (عج) نمودند که در قالب کتابخانه‌ای عمومی در شهر هرات در اختیار علاقه‌مندان قرار گیرد.

اما پس از آزادی از زندان، اشغالگران و نوکران کمونیست آن‌ها، حضور استاد را که بی‌وقفه و خستگی‌ناپذیر، فعالیت‌های جهادی خود را استمرار می‌بخشید، تاب نیاورده و سرانجام در سال ۱۳۵۷ به دنبال تعقیب و گریزهای طولانی و با توجه به پیروزی انقلاب اسلامی ایران از راه نیمروز با قصد مهاجرت وارد ایران گردیدند.

در سال ۱۳۶۰ با درخواست و دعوت حزب اسلامی رعد افغانستان برای رهبری کادر فرهنگی این حزب به مشهد آمدند و تا سال ۱۳۶۷ همواره به سازماندهی و تربیت مجاهدین مسلمان در جبهه‌ی جهاد اصغر عاشقانه تلاش ورزیده و بعد از آن تمام فعالیت‌های ایشان تا سال ۱۳۸۲ در جبهه‌ی مقدس و پهناور جهاد اکبر منحصر گردید، چنانکه می‌فرمودند: «در طول بیست و پنج سال هجرت، بیست و پنج روز به خود و برای خود نبودم».

در سال‌های پر درد و رنج هجرت در شرایطی که خانواده‌ی ایشان پس از مهاجرت به ایران



هویت ایرانی را پذیرفته و شناسنامه‌ی ایرانی دریافت کرده بودند، با وجود پیشنهادها و اصرارهای بسیار برای پذیرش شناسنامه‌ی ایرانی، برای این گونه اعتبارات و همی به اندازه‌ی بال مگسی ارزش قایل نبوده و همواره به افغانی بودن خود افتخار می‌ورزیدند و فروش هویت خود را به بهای فرار از رنج جهاد و مهاجرت و رسیدن به رفاه زندگانی فانی زشت‌ترین ننگ‌ها می‌دانستند.

در سال ۱۳۸۲ پس از اشغال افغانستان از سوی غارتگران غربی، حادثه‌ای که استاد در زمان اشغال افغانستان توسط شوروی با نگارش کتاب افغانستان و تهدید غرب، وقوع آن را پیش‌بینی کرده بود، با قصد جهاد برای بازگشت به وطن اراده نمود تا برای احیای فرهنگ اصیل اسلام، انسان‌های این مرز و بوم را ناجی و چاره‌سازی باشد. از همین روی در اولین روز ورود به زادگاهش همراه جمعی از همرازانش به زیارت شهدای والا مقام افغانستان در قرارگاه مهدی (عج) شرفیاب شدند و خطاب به شهیدان فرمودند: «ای شهیدان، شما در روز واپسین نزد دوست گواهی دهید که من طبق عهدی که با خون شما بسته بودم به عهدم وفا کردم».

بی‌درنگ پس از ورود به افغانستان شرکت در مجالس و محافل دینی و علمی را آغاز نموده، در اقامتگاهش که یک خانه‌ی اجاره‌ای بود، پیوسته و به دور از تعصبات جاهلی پذیرای گرفتاران حوزه‌ی فرهنگ و شیفتگان علم و ادب گردید تا جایی که دلدادگان کویش از شیعه و سنی همچون برادر در جلسات درسش حاضر می‌شدند و به دل‌های خسته و سینه‌های سوخته، زلال معرفت و معجون عزت هبه می‌کردند. سوالی نبود مگر جواب می‌گرفتند و نه درخواست و نیازی مگر اجابت می‌گشتند.

در آخرین اربعینات و توسلاتش پس از زیارت مرقد مطهر حضرت علی ابن موسی الرضا (ع) به یارانش چنین مژده فرمود که: «در این زیارت در عالم مکاشفات پس از توفیق شرفیابی به حضور حضرت ثامن الحجج علی ابن موسی الرضا (ع) و زیارت جمال وجه‌اللهی ایشان برات آخرین مرحله از سیر و سلوک خود را از دست مبارک یداللهی ایشان دریافت نمودم و اکنون قبل از هجرت از دنیا تنها یک آرزو و خواسته‌ی دیگر دارم و آن نیست مگر زیارت قبر مخفی حضرت صدیقۀ طاهره (س) و بدین منظور پس از توسل به حضرتش آخرین آثار خود با عناوین (بوئی از کوثر) و (فرمود عقیله تبار عشاق) را هدیه به محضر دوست نمود.

درخواستش اجابت گردید، لکن وجودش را به دردستان و غمکده‌ای بدل ساخت. گویی ساز

زندگی‌اش یکباره درهم شکست و به کوهی از آتشفشان درد مبدل گشت. پس از آن تعلقش به حیات بمرد و از آن پس دیگر کسی استاد را در صحت نیافت.

با شدت یافتن بیماری قلبی در بیمارستان البیرونی هرات بستری گردید ولی پزشکان به دلیل کمبود امکانات دستور اعزام به کشوری دیگر را صادر نمودند. برای سفر به هند تصمیم گرفته شد، سفری که از چند سال قبل مکرراً خبر آن را می‌داد و می‌فرمود: «در آینده‌ای نه چندان دور باید به هند سفر کنم». در آخرین مجلس سفارش کرد که اگر معلم نباشد راه کمال بسته نخواهد ماند و به این آیه استناد فرمود: «ان تقوا الله يعلمکم الله». طی تماس‌های تلفنی دوستان خود را در مشهد از ساعت و روز سفر آگاه ساخت، طلب حلیت و وداع فرمود، از حاضرین کوشش نیز طلب حلیت فرموده و نزدیکان را خبر از آمدن مهمان می‌داد. منزل را برای پذیرایی از مهمانان آماده کرد و با زمزمه‌ی این دو بیت عزم سفر نمود:

از وادی فقر و درد و حرمان رفتم      از گوشه‌تار و تنگ زندان رفتم  
با سر به جهان آمده، دل نسپرده      با پای خلوص و ذکر ایمان رفتم

مورخ ۱۳۸۹/۷/۵ مطابق با ۲۷ سپتمبر ۲۰۱۰ توسط هواپیمای پامیر، کابل را به قصد دهلی ترک نموده و بلافاصله در شفاخانه امکال انستیتوت قلب مترو، بستری گردیدند و در سحرگاه روز سوم، حدوداً ساعت هفت به وقت افغانستان (۱۳۸۹/۷/۷) جام بقا نوشیده روح بلندش به ملکوت اعلی پیوست و عالمی را در ماتم خویش نشانید.

پیکر مطهرش پنج شنبه به تاریخ ۱۳۸۹/۷/۸ به افغانستان انتقال داده شد و روز بعد (عصر جمعه ۱۳۸۹/۷/۹) چون نگینی بر دوش خیل عزادارانش تشییع و در میان حزن و ماتم سوگواران در آرامگاه آبا و اجدادی‌اش هم جوار با سلطان میر عبدالواحد شهید<sup>(ح)</sup> آرمید. روحش شاد و راهش پر رهرو باد.

## حرفی از هزار

اگر چه مدت نسبتاً زیادی است که مردم ما با اصطلاح‌هایی چون «تمدن، انسان متمدن، جوامع متمدن و...» آشنائی پیدا کرده و گاهی هم به مناسبت‌ها و دلایلی - بدون هر گونه دغدغه خاطر و احساس مسئولیتی - آنها را به کار می‌برند، ولی متأسفانه تا کنون توجه دقیق، برهان‌مندانه، ارزش‌محور و معناداری از «بار معنایی» دقیق و نیز، از آنچه حقایق ذاتی و جوهری این معانی و مصادیق آنها را تشکیل می‌دهد به عمل نیامده و بسیاری از جوانان ما در کی عمیق و تصویری روشن و درست از این مقوله‌ها ندارند!

رسیدن به این واقعیت مستلزم تلاش روشنگرانه برای شناخت درست و در کی عمیق از حقایق جوهری و ذاتی، نمودها و مؤلفه‌ها و جهت کاربردی مقوله‌هایی است که به نحوی با تمدن در پیوند می‌باشند. در این رابطه و نیزه باید اعتراف نمود که آنچه در موردش - بر حق یا به ناحق - بسیار سخن رفته است واژه «تمدن و متفرعات آن» بوده است! آنچه کمتر، معرفی جوهر و حقیقت و جهت مؤلفه‌ها و محور اصلی و هدف نهائی تمدن بوده است! و آنچه متأسفانه کمترین گفتگو را به خود اختصاص داده است شناسائی و معرفی ابزار، روشهای منتج و مثمر و راههای سالم، جهت تحقق بخشیدن و شکوفا ساختن تمدن معنی دار انسانی بوده است!

از اینرو، برای رهیدن از این وضعیت ناساز و خطر جوش، آنچه را قبل از پرداختن به حقایقی تلخ، حسرت‌اندود و اسفبار لازم به یادآوری می‌پنداریم اینست که باید میان بحث از «نفس تمدن» و «فرآورده‌های علمی - تکنولوژیک» که فی نفسه نه خوب‌اند و نه بد، بلکه نحوه و جهت بهره‌گیری از آنها است که ارزشی و یا ضد ارزشی بودن آنها را معین می‌کند، تفاوت عالمانه

گذاشت و امتیاز ارزیابانه قایل شد. زیرا تمدن، شیئی - در برابر اشیاء کونی و صنعتی - نبوده، بلکه «**وضعیت، شرط و حالتی**» است با روابطی ویژه و جهتگیری و اهدافی خاص. از اینرو وقتی صحبت از رد و یا قبول تمدن به میان می‌آید، نباید این توهم پدید آید که سخن پیرامون رد و یا قبول «ابزار و فرآورده‌های متنوع صنعتی» که جزئی از آثار تلاشهای فرهنگی انسان را شکل بخشیده‌اند، می‌باشد.

اگر چه در طول تاریخ و در راستای برخورداری فرزندان آدمی از ابزار خودساخته‌اش، نه عاقل منصف با شعوری را می‌توان سراغ داد که فقط با ابزار - و نه با جهت‌گیری و اهداف ویژه بکار برندگان ابزار - مخالفت نماید؛ و نه با خرد واقع‌گرایی را می‌توان معرفی کرد که **ردیالانه** جمعی را به ابزارستیزی و مخالفت با ابزار مفید و ارزش‌آفرین ساخت دست بشر متهم نماید! اصولاً انسان در طول تاریخ حضور و بودن خود، با آنکه میلیون‌ها جنگ ویرانگر اسفبار را با دوست و دشمن به انجام رسانیده است، تا هنوز نتوانسته حتی در یک مورد با «**خودِ ابزار**» - مثلاً با شمشیر، گرز و... - بجنگد. لذا این قضیه از اصل و ریشه به قول معروف «سالبه به انتفاع موضوع» بوده و اصلاً جنگ و جبهه‌گیری علیه ابزار ساخته دست بشر، در هیچ دوره‌ئی معنا نداشته و ندارد!

از اینرو باید متیقن بود: **آنهائی** که از خوش‌باوری، خوش‌بینی - و احياناً **جهل و غفلت** - مردم سوء استفاده کرده و عده‌ئی از دلسوزترین، ارزشجوترین و ژرفانگرتین افراد بشر را به مخالفت و جبهه‌گیری علیه «ابزار تکنولوژیک» متهم می‌کنند، موجودات **هرز و رذلی** هستند که از بدیها - هرگز و به هیچ روی - چیزی کم به نمایش نهاده نمی‌توانند! چرا که اینان برای تحقق و تداوم اهداف پست، وهم‌آلود و اعتباری خود به تهمت‌ها، دروغ‌ها و مغالطه‌هایی متوسل می‌شوند که افشاگر هویت سیاه و شیطانی و جهت‌گیریهای خودستیزانه و ضد انسانی خودشان می‌باشد!

اینان با اتهام‌ها و مغالطه‌کاریهایی از این دست، نه تنها در برابر گوهر هویت انسانی خود و دیگران قرار می‌گیرند، که اگر خوب دقت شود علیه جهت‌انسانی و معنی‌دار تکنولوژی و فرآورده‌هایش؛ علیه هنر و جهت عاطفی هنری که در خدمت تکنولوژی و فرآورده‌هایش قرار گرفته است؛ علیه انسانهایی که توان علمی - هنری خویش را صرف تولید و تکثیر و در موضع استفاده قرار دادن انسان‌محورانه آن ابزار ساخته‌اند و... قیام کرده، همه را - و به معنایی ویژه: حتی نفس دروغ، تهمت و مغالطه را نیز - به تحقیر ایستاده‌اند!

به هر حال، اگر در زمینه احکام و مناسبات ارزش‌ستیزانه حاکم بر تکنولوژی و برخی از فرآورده‌هایش جبهه‌گیری و نظرهای مخالف وجود دارد، در واقع این جنگ و جبهه‌گیری علیه همان روابط و مناسبات ویژه‌ای است که همچون اختاپوسی مهیب ولی نامرئی در برابر گوهر هویت الهی انسان قرار گرفته و هر روز با تضعیف و تحقیر، او بر تسلط و توسعه حوزه وجودی خود، با کدر و بیرنگ ساختن او به جلوه‌گریهای رنگین و فریای خود و با کاستن از حوزه اقتدار معنی‌دار و توان ارزش‌بار علمی-اشراقی او به افزودن حوزه و توان ویرانگر، معناستیز و هویت‌برانداز خود می‌افزاید.

این مسایل بدیهی و روشن بدان خاطر تذکر رفت تا عده‌ای فریب چرندهای تبلیغاتی یک عده سودپرست استثمارگر هویت‌ستیز مغالطه‌کار افترازند را نخورده و با همه وجود باور آورند که جبهه‌گیری و مخالف‌سرائی این دسته از انسان‌دوستان - که با همه وجود واقعاً انسان دوست می‌باشند و نه پول‌دوست و ایزاددوست و... - دقیقاً علیه احکام و مناسبات ضد انسانی و نگرش سودپرستانه استثمارگرانی است که می‌خواهند از علم و فرآورده‌های علمی - که مربوط به کل بشر می‌باشد - علیه عده‌ای سوء استفاده کرده، هستی‌شانرا - اعم از مادی و معنوی - غارت کرده و به طرز هراسبار و جنون‌آمیزی فقط بر سود اعتباری و فساد و دناوت وجودی خویش بیفزایند و نه بر هیچ چیز دیگری!

شاید یکی از علت‌هایی که برخورد جدی، نگرش‌های یأس‌آلود و موضع‌گیریهای انتقادی و هشدار دهنده با فن‌سالاری و در برابر آن به نظر عده‌ای از انسانهای خوشدل، خوش‌بین، ظاهرنگر و ناآشنا به نیرنگهای پیچیده ابلیسی غریب - و حتی گاهی مغرضانه و جاهلانه - به نظر می‌آید این است که اولاً اینان، ابزار و وسایل صنعتی را در خدمت انسانها و در جهت راحتی و رنگ و رو و استحکام بخشیدن زندگانی انسانها تلقی می‌کنند! ثانیاً از نظام فکری - ارزشی و اهداف کسانی که پشت سر شرکتهای سودپرست استثماری قرار دارند هیچ گونه آگاهی ندارند! ثالثاً، به دلایل متعدد، هنوز متوجه جنبه‌های تخریبی «نظام فن‌سالاری» نشده و فقط به جنبه‌های مثبت ابزار صنعتی نگرسته‌اند! رابعاً، رابطه‌های مبادله‌ای میان روی کنندگان و بهره‌برندگان از تکنولوژی و نظام فن‌سالاری را محاسبه نکرده و به طور شایسته‌ای متوجه نشده‌اند که: در برابر آنچه از تکنیک و نظام تکنوکراسی می‌گیرند، چه بها و ارزشی می‌پردازند! خامساً، ابزار صنعتی را عیناً و عملاً زاده

فکر و فرهنگ یافته و رابطه‌ای انفکاک‌ناپذیر میان علم و ابزار صنعتی مشاهده می‌کنند؛ و در آخر اینکه، اینان میان تکنولوژی و به تبع آن استفاده‌ی انسانی و مثبت از فرآورده‌های آن با نظام تکنولوژیکِ سودمحور که بنا به سرشت انحرافی و ضد انسانیِ خود؛ انسان، تکنولوژی و ابزار آنها را نیز بی‌معنا ساخته و به فساد و تلاشی سوق داده است، تفاوتِ ماهوی قایل شده نمی‌توانند؛ و این تواند بود مگر از خوش‌بینیِ مهار نشده، صفای باطن و همه‌ی انسانها را پاک‌بین و مهربان و نودست پنداشتن!

به هر حال اگر اینان، در کنار توجه به منافع و برکاتِ حسن استفاده از ابزار صنعتی، متوجه زیانها و عوارضِ ناشیستِ پدیدار شده از روابط فن‌سالاری شوند، حتماً این حیرت، استبعاد نظر و قضاوتِ خوش‌بینانه را از دست خواهند داد؛ و این (مقایسه‌ی مفاد و مضار) وظیفه‌ی هر انسان بخردی است که به خود و هویتِ خود، به عنوان یک انسان آزادِ کمالجوی، دلسوزی و احترام دارد. باید پذیرفت که آنچه در رابطه با حسن استفاده از ابزار و وسایل تکنولوژیک مطرح تواند بود اینست که: **اولاً** این ابزار باید «موقعیت و مرتبتِ ابزاری» خود را حفظ نموده و همیشه و در هر حال **ابزار** بماند؛ و:

**ثانیاً** این ابزار - هر چه هست و در هر مرتبتی از کمال تکنیکی که هست - عملاً در جهتِ شکوفائی، رشد و تداوم هویت ناب انسانی، مؤلفه‌ها و امکاناتِ استعلائی او قرار داشته باشند و لاغیر.

این نحوه‌ی برخورد باعث خواهد شد تا «ابزار» در قید اراده‌ی آزاد و استعلائی انسان بوده و به هیچوجه، تهدیدی برای آزادیهای معنادار، ارزشبار و ربانی او نباشند. همچنانکه باعث می‌شود تا هر جا و هر موقعی که این ابزار مانع رشد و شکوفائی هویت ناب انسانی او باشند، یا به نفع رشد و شکوفائی روح الهی و هویت متعالی او جهت داده شده و یا - در صورتِ عدم امکان این کار - مطلقاً حذف گردند.

لازم به یادآوریست که ابزار تکنیکی بنابر طبیعت ذاتی خود ابزارند و لاجرم بی‌طرف؛ و این جهت‌گیری بکار برندگان این ابزار است که به تبع خود ابزار را نیز جهت بخشیده و آنها را طرفمند می‌سازد. روشن است که وقتی ابزار صنعتی در جهتِ رشد و شکوفائیِ هویت انسان و مؤلفه‌های عزت‌بخش و آزاد سازنده‌اش بکار گرفته نشوند، آنچه باقی می‌ماند اینست که جهت‌گیری آنها به

نفع فساد و تلاشی هویت ناب انسانی و مؤلفه‌های ذلت‌بار و اسیر سازنده‌اش خواهد بود! زیرا که در این وادی جز همین دو جهت، قابل تصور نتواند بود.

در شرایطی از این دست، نه تنها انسان آزادی‌معدادار خود را به دست خویشتن نفی، اسارت رسوائی‌انگیز خود را به نفع ابزار اثبات و به انکار هویت استعلائی خود کمر می‌بندد که - بنا بر دیدگاهی ویژه - خود ابزار صنعتی را نیز محکوم به فنا و نابودی سریع می‌نماید! اینکه در دنیای تکنوکراسی و نظام فن‌سالاری، ابزاری معین و خاص مثل رادیو، ماشین، جاروب، کامپیوتر و... را با چندین و چند شکل و طرح متنوع به بازار فرستاده و به چشم‌ها فرو می‌کنند، دقیقاً یکی از علل، آنست تا طرح‌های قبلی را - به عنوان کهنه شده و از مد افتاده - حذف و به فنا و تلاشی گرفتار سازند! بگذریم از اینکه نگرش‌های سودپرستانه باعث شده است تا به تناسب بیشتر شدن شکل‌ها و فورم‌های گاه زیبا، کیفیت و کارآئی اکثریت مطلق این ابزار کاهش پیدا کند!

به هر حال، ابزار صنعتی به عنوان مصنوعات دست و فکر انسان باید این امکان را به آفریننده و خالق خود بدهند تا در قبال وجود آفریده خود، از آزادی کاربرد معنادار، دفاع‌پذیر و کمال‌بخش آنها برخوردار باشد. و همین امر، هم موضع دقیق وجودی این ابزار را معنا می‌بخشد و هم معنای پیدایش و ساخت آنها را؛ هم آزادی اصیل انسانی را ضمانت می‌کند و هم تسریع و تشدید و تعمیق فعالیت‌های او را؛ هم از دام‌های مرئی و نامرئی اسارتش رهایی می‌بخشد و هم از مواضع ذلت‌بار دفاع‌ناپذیرش؛ هم زمینه کمال، شکوفائی، آزادی و آرامش واقعی او را مهیا می‌سازد و هم شرایط پرواز آزادانه، معنادار و استعلائی او را تا اوج قله‌های هویت ناب ربانیش؛ هم معقولیت ساخت، پرداخت و بهره‌وری از ابزار صنعتی را مسجل میدارد و هم مشروعیت معنادار و جهت‌مندی عقلانی - ارزشی و خدای‌محور از آنها را.

واقع مطلب اینست که تلاش تکنولوژیک میتواند هم به عنوان یک ضرورت و گرایش علمی مطرح باشد؛ هم به عنوان نیازی زاینده مشکلات رفاهی و هم به عنوان دست‌مایه‌های اعدادی برای رشد و تعالی معنوی و باطنی؛ منتها با در نظر گرفتن معیارهایی که اشارتاً آمد و مفصلاً خواهد آمد. به قول مرحوم «سید قطب»:

«فعالیت و ابتکار مادی بشر بر روی زمین، گذشته از آنکه ضروری است برای زندگی وی و برای پیشرفت و ترقی این زندگی... وظیفه‌ی اساسی و مهم او بشمار می‌رود. وظیفه‌ئی که به هستی

او واقعیت می‌بخشد و جوهر او را پرورش می‌دهد و استعدادهای نهائی را که خدا در این کالبد اسرار آمیز و بی‌نظیر بودیعت نهاده است، تربیت می‌کند. و در میان همهٔ جانداران تنها آدمی است که از روی شعور و اراده، این وظیفه را انجام می‌دهد.

علاوه بر اینها، فعالیت و ابتکار مادی وظیفه‌ئی است که هدف عالی هستی انسان یعنی **خلافت خداوند در زمین** را به تحقق می‌رساند: (إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً) و لازمه‌ی این جانشینی، یعنی پرستش حق و فعالیت برای او و بخاطر رضای او را، جامهٔ عمل می‌پوشاند: (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ)<sup>(۱)</sup>.

ولی این فعالیت و ابتکار، که به معنای وسیع کلمه شامل فلاح، استخراج معادن و گنجینه‌های درون خاک، استخدام نیروهای طبیعت، تولید مواد مصرفی برای برخورداری از لذت‌ها، نفوذ در جولایتهای و تصرف سیارگان و... است می‌باید که بطور کلی در خدمت «انسان» قرار گیرد. زیرا آفریننده‌ی هستی چنین خواسته و خود او اعلام کرده که آسمان و زمین با هر چه در آنهاست مسخر بنی آدم‌اند... در این فعالیت‌ها (به هر شکل که باشد) و هم در تمدنی که بر پایه‌ی آن بنیاد می‌شود، بطور حتم باید پرورش **صفات ویژه‌ی انسان** مورد نظر باشد. همان صفاتی که آدمی را از **ماده** و از **حیوانات** ممتاز می‌سازد و نیز آن صفاتی که تشکیل دهندهٔ وجود ویژه‌ی هر فرد از جنبهٔ زیستی و روانی و عقلی است و همانطور که در پیش گفتیم هر فرد را جهانی منفرد و مخصوص می‌سازد... این فعالیتها و تمدنی که بر اساس آن به وجود می‌آید باید با صفات ویژه‌ی آدمی ناسازگار نبوده و موجب نابودی و یا عدم رشد و یا سرکوبی و تحقیر آن نگردد و نقش انسان را در جهان آفرینش بصورت یک نقش **فرعی و تابع فعالیت‌های مادی** در نیاورد.

هیچ مانعی وجود ندارد که هم «انسان» بزرگتر و صاحب اختیار جهان باشد، خصوصیات نوعی و فردی او رشد کند و شخصیت نوعی و فردی او مستحکم گردد، و هم در عین حال فعالیت ابتکار و ابتکار مادی نیز روز به روز پیشرفت و ترقی نماید. میان رشد انسان و رشد فعالیت‌های مادی، هیچ تضادم و تعارضی وجود ندارد. و نه تنها میان این دو تضادم و تضادی نیست، بلکه اگر ماهیت انسان و مرکزیت وی و نقش واقعی او در زمین بر طبق نظری صحیح و واقع‌بین، شناخته گردد و خصوصیات ویژه‌ی خداداد و وظایف و مسئولیت‌های اساسی و مهم او که هدف خلقت او را



تشکیل می‌دهند روشن شود. در این صورت میان این دو هماهنگی و نسیت مستقیم نیز وجود خواهد داشت.<sup>(۱)</sup>

دکتر «کارل» نیز در کتاب بسیار مهم «انسان موجود ناشناخته» در همین رابطه گفته است: «پیشبرد علوم انسانی برای ما ضروری است تا لااقل به این وسیله بتوانیم آخرین امکانات خود و دانش خود را برای شناخت انسان، کشف کنیم و حدود مجهولاتی را که به هیچ وسیله‌ئی بدان راه نداریم بشناسیم. این شناسائی بدان جهت ضروری است که حدود تصورات خویش را در شئون «انسان» بدانیم و از آن حدود تجاوز نکنیم و همچون وضع کنونی خود، در پهنه‌ی ناشناختنی‌های خود بی‌راهنمایی آگاه، قدم ننهیم و به سرگشتگی و گمراهی فعلی دچار نشویم.

درمان منحصر این بلای همه گیر عبارتست از: شناخت هر چه عمیقتر انسان... تنها بوسیله‌ی این شناخت است که می‌توانیم اثرات مکانیکی‌ئی را که شرایط زندگی نوین بر روی جسم و جان ما می‌گذارد، درک کنیم... و سپس بیاموزیم که چگونه خود را با این محیط، تطبیق دهیم و با توجه باینکه وقوع تحول و انقلابی در محیط، قطعی و ضروری است، چگونه محیط را به نفع خود تغییر دهیم... ما بجز این عمل، وسیله‌ئی دیگر نداریم تا قوانین - خشن و سخت - فعالیت‌های بدنی و روانی خود را بشناسیم، مشروع را از نامشروع تمیز دهیم، و خلاصه درک کنیم که در تغییر دادن خویشتن و محیط خود بر طبق هوی و هوس خویش، آزاد و مخیر نیستیم... در حقیقت تا زمانی که کیفیات طبیعی زندگی بوسیله‌ی تمدن نوین در حال نابودی باشد، «علم انسان» ضروری‌ترین علوم خواهد بود.<sup>(۲)</sup>

به هر حال، اگر در قرآن کریم می‌خوانیم که:

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعَامَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ \* وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَ لِتَبْلُغُوا عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُورِكُمْ وَ عَلَيْهَا وَ عَلَى الْفُلْكِ تَحْمَلُونُ \*.

«خداست که چارپایان را برای شما آفرید تا بر بعضی سوار شوید و از بعضی تغذیه کنید \* و شما را در آن منافی است تا به وسیله آنها به مقصدی که می‌خواهید برسید و بر آنها و نیز بر کشتی سوار شوید.»<sup>(۳)</sup>

۱ - ادعاینامه‌ای علیه تمدن غرب، سید قطب: ترجمه سیدعلی خامنه‌ای و سیدهادی خامنه‌ای، مشهد - چاپخانه طوس،

چاپ دوم ۱۳۵۱ قطع جیبی، ص ۱۹۳ و ۱۹۴

۲ - ادعاینامه‌ای علیه تمدن غرب، به ترتیب صص ۲۸۲ و ۲۸۳ به بعد

۳ - غافر، آیه ۷۹ و ۸۰

و الْخَيْلَ وَ الْبِغَالَ وَ الْحَمِيرَ لِيَرْكَبُوهَا وَ زِينَةً...

«اسبان و استران و خران را برای آن آفریده است که سوارشان شوید و زینتی برای شما باشد...»<sup>(۱)</sup>  
باید متوجه این نکته باشیم که مرکب ساخته دست انسان (ابزار مفید صنعتی) نیز شایسته یادآوری، تقدیر و تمجید و... می‌باشد؛ منتها به شرط اینکه به قول قرآن «برای سوار شدن و تزئین» زندگانی باشد و نه اینکه آنها بر سازنده و آفریننده خود سوار شده، اصل زندگانی معنادار وی را به تحقیر، تمسخر، فساد و تلاشی بسپارند.

به هر حال، این دقیقه را باید باورمند باشیم که: انسان موجودی مطلق‌گرا و کمال‌نمای بوده و اولاً می‌خواهد «خود» را به کمال مطلق برساند و نه داشتنی‌های خود را! و ثانیاً بر آنست تا «کمال وجودی خود» را به نمایش گذارد و نه تنها کمال داشتنی‌های خود را.

از سوئی ممکن است که او، هر کدام از این ویژگی‌ها را در زمینه‌ئی و از اشیاء و اموری سراغ گیرد و به نمایش در آورد. دنیای امروز «توسعه مادی» را وجهه همت خود قرار داده و لاجرم در بخش مادی (= فقط داشت و انباشت و نه در حسن استفاده در جهت حیات معنادار الهی) پیشرفت‌هایی کرده است! از دیگر سوی، همه تلاش دنیای فن‌سالاری بر آنست تا فقط خود را پیشرفته و متمدن جا بزند!

این امر باعث شده است تا عده‌ئی - متأسفانه - فریب ظواهر امور و زمینه‌های تبلیغاتی غرب را خورده و از فهم جانمایه‌های تمدن دور بمانند.

از آنجا که آن تبلیغات و این کژفهمی با تشخیص، تشخیص، رد و پذیرش هویت انسانی و موضع گیریهایی ویژه فرد رابطه تنگاتنگی داشته و امکان آن می‌رود که بعضی در برابر حضور تبلیغاتی - تکنولوژیک غرب احساس حقارت وجودی نمایند، بحث و نقد و ارزیابی مقوله تمدن را لازم یافتیم. طبیعی است که مباحث این رساله بسیار اجمالی بوده و حکم مدخلی را برای بحث‌های مبسوط خواهد داشت. با همه اینها یقین داریم که قضاوت در مورد آن پیش از مطالعه دقیق، تام و تمام این وجیزه، قضاوتی حسرت‌بار خواهد بود.

## فصل اول

« همانطور که امپریالیسم روم پایه‌های تمدن جدید را ریخت و ساکنان وحشی این جزایر (بریتانیا) را به مسیر ترقی سوق داد، ما امروز نیز در آفریقا دین خود را مجدداً ادا می‌کنیم و مشعل فرهنگ و ترقی را به نقاط تاریک این کره، به جایگاه توحش و یی‌داد می‌آوریم و در عین حال نیازهای مادی تمدن خود را نیز بر می‌آوریم... ما این کشورها را در تصرف خود نگه می‌داریم چون نبوغ نژادی ما حکم می‌کند که استعمار کنیم، تجارت کنیم و حکومت کنیم.»<sup>(۱)</sup>

### جوانان و مشکل شناخت تمدن

کاوشها و بررسی‌های فراگیر و ژرف‌نگرانه مؤید آنند که مردم ما در زمینه شناختِ گوهرِ تمدن دچار مشکلی جدی و خطر جوش بوده و تا بر این مشکل فائق نیایند، از شناختِ درست و

---

۱ - آموزش و پرورش در خدمت امپریالیسم فرهنگی، ص ۱۱

دقیق گوهر و مؤلفه‌های ذاتی و وجودی تمدن بهره‌مند نخواهند شد. طبیعی است که در شرایطی از این دست، بهره‌وری آگاهانه، ارزیابی شده، جهت‌مند و استعلائی از زمینه (آثار تمدن انسانی)، یا اصلاً میسر و ممکن نتواند بود و یا اگر تصادفاً صورت بندد، به حداقل ممکن تقلیل خواهد یافت.

من بنده را باور بر اینست که ریشه این مشکل مخاطره‌آمیز را نه باید در ظرافتِ گوهر و پیچیدگی مؤلفه‌های تمدن جستجو کرد؛ و نه باید در نوپائی تحلیل‌های مربوط به آن. زیرا که واقعیت و حضور آندو، در نهایتِ تحلیل خواهند توانست انسان را از برکاتی ویژه محروم نماید! در حالی که ما دچار مشکلی هستیم که عملاً رنجبار، فسادجوش، اسارت‌آور، اضطراب‌زای، دلهره‌انگیز و... می‌باشد! و این همه، مؤید آنند که ریشه و آبشخور ریشه‌ئی این مشکل را باید در گنداب انحراف‌باری سراغ گرفت که بواسطه قبح ذاتی خود، رنج و الم و فساد و... را پراکنده و می‌پراکند؛ و آن، شناسائی نتواند شد مگر اینکه با دقتی حکمت‌جوش و ارزش‌محور دریابیم که فهم این دسته از مردم با چه باورهای فسادبار، تحقیرکننده، الم‌جوش، دلهره‌آور و... آلوده شده و از ناحیه کدام باورهای بلاهت‌بار مورد هجوم قرار گرفته است که بدین موضع رنجبار و توهین‌آلود گرفتار آمده‌اند؟!

تا آنجا که من تبه روزگار متوجه شده است، یکی از صدها باور دردجوش و فسادانگیز این دسته از مردم آنست که «تمدن» را امری مادی، برونزات و مربوط به داشتنی‌های تکنولوژیک گرفته و پذیرفته‌اند! چنانکه یکی از صدها دردِ دیگر آنان اینست که: تمدن دورانِ خودشان را از آن غرب و محدود در غرب پنداشته‌اند! و هر چند که این باور به اندازه کافی توهین‌آمیز بوده و عملاً به سخریه گرفتن خود و هویت خویش می‌باشد؛ ولی از این بدتر و دردبارتر آنست که: عده‌ئی به این پندارِ مسخره توهین‌انگیز بالیده، با تفاخری ابلهانه مدعی آن می‌باشند که از شرافتِ فهم «تمدن غرب» برخوردار بوده و عملاً آنرا لمس نموده‌اند!

اینکه غرب چپاول‌پیشه امروزی را - بطور درست و در همه ابعاد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و... - از تمدن انسانی برخوردار می‌پندارند؛

اینکه مصرفِ معنا باخته و بهره‌مندیِ ارزش‌گريزانه از فرآورده‌های صنعتی - طبق الگوی تکنوکراتهای غربی، هم از ناحیه خود غربی‌ها و هم از ناحیه مردم بومی خودش - را به نفع تحقق و شکوفائی «هویت انسانی» می‌پندارند؛

اینکه شرایط حاکم بر جوامع امروزی غرب را «الگوی تمدنِ مورد نظر» خویش قرار داده، همه چیز را فدای آن ساخته و بر آنند که تنها راه پیشرفت و در نتیجه رسیدن به تمدن انسانی، همان راهی است که غرب امروز طی کرده است؛ و حضور صدها باور توهین آمیز دیگری از همین دست، کافی نتواند تا هر کاوشگر مبتدی و تازه کاری را مجبور سازد که دنبال مبادی و سرچشمه‌های آن رفته و مسئله را از همانجاها به تحقیق، ارزیابی و روشننگری نشیند؟! و مرا - که بدین ویژگی، شهره‌ام - معتقد آنست که این مشکل جدی و خطر خیز از ناحیه استعمار جدید غرب بر ما تحمیل شده و تا زمانی که ذهن ما در دست کارشناسان استعمار و افسونکاران مزدور آنان بوده و از شکل و رنگی برخوردار باشد که آنان می‌خواهند، نه از گوهر و مؤلفه‌های گوه‌ری تمدن شناختی درست خواهیم داشت و نه از فرآورده‌های مفید و راحتی‌بخش آن بهره‌مند خواهیم شد.

روش‌شناسی و تحلیل رفتار و موضع‌گیری‌های استعمار جدید در این رابطه ویژه - حتی برای خود آزادی‌خواهان، ظلم‌ستیزان و ارزشگرایان غرب - ثابت کرده است که اینان در پی تسلط و استیلای کامل و همه جانبه احکام، روابط و مناسبات فن‌سالاری و گرایشهای ماده‌محور و لذت‌پرستانه آن بوده و آنرا از طریق استیلا بر نگرشها و گرایشهای سلطه‌پذیر - آنهم به گونه‌ای که در آن نگرشها و گرایشهای ویژه و مورد نظر خود آنان تحقق و حاکمیت یافته باشد - ممکن می‌شمارند! از اینرو قبل از چیره ساختن روابط و مناسبات تکنولوژی و فرآورده‌های متنوعش، تلاشی وسیع به خرج دادند تا عقاید و برداشتهای مردم را از «نفس تمدن»، مؤلفه‌های ذاتی، جهت‌عملی و هدف‌غایی او دستخوش چپاول قرار داده و سپس آنچه خود می‌خواستند، به عنوان مواد فکری، مبانی شناختی و ابزار تحلیل و ارزشیابی - آنهم از نوع مدرن و پیشرفته‌اش! - بر اذهان، حاکمیت و سلطه بخشند! زیرا وقتی اذهان عمومی نسبت به واقعیت تمدن، هیئت و رنگ مورد نظر آنان را پیدا کرده و آنرا چنان دیدند و یافتند که آنان می‌خواهند، این نحوه برداشت و استنباط، حوزه اندیشه و زندگانی فردی، حوزه سلیقه‌های ارزشی - عاطفی، حوزه برداشتهای سیاسی - جمعی و حوزه عقاید مذهبی فرد را مورد هجوم و تاخت و تاز قرار خواهد داد!

«پنجاه سال پیش از این آنتونیو گرامشی، پژوهشگر مارکسیست ایتالیایی نظریه سلطه فرهنگی را توضیح داد، و نشان داد که چگونه طبقات حاکم جامعه، حاکمیت خود را از طریق کنترل باورها و فرهنگ تداوم می‌بخشند. بنیادهای عمده همگام با نهادهای رسمی حکومتی و سازمانهای اداره کننده «کمکهای چند جانبه» از سال ۱۹۴۵ به بعد به فعالیتهای اساسی در اشاعه باورهای معین در

میان کشورهای در حال توسعه آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین مبادرت ورزیدند.<sup>(۱)</sup>

« در همان حال، برنامه‌هایی از سوی بنیادها به مورد اجرا گذاشته شد که منظور از آن ایجاد شرایطی در جهان در حال توسعه بود که دگرگونی اجتماعی قابل پیش‌بینی و قابل اداره و سازگار با منافع استراتژیک و اقتصادی ایالات متحده را تضمین کند. یکی از راههای مؤثر حصول چنین نتیجه‌ای کنترل فرهنگ این ملل بود؛ کالایی که بنیادها در ترویج و تولید آن، بخصوص از طریق ارائه‌ی تعلیمات به اتباع خارجی برگزیده، کوشیده‌اند.<sup>(۲)</sup>»

از سوئی، چون فن‌سالاران استعمارپیشه بخوبی دریافته بودند که در جوامع مختلف - و از جمله در خود غرب - اکثریت با افراد خام، خوش‌گذران، راحتی‌جوی، مسامحه‌کار، سهل‌انگار، لذت‌باز و بی‌توجه به مبانی و ارزشهای بارور عقیدتی، عاطفی، اخلاقی و... می‌باشد، تلاشهای استعماریشان خواهد توانست از یک طرف کار دست‌پروردگان مزدورشان را در جهت اشاعه‌ی دریافتی ویژه از واقعیت‌ها و برداشت خاصی از تمدن - و در نتیجه پذیرش عقاید و باورهای اسارت‌بار فن‌سالاری - را آسان ساخته و از طرف دیگر، اکثریت مردم را در جهتی قرار دهد که احکام و مناسبات فن‌سالاری انتظارش را می‌برد.

عمده‌ترین پیامد این نیرنگ استعماری معطل گذاشتن تلاشهای دلسوزان ارزش‌محوری است که می‌خواهند انسان را با « تمدن معنیدار » وجودی او آشنا ساخته و او را در راه استعلاء هویت ربانی وی یاری رسانند. زیرا که در شرایط و موقعیت‌هایی از این دست، اکثریت، بدون آنکه متوجه وضع و موقعیت خویشان شده باشند، عملاً در زنجیر مناسبات فن‌سالاری اسیر شده، هم در نگرشها و هم در گرایشهای خویش پندار و رفتاری را به عمل و نمایش می‌ایستند که جز ذلت و اسارت همه‌جانبه، نفرت و دلزدگی عمیق، احساس اضطراب و بی‌ریشگی مرگبار نتیجه‌ی در پی ندارد.

با این مایه از باور و بینش، اگر بخواهیم تا ضمن رهیدن از این مشکله‌ی خطرناک، هم به شناخت دقیق و راستینی از تمدن، ارکان و مؤلفه‌ها، جهت و غایت آن رسیده و هم در این مسیر به گوشه‌ی بسیار محدودی از تلاشهای ضد انسانی و واقعاً « تمدن ستیزانه » استعمار غرب در رابطه با

۱ - کنترل فرهنگ، ص ۷

۲ - کنترل فرهنگ، ص ۴۲

خود اشعار و اشرافی اجمالی پیدا نمائیم، شایسته آنست تا مسئله را در رابطه با استعمار - و به ویژه از طریق توجه به استعمار فرهنگی - مورد تأمل قرار دهیم.

قبلاً باید متذکر شویم که اولاً: بررسی سیر تاریخ استعمار فرهنگی به هیچ وجه نمی‌تواند در این نوشته مورد نظر بوده و شایسته آنست تا جهت درک گسترده، ژرفا و جوانب مختلف و متعدد آن به مراجع ویژه و اختصاصی روی آورد؛ و ثانياً: کلیه بررسی‌ها مؤید آنند که سلطه و استعمار نظامی - سیاسی در طول تاریخ و در میان کلیه تبارها، هرگز نمی‌توانسته است به سلطه همه جانبه انجامیده، بلکه متناسب با قدرت استعمارگر، بر بخشی، مقطعی و حوزئی از نگرشها و گرایشهای مردم جامعه استیلا می‌یافته است؛ این در حالی است که سلطه از طریق فرهنگ و استعمار فرهنگی و رسوخ کردن در نظام فکری و ارزشی جامعه مورد نظر - همانگونه که دلایلش خواهد آمد - به سلطه همه جانبه و فراگیر انجامیده و سلطه‌پذیر را به عاملی علیه خود او و در جهت اهداف استعمارگر بدل می‌سازد!

این دریافت باعث شده است تا استعمارگران امروزی را به فکر تحقق سلطه از طریق استعمار فرهنگی انداخته و این، به تأسیس مراکز آموزشی - اعم از مدرسه‌ها و دانشگاه‌ها و... - و تدوین متون درسی، روش و ابزار تدریس و... بینجامد!

به هر حال، آنچه در پی خواهد آمد، نگرشی است شتابان و اجمالی - بسیار اجمالی - به عنوان تذکری تردیدانگیز نسبت به آنچه آندسته از مردم «تمدن غربی» می‌پندارند.

«... نظام آموزشی همگانی ابزار نیرومندی  
برای ابقای نظم اجتماعی حاضر است؛... به  
کودک ... یاد داده می‌شود که تسلیم قدرت  
شود، خواست دیگران را به عنوان اصل و  
قاعده بپذیرد و در نتیجه عاداتی در ذهنش  
تشکیل بشود که در دوره بزرگسالی جملگی به  
سود طبقه حاکم است.»<sup>(۱)</sup>

## فن سالاری و استعمار فرهنگی

آنچه تصدیقش به هیچ برهان و استدلالی نیازمند نمی‌باشد اولاً: پذیرش این واقعیت است که  
استعمار امری تاریخی بوده و همه اقوام و ملل حداقل در مقطعی از حیات سیاسی - اجتماعی خود  
با آن دست به گریبان بوده و با برخی از جلوه‌ها و چهره‌های آن آشنائی دارند؛ و ثانیاً: متوجه  
شده‌اند که هدف اصلی و نهائی استعمار پیشگان از رویکردن بدان یا تمرکز و تکان مالی  
می‌باشد، یا توسعه حوزه اقتدار و سلطه و حاکمیت، و یا تفاخر و تفرعن و افاده فروشی و غیره؛ و  
ثالثاً: به نیکوئی دریافته‌اند که روشهای شناخته شده و مورد توجهی که از طریق آنها امر استعمار  
تحقق پیدا کرده است یا نظامی بوده است؛ یا سیاسی و یا فرهنگی، که بیشتر متعلق به دوران معاصر



و استعمار جدید می‌باشد. و این نبوده است مگر به دلیل امتیازهای قابل توجهی که زمینه استعمار فرهنگی از آنها برخوردار می‌باشد، که اگر بخواهیم بطور فهرستوار به تائی چند اشاره نمائیم، مهمترین آنها را چنین خواهیم یافت:

- ۱- خشونت زدائی؛ و این یعنی پنهان کردن چهره و طبع خشن استعمار.
- ۲- حساسیت زدائی؛ و این یعنی جلوگیری از انگیزش حساسیت علیه تجاوزگر.
- ۳- مصرف زدائی؛ و این یعنی کم کردن مصارف نظامی - تهاجمی.
- ۴- حفظ نیروهای انسانی خود و استفاده از آنها در زمینه‌های دیگر.
- ۵- نمایش گونه‌های شیطنت‌بار دلسوزی.
- ۶- ادغام نیروهای بومی؛ و این یعنی استعمارگر را درونی ساختن.
- ۷- گریز از رو در روئی با استعمار شده و رو در رو ساختن او با هموطنش.
- ۸- ایجاد رقابت برای استقبال از استعمار و استعمارگر در میان بومیان.
- ۹- انتخاب (= استعمار شده بودن) را با لطایف حیل بر آنان تحمیل کردن.
- ۱۰- همه هستی آنان را، با دست خودشان به خویش تقدیم کردن و...!

آنچه آمد مؤید آنست که: یکی از روشهای مفید و کارآمد و یکی از زمینه‌های قابل تأملی که نهادهای استعماری دنیای فن‌سالار، از دیرباز متوجه کارائی و امکان سوء استفاده‌های کلان از آن شده‌اند، زمینه استعمار فرهنگی از طریق اندیشه‌سازی، باور تراشی، جهت بخشیدن به نگرشها و گرایشهای متنوع و طرح و تبلیغ ارزشهای تازه و هم‌ساخته برای دنیای سوم و انسانهای مورد تهاجم و چپاول آنها می‌باشد. همه واقعیت‌های جاری در جهان سوم و بویژه در میان ملت‌های مسلمان، مؤید این امرند که تلاشهای وسیع انحراف‌ار استعمار در این راستا، باعث گردید تا کارشناسان استعمار در رابطه با تولید، تحکیم، پخش و تداوم اندیشه‌ها، باورها و ارزشهای ویژه‌ئی - از فلسفه علمی! تا گونه‌های الحادی اگرستانسیالیسم، دموکراسیهای قلابی ظاهر فریب، سکولاریسم مناقضانه تضادبار و حتی پلورالیسم منحن و بی‌ریشه بی‌تقدس - نقشهای بسیار ویرانگرانه‌ئی را ایفا نمایند؛ نقشهائی که جز در جهت تباهی ذهنی، هویت انسانی و سرمایه‌های مادی پذیرندگان این عقاید و اندیشه‌های مبتذل ساختگی و تقویت بنیه مادی، روحیه چپاولگرانه، درنده‌خویی عاملان مغرور فن‌سالاری و فساد و

تلاشی هویت ربانی انسان نینجامیده است.<sup>(۱)</sup>

در این رابطه ویژه، نه تنها همه تلاشهای تکنوکراتهای سودپرست متوجه آنست تا اسیران و دنباله‌روان آنها به اشیا و امور هستی، به روابط و مناسبات انسانی و اجتماعی، به مقولات سیاسی، فلسفی، عقیدتی، اخلاقی، هنری و... چنان اندیشیده و باورمند باشند که آنها می‌خواهند، بلکه با همه نیرو و توان تلاش می‌ورزند تا کلیه اعمال و گرایشهای آنان را در جهت هدایت نموده و فعال سازند که از قبل برایشان طراحی و تعیین نموده‌اند.

معنای ضمنی این امر از نظر ما مثبت و مؤید این نکته می‌باشد: اینان که خود از آدمیت بریده و با هویت انسانی خود قهر کرده و در افتاده‌اند، تلاشهای خود را در جهت شیئی ساختن انسان متمرکز کرده و با همه توان می‌کوشند تا انسان را به شیئی بی‌خصلت - آنهم شیئی که خود طراحی کرده و از وی کارها و کاربردهای ویژه‌ئی را مطالبه دارند - بدل نمایند! اینان به تجربه - آنهم در میان بردگان فکری خود در بسیاری از ممالک آسیائی، افریقائی و... - دریافته‌اند که اینگونه از تغذیه فکری، هدایت‌های عملی و راهبری‌های ارزشی، از آدمی زادگان برایشان موجوداتی تواند ساخت که بی‌پروا به تخریب و تلاشی هویت خود و هموطنان خود، در جهت تحقق و تداوم اغراض پلید فن‌سالاران سودپرست، عمر و آبرو و شخصیت خود را فدا نموده، جامعه و نهادهای جمعی و مقوله‌های ارزشی را به گونه‌ئی طراحی، تبلیغ و در صورت ممکن شکل بخشیده و رنگ آمیزی نمایند که مورد پسند اربابهایشان می‌باشد!

به هر حال، آنچه برای هر واقع‌نگر منصفی روشن و بی‌نیاز از برهان می‌نماید این است که تغییرات اجتماعی زاده تغییر در «نگرشها، باورها، معتقدات» و «گرایشها و کنش‌های» فکری و باطنی می‌باشد؛ و این تغییر خود شامل مراحل است که در یک تقسیم‌بندی اولیه از این قرار تواند بود:

---

۱- همین‌جا تذکر داده باشیم که یکی از عمده‌ترین دلایل تشدید و تقویت این درنده خویی - آنهم از گونه‌ای که فن‌سالار متمدن! حاضر باشد تا همون خود را به گونه‌های متنوع و نفرت‌انگیز سیاسی، اقتصادی، نظامی، هنری و... تا سرحد وسیله قرار دادنش تنزل وجودی بخشد، شخصیت‌زدایی کند، تحقیر و توهین نماید، و در یک کلام: قربانی کند - آن بوده است تا فقط «عدد» درآمدهای پولیش بالا رود! هر چند که در واقع، همه این نابکاریها را در رابطه با هویت و شخصیت خود، آنهم در همه ابعاد مرتکب شده و بر هویت خویشتن تحمیل کرده است!

**الف - مرحله پیدایش یا ایجاد و ابداع اندیشه و تفکر.**

**باء - مرحله پخش، چالش، مقایسه و مقارنه.**

**جیم - مرحله پذیرش و تأیید.**

**دال - مرحله گرایش و کاربرد و بهره‌گیری که نتایج این گرایش پس از رویکرد عملی نمایان**

**و پیدا می‌شود.**

**هاء - مرحله ارزیابی.**

با در نظر گرفتن آنچه آمد، اگر بخواهیم حوزه و مراحل فعالیت‌های استعمار را در رابطه با ملتی مورد توجه، تحلیل، تدقیق و ارزیابی قرار دهیم، متوجه خواهیم شد که: استعمار برای تحقق و تداوم شرایط مورد نظر خود، باید از هر نظر خود را آماده کرده باشد تا کلیه حوزه‌های یاد شده را مد نظر داشته و در کلیه مراحل حضور فعال داشته باشد؛ و این کار متضمن برنامه‌ریزی دقیق، جمع‌آوری اسباب و ابزار لازم و متناسب، افراد تربیت شده، جهت‌گیری‌ها و جهت‌دهیهای مشخص و تلاشهای وسیع و طاقت‌شکن می‌باشد. با این مایه از باور، اگر نگاهی سریع و زودگذر به رویدادها، وقایع و جریانهای چند دهه ممالک مورد تهاجم استعمار - و از جمله مملکت خود ما - بیاندازیم، به فوریت متوجه خواهیم شد که استعمار:

**اولاً به ایجاد، ابداع و طراحی انواع اندیشه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، روانی، هنری، و...** پرداخته و از این طریق مواد و مواردی را در برابر اندیشه‌ها و باورهای بومی و سنتی مردم علم کرده، بعضی اذهان را نسبت به باورهای قبلی شان مشکوک ساخته، یا از معتقدات آنها تقدس‌زدائی نموده و یا حداقل نسبت به قبح این تقدس‌زدائی، تقلید و دنبال‌رویهای ناشیانه و ابلهانه بی‌خیالشان ساخته و از آنان به گونه‌ئی حساسیت‌زدائی نموده است.

**ثانیاً به زمینه پخش و اشاعه آن زمینه‌ها تلاش مجدانه به خرج داده و از این طریق: هم زمینه وسیع و عمیق چالش اندیشه‌ها را به نحوی شیطنت‌آمیز دامن زده است؛<sup>(۱)</sup> هم عده‌ئی از مزدوران**

---

۱ - آنها تا حدی که به قول پرفسور عطاس: « در گیر و دار اشتباه بشر در سراسر قرون و اعصار، چالشهای بسیار در برابر او قد علم کرده است، ولی شاید هیچ یک از آنها جدی‌تر و ویرانگرتر از چالش امروز نیست که به توسط تمدن مغرب زمین در برابر انسان قد علم کرده است. من به خود جرأت می‌دهم و اظهار نظر می‌کنم که بزرگترین چالش و مبارزه‌طلبی که زیر جلی و محرمانه در عصر ما به وجود آمده، چالش شناخت است، البته نه بر ضد نادانی؛ بلکه مقصودم آن شناخت که در

تریت کرده خود را بنام دارندگان اندیشه‌های مدرن و رهبران افکار متری وارد صحنه ساخته، از طریق ایجاد مراکز نشراتی، زد و بندهای تبلیغی و... شخصیت بخشیده است؛ و هم زمینه تزریق افکار، باورها و ارزشهای مورد نظر خود را سر و سامان داده و از این طریق تا اعماق احساس و اندیشه‌های عده‌ئی راه برده است!

**ثالثاً** با سوء استفاده از زمینه‌های یاد شده، به قسمت قابل توجهی از اغراض مورد نظر خویش - اعم از مادی و معنوی - جامه تحقق پوشیده است!

به هر حال، قبل از اینکه مطلب مهمی را در رابطه با این زمینه ویژه ولی در رابطه با تلاشهای استعمار در میهن خود ما ارائه نمائیم، مجدداً متذکر می‌شویم که در این بخش از این دفترچه، به هیچ روی سر تحقیق مدرسی و مرتب استعمار فرهنگی را نداشته و نداریم؛ و اگر مواردی را مطرح می‌کنیم، حکم تذکری دردآلود و حسرتبار و اشاره‌ای گنگ و نارسا را داشته و بر آنست تا به قسمتی از علل کژفهمی جمعی از مردم ما، در رابطه با تمدن تماس داشته باشد. و اما ذکر آن مطلب:

به یاد می‌آوریم که قیام‌های ملی و تلاشهای نظامی مردم ما علیه تجاوزات مستقیم استعمار انگلیس در قرن گذشته، ممالک معظم آنروز (روس، انگلیس، آلمان و فرانسه) را مجبور کرد تا افغانستان را به عنوان منطقه حایل و آزاد (= آزاد از زیر سلطه مستقیم فقط یکی از این کشورها بودن) بپذیرند! منتها ذوق سلطه کامل و حضور مستمر بر این ممالک آنان را به این باور مجهز ساخت که در شرایطی از این دست بهترین راه نفوذ و استعمار، همان راه رخنه کردن در بعد

جهان به توسط تمدن مغرب زمین شناخته شده و انتشار پیدا کرده است؛ شناختی که ماهیت آن از این جهت نامعلوم و ← مشکوک است که چون به صورتی نادرست تصور و فهمیده شده، هدف واقعی خود را گم کرده است، و به همین جهت سبب پیدا شدن یک هرج و مرج و آشفتگی در زندگی آدمی، و بیش از آن در صلح و آرامش و عدالت بوده است؛ شناختی که مدعی حقیقی و واقعی بودن است، ولی اشتباه و پریشانی و شکاکیتی تولید می‌کند و شک او حدس را ترفیع مقام داده و در روش شناسی آن به مقام «علم» رسانیده، و شک را افزار شناخت شناسی گرانبهایی برای جستجو و دست یافتن به حقیقت دانسته است.

... آنچه صورت‌بندی و انتشار پیدا می‌کند، شناخت تزریق شده با خصوصیت و شخصیت آن تمدن است... آیا خصوصیت و شخصیت و جوهر و روح تمدن باختری چگونه است که این چنین، هم خود و هم جهان، هر دو را تغییر داده، و همه کسانی را که تفسیر باختری را از شناخت پذیرفته‌اند، به حالتی از آشفتگی و پریشانی در می‌آورد که رساننده آنان به حاشیه بدبختی است؟» (اسلام و دنیویگری، صص ۱۲۵ و ۱۲۶)

فرهنگی این مملکت می‌باشد. از اینرو به پیشنهاد کارشناسان امور مربوطه و پشتیبانی دولتها و بنیادهای استعماری در مدت زمانی نه چندان طولانی - هر چند با اندک تفاوت - طرح ایجاد مدرسه‌ها و دانشکده‌هایی را ریخته و از این طریق خود را به قلب فرهنگ افغانستان رسانیدند! حاصل این تلاشهای ویرانگر در مرحله اول و در لباس توجه به علم و فرهنگ و... - آنهم فقط در سطح شهر کابل - آنشد که:

✽ فرانسوی‌ها « **لیسه استقلال** » را به شکل مورد نظر خود طراحی نموده، مواد درسی آنرا - از صنف هفتم تا صنف دوازدهم - خودشان به زبان فرانسوی مدون ساخته، زیر نظر کارشناسان و تربیت شدگان مورد نظر خود، که تا مدتها فقط فرانسویها و بعداً افغانیهای مورد اعتماد بودند، به بچه مدرسه‌ای‌های ما تدریس دارند!

در این مدرسه نه اینکه مواد علوم به اصطلاح جدید را طرح و تدریس می‌نمودند که « **تاریخ اسلام** » را نیز خودشان به زبان فرانسوی تدوین کرده و به خورد بچه‌های ما می‌دادند! در رابطه با دانشگاه نیز، چنانکه مشهود بود « **دانشکده حقوق و علوم سیاسی** » بطور در بست - از طرح و تدوین برنامه، گزینش استاد فرانسوی و بومی و تدریس و... - زیر نظر فرانسوی‌ها و با کمک مالی - فرهنگی آنها اداره می‌شد!

✽ آلمانی‌ها « **لیسه آلمانی** » - که بعدها بنام « **لیسه نجات** » تغییر نام یافت - بصورت مورد نظر و هدف خود طراحی و تمویل نموده، مواد درسی آنرا - از صنف هفتم تا دوازدهم - به زبان آلمانی تدوین و تدریس نموده و زیر نظر افراد مورد اعتماد خودشان - چنانکه در مورد فرانسوی‌ها اشارت رفت - اداره نمایند!

در رابطه با دانشگاه نیز، « **دانشکده اقتصاد** » را در بست و با اختیارات تام و تمام - مثل فرانسوی‌ها - زیر نظر و اداره خود داشتند!

✽ روسها « **لیسه ملالی** » و دانشکده « **پولی تکنیک** » را با همان مشخصات! و بالاخره:

✽ انگلیس‌ها، « **لیسه غازی** » را تجدید بنا نموده، سازمان داده و دانشکده « **تعلیم و تربیت** » را با همان کیفیت اداره نمایند.<sup>(۱)</sup>

۱ - قابل یادآوریست که اداره مستقیم این مراکز فقط تا زمانی که کادرهای معتمد و مورد نظر خود را تربیت نمودند، بدست خود آنها بود و بعداً به معتمدین بومی سپرده شد.

دیری نپائید که آمریکا به عنوان قدرتی تازه وارد میدان شده و در پشت سر بنیادها و سازمانهای استعماری قلب فرهنگ مردم افغانستان را مورد تهاجم قرار داده، در کنار تدوین و پخش کلیه کتابهای درسی از طریق سازمان «فرانکلن»، «لیسه حبیبیه» و دانشکده انجینی ( = مهندسی ) را با همان کیفیت، ولی با قدرت، جرأت، و ریخت و پاشهای بسیار چشمگیر طراحی و مورد بهره‌برداری قرار داد!

در این رابطه ویژه، اگر چه باورمان بر اینست که نفس یادآوری و تذکر مطلب یاد شده هر جوان مدرسه دیده‌ئی را متوجه عمق فاجعه ساخته، پرده از رازهای بسیاری بر می‌دارد که مثلاً جوان پنجاه سال قبل متوجه آنها نمی‌شد؛ ولی برای اینکه این نبشته از تأیید کارشناسان امور استعمار فرهنگی خود دنیای فن سالار برخوردار شود خواننده عزیز خود را به گوشه‌ئی بسیار موجز از باورهای این دسته از فرهنگیان غربی عطف توجه می‌دهیم.

**مارتین کارنوی** در کتاب «آموزش و پرورش در خدمت امپریالیسم فرهنگی»، در رابطه با تأسیس اینگونه از مراکز آموزشی دارد که:

«... نظر ما اینست که هدف از تأسیس مدارس غرب در گوشه و کنار جهان مفید واقع شدن مردم در سلسله مراتب جدید بود نه کمک به آنها در ایجاد مناسباتی در جامعه که از ساختی اجتماعی به ساختی برتر منتقلشان کند. بنابراین مدرسه به مردم کمک نمی‌کند تا به مراحل فراتر از این سلسله مراتب سرمایه‌داری که در دست بیگانگان و یا طبقه خاصی است روند، بلکه می‌کوشد آنان را فراخور نیازهای این سلسله مراتب سازد، چه به نفعشان باشد و چه نباشد. ما این جنبه را استعمارگری مدرسه می‌نامیم.»<sup>(۱)</sup>

«هدف از کمکهای آموزشی سازمان توسعه بین المللی بانک جهانی و سایر سازمانهای کمک دهنده، از جمله بنیادهای خصوصی و انجمنهای مذهبی ظاهراً پیشبرد رشد اقتصادی است ولی زمینه این کمکها و همچنین مشاوره فنی همراه آنها شرایط خاصی را بر فرایند رشد و توسعه تحمیل می‌کند. هدف از این کمکها ایجاد نهادهایی که مکمل سازمان تولید سرمایه‌داری باشد - سازمان اقتصادی که بخش عمده تولید را در اختیار تنی چند گذارده و سرمایه‌گذاری خارجی را مجاز و حتی لازم می‌داند - و به راه انداختن دستگاهی سیاسی است که در خدمت یک چنین ساخت

پلکانی و علائق نظامی آمریکا باشد.<sup>(۱)</sup>

باید یادآور شد که این تنها کارنری نمی‌باشد که به چنین نتیجه‌ئی دست یافته، بلکه صدها و هزاران دانشمند واقع‌بین و ارزش‌گرای دیگر نیز به همین باور و برداشت مجهز شده و دست یافته‌اند. واقع مطلب هم مؤید آنست که غرب با آن گذشته پوچ بی‌باری ریشه و با آن تلاشهای ننگین ارزش‌ستیزانه هرگز نمی‌تواند بدون غرض و مرض دنیائی، آن سرمایه‌گذارهای هنگفت را وجهه همت خود قرار دهد؛ در حالی که وضعیت فقیران بی‌خانمان، یتیمان بی‌سرپرست و سایر بدبختی‌های بی‌پناه این ممالک، سیمای شهرها را در دانگیز ساخته و قلب هر انسان با عاطفه‌ئی را بدرد می‌آورد!

پس آنچه باقی می‌ماند «شکل، ریخت و رنگ» بخشیدن به اذهانی است که مورد هجوم قرار داده‌اند تا از این طریق به تحقق حداکثر خواستهای استعماری خود دست پیدا کنند!

ادوارد برمن در کتاب «کنترل فرهنگ» در رابطه با همین موضوع آورده است که:

«از سال ۱۹۴۵ به بعد، برنامه‌هایی تحت حمایت بنیادها در داخل و خارج توسط معدودی نخبگان منتخب که به دقت پرورش یافته بودند، طراحی و اجرا شده‌اند. اتکاء به افرادی محدود برای تعیین خط مشی‌های سیاسی و اجرای برنامه‌ها، صرفاً تداوم سنت قدیمی بنیادها بوده است.»<sup>(۲)</sup>

«... حمایتی که بنیادها از انواع برنامه‌های آموزشی در داخل و خارج از کشور به عمل می‌آورند، نمی‌تواند جدا از شرایط تاریخی آنها بررسی شود. مضافاً اینکه این شیوه به بنیادها نیز امکان خواهد داد تا بدون مواجهه با هیچ انتقادی به مطرح کردن این ادعا پردازند که وجود آنها به منظور بهبود شرایط زندگی انسانها و جستجوی حقیقت بوده است. چنین ادعای بی‌پایه‌ای به تقویت نظم سیاسی - اجتماعی موجود منجر می‌شود و زمینه استمرار سلطه عقیدتی نهادهایی همانند بنیادها را که بر جامعه آمریکا حاکم هستند فراهم می‌آورد. خودداری از تحلیل نقادانه برخی از مبانی فکری این مؤسسات صرفاً می‌تواند به اشاعه گسترده‌تر تصویری که آنها از واقعیات ارائه می‌دهند و برنامه‌های ناشی از آن منجر شود؛ برنامه‌هایی که همانند موج اصلاحات «ترقی خواهانه» اوایل قرن حاضر در صددانند تا چشمگیرترین نابرابری‌های اجتماعی آمریکا را تعدیل

۱ - همان، ص ۳۴۹

۲ - کنترل فرهنگ، ص ۴۰

کنند و این جامعه را در نظر اکثر شهروندان محیطی مطلوب جلوه دهند.<sup>(۱)</sup>

« تلاشهای فرهنگی و آموزشی بنیادها در خارج، که مکمل برنامه‌های رسمی کمک خارجی ایالات متحده بوده است، بخشی از همان مجموعه‌ای را تشکیل می‌دهد که لش آن را « جنگ سرد فرهنگی » می‌نامد؛ جنگ سردی که می‌خواهد به تربیت آن دسته از رهبران جهان سومی توفیق یابد که راه میانه بین فاشیسم و کمونیسم را بر می‌گزینند.<sup>(۲)</sup> »

« در آفریقا این واقعیت کاملاً مشهود است، زیرا در آنجا فارغ التحصیلان دانشگاهی غرب زده‌ترین، و از نظر فرهنگی وابسته‌ترین آفریقائیان هستند. در میان پیشگامان اصلی تجدید حیات فرهنگی، هیچیک از آنها نبوده است و آنها علاقه و احترامی برای نظامهای اعتقادی، میراث زبانشناختی، شیوه‌های تفریح و سرگرمی و یا سلوک زیبایی شناختی بومی، قابل نبوده‌اند. » این وضع، بخصوص در آسیا هم مشهود است.

دانشگاههای جهان سوم صرفاً به وارد کردن اطلاعات و عقاید تولید شده در دانشگاههای غربی، و بالتبع استمرار وابستگی فرهنگی کشور خود، بسنده نمی‌کنند، این دانشگاهها، هم چنین، به نحوی که به صدور مواد طبیعی و خام از ممالک توسعه نیافته به کشورهای پیشرفته شباهت دارد، اطلاعاتی را به دانشگاههای غربی منتقل می‌کنند. این تبادل علمی، مانند مبادلات اقتصادی مشابه، بین شرکای نابرابر صورت می‌گیرد و کشورهای پیشرفته مرکز، از این مبادله به مراتب بیشتر سود می‌برند.<sup>(۳)</sup> »

« آرنو نقش بنیادها در تربیت اتباع کشورهای جهان سوم را بررسی کرده و به این نتیجه می‌رسد که پژوهشهای ایشان بیش از آنکه در خدمت کاستن از وابستگی فرهنگی و اقتصادی کشورشان باشد، کشورهای صنعتی متروپل را متفع می‌کند.

آرنو می‌نویسد که « این شبکه محلی ( پژوهشگران ) تحت حمایت بنیادها، جریان ایده‌ها بین کشورهای متروپل و کشورهای پیرامون را تسهیل می‌کند. »

این شبکه‌ها تولید و اشاعه ایده‌ها و اطلاعاتی را تسهیل می‌کند که دانشگاهها و سازمانهای

۱ - همان، ص ۵

۲ - همان، ص ۲۲

۳ - همان، ص ۲۵۴



دولتی کشورهای صنعتی غرب، آنرا مهم تلقی می‌کنند.

آرنو می‌گوید: حمایت بنیادها مانع از آن می‌شود که فعالین جهان سوم با توجه به مقتضیات خود و با استفاده از منابعی سازگار با سطح توسعه جامعه خود، به مشکلات داخلی جوامع خود برخورد کنند.<sup>(۱)</sup>

بر مبنای همین باورها و تحلیل واقعیت‌های تلخ انکارناپذیر می‌باشد که محقق دیگر غرب ( هورنوی ) ابراز کرده است:

« بحث ما اینست که آموزش و پرورش اروپائی یا آمریکائی اگر چه مردم را از قید سلسله مراتب سنتی رها می‌کند ولی آنها را اسیر سلسله مراتب سرمایه‌داری می‌سازد. این فرایند در عین حال که شامل عناصر آزادیبخش است عناصر وابستگی و از خود بیگانگی نیز به همراه دارد. مهمتر آنکه، مدرسه شرایطی به وجود نمی‌آورد که در این شرایط شاگرد بتواند دست به کار آزاد سازی خود شود. در عوض، حد مجاز آزادی در مدارس را کسانی که مهمترین نقش را در تعیین هدفهای جامعه دارند ضبط و ربط می‌کنند.<sup>(۲)</sup> »

همین واقعیت را نویسنده کتاب کنترل فرهنگ بدینسان تحریر داشته است:

« ... تأکید بر شکل تشکیلات و محتوای فکری و دانشگاههای کشورهای غربی، موجب تقلیل ظرفیت دانشگاه برای پذیرش عقاید و دیدگاههای ملی می‌شود. و این به نوبه خود به آن معنی است که دانشگاههای وابسته « به بهترین وجه ایدئولوژیهای تثبیت شده در مرکز، همراه با ضمايم جدیدتر آن را در میان دانشجویان و طبقه تحصیل کرده ملی اشاعه می‌دهند. » این واقعیت که هیچ بدیل استوار در مقابل دیدگاههای فکری مسلط در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، مطرح نمی‌شود، به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر به تسلط آن عقاید منجر می‌شود. در عین حال، ادعا می‌شود که چیرگی این عقاید، صرفاً ناشی از برتری علمی ذاتی آن است و بدین گونه مشروعیت آن تضمین می‌گردد.<sup>(۳)</sup> »

در حال حاضر آمریکا به روال بریتانیا و فرانسه سده نوزدهم ( و سده کنونی )، کمکهای خود

۱ - کنترل فرهنگ، صص ۶ - ۲۵۵

۲ - آموزش و پرورش در خدمت امپریالیسم فرهنگی، ص ۲۶

۳ - کنترل فرهنگ، ص ۲۵۳

را به آموزش و پرورش نیز اختصاص می‌دهد تا آن نوع آموزش و پرورش را که مکمل حفظ «نظم» در امپراطوری است و به گسترش سرمایه‌داری خصوصاً... به گسترش شرکتهای چند ملیتی و مؤسسات مالی آمریکا پر و بال می‌دهد ترویج می‌کند. در پناه سیادت آمریکا، گسترش آموزش رسمی و اصلاحات آموزشی وسیله ترویج مفاهیم آمریکایی از جامعه «کارا» و «دموکراتیک» می‌شود.<sup>(۱)</sup>

«معمولاً کارشناسان آمریکائی و سایر کشورهای صنعتی در خصوص آموزش و پرورش این طور فرض می‌کنند که مدرسه پیش از هر چیز جائی برای گسترش مهارتهای شغلی... است که به کار هدفی برای جامعه یعنی به حداکثر رساندن رشد اقتصادی بیاید. ولی این تنها کارکرد مدرسه و احتمالاً کارکرد اصلی آن هم نیست. مدرسه منتقل کننده فرهنگ و ارزشها و خشت زنده کودکان در قالب نقشهای گوناگون است.»<sup>(۲)</sup>

رسوایی تلاشهای ویرانگرانه غرب در زمینه استعمار فرهنگی و دامنه رسیدن به شناخت و فهم فسادبار آنها، تا بدانجا گسترش و عمق پیدا نموده که عده‌ئی از نویسندگان جهان سوم را نیز برانگیخته است تا پرده از فعالیت‌های نفرت‌انگیز استعمار پیشگان غربی بردارند؛ بطور مثال «ممی»<sup>(۳)</sup> نشان می‌دهد که چگونه وجود تشابه و اختلاف میان نظامهای آموزشی کشور قطب و مستعمره هر دو علیه استعمارزده کار می‌کنند. مواد درسی و زبان تدریس در مدارس مستعمرات به طرز حیرت‌انگیزی نظیر کشور قطب به ویژه مدارس مخصوص فقرا است.

در مدارس ابتدائی توجه خاصی به زبان، ارزشها و هنجارهای اروپائی (مسیحیت) و تحقیر همه آنچه که ساده بینانه است می‌شود.<sup>(۴)</sup>

به هر حال، در زمینه مدرسه‌هائی از این دست نظر استعمار شناسان این است که: «در کشور غیر صنعتی، مدرسه نهادیست که نه تنها فرد را از خودشناسی بلکه کل جامعه را از شناخت خویش باز می‌دارد. مدرسه دقیقاً چون اقتصاد، سیاست و ساخت اجتماعی دنباله ساخت

۱- آموزش و پرورش در خدمت امپریالیسم فرهنگی، ص ۳۴۹

۲- آموزش و پرورش در خدمت امپریالیسم فرهنگی، ص ۳۶۹

۳- در کتاب «چهره استعمارگر، چهره استعمارزده».

۴- آموزش و پرورش در خدمت امپریالیسم فرهنگی، ص ۸۴

کشور قطب است.»<sup>(۱)</sup>

« به موجب نظریهٔ ما، مدرسه استعمارگر است به این معنا که می‌کوشد مناسبات و سیاستی در جامعه را خصوصاً بر آن دسته از کودکانی که کمترین فایده را از این مناسبات می‌برند ( یا بیشترین ضرر را می‌بینند ) تحمیل کند.»<sup>(۲)</sup>

نیل پستمن - استاد رشتهٔ جامعه‌شناسی دانشگاه نیویورک آمریکا در همین رابطه در کتاب جنجال برانگیز « تکنوپولی » - دارد که:

« ... مدارس نیز ابزار و مکانیسمی برای کنترل اطلاعات هستند. چه اطلاعاتی کنترل می‌شوند که و چگونه و با چه ضابطه‌ای؟ نگاهی به برنامه‌های آموزشی مدارس و یا دقیق‌تر از آن، مطالعهٔ برنامه و کتابچهٔ واحدهای دروس دانشگاهی به این سؤال پاسخ می‌دهد. در این برنامه و جدول واحدهای درسی دانشگاه، کلاسها، سیمینارها، موضوعات و بخشهای مطالعاتی و آموزشی، ردیف شده‌اند که در مجموع به طور نسبتاً دقیقی تعیین می‌کند که یک دانشجوی جدی و طالب علم، دربارهٔ چه مطالبی باید به مطالعه پردازد. یا به عبارت دیگر از واحدها و مطالبی که این برنامهٔ آموزشی در بر ندارد، می‌توانیم دریابیم که یک دانشجوی مشتاق و درسخوان به چه موضوعاتی نباید بیندیشد. به زبانی دیگر، جدول واحدهای آموزشی دانشگاه با این شکل و فورم، برنامه‌ای است جهت تسلط یافتن بر اطلاعات و نیز ابزاری است که به علم و دانش، عنوان، نام و نشان و مدارجی می‌بخشد. و از این طریق نوع معین و دیگری از اطلاعات را به طور منظم از رده خارج می‌کند و آنها را کم ارزش، عوامانه و غیر قابل توجه اعلام می‌دارد. به این دلیل، جدول واحدهای آموزشی و درسی دانشگاه معنا و اهداف مشخصی را عرضه می‌کند - بهتر است بگوییم، این جدول به منظور ابزاری برای ارائهٔ معنا و هدف به اطلاعات و نیز علوم تنظیم می‌گردد. از آنچه که این جدول و برنامهٔ آموزشی عرضه می‌کند و یا از برنامه و کار خود حذف می‌کند، می‌توان به مبانی نظری، هدف و منظور و معنای تعلیم و آموزش پی برد.»<sup>(۳)</sup>

و اما در مورد دانشگاههای وابستهٔ خود ما، آنچه روشن و بی‌نیاز از برهان می‌نماید اینست که

۱ - همان، ص ۸۷

۲ - آموزش و پرورش در خدمت امپریالیسم فرهنگی، ص ۳۱

۳ - تکنوپولی، صص ۱۰۵ و ۱۰۶

برای استعمار تهاجم فرهنگی هدف نبوده بلکه حکم وسیله‌ئی قوی، دامنه‌دار و پرنمر را دارد که از طریق آن اهداف سیاسی - اقتصادی خود را تحکیم می‌نماید. از سوئی، تا آنجا که از روش‌شناسی تلاشهای استعماری محقق شده، یکی از نیرنگهای فن‌سالاران استعمارگر در تمام طول تلاشهای هویت برانداز و رنج آفرین‌شان این بوده و هست که قبل از حاکمیت بخشیدن به ابزار صنعتی بر زندگانی استعمار شده، عقاید و ارزشهای فن‌سالاری را به عنوان عقایدی پیشرفته، کارآمد و مفید، اولاً بر نگرشها و نظام فکری استعمار شده حاکمیت می‌بخشند و ثانیاً در نظام ارزشی او. زیرا به روشنی دریافته‌اند که تا افراد به روابط و مناسبات حاکم بر حیات تکنولوژیک، رفاه‌مند و دنیامحور مخلصانه ایمان نیاورده و ارجمندی و ارزش آثار، جلوه‌ها و پیامدهایش را نپذیرند، اولاً سلطهٔ اینان موقتی بوده و ثانیاً، با اعمال فشارهای حساسیت‌انگیز، رسوائی آور، بیدارکننده و مقابله‌زای خواهد بود. این در حالی است که در دست داشتن رهبری عقیدتی، فکری، عاطفی، ارزشی و... از طریق سلطهٔ باورهای پا گرفته از احکام و مناسبات فن‌سالاری، اشتیاق همسوئی، همگامی، همدلی و... استعمار شده را با مدافعان و طراحان فن‌سالاری بالا برده و او را با گامهای شتابان و اشتیاق ابلهانهٔ خودش به مزبلهٔ عفن تشبه، وابستگی و بردگی‌های متنوع می‌کشاند.

بدیهی است که طبیعت اجرای چنین طرح و هدفی نیازمند تهیه و فعال ساختن عده‌ئی به اصطلاح کارشناس، دانش دیده، صاحب عنوان و برخوردار از وجههٔ فرهنگی و اجتماعی می‌باشد؛ افرادی که هم به راحتی بتوانند زبان ارباب را بفهمند؛ هم طرحهایش را سریع و درست و به موقع اجراء نمایند؛ هم به این طرح و برنامه - به واسطهٔ تربیت ویژه‌ئی که دیده و یافته‌اند - ذهناً اعتماد و اطمینان داشته و از احساس ضرورت تحقق آنها - ولو به قیمت خودفروشی و اسارت و بدبختی هموعان‌شان تمام شود - مجهز باشند؛ هم آنها را از طریق تبلیغ و تکرار و... به نفع مردم جا بزنند؛ هم جلو مخالفان طرحهای استعماری را با پروئی و بی‌حیایی بگیرند؛ هم آماده باشند تا سرمایه‌های مادی و معنوی ملت را به پای هوسهای استعمارگران بریزند!

روشن است که ساختن و آماده کردن چنین ابزاری به « کارخانهٔ مزدورسازی » نیاز مبرم دارد. متتها استعمارگران ابلیس‌منش، هم‌چنانی که نام بسیاری از چیزها را عوضی قالب کرده، بسیاری از نامها را تحریف کرده و بار معنایی اصیل و انسانی آنها را مخدوش و یا حذف می‌کنند، اسم این کارخانه‌های مزدورسازی را نیز « دانشگاه » قالب کرده و از طریق این مراکز هدفهای ضد دانشی - ارزشی و هویت برانداز خود را تعقیب می‌دارند.

نویسنده کتاب « کنترل فرهنگ » در همین رابطه گزارش داده است که:

« مزروعی اشاره می‌کند که دانشگاهها... « عملاً به عنوان نهادهایی برای ارتقاء تمدن غربی مشخص شده‌اند. » ابعاد اقتصادی و فرهنگی این تمدن از دیرباز مشخص شده است. این اهداف اقتصادی و فرهنگی به وسیله قدرتهای استعماری‌ئی که بسیاری از این دانشگاهها را بنیاد گذاشته‌اند، دقیقاً مد نظر بوده است.

دانشگاههای وابسته « چنان نظام آموزش عالی‌یی در جوامع خود ایجاد می‌کنند که چه از نظر شکل تشکیلات و چه از نظر محتوای دروس، کاملاً مطابق با نظام آموزش عالی در کشورهای توسعه یافته غرب باشد و آن شکل و محتوا را باز تولید کند، نه آنکه نظام تعلیمات عالی‌یی را ایجاد کند که امکان بالقوه تحقق استقلال فرهنگی در جامعه خود را افزایش دهد. »<sup>(۱)</sup>

آنچه را عاجزانه و با همه پروئی به خواننده پر حوصله این دفتر چه تأکید می‌داریم اینست که برای درک عمق فاجعه استعمار فرهنگی، لطف نموده برخی از کتابهای مربوط به این عمل ضد انسانی را - که اتفاقاً در دوران ما زیاد هم هست - مورد توری قرار دهند.

جالب است یادآور شویم که این دسته از تلاشهای شرمبار استعماری در زمانی صورت می‌گیرد که هزاران دانشمند تیزبین و موشکاف، متوجه این نیرنگ هویت‌برانداز بوده، به نقد و افشاء آنها پرداخته و هر کدام به گونه‌ای از آن تبری جسته و نفرت خود را نسبت به این کار تبارز می‌دهند.

از آنچه آمد، این نکته دربار نیز روشن و ثابت می‌گردد که در حوزه حضور و حاکمیت نظام فن‌سالاری ماهیت فرهنگ و جهت‌روشنگر، استعلائی و رهاننده آموزش و پرورش دچار تحول و انحرافی اسفبار شده، بجای آنکه وسیله‌ئی باشد در جهت آزاد کردن فرزند آدمی از زنجیرهای جهل و جور و رنج و سرگردانی و... به یوغ جنایت و اسارت و... بدل شده است. این در حالی است که همه خردمندان عالم در طول تاریخ باورمند می‌باشند که فرهنگ و نظام آموزشی وظایفی مقدس را عهده‌دار بوده که از روشن‌ترین آنها: روشن ساختن اقلیم جان انسانها از طریق انتقال دانش و پرورش استعدادهای ویژه‌ئی است که در نهایت به تبلور و شکوفائی هویت ناب و ربانی او، آزادی معنیدار او، اعزاز وجودی او، آرامش واقعی او و طرد و نفی هر آنچه مانع تحقق، تکامل

و تداوم زمینه‌ها و مواد یاد شده، می‌باشد.

همه آنهائی که توانسته‌اند با گوهر دانش و نقش عزت‌بخش و روشنگرانه‌اش آشنائی بهم رسانند، نه تنها گفته ما را تأیید می‌دارند که می‌کوشند آنرا در افکار دیگران رسوخ داده و ذوق تحقق کامل همه آنچه را گفتیم بیدار و فعال سازند. حال اگر مشاهده می‌شود، عده‌بی که دانش‌اندوزی را وسیله تحقق اموری غیر از موارد یاد شده، و متضاد با جهت و آثار ناب انسانی آنها قرار می‌دهند، نه از آن جهت است که بتوانند آن اصل اصیل را منکر بوده و یا برای نقضش براهینی خردپذیر داشته باشند! بلکه بدان علت دچار این انحراف عملی شده‌اند که هنوز به دلایلی نتوانسته‌اند خود را از دام زمینه‌های وهمی - غریزی نجات داده و با حوزه تجربه‌های شفاف علمی و عرفانی و... آشنائی بهم رسانند.

به هر حال، از آنچه آمد، این نکته مسجل می‌شود که در آموزش و پرورش، انسان و شکوفائی هویت او حیثیت محور و مرکز نگرشها و تلاشها را داشته و به سایر زمینه‌ها، ابزار و موارد به میزانی اهمیت داده شده و پرداخته می‌شود که در خدمت تبلور و شکوفائی هویت فرزند آدمی، عزت و حرمت وجودی او، آزادی معنادار و افتخار انگیز او، آرامش شوکتبار و پر برکت او و طرد و نفی هر آنچه مانع تحقق، تکامل و تداوم زمینه‌های یاد شده باشد و لاغیر.

حال اگر روشی بخواهد حیثیت محوری انسان را - مستقیم و یا غیر مستقیم - منکر شده و آنرا به امری دیگر بخشد، بر مبنای هر بینش، مکتب و نظریه‌ای که مسئله را واریسی و ارزیابی نمائیم، متوجه این واقعیت خواهیم شد که این روش عملاً خلاف طبیعت وجودی خود ( امر آموزش و پرورش ) عمل کرده و در عمل به انکار خود پرداخته است! چرا که اصل آموزش - به معنائی که ما یادآور شدیم - اساساً و ذاتاً امری انسانی بوده و لازم است تا در جهت تبلور زمینه‌ها و اموری انسانی باشد. به عبارت دیگر: آموزش - چون ذاتاً امری انسانی است - نه می‌تواند و نه شایسته است تا چیزی جز ذاتیات انسان را مورد توجه قرار داده و در خدمت تحقق و شکوفائی آنها باشد.

با این مایه از باور، می‌توانیم پذیرای این حکم رهاننده باشیم که: هر آنچه و یا هر آنکه بخواهد آموزش را از خدمت ذاتیات انسان خارج ساخته و در اسارت اشیاء و اموری غیر از مواردی که آمد قرار دهد، نه تنها عملاً و علناً به انسان و فرایند شکوفائی هویت او خیانت کرده است! که به خود فرهنگ نیز ستم روا داشته و آنرا از وجهه عمیقاً انسانی و معنی‌دار او تخلیه کرده است! امری که نظام فن‌سالار حاکم بر غرب، نه تنها با پروئی و وقاحت آنرا دنبال می‌کند که بی‌شرمانه

« استعمار فرهنگی » مردم خود و جهان سوم را عالی‌ترین و زلال‌ترین گونه دلسوزی قلمداد می‌کند. در واقع مشاهده دردانگیز همین امر است که « نیل پستمین » را واداشته است تا بدین افشاگری همت گمارد:

« تعلیم و تربیت دنیای جدید نه فقط از این لحاظ عقیم است که به دانش آموز نمی‌آموزد جینجر راجز، نورمن مایلو، و هزاران نفر دیگر از این دست، چه کسانی بودند، بلکه به آن دلیل که فاقد مرکز ثقل اخلاقی، اجتماعی و عقلانی است. این نظام فاقد مجموعه اندیشه‌ها و نگرشهایی است که بر تمام بخشهای برنامه آموزشی حاکم باشد. محتوای برنامه آموزشی امروز را نمی‌توان به عنوان یک روند تحقیقاتی قلمداد کرد، بلکه آمیخته‌ای است از موضوعات بی‌معنی و درهم برهم. این برنامه حتی یک تصویر واضح به دست نمی‌دهد که از آن بتوان خصوصیات یک فرد تحصیل کرده را استنباط کرد؛ جز آنکه به شخص مهارت و توانائی متفاوت می‌بخشد.

ناگفته نماند که این برنامه آرمان تکنوکراتها را برآورده می‌سازد. پرورش افرادی - و نه انسانهایی - که فاقد تعهد و دیدگاه خاص هستند. با مهارتهای فراوان قابل عرضه در بازار عرضه و تقاضا.<sup>(۱)</sup>»

به هر حال، گفتیم که عده‌ئی از مردم ما در مورد شناخت گوهر تمدن و مسایل مربوط به آن دچار کژفهمی شده‌اند؛ حال اگر بخواهیم به گوشه‌ای از علل این کژفهمی و عوامل تحمیل، تحمل و استقبال از آن - بیشتر و روشن‌تر از اشاره‌های قبلی و ضمنی - اشراف پیدا نماییم، شایسته آنکه مسئله را قدری جدی‌تر گرفته و عمیق‌تر پنداشته و هوشیارانه سراغ علل و عواملی برویم که می‌توانند به تحلیل ما عمق و به تعلیل ما ارزش تأمل و توجه را ارزانی دارند؛ و آنچه در این رابطه به ذهن نگارنده تبه روزگار این دفترچه خطور نموده است از این قرار می‌باشد:

### یکم - عدم شناخت عمیق انسان

ریشه‌ئی ترین علتی که باعث شده است تا عده‌ئی میان تمدن واقعی و فن‌سالاری تمیز قایل نشده و هر جا امکانات مادی را تلمبار یافته و مردم را - به هر شکل و به هر نحو، ولو که بیمارگونه، احمقانه، و خودستیزانه - از آنها برخوردار دیدند، آنرا « تمدن » لقب دهند، اینست که: اینان واقعاً

« انسان واقعی » را شناخته و مؤلفه‌های وجودی و ذاتی او را از عوارض مشترک حیوانی وی باز شناخته و ممتاز ساخته‌اند؛

موقعیت وجودی او را در عالم امکان در نیافته و نسبت به شرافت و مرتبت وجودی او نا آشنا مانده‌اند؛

ظرفیت‌ها و امکانات هستی محور و فرارونده او را شناسائی نکرده و از ظرفیتها و امکانات بهیمی وی تمیز نداده‌اند؛

با مایه‌های کمال و تعالی او آشنائی و انسی لازم را بهم نرسانیده‌اند؛  
به آنچه کمال، شرافت و عزت واقعی او را متبلور ساخته و بقای بشکوه، محوریت پر جلال و غنای ربانی او را - هم در قبال غیر انسانها و هم در برابر ساخته‌های دست خود او - تضمین می کند، آگاهی ندارند؛

با عواملی که توجه و اقبال عملی به آنها ذاتاً و بطور ضروری نافی حقارت، اسارت و احساس ناامنی‌های متنوع و اضطرابهای خجالتبار او بوده و عملاً غنا و کمال وجودی، آزادی معنادار و آرامش استعلائی او را تحقق می‌بخشند، بیگانه مانده‌اند؛  
با نگرشها و گرایشها، موقعیت‌ها، ابزار و سرمایه‌هایی که هویت الهی او را شکل و رنگ پر کشش و هوشربا بخشیده و عزت و آرامش مینوی او را به نمایش می گذراند، کاملاً ناآشنایند؛  
و دهها مورد دیگر!

## دوم - نداشتن نظام ارزشی والا

عامل دیگری که در بروز آن کژفهمی و آن بدگزینی دست کمی از عامل نخستین نمی آورد، نداشتن نظام ارزشی والا و استعلائی می‌باشد. حضور و شکوفائی این نظام نه تنها باعث خواهد شد تا: انسان ارزش وجودی و موقعیت ربانی خود را - آنهم به گونه‌ئی که آفریدگارش طراح و تثبیت کرده است - باز یافته و ارج نهد، که باعث خواهد شد تا با شناخت مراتب ارزشهای وجودی، به انتخاب والاترین ارزشها دست یازیده و خود را از اسارت و خدمت ارزشهای مادون ارزش وجودی خود رهایی بخشد.

آنچه انکار را بر نمی تابد اینست که: انسان ذاتاً موجودی مطلق گرای و تعالیجوی و کمال‌نمای است؛ آنهم به گونه‌ئی که زیر ساخت و علت نهائی کلیه تلاشهای قلبی و قالبی او را همین « ذوق



تعالی و کمال‌نمائی « تشکیل می‌دهد. با این مایه از بینش، هرگاه نتواند مایه‌های واقعی و اصالی کمال، تعالی و ارزش‌های وجودی خود را بازشناخته و در نتیجه عزت، غنا، جلالت و شکوه هستی‌محور خود را از طریق تحقق آنها به تماشا ایستاده و به نمایش گذارد، یا گرفتار ارزشهائی مادون هویت ربانی خود خواهد شد و یا در مزبله عفن و خجلتبار ضد ارزشها، کرموار خواهد لولید.

اینکه انسان محکوم روابط و مناسبات فن‌سالاری خود را اسیر مصرف دست‌ساخته‌ها و داشته‌های تکنولوژیک و احکام و ارزش‌نماهای وهم بافته خود ساخته و بر آنست تا کرامت و عزت وجودی خود را از طریق مصرف همان خرت و پرت‌های دست‌ساخته (=انواع گوناگون ماشین‌های اغفال‌کننده و ابزار مشغولتبار تکنولوژیک) و وهم بافته (=انواع پندارهای خام و بیماریزائی که در لباس مکبهای سیاسی، فلسفی، هنری و... تبارز کرده‌اند) به نمایش بگذارد، نشانه عینی نداشتن نظام ارزشی والا و استعلائی می‌باشد.

آنچه در این رابطه ویژه به شدت قابل تأمل بوده - و برای من مسلمان مایه عبرت می‌باشد - اینست که: تمام این تلاشها، با همه پشتیبانی‌های رنگارنگ و شیطن‌آمیز، فقط سر از مزبله شکستی رسوائی آور و خجلتی اضطراب‌انگیز بدر آورده و هرگز نتوانسته‌اند ذوق تعالی جوئی و کمال‌نمائی بخردانه ارزشمندانه معنادار انسان محورانه استعلائی هیچ « آدم واقعی و راستینی » را، حتی در همان دنیای فن‌سالار اشباع نمایند!

به هر حال، از آنجا که ما پیرامون مسئله نظام ارزشی و مراتب گوناگون آن در برخی از کتابهای دیگر خود بحث‌هایی داشته‌ایم، در اینجا به همین اشاره اکتفا می‌نمائیم.

### سوم - رویگردانی از شریعتی کامل و تحریف نشده

باورمان بر اینست که، انسان به هر میزانیکه از عقل و دانش برخوردار باشد، باز به اندازه کسی که او را آفریده است، از شناخت خویشتن برخوردار نتواند بود. از اینرو، اگر بخواهد فقط بر مبنای فهم و دانش شخصی خود از خود، زندگانی را برای خود طراحی و تفسیر کند - هر چند که این کار به صورتی کامل و همه جانبه، به واسطه حضور مستمر پیامها و ابلاغ‌ها و روشنگریهای پیام‌آوران الهی ناممکن می‌باشد - بناچار سر از بادیه‌های مخوفی در خواهد آورد که جز ضلالت و گمراهی، فساد و تباهی، اضطراب و رسوائی، اسارت، حقارت، بدبختی، رنج و تباهی ثمری نتواند داد.

واقع امر مؤید آنست که انسان با دلسپردن به شریعت، در واقع نگرش و بینش خود را از خود، به وسیله نگرش کمالمند و بدون عیب صاحب شریعت تقویت نموده، کمال و تداومی مثمر و راضی سازنده می‌بخشد؛ و از آنجا که این دلدادگی به شریعت، او را با بخش عمده‌ئی از ارزشهای ربانی و نگرشها و گرایشهای ارزشبار استعلائی به صورتی ملموس و تجربی آشنا و همدم می‌سازد، به سادگی قدرت تمیز و ممتاز سازی « مدنیت » از « بدویت » و در نتیجه: انسان متمدن از غیر او را فراچنگ می‌آورد. این گفته می‌رساند که: رویگرداننده از شریعت، به دلیل از دست دادن پشتوانه بینشی - کنشی پا گرفته از دیدگاههای الهی، گرفتار بدترین گونه تنگ نظری، نگرشها و گرایشهای تک ساحتی و یکرویه شده، و در نتیجه: از ممتاز ساختن تمدن معنادار انسانی از فن سالاری تحقیر کننده هویت انسانی محروم و ناتوان می‌باشد.

پیامد انکار ناپذیر چنین موضع گیری‌ای از یک طرف: نداشتن دانش نظام یافته « رفتار شناسی » یا نظام رفتاری ئی جهتمند، دفاع پذیر، تعالی دهنده و آرامش‌زای می‌باشد، و از طرف دیگر: حضور و حاکمیت مقلدانه، وحشیانه، بی معنا، اضطراب‌زای و تحقیر کننده رفتاری!

#### چهارم - تساهل دفاع ناپذیر ارزش گریز

آمد که انسان ذاتاً مطلق گرای و کمال‌نمای می‌باشد. از اینرو، طبعی است که در جستجوی تحقق زمینه‌ها و اموری باشد که هم حس تعالیجویی او را اشباع نماید و هم ذوق کمال‌نمائی او را. نکته درجوش، در رابطه با این قضیه ویژه آنست که: وقتی انسان خود را چنانکه شاید نشناخته، از نظام ارزشی واقعاً انسانی و اشباع کننده برخوردار نبوده و از شریعتی مقدس و تقدس بخش پیروی ننماید، هرگز و به هیچ روی زمینه‌ها، ابزار و روشهای اصلی و کارآمد برای تحقق تعالی وجودی و نمایش کمالات معنادار خود را از ضد آنها باز نتواند شناخت.

لذاست که متوجه می‌شویم، انسان اسیر وهمیات دنیای فن‌سالاری، چون گرفتار آن سه محمضه دربار می‌باشد، به جای توجه، تزکیه، تقویت و رشد زمینه‌های تعالیمند وجود خود، متوجه تقویت و رشد ابزار دست ساخته خود شده و داشتن - و بگو: مصرف کردن و از بین بردن - همان‌ها را مایه تعالی «خود» می‌پندارند!

به جای شناسائی و بکارگیری هرچه دقیق‌تر ابزاری که به رشد هویت ربانی او کمک کرده

می‌توانند، در جهت شناسائی و بهره‌وری ابزاری عمر خویش و امکانات حیاتی خویش را بر باد می‌دهد که به رشد ابزار دست ساخته او انجامیده و نهایتاً، مصرف همانها را، ناشیانه مایه کمال خود می‌شمارد!

و به جای بکار بستن روشها و رفتارهایی که ضامن تحقق، تداوم، تکامل و شکوفائی هویت ربانی او شوند، اسیر روشها و گرایشهایی می‌شود که از وی، نمایشگر بی‌هویت نمایشنامه‌ای ساخته است که جز خجالت و سرافکندگی، جز بلاهت و رسوائی و جز غفلت و بی‌پروائی نسبت به هویت انسانی و ارزشهای وجودیش، پیام و معنائی ندارند.

در واقع، او با این سهل انگاری - با خود و همه کرامت‌های وجودی خود - و گزینش زمینه‌ها و ابزار و روشهای سهل الوصول و دم دستی و لذت‌بار، خود را به چیزی بدل می‌دارد که نه تنها فاقد ارزشهای وجودی بوده و از ارضای روح تعالیجوی خود ناتوان می‌باشد، که خود را به زایده‌ئی بدل می‌سازد که خودش از مواجه شدن با او و تحمل او ناتوان بوده، همچون مستان خرد باخته، ناشیانه و بی‌هدف، دنبال پناهگاهی است که هرگز تصویری روشن و منطقی از آن ندارد!

به هر حال، همانگونه که در اوایل مطالب این فصل آمد، یک گوشه‌ئی از بحث ما ارتباط پیدا می‌کند با مبانی و منابع شناخت گوهر و مولفه‌های تمدن! همچنانیکه ارتباط پیدا می‌کند با ضرورت شناخت علل و عوامل کژفهمی نسبت به تمدن و زمینه‌های متنوع آن؛ و آنچه در این زمینه نزد همگان روشن می‌باشد اینست که منابع و ابزار شناخت پدیده‌ها و امور مشخص بوده و در این رابطه یا از حس و تجربه‌های حسی کار گرفته می‌شود؛ یا از عقل و احکام و مناسبات مربوط به عقل و منطق و قوانین عقلانی؛ یا از کشف و شهود مستقیم باطنی و یا از منبع وحی.

آنچه در این رابطه ویژه برای هر انسان عاقل دلسوز به خویشتن از یکسو، و برای هر انسان مؤمن مسلم به حقایق وحی از دیگر سو، به صورتی بسیار جدی قابل توجه می‌باشد اینست که انسان پدیده‌ها و امور متنوع - و از جمله تمدن - را یا به وسیله احساس، تجربه، تعقل، کشف و شهود « شخص خودش » شناسائی می‌کند؛ یا به وسیله احساس، تعقل، کشف و... فرد و یا افرادی جاهل تر از خود؛ یا به وسیله احساس، تعقل، کشف و شهود افرادی واقعاً عالم و مکاشف و لاجرم بسیار برتر از خود؛ و یا به وسیله « علم خداوند » از طریق پیام‌آوران به حق او.

خرد و تجربه خرد محورانه - در طول تاریخ اندیشه‌های ناب بشری - حکم آنست که هر چه

منابع و ابزار دریافت و شناخت فرد از پدیده‌ها و امور قوی‌تر، سالم‌تر، ژرف‌بین‌تر و... باشد، دریافت و درک وی از موضوع سالم‌تر و درست‌تر و ارزشبارتر خواهد بود. زیرا همانگونه سایر پدیده‌ها و امور را آفتنهائی فاسد کننده و تلاش‌زای می‌باشد، منابع و ابزار شناخت را نیز آفتنهائی است معین که چون به بحث فعلی ما ارتباطی - تنگاتنگ - ندارد، توجه و تحقیق پیرامون آنرا به خواننده فکور و محقق خویش وا می‌گذاریم.

با این مایه از باور و بینش شایسته است که این باور - و ضرورت گرایش عملی به پی‌آمدهای متنوع این باور - برای من مسلمان شکوفا و فعال شده باشد که:

همانطور که زمینه‌های متنوع هستی، جامعه و خویشن - اعم از خدا، ملائکه، پیام آوران، معاد، احکام متنوع شرعی، عبادی و اخلاقی - را از طریق وحی و مفسران واقعی آن شناخته و پذیرفته‌ام، مقوله «تمدن» را نیز از دیدگاه اسلام، وحی و منابع مربوط به آن مورد شناسائی، پذیرش و بهره‌وری و... قرار دهم؛ و نه بر مبنای گفته‌های ملحدان و بافته‌های استعمارگران و چرندهای مزدوران مفسد و مفسده پراکن آنها. چرا که من مسلمانم و پیرو قرآن؛ و لاجرم معتقد به این که:

\* این کتاب بشر را به راست‌ترین و استوارترین طریقه زندگی هدایت می‌نماید؛<sup>(۱)</sup>

\* این کتاب نسخه شفابخش دل‌های بیمار، اندیشه‌های تاریک، دریافتهای کدر و مایه رحمت و رستگاری است؛<sup>(۲)</sup>

\* و این دین، دینی است کامل و کمال‌بار؛<sup>(۳)</sup> و لذا نمی‌توان مسئله‌ئی را سراغ داد که به نحوی با کمالات وجودی انسان رابطه‌ئی داشته باشد، ولی این دین به نحوی دقیق، برهانمند و ارزش محورانه، ریشه‌ها و مؤلفه‌های واقعی، روش برخورد و راه رسیدن به آنرا مورد توجه، تذکر و تحقیق قرار نداده باشد.

از سوئی با همه وجود باورمندیم که عقل سلیم را باور بر اینست که **اولاً**: دین و طریقه وقتی کامل و از آن ویژگی‌ها برخوردار بوده می‌تواند که هم اشباع کننده جنبه و جهات نظری انسان

۱ - إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُسِّرُ الْمُؤْمِنِينَ... بنی اسرائیل - ۹

۲ - وَ نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ... بنی اسرائیل - ۸۲

... هَذَا بَصَائِرُ مِن رَّبِّكُمْ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّلْقَوْمِ يُؤْمِنُونَ. اعراف - ۲۰۳

۳ - الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي... مانده - ۳

إِلَّا سَلَامٌ يَعْلَمُوا وَ لَا يُعْلَمُ عَلَيْهِ شَيْءٌ. حدیث

باشد، هم عملی. چه در غیر این صورت کامل نتواند بود؛ و ثانیاً: بررسی‌های واقع‌بینانه از اسلام - حتی برای دشمنان - این را ثابت کرده است که این دین، دینی اجتماعی بوده و احکام اجتماعی آن به مراتب بیشتر از احکام فردی است.

لازمه این باور آنست که این دین برای جمع - هم در بعد نظری و هم در بعد عملی - مثال کمال و الگوی تعالی داشته باشد؛ که اگر نداشته باشد، باز ناقص می‌باشد؛ که: خود همین مثال کمال را - در بعد نظری - تمدن باید نامید؛ طبیعی است که هرگاه جلوه‌ها و جنبه‌های قابل تبلور و شکوفائیش از طریق تلاشهای مردمی متبلور و شکوفا گردند، عینیت تمدن - به عنوان نموداری قابل لمس و درک - تعین خواهد یافت.

از اینرو، باید تحقیق شود که قرآن - و متون روایی‌یی که متوجه فهم درست و دقیق و تفسیر عمیق قرآن می‌باشند - مثال کمال و الگوی تعالی یک امت را چه چیزی و در چه زمینه‌هایی ارائه و سراغ می‌دهد.

برای دریافت سیمای روشنی از این الگو، باید متوجه باشیم که: اولاً چون جامعه شخصیت بالفعل و هستیمندی جدای از افراد خود ندارد، پس باید متوجه نمودها و مؤلفه‌هایی شد که تحقق و شکوفائی آنها در افراد - و از طریق افراد - نمایش دهنده الگوی مجسم و شکوفای مورد نظر قرآن می‌باشد؛ و ثانیاً، پی‌جویی نمائیم که: قرآن وقتی امتی - و یا فردی کامل - را می‌ستاید و یا سرزنش می‌کند، چه زمینه‌ها و مقوله‌هایی را مورد توجه، تأکید و... قرار می‌دهد، تا از طریق خود همان زمینه‌ها و یا عکس آنها و... بتوانیم مؤلفه‌های واقعی تمدن انسانی را از نمودها و مؤلفه‌های یک تمدن ضد انسانی، متمایز سازیم.

باورمان بر اینست که فقط در پرتو تحقیقی از همین دست خواهیم توانست هم گوهر تمدن واقعاً انسانی را مورد شناسائی قرار دهیم و هم از دام آن مشکله خطر خیز رهائی پیدا نمائیم؛ زیرا به قول الکسیس کارل:

« تمدنهایی که پرداخته فکر و اندیشه‌ی تئورسین‌ها است هر چند برای خیر و صلاح بشر بی‌ریزی شده ولی در مقام واقع، فقط با چهره ناقص و غیر واقعی و کریه‌ی از انسان مناسب است. انواع سیستمهای حکومتی نیز که بنیانگذاران مکتب اجتماعی در مغز خود ترسیم کرده‌اند، بطور کلی بی‌ارزش و فاقد قیمت واقعی است. »<sup>(۱)</sup>

به هر حال، آنچه از بدیهیات بوده و اصلاً منکری - در میان «آدم» های عاقل - ندارد اینست که: تمدن به حالت مطلوب و قابل گرایشی اطلاق می‌شود که در آن «انسان» با همه توان و امکانات درونی و برونی در پی تحقق و شکوفائی استعدادها، امکانات، ظرفیت‌ها، ابزار و زمینه‌هایی بوده و تلاش می‌کند تا به «وجودی برتر» و «هویتی عالی‌تر» دست یابد. پذیرش این نکته انسان را بر آن می‌دارد تا هم متوجه زیرساختهای فرهنگی - ارزشی تمدن گردد؛ و هم به انتخابی وسواس‌آلود در میان منابع تفکر، شناخت و دریافتهای فرهنگی - ارزشی همت گماشته، خود را به جانمایه و گوهر واقعی و راستین اشیاء و امور - و از جمله: تمدن - برساند. زیرا همانگونه که آمد، در دوران پر مخاطره ما، در رابطه با شناخت گوهر و مؤلفه‌های راستین تمدن انسانی، عده زیادی از ظاهرینان خوشباور - و نه حقیقت‌طلبان کمالجوی - را باور بر این بوده است که: باید آن را در توسعه و رشد اقتصادی و عمدتاً: در نمودهای فیزیکی و مادی آن (شهرهای بزرگ و پرتراکم، خیابانهای مجلل و شسته رفته، ساختمانهای بلند پولخوار، ماشین‌های متنوع، فرآورده‌های صنعتی، مصرف هر چه بیشتر هر چیز و...) جستجو کرد و سراغ داد! هر چند که بوجود آمدن این نموده‌ها با مرگ و نابودی اخلاق انسانی، ارزشهای ربانی، آرامش بشری، کرامت و آزادی فرزند آدمی و در یک کلام: به قیمت نابودی روح و هویت الهی انسان تمام شده باشد.

واقع مطلب اینست که در شرایطی از این دست آنچه رشد، توسعه و تسلط پیدا کرده است: «گوشه‌ای از دارائی‌های برونزاد فرزند آدمی؛ بخشی از تجلیات قدرت و امکانات وجودی او و جزئی از آثار مادی تمدن» تواند بود و نه همه آنها. آنهم به شرط اینکه: همه اینها در جهت تحقق همان هویت برتر قرار گرفته و در خدمت وی قرار داشته باشند! و نه اینکه مانند جهان فن‌سالاری «انسان» را برده خویش ساخته باشند! چرا که در شرایطی از این دست (= آنچه امروز در غرب عیناً و عملاً وجود دارد!) جسم و هیكل درشت و نیرومند ساختمانهای سنگی و آهنی، خیابانهای همواری که به پوچی و بی‌هدفی منتهی می‌شوند، ماشین‌هایی که لاشه‌های سنگین بی‌تعمدی، بی‌ریشگی و بی‌تقدسی را حمل می‌کنند، فرآورده‌های تکنولوژیکی که حواس - و هوش نداشته فریب خورده‌های عمر بر باد داده - را به بازی گرفته و مشغول‌شان می‌دارند، مصرف‌هایی که هیچ منطق و هدف معنیداری را گردن نمی‌نهند، و... پدیدار شده و در برون از حوزه ذاتیات انسان تکوین یافته‌اند و نه ساختمانِ هوشربای فطرتِ الهی او که ملائکه را در برابرش به کرنش

واداشته است!

در اینجا خیابانهای همواری ساخته و پرداخته شده‌اند که حرکت پای مادی - و یا پای مرکب مادی - او را راحت و آسان ساخته، در انتقال جسم هدف گم کرده‌اش، سرعت و سهولت ایجاد می‌کنند و نه جاده‌ای که حرکت روح الهی او را به سوی مدینه فاضله، مصر برادری، پاکی، ایشار، آزادگی، آرامش و کنعان محبت و معرفت و جوار حضرت معشوق سهل و ساده سازد!

در اینجا جسم شهر بزرگ می‌شود، متنوع می‌شود، رنگین می‌شود و چشم انسانهای ساده بی‌ریشه بی‌اصول بی‌هدف بی‌تقدس دنیاپسند را افسون می‌کند! بی‌کی که از تحقق شهرستان جان انسان عاشق‌پیشه تعالی جوی خبر و از تبارز و شکوفائی گل‌های ایمان، اشراق و محبت اثری باشد!

در این حالت ابزار و وسایل مادی و تکنولوژیک به شکوفائی رسیده و با سرگرم ساختن انسان به خویشتن - و به عبارتی دقیق‌تر: با مصرف کردن عمر و استعمال کلیه امکانات حیاتی وی، و با به خدمت در آوردن، برده ساختن و اسیر کردن او - خرد و ایمان و نشاط و آرامش و آزادی و عزت و کمال و... وی را به فساد و تلاشی محکوم می‌کند! و نه ابزار و وسایلی که با تحقق آنها حیات طیه انسانی شکوفا شده و تمدن انسان‌ساز واقعی، ارزشهای ربانی خود را نثار می‌کند!

## مأموران تغییر

گفتیم که دانشگاهی از این دست، در واقع کارخانه‌های مزدورترشی بوده و تا آنجا که مشاهدات چهار دهه اخیر مملکت خود ما و همسایگان و هم‌پندان ما در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، نظامی و فرهنگی نشان می‌دهد، این واقعیت ملموس و مسجل می‌باشد که تلاش مرگبار فن‌سالاران سودپرست - اعم از غربی و شرقی - همیشه متوجه تهیه، آماده‌سازی و نقش بخشیدن به متخصص‌های هویت باخته انتخاب شده‌ئی بوده است که بتوانند اهداف اربابهای خود را در حوزه‌های مورد نظرشان تأمین نمایند!

فن‌سالاران استعمارگر را باور بر اینست که فرایند تلاشهای اینان - به واسطه موقعیت فرهنگی و اجتماعی آنان - در زمینه‌های متنوع، از یکسو تغییر باورهای بومی و عقاید و افکار محلی را ممکن تواند کرد؛ و از دیگر سوی، امکان مجهز شدن عده دیگر با برداشتها، باورها و معتقدات اینها را میسر ساخته و از این طریق، به صورت مستقیم و غیر مستقیم، هم اندیشه‌ها و اندیشمندان مخالف را حذف تواند کرد؛ هم اندیشه‌ها و باورهای خود را قالب خواهند نمود؛ و هم به تحقق اهداف پلید و هویت زدایانه خود دست خواهند یافت.

« سالها پیش کوزر به همین نکته اشاره کرد و نشان داد که چگونه بنیادها، همچون «نگهبانان دروازه‌های عقاید و آراء» عمل می‌کنند. منظور وی قطعاً این بود که بنیادها به واسطه منافع مالی سرشاری که در اختیار گردانندگانشان قرار دارد، در موقعیتی قرار گرفته‌اند که بتوانند پژوهش درباره موضوعات خاصی را تشویق کنند و موضوعات دیگر را مورد بی توجهی قرار دهند یا آن را بی اهمیت جلوه دهند.<sup>(۱)</sup>»



«برنامه‌ریزی هدایت شده از سوی نخبگان، از آغاز یکی از ابعاد اصلی فعالیت‌های بنیادها بوده است. این بازتابی از باور بنیادهاست که معدودی افراد متخصص به مراتب بهتر از توده‌ها قادر به اداره جامعه هستند، خاصه اگر این افراد معدود، مورد تأیید بنیادها نیز باشند.

چنین نگرشی این پرسش را مطرح می‌کند که: چه کسی از این وضع، که در آن افرادی انگشت‌شمار مشخص که چه چیزی به نفع اکثریت است نفع می‌برند؟ شواهدی در دست نیست که ثابت کند کوشش‌های بنیادها جز برای عده‌ای قلیلی از اتباع جهان سوم [یعنی مزدوران غرب] نافع واقع شده باشد. و این واقعیتی است که بنیادها خود نیز به آن اذعان دارند. اما شواهد زیادی موجود است که نشان می‌دهد این وضع به پیشبرد منافع ایالات متحده - خصوصاً شرکت‌های بزرگ و مؤسسات مالی آمریکایی فعال در مناطقی که برنامه‌های بنیادها در آن اجرا می‌شود - کمک کرده است.»<sup>(۱)</sup>

باید خاطر نشان کرد که همیشه تأکید فن‌سالاران استعمارگر متوجه این نکته بوده است که در انتخاب این افراد، درجه برتر خودباختگی، اشتیاق ادغام و تشبه همه جانبه به فرهنگ و باورهای استعمارگر مد نظر گرفته شده و اولویت به آنهایی داده شود که با همه وجود عاشق و مفتون غرب بوده و بیشترین حرف شنوی را دارند!

«مطالعات پکنهام درباره آراء متداول در زمینه توسعه سیاسی به آن نحوی که از سال ۱۹۴۷ تا ۱۹۶۸ رواج داشت، نشان می‌دهد که توافق عمومی بر آن بود که نوسازی به بهترین وجه می‌تواند از طریق دگرگونی تدریجی تحت رهبری معدودی از نخبگان تحصیل کرده و سرشار از اعتقاد به کارآئی ایده‌آلهای دموکراتیک - از نوعی که در نظام حکومتی واشنگتن یا وست منیستر تیلور یافته است - تحقق یابد؛ نخبگان که به اصل رشد مستمر اقتصادی اعتقاد دارند. این اتفاق نظر عمدتاً ناشی از کمک‌های خارجی است که به گروهی از دانشگاهیانی که به دقت انتخاب شده‌اند اعطاء می‌شود.»<sup>(۲)</sup>

«بنیادهای عمده با اعمال کنترل بر تولید و اشاعه فرهنگ، به گسترش سلطه طبقه مسلط کمک می‌کنند. ارائه منابع مالی، به طور استراتژیک آنها را قادر می‌کند که دیدگاه‌های خاصی

۱ - همان، ص ۲۶۰

۲ - کنترل فرهنگ، ص ۱۲

را مشروعیت بخشیده و به طور همزمان دیدگاه‌های دیگر را بی‌ارزش جلوه دهند.<sup>(۱)</sup>

باید خاطر نشان ساخت که تلاش فن‌سالاران استعمارپیشه محدود در گزینش مروجین خودباخته، بلندگوهای اسیر و مزدوران تربیت شده ارزش‌ستیز آنها نبوده، بلکه پس از ساختن این آدمک‌های آدمیت‌خوار می‌کوشند تا از همین بردگان فکری و خردگریز، کاشفان بی‌بدیلی در زمینه علوم اجتماعی - اعم از روانشناسی، اقتصاد، هنر، دین، سیاست و جامعه‌شناسی - تراشیده و ردای مقدس پیامبرانی را بر بالایشان اندازند که به کشف اصول و مبانی آن علوم نایل آمده‌اند. این کار را می‌توان «ابداع اندیشه و باور» و نیز «تعیین جهت و ارزش» برای نگرش‌ها و گرایش‌ها و در یک کلام جامع «راهبری اندیشه و عمل» نامید. چیزی که طرح ابعاد و مؤلفه‌های وجودیش از دیرباز نزد کارشناسان امور استعمار، مشخص و مدون بوده است. به طور مثال در کتاب «**رسانش نوآوری‌ها**» در این رابطه آمده است:

«رهبری افکار عبارت است از میزان توانایی فرد در تأثیرگذاری غیر رسمی بر بینش و رفتار دیگران، در جهتی دلخواه و با تواتری نسبی. این تعریف، نوعی رهبری غیر رسمی است که ربطی به موقعیت رسمی و یا منزلت فرد در نظام ندارد. فرد از طریق تخصص و مهارت در رفتار با مردم و سازگاری با هنجارهای جامعه رهبری افکار را کسب می‌کند.»<sup>(۲)</sup>

بطور کلی رهبران افکار در مقایسه با پیروانشان (۱) بیشتر در معرض ارتباط خارجی هستند، (۲) جهان‌شهری‌ترند، (۳) نوآورتر بوده (اگر چه درجه نوگرایی آنها به هنجارهای نظام بستگی دارد) و (۴) دارای منزلت اجتماعی بالاتری می‌باشند.

رهبران افکار معمولاً اعضای نظامی هستند که در آن نفوذ دارند. گاهی افرادی که به عنوان مأمور تغییر وارد نظام اجتماعی می‌شوند، ممکن است آن نظام را تحت نفوذ خود در آورند. مأمور تغییر فردی است حرفه‌ای، که تصمیمات نوآوری را در جهت مطلوب مؤسسه‌ی خواهان تغییر، تحت تأثیر قرار می‌دهد. مأمور تغییر معمولاً به دنبال پذیرش ایده‌های جدید است، اما تلاش می‌کند از نشر نوآوری‌های نامطلوب [برای نظام و مؤسسه خود] جلوگیری کند. مأموران تغییر، معمولاً از رهبران افکار به عنوان یاری‌دهندگان در ایجاد تغییر برنامه‌ریزی شده استفاده می‌کنند.

۱ - کنترول فرهنگ، ص ۴۶

۲ - رسانش نوآوری‌ها، ص ۴۲

شواهد پژوهشی نشان می‌دهد که رهبران افکار، توسط مأموران تغییری فرسوده می‌شوند که بیش از حد از آنان استفاده می‌کنند. ممکن است رهبران افکار، از دید دوستان خود شبیه مأموران تغییر تلقی شوند که این امر موجب تضعیف اعتبار آنان نزد پیروانشان می‌شود.<sup>(۱)</sup>

«رهبری افکار عبارت از میزان توانایی فرد در تأثیرگذاری بر تفکر و یا رفتار دیگران در جهتی دلخواه و با تواتری نسبی می‌باشد. برنامه‌نشر، با شناختن رهبران افکار و بکار گرفتن فعالانه‌ی آنان بوسیله‌ی مأموران تغییر، می‌تواند موفق‌تر باشد. بنابر این... میزان موفقیت مأمور تغییر دارای رابطه‌ی مثبتی با میزان بهره‌گیری وی از رهبران افکار می‌باشد.

... اساساً، استفاده از رهبران افکار، دامنه‌ی فعالیتهای مروج را توسعه می‌دهد. مأمور تغییر می‌تواند نوآوری را با تعداد کمی از رهبران افکار در میان گذارد، سپس دهان به دهان انتقال خواهد یافت. مأمور تغییر، فزون بر کمک گرفتن از رهبران، حمایت و قدرت محلی را برای مورد استقبال قرار گرفتن ایده‌هایش بدست می‌آورد. بدین ترتیب، تغییر جهت داده شده، به شکل تغییر خودجوش در می‌آید. استفاده از رهبران، اعتبار نوآوری و در نتیجه احتمال پذیرش نوآوری را افزایش می‌دهد. در واقع پس از اینکه رهبران افکار در نظام اجتماعی یک نوآوری را پذیرفتند، جلوگیری از انتشار بیشتر آن غیر ممکن است.»<sup>(۲)</sup>

طبیعی است که این دسته از تلاشهای شیادانه باعث خواهد شد تا برای مدتی عده‌ئی از سهل‌انگاران ساده‌اندیش گمان برند که یافته‌های اینان واقعاً «علمی و ضروری» و لاجرم دارای قداست و مشروعیتی تمام عیار می‌باشد! اینان با این شیطنت طراحی شده‌ی بیرون تحمیل شده اولاً: این دسته از مزدوران خود را به عنوان کاشفان عوالم و علوم انسانی جازده و برداشتهای ارائه شده از جانب آنانرا وحی منزل و یگانه برداشتها و منتج‌ترین یافته‌ها در زمینه‌های مورد بحث قلمداد می‌کنند؛ و ثانیاً، با توسل به نیرنگهای ابلیسانه‌ئی از این دست، نظریه‌های خام و ظاهر فریشتان را تقدس و مشروعیت می‌بخشند! این در حالی است که به قول مؤلفان کتاب رسانش نوآوری:

«... بیشتر تغییرات، نتیجه‌ی پدیده‌های اتفاقی نیستند، بلکه حاصل فعالیتهای برنامه‌ریزی شده‌ی

مأموران تغییر می‌باشند.

۱ - رسانش نوآوری‌ها، ص ۴۳

۲ - رسانش نوآوری‌ها، ص ۲۶۱ و ۲۶۲

گستره‌ی این گونه مأموران تغییر، در برگیرنده‌ی مروجین کشاورزی، داوطلبین سپاه صلح، فروشنده‌گان تجاری، مأمورین سیاسی محلی، معلمین و مانند آنانند.<sup>(۱)</sup>

باید متذکر شد که این فقط بخشی از تلاشهای استعمار در زمینه‌ی مورد بحث را تشکیل داده و مربوط به حوزه‌ی درونی ممالک استعمار شده می‌باشد! چه استعمار با جذب با استعدادترین بچه‌ها و دانشجویان و انتقال آنها به فرنگستان و تربیت آنها در مراکز معلوم الحال، حوزه‌ی تلاشهای ویرانگر خود را اكمال نموده و با نفس همین کار نیز چندین حرکت شیطنت‌آمیز دیگر را به سرانجام می‌رساند و از آن جمله:

**یکم -** تشدید حس رقابت برای دریافت بورسیه‌های خارجی؛

**دوم -** ارزشمندتر جا زدن تعلم در فرنگ؛ اگر چه مربوط به علوم انسانی هم باشد!

**سوم -** معتبر و کارآمدتر قلمداد کردن تحصیل در فرنگ؛

**چهارم -** برخوردار قلمداد کردن تحصیل در غرب از پشتوانه‌ی پذیرش، مزایا، حقوق برتر و تفاخر علمی؛ هر چند که متأسفانه هم امروز، هنوز عده‌ی زیادی از ساده‌اندیشان ما چنین «خیال» می‌کنند!

نکته‌ای را که در رابطه با طراحی و تبلیغ نظریه‌ها و تعریف‌های تحریفی لازم است روشن نمایم آنست که: استعمار به خوبی متوجه شده است که طرح و تبلیغ نظریه‌ها و تعریف‌های جدید و متناسب با نظر و هدف فن‌سالاران استعمارپیشه، اولاً عده‌ئی را نسبت به داشته‌های فکری، سرمایه‌های فرهنگی و نظام ارزشی بالیده از اصول آنها مردد و مشکوک ساخته، هم موضع فکری و هم موضع گیری‌های متنوع آنانرا سست، بی‌ریشه، نامطمئن و متزلزل می‌سازد؛ و ثانیاً، رویکرد به نظریه‌ها و تعریف‌های مورد نظر استعمار، بخش قابل توجهی از سرمایه‌های فکری، باورهای عقیدتی و نظام ارزشی آنانرا تحت پوشش خود خواهد گرفت.

بی‌آمد طبیعی چنین باورهائی، نه تنها سقوط کردن در موضع فکری‌ئی می‌باشد که استعمار انتظارش را می‌کشیده است؛ که سقوط کردن در نظام رفتاری و ضد ارزشی‌ئی است که مدافعان فن‌سالاری تهیه دیده بوده‌اند! روشن است که اسیران چنین مزبله‌هائی از این پس در ابعاد عقیدتی، اخلاق، سیاسی، اقتصادی و حتی عاطفی به آدمکها و کاریکاتورهایی شبیه خواهند بود که استعمار

طراحی نموده و به رقص‌شان واداشته است. اینان در فلان شهرکِ سستی جهان سوم، همان باورها و نظریه‌هایی را بلغور کرده و پراکنده می‌سازند که اربابهای شرافت باخته آزادی‌ستیز ارزش‌گریزشان از غرب، به دهانشان انداخته‌اند! همان ادا و اطواری را به نمایش می‌گذارند که امراء مغرض‌شان آموخته و اجرایشان را از اینان مطالبه کرده‌اند! و خواستار مصرف همان چیزهایی - از خوراک و پوشاک و ابزار و اوهام و... - هستند که غرب، ارزشمندشان قلمداد نموده است.

حرص و اشتیاق اینان در رابطه با مصرف کردن باورها و ابزار مدرن تکنولوژیک بسیار قابل تأمل می‌نماید. شاید اینان به پیروی از برداشتهای وهمی - تخیلی فن‌سالاران استعمارپیشه متوجه شده‌اند که: رویکرد و بهره‌وری از این باورها و ابزار در میان برخی از جوامع و یا افراد، منجر به رویکرد و بهره‌مندی از آرمانها و ارزشهایی تواند شد که گاهی همراه و زمانی در پشتِ سرِ رویکرد به آنها قرار دارند!

واقعیت‌های متنوع تجربی مثبت این واقعیت تلخ، شرمبار و هراس‌انگیزاند که در جوامع اسلامی وقتی افراد خام و محروم از عقاید، اندیشه و افکار معقول و بی‌نصیب از نظام روشن و متکامل اخلاقی و عبادی، بدام مصرف باورها و ابزار مدرن تکنولوژیک افتاده‌اند، پس از چندی، نه تنها نسبت به باورهای عقیدتی، ارزشی، فلسفی و غیره خود بی‌توجه شده‌اند که نابخردانه و بطور تقلیدی، افکار پلشت و ضد ارزشی استعمار پیشگان را بلغور کرده‌اند!<sup>(۱)</sup>

به هر حال، این نکته از مسلمات است که در جوامعی از این دست و در میان ابلهانی از این قماش وابستگی‌های ذلت‌بار فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و... ملازم تلاشهایی از این نوع بوده و استعمار نیز به خوبی دریافته است که بهترین راه سواری کشیدن از بی‌خردانی از این دست، خالی کردن ذهن آنان از باورهای برهانمند ارزشی و پر ساختنش از باورهای وارداتی تواند بود. پیامد ننگبار این روند از دیدگاه انسانشناسی، همان سقوط انسان به مرحله‌ئی از بدبختی، فلاکت و پستی می‌باشد که در نهایت دسته‌ئی را به شیئی ساختن هموعشان و بهره‌وری ابزار گونه‌ئی از آنها واداشته و دسته دیگری را به پذیرش « هویتِ ابزاری » خودش وامی‌دارد! و من بنده را معتقد آنست که انسان هرگز نمیتواند به مرحله و مرتبه‌ای بدتر، ننگبارتر، ضد ارزشی‌تر، رذیلاانه‌تر، فلاکت‌بارتر و رسوائی

۱ - و این واقعیت ملموسی بود که ما، هم قبل از انقلاب اسلامی گرفتارش بودیم! هم در دوران انقلاب و هم امروز که انقلاب را به تحریفی خجلتار کشانیده‌اند!

انگیز تر از این سقوط نماید.

در رفتارشناسی مزدوران و مدافعان و بلندگوهای خود فروخته نظام فن سالاری آنچه به شدت مایه تأسف می نماید این نیست که اینان حقایق و واقعیت‌ها را وارونه جلوه داده و طبیعت ضد استعلائی این نظام را، استعلائی؛ جهت ضد انسانی آنرا، انسانی؛ روابط اغفال کننده و تخریبی آنرا بیدار کننده و تعمیری؛ احکام خرد ستیزانه آنرا معقول، مناسبات ضد ارزشی آنرا ارزشمند؛ ابزار معنویت ستیزانه او را بی طرف و در یک کلام: روشهای هویت براندازانه اش را انسانی قلمداد می کنند! چه اینان مزدورند و معذور! بلکه آنچه مایه تأسف و دلسوزی بیشتر انسان - حتی نسبت به موقعیت بسیار بد خود اینان - می شود اینست که اینان با شیادیهای متنوع نمی گذارند تا مردم بفهمند که: آنچه ذاتاً مایه فساد، تلاشی و تخریب هویت الهی فرزند آدمی بوده و این واقعیت را در ابعاد مختلف حیات انسان غربی ثابت کرده است، چگونه می تواند مایه صلاح، تعالی، تشدید، و شکوفائی هویت الهی او گردد؟! اینان برای اینکه بتوانند از عهده این تلاش ننگبار سرخ رو و سرافراز بدر آیند، متوسل به نیرنگ‌هایی می شوند که از یک طرف، همه بدبختی‌های جامعه را ناشی از «باقی ماندن در محدوده حیات ارزشی - سستی» و تحمل نظام عقیدتی و روی نکردن مجدانه مشتاقانه به نموده‌های سیاسی، اقتصادی و... نظام تکنولوژیک (دموکراسی) بشمار آورند و از دیگر طرف، نظام فن سالاری - آنهم از نوع ارزش گریز و دین پیرای آن - را حلال همه مشکلات فردی و اجتماعی جا زده و تحقق رهیدن از همه بدبختی‌ها و رسیدن به همه خوشبختی‌ها را در گرو رویکرد مجدانه و مشتاقانه به آن قلمداد نمایند! هر چند که خود با همه وجود متیقن می باشند که این نظام، نه تنها از چنین توان و امکاناتی برخوردار نمی باشد که خود زاینده دردها، مشکلات و ناامنی‌های متنوع تازه‌ئی برای گردن گذاران و دلبستگان خویش می باشد!

روش کار این مغرضان هویت ستیز معمولاً بر این بوده است تا در گام نخست دست پروردگان برده خویش را با چنین پندارهای ابلهانه‌ئی مجهز ساخته و آنها را وسیله القاء این باور و هنر آلود در میان اکثریت افراد خام جامعه سازند؛ و در گام بعدی با رونق مادی و اعتباری بخشیدن به زندگانی آنها - از طریق دادن امتیازهای مادی، تحت عناوین مختلف و رسانیدن آنها به پست و مقام‌های دهن پر کن - مردم را گرفتار این توهم سازند که: واقعاً بهبود زندگانی و وجهه فرهنگی، اجتماعی و... در گرو رویکرد مشتاقانه به نظام فن سالاریست! امری که اندک توجه به ساختار

برونی نظام‌های وابسته به غرب - چه در شکل سوسیالیستی و چه امپریالیستی آن - و گردانندگان مزدورشان در کل ممالک تحت سلطه استعمار، هر عاقل منصفی را از استدلال بی‌نیاز می‌سازد. و این واقعیتی است که نویسندگان غرب از آن چنین گزارش کرده‌اند:

« برنامه‌های بنیادها در داخل و خارج همواره بر این اعتقاد مبتنی بوده است که تخصص فنی می‌تواند مشکلات فراوانی را که در راه بهبود شرایط اجتماعی و توسعه کشورهای جهان سوم قرار دارد، مرتفع کند. <sup>(۱)</sup> »

و دلسوزان جهان اسلام نیز در موردش اینگونه شکوه نموده‌اند:

« مدت هجوم استعمار به جهان عرب و اسلام طولانی گردید و گروه‌هایی از جوانان دانشجو در دانشگاه‌های غرب و نمایندگی‌های آن در کمینگاه‌های فرهنگی و فکری استعمار قرار گرفتند و با استعمار در کوشش‌های ویرانگر ضد اسلام همراهی کردند، و چنین تصور نمودند که راه حل مشکلات جهان عرب و اسلام داروهای بسته‌بندی شده‌ای است که از داروخانه‌های اروپا درخواست می‌شود و آن داروها در دستگیری ملت‌های عقب افتاده به سوی تمدن، نقش واسطه دارند. <sup>(۲)</sup> »

نگرش اینان به قضیه از این قرار می‌باشد که بهره‌وری از ابزار مشغول سازنده، غفلت‌بار و لذت‌انگیز تکنولوژی و اشاعه‌ی باورهای مبتنی بر ضرورت تحقق احکام و مناسبات تمدن جدید در میان اکثریت مطلق افراد جامعه که به دلایلی از نظام عقیدتی و عقلانی قوی و نیرومند و از امتیازات رهاننده رساننده نظام ارزشی و اخلاقی مستحکم برخوردار نمی‌باشند، به گونه قابل توجهی جاذبه باورهای عقیدتی - ارزشی را کم ساخته و گرایش به زمینه‌های لذی و نشاط‌بار را - ولو که با عقاید دینی و ارزش‌های اخلاقی منافات داشته باشد - آماده‌تر می‌سازد.

این امر بیشتر در بین کسانی که از گرایش‌های ژرف و نیرومند عقیدتی برخوردار نبوده، با زمینه‌های عبادی انسی نداشته، از امنیت نسبی اقتصادی بهره‌مند بوده، میانگین سن آنان پائین (= جوانان) بوده و از تبلیغات مؤثر و زمینه‌های عملی تبلیغی محروم بوده و یا از مبلغان و مدعیان عقیده و اخلاق و... به دلایلی زده شده باشند، هم صدق بیشتری دارد و هم آثار تخریبی بیشتری را

۱ - کنترل فرهنگ، ص ۱۴

۲ - مالک بن نبی، ص ۲۷۹

در زمینه‌های عقیدتی و ارزشی بجای گذاشته و می‌گذارند.<sup>(۱)</sup>

«دانشمندان و روشنفکران دنیوی موجود در میان مسلمانان، به صورت عمده از مغرب‌زمین الهام می‌گیرند. آنان از لحاظ اندیشه‌ورزی به همان خط نزول «نوسازان» نوینگر و پیروان ایشان تعلق دارند؛ و بعضی از آنان به نگرشهای «نوسازان» ستگرا و پیروان ایشان تمایل نشان می‌دهند. اکثریت آنان از داشتن مقدمات لازم عقلی و روحی و زبان شناخت اسلام و شناخت‌شناسی اسلامی دور مانده‌اند. بدین گونه شناخت آنان از اسلام در پائین‌ترین درجه قرار گرفته است. بدان جهت که موقعیتی مهم در میان جامعه‌ها دارند، اگر به صورتی مؤثر راههای تفکر و اعتقاد خویش را تغییر دهند، خطر بزرگی برای آسایش و خوشبختی مسلمانان خواهند داشت.»<sup>(۲)</sup>

آنچه در این رابطه (استعمار فرهنگی) هیچ گونه تردیدی را بر نمی‌تابد آنست که مدافعان و کارشناسان نظام فن‌سالاری با همه قدرت و سرعت تلاش می‌ورزند تا اولاً: از گردن نهادن و تسلیم شدن تکنولوژی - و احکام و مناسباتش - به فرهنگ معنیدار انسانی و ارزشهای استعلائی جلوگیری کرده و چنین رویدادی را «فاجعه تکنولوژی» (= فاجعه‌ای برای توسعه مادی) جا بزنند! و ثانیاً: در مرحله اول، اصل نظام فن‌سالاری و احکام پا گرفته از آن را به نوعی «فرهنگ» و یا به صورتی کاملاً نامرئی و حساسیت‌زدایانه، به نوعی ایدئولوژی و مذهب بدل ساخته، نه تنها به یک تازیانه‌های خجالتبار و فساد انگیزش قانونیت و مشروعیت بخشند، که: اعراض و گریز از آن را مایه زیان و سرافکندگی و بی‌فرهنگی و توحش و بی‌لیاقتی و بی‌شخصیتی و... معرفی دارند! و در مرحله دوم: اصل مصرف کالاهای متنوع و جدید و مدرن و باب روز را «ارزش» قلمداد کرده و از این طریق «نظامی ارزشی» را بر مردم تحمیل نمایند که در تحلیل نهائی گرایشها و اعمالی جز «خود ستیزی، هویت پریشی و خود ویرانگری» را به ارمان نتواند آورد. زیرا، انسان مد پرست مصرفی، نه تنها همه درآمد خود را - از طریق خرید، مصرف و به نمایش نهادن خرت و پرت‌های غیر ضروری‌ئی که استعمارگران تکنوکرات به بازار ریخته‌اند - به جیب صاحبان کارخانه‌ها،

۱ - این وضعیت در شرایط کنونی مردم ما که به دلایل متعدد و از همه مهمتر: «بی‌کفایتی رهبران سیاسی و بی‌مبالاتی رهبران دینی نسبت به احکام اولیه نورانی اسلام» از همه چیز زده شده و نسبت به همه چیز و همه کس اعتماد خود را بطور هراسباری از دست داده و چشم امید به دنیای غرب بسته‌اند، بسیار تأمل انگیز تر و هراسبار تر می‌باشد.

۲ - اسلام و دنیوی‌گری، ص ۱۱۶



کارتل‌ها و تراست‌ها سرازیر می‌کند! که: عمر و امکانات متنوع حیاتی خود را در مسیر فراچنگ آوردن پول، برای خرید آنها و مصرف بی‌جا، بی‌هدف، غیرضروری و ابلهانه آنها هدر می‌دهد! حال، در آخر کار چه دارد؟ خاطراتی تلخ و گزنده از تپش، تلاش، رنج، اضطراب، عرق ریزی، مصرف، خنده، دور ریختن و دیگر؟! هیچ! و همه اینها یعنی: تلاش برای هدر دادن و دور ریختن گوهر بها ناپیدای حیات و استعدادها و سرمایه‌های قیمت نابردار حیاتی خویش و لاغیر!

باید متیقن شد که: آنچه در فرایند این تلاش فسادبار رسوائی انگیز فراچنگ اربابان قدرت، صاحبان کارخانه‌ها، تراستها، کارتلها، کارشناسان امور استعمار و استثمار و مزدوران بی‌آبروی‌شان می‌آید نیز بیشتر از «خود ویرانگری، هویت پریشی و سیاه‌روئی» نتواند بود! زیرا اینان نیز، عمر و امکانات پیدیل حیاتی‌شان را در مسیر برنامه ریزی‌های مکارانه، روشهای تحمیری، موضع‌گیریهایی استثمارگرانه و تلاشهای وهم‌محورانه دشمن انگارانه ابزارانگارانه هموعان خویش، برای بدست آوردن پول بیشتر و قدرت تحمیل کالاهای مصرفی رنگین‌تر و تصاعد رقم ثروت هدف باخته - و اگر خواستی دقیق‌تر بگوئی، بگو: برای تفسید و تلاشی حیات و هویت و مغز و قلب و آثار ربانی و ارزشبار خود و هموعان خود - به باد داده، در آخر غیر از سرمایه‌های مادی انباشته شده‌ئی که جز در جهت تخریب انسانیت عمل نکرده‌اند ندارند! سرمایه‌ای که نه ارزش یک شب بیدار خوابی و تحمل رنج طراحی برنامه‌های استعماری - استثماری را دارند و نه پذیرش ننگ و رسوائی روشهای تحمیری و ویرانگرانه می‌ارزند.

به هر حال، آنچه این تلاش پدیدار ساخته و تحکیم و گسترش خواهد بخشید آنست که انسان را از محوریت انداخته و اسیر توهمات خام مشتی بیمارِ علیلِ خود ویرانگر می‌سازد. زیرا در این نظام تنها وظیفه مقدس و گرایش ملترمانه و متعبدانه‌ئی که به انسان سپرده می‌شود «مصرف» ابزار نو و مدرن بوده و تنها هنر پر سر و صدائی که دارد: «تخریب خود و ابزار» تولید شده می‌باشد! از اینرو، همه ارزش و کرامت وجودیش را همین اصل ننگبار نفرت‌آفرین تشکیل داده و او را از هر گونه عزت و جودی، سعادت واقعی، آزادی معنادار انسانی، آرامش بر کبار و نوازشگر ربانی و خلاقیت واقعاً معنیدار و استعلائی محروم می‌سازد! چه روشن است که نهادهای استعمارپیشه دنیای فن‌سالار، بدون هیچ گونه شک و تردیدی، فقط و فقط در تحقق، تداوم، گسترش و شکوفائی اغراض اساسی تکنوکراتهای سودپرست فعال می‌باشند.

این نهادهای پول‌خوارِ آدمیت‌زدای - که در واقع، عمر گردانندگان و وابستگان اسیر خود را متلاشی کرده و به ابطال هویت هر دو طرف سرگرم بوده و هستند - عمیقاً و شدیداً اهداف سودمحورانه ضد ارزشی داشته و به عنوان مرکز تدوین و پخش نگرشها و مرجع تصمیم‌تلاشها و گرایشهای نظام فن‌سالاری و بردگان فکری آن در سراسر حوزه فعالیت‌های آنها در دنیا تلاش می‌کنند.

این نهادها به عنوان دهندگان اصلی و محوری خط اندیشه و عمل، نگرشها و گرایشهای ویژه مورد نظر خود را تدوین، تبلیغ و پخش نموده، عملکرد دقیق آنها را از مزدوران بومی خود در سایر ممالک مطالبه می‌نمایند.

«جایگاه بنیادها در دولت سرمایه‌داری سبب می‌شود که آنها به حمایت از آنگونه نهادهای آموزشی - بخصوص دانشگاهها - در داخل و خارج از مرزهای ایالات متحده پردازند که افرادی را تربیت می‌کنند که نه تنها دیدگاههای خاص بنیادها را پذیرفته‌اند، بلکه از نفوذ خود برای «قبولاندن» آن به کسانی که اطمینان کمتری نسبت به امتیازات این دیدگاهها دارند، استفاده می‌کنند.

گرامشی نشان داد که چگونه جهان‌بینی طبقه متوسط جامعه، نه به زور اسلحه، بلکه از طریق پذیرش مجموعه‌ای از باورهای مشخص از جانب اکثر شهروندان اشاعه می‌یابد.

وظیفه «قبولاندن» را عمدتاً روشنفکرانی تقبل می‌کنند که به گفتهٔ بیتز می‌خواهند «جهان‌بینی حکومت کنندگان را به حکومت شوندگان منتقل کنند و به این وسیله توافق توده‌ها را برای پذیرش آزادانه نظم و قانون کشور تضمین نمایند» این گونه روشنفکران - یا به گفتهٔ بیتز «فروشنندگان» - این موقعیت میانی بین طبقه حاکم و مردم را اشغال می‌کنند. پذیرش برداشت طبقه حاکم از واقعیت‌ها، که به عنوان حقیقت مورد تأکید قرار می‌گیرد و به ظاهر بدیهی به نظر می‌رسد، به تلاشهای این فروشنندگان بستگی دارد. کمک هزینه‌های تحصیلی که از سوی بنیادهای کارنگی، فورد و راکفلر اعطا می‌شود، هدف تربیت این فروشنندگان یا روشنفکران را در دانشگاههای مورد حمایت آنها در داخل و خارج پیگیری می‌کند.<sup>(۱)</sup>

«بسیاری از برنامه‌های بنیادها توسط سازمانهایی اجرا شده و می‌شود که توسط خود آنها برای

همین منظور ایجاد شده‌اند. سازمانهایی به ظاهر مستقل مانند صندوق پیشبرد آموزش، مرکز مطالعات عالی علوم رفتاری، شورای بین‌المللی توسعه آموزشی، شورای پژوهشهای علوم اجتماعی، مؤسسه آفریقا-آمریکا، آموزش و امور جهانی، کمیته خارجی شورای آموزشی آمریکا، مؤسسه توسعه خارجی، و بسیاری دیگر، از طریق کمکهای مالی، اشتراک عضویت [افراد در] هیئت مدیره‌ها، و دیدگاههای مشترک در زمینه امور داخلی و خارجی، رابطه نزدیکی با بنیادهای عمده دارند.

تشکیل کنفرانسهای بین‌المللی و انتشار نتایج آنها و تأمین نیازهای مالی برنامه‌های مطالعاتی به ظاهر مستقل نیز بخش عمده‌ای از این فعالیت‌ها را تشکیل می‌دهد. آنچه در این تحلیل روشن می‌شود اینست که چگونه این سازمان‌ها، گردهمایی‌ها و نشریات، دیدگاههای بنیادها را تأیید و تقویت می‌کنند.

تأیید این برنامه‌ها از سوی پژوهشگران به فعالیت بنیادها مشروعیت می‌بخشد، زیرا افراد ذینفع می‌توانند ادعا کنند که مؤسسات مستقل و انتشارات آنها در بیان دیدگاههایی که خود برگزیده‌اند آزادند.<sup>(۱)</sup>

با این مایه از باور و برداشت و بر مبنای صدها مورد شاهد واقعی و گزارش افشاگر رسوا کننده در زمینه‌ها و ابعاد مختلف - آنهم در سطح دنیا - بلاهت و حماقت محض خواهد بود اگر کسانی گمان نمایند که اولاً: فن‌سالاران سودپرست لذت‌بار غرب بدون هیچ‌گونه چشمداشتی با صرف آنهمه وقت، نیروی انسانی و پول و... در جهت راحتی، رفاه و تکامل همه جانبه ما تلاش می‌کنند! و ثانیاً: تعاریفی که از مقوله‌های متنوع و از جمله تمدن، به خورد ما می‌دهند، واقعاً درست و بدون غرض و مرض باشد.

با همه آنچه آمد، برای تکمیل این مبحث باید افزود که متأسفانه یکی از خطر جوش‌ترین، رنج‌بارترین و فسادانگیزترین زمینه‌هایی که با فن‌سالاری ویرانگر غرب به هماهنگی رسیده و همه ابزار و امکانات خود را در جهت تحقق اهداف پلید آن قرار داده، هم‌آوا شدن برخی از «شاخه‌های نوپای» علوم انسانی - و در واقع، کارشناسان این رشته‌های علوم و نظریه‌های وهم ساخته غرض‌آلود آنها - است با فن‌سالاری هویت‌برانداز. در واقع، این دسته از نظریه‌ها و

نظریه پردازها خود را قراولان و جاده صاف کن هائی ساخته‌اند برای ورود بی قید و شرط احکام و مناسبات ارزش برانداز تکنوکراسی! و همینانند که با همه امکانات و ترفندهای ظریف و لطیف، زمینه تسلیم - و در مواردی داوطلب شدن مشتاقانه - اکثریت مردم خوشبایور را بدام‌های مرئی و نامرئی هیولای فن‌سالاری آماده می‌کنند.

آنچه در این رابطه به عنوان مشکلی جدی و قابل تأمل باید مورد تذکر قرار گیرد اینست که اکثریت افراد ساکن در ممالک غیر صنعتی و بدور از دانش، احکام و مناسبات سلطه‌گرانه فن‌سالاری از یک طرف، به دلیل اینکه خود را به بازار مصرف پر رونق فرآورده‌های تکنولوژیک بدل کرده‌اند؛ از دیگر طرف به واسطه اینکه فن‌سالاران فاسد سودجوی اسیر پرور، همراه با این دسته از خرت و پرت‌های صنعتی، دانش، فهم و برداشت دیگری جز دانش مصرف کردن را بدانجاها گسیل نداده و ارزش دیگری، جز ارزش مصرف کردن وسایل هر چه نوتر و مدرن‌تر را تبلیغ و القاء نمی‌کنند؛ از سوئی به واسطه اینکه تلاشهای «عقلی» و «ارزشی» در بیشتر این ممالک به پائین‌ترین سطح ممکن خود تقلیل یافته و هر روز بلندگوهای اجیر استعمار، به تضعیف و تحقیر بیشتر آنها همت به خرج داده و دانش صنعتی را یگانه دانش، سرور و آقای دانشهای بشری، مفیدترین و با ارزش‌ترین بخش علوم فرزند آدمی قلمداد کرده - دقت شود - رشد، توسعه و ترقی را منوط به «رویکرد» به آنها - و نه شناخت و فهم دقیق خودشان به عنوان انسان ابزار ساز و بهره‌ور از ابزار، تحلیل و شناخت میزان مفیدیت‌شان، شناخت و ارزیابی «ارزشهای» بالیده از بهره‌گیری و مصرفشان، برآورد و دریافت میزان سهم‌گیری آنها در رشد معنوی، در تبلور آزادی، در تحقق عزت و سعادت و طهارت، در تجسم جلال و شکوه هویت و در شکوفائی و تداوم آرامش همه جانبه و معنیدار انسانی - جا می‌زنند! و از دیگر سوی به دلیل اینکه این دسته از مردم خوشبایور فریب خورده، قدرت تحلیل و ارزیابی روابط پیچیده حاکم میان این شاخه‌های علوم هماهنگ شده با فن‌سالاری هویت برانداز غربی را ندارند؛ از جانبی به علت اینکه راز و روش و راه و جهت بهره‌جوییهای ارزشبار از علوم واقعاً انسانی را از آن کتمان کرده و فقط آنان را به بدترین نحوه‌ها و روشهای بهره‌گیری از ابزار تکنولوژیک آشنا کرده‌اند؛ و از جانبی به دلیل اینکه نظام ارزشی اینان دستخوش بحران و تلاطمی هراسبار شده و اهداف و ارزشهای را وجهه همت خویش قرار داده‌اند که از تبلیغات فسادبار نظام فن‌سالاری نیرو و الهام گرفته؛ و به دلایل متعدد

دیگر، کارشان نه تنها به جایی رسیده است که میان گرایشهای مورد القاء، تشویق، تبلیغ و حمایت شیطان صفت‌های نظام فن‌سالاری با گرایشها و تلاشهای همسو با کمال و آزادی و آرامش و عزت و جودِ خود تعارضی نمی‌یابند! بلکه: تلاشهای آندسته از نظریه پردازهای مغرض (نظریه پردازان هماهنگ شده با فن‌سالاری) کارشان را بدانجا کشانیده که اگر مثلاً بچه دانشجوی خود باخته و یا خود فروخته‌ای، از سر شوخی ادعا کند که مثلاً تکنولوژیستهای غرب از ذغال سنگ، روغن خوشگوارِی تحصیل کرده‌اند که سرطان «سنگ کلیه» را از میان می‌برد! نه تنها متوجه روابط طنزآلود میان واژه‌های مورد بهره‌وری گوییده و در نتیجه دچار استبعاد نظر نسبت به نفس قضیه نشده و به هیچ گونه تشکیک و تلاشی مستدل و برهان‌جویانه نمی‌پردازند که ابلهانه آنرا با دیده تعجب و تحسین نگرسته و پذیرفته! و به عنوان دست‌یابی به دانشی جدید و تازه وارد - و احمق‌پرور! - نقل مجالس خویش می‌دارند!

به هر حال، این نحوه برخورد با خود، با احکام و مناسبات فن‌سالاری و با ابزار تکنولوژیک باعث می‌شود تا افرادی از این قماش، نه تنها در رابطه با تبلور گوهر حیات و ارزشهای حیاتی مشارکت و هماهنگی نداشته باشند، که باعث می‌شود تا اصلاً متوجه گوهر حیات، جهت تکاملی حیات انسانی، ابزار مورد نیاز چنین حیاتی، روشهای تحقق و شکوفائی حیات معنیدار انسانی، ارزشهای بالیده از حیات ناب ربانی و نهایی؛ هدف غائی و نهائی آن نشده، چونان عروسکهای بی‌اراده و بی‌هدف، به ساز فروشندگان ثروت‌اندوز و سودجویی برقصند که در تحلیل نهائی از آنان و هویت ناب انسانی‌شان اشیاء و ابزاری - فقط - خرید کننده، مصرف کننده، از بین برنده و دور ریزانده می‌سازند!

یکی از دهها پیامد ننگبار و ذلت‌آفرین چنین برخوردی با غرب و نظام فن‌سالاری آن بوده و می‌باشد که این دسته از مردم نه تنها میان «تمدن انسانی» به معنای دقیق و واقعی کلمه، با «رویکرد به نظام مصرفی» مورد حمایت و تشویق تکنوکراتهای پول‌پرست تفاوتی قایل شده نتوانند، که متأسفانه باعث شده است که همین رویکرد مصرف‌محورانه ویرانگر را «تمدن» پنداشته و با حالتی شیداوار، سر به دنبال وی بگذارند! این درحالی است که همه واقعیت مؤید آنند که در این فرایند، به گونه‌ئی چشمگیر و انکار ناپذیر، هم ابزار به شکل وحشیانه‌ئی مصرف و تخریب می‌شوند - تا جایشان را چیزهای نوتری پر کند - و هم تمامت استعدادها، نیروها و امکانات وجودی بکار

گیرندگان، تولید کنندگان و مصرف کنندگان این وسایل! چرا که تنها هنر و تلاش اینان صرف تخریب و تلاشی خرت و پرت‌های مصرفی بوده، به جای توجه به خود و حسن عاقبت و حاضرت خویش، نیروهای خود را صرف تخریبی عبث، خجلتبار و هستی برانداز کرده و دست خالی در میدانی به وسعت ندامت و بدبختی، بی‌هویتی و بی‌ریشگی، پوچی و بی‌حرمتی و... نظاره گر تهیدستی، بیچارگی، پوسیدگی، آلودگی و بد سرانجامی خویش‌اند.

به هر حال، آنچه در این رابطه به شدت قابل تأمل بوده و به عنوان وظیفه‌ئی انسانی، دلسوزانه و ارج مدارانه مطرح می‌باشد اینست که: شایسته هر انسان به ما هو انسان آنست تا در قدم اول، به عنوان یک شک علمی و فلسفی، نسبت به این برداشت خود از تمدن و ارزشهای مربوط و متوجه به آن «تودید» روا داشته و بر مبنای تشکیک و تأسیس آراء و نظریه‌های متضاد، با دقت و حوصله‌ای درخور به ارزیابی عالمانه ارزش مدارانه معنیدار انسانی - شایسته مقام انسانی خود - پرداخته، هم نگرشها و هم گرایشهای خود را ارزشمند و برهان‌محور سازد؛ و هم به این نگرشها و گرایش‌ها «تعریفی نو و وجهه‌ئی دفاع پذیر» بخشاید.

و اما در قدم دوم، به تحلیل اندیشه‌ها، ارزیابی آراء و باز شناخت و سنجش اهداف کسانی همت گمارد که با همه شور و حرارت علیه نظام فن سالاری قیام کرده، ساز و کارها، تلاشها، جهت گیری‌ها و اهدافش را ضد انسانی قلمداد می‌کنند. چرا که تا چنین نکند، برخورد و موضع گیریهایش، چه له و چه علیه هر جهت و طرفی که باشد، بار علمی، انسانی و معنای اختیاری - ارزشی نداشته، خود را و گرایش‌های متنوع خود را - گاهی تا سطح میمونهای باهوش و زمانی تا سطح ابزار فیزیکی - تنزل وجودی بخشیده است!

در پایان این مبحث، بهتر آن می‌نماید تا برای آشنائی با روش فعالیت‌ها، ابزار مورد توجه و بهره‌وری، و نیز درک و لمس جهت و اغراض این دسته از بازیگران صحنه فن سالاری، و دادن زمینه بررسی و تحقیق در مورد تاریخ گذشته و حال جامعه و ملت خودمان، برای جوانان پاکدل آن سامان، تکه‌هائی از کتاب افشاگر «رسانش نوآوری‌ها» را مورد تأمل قرار دهیم؛ این نحوه برخورد با قضیه باعث خواهد شد تا رد پای استعمار فرهنگی را به طور تجربی و عینی، در حوزه حیات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود - به عنوان ملتی ستمدیده از استعمار - تعقیب کرده و مورد ارزیابی قرار دهیم:

«مأمور تغییر، در فرایند معرفی یک نوآوری به ارباب رجوع خود دارای هفت نقش پیایی می‌باشد.

۱- بر انگیزی حس نیاز به تغییر. مأمور تغییر غالباً بایستی احساس نیاز به تغییر رفتار را در ارباب رجوع خود بوجود آورد. این نقش بویژه در کشورهای کمتر توسعه یافته حائز اهمیت می‌باشد. برای شروع فرایند تغییر، مأمور تغییر بایستی راه‌های گوناگون مربوط به مسئله را نشان داده، اهمیت مسائل را روشن کرده و ارباب رجوع خود را قانع کند که توانایی راهیابی مسایل را دارند. در این مرحله، مأمور تغییر نه تنها بایستی نیازها را مشخص نماید، بلکه آنها را به صورت عامل سازنده و مشوقی برای پیشرفت ارائه کند.<sup>(۱)</sup>

۲- برقراری رابطه‌ی تغییر. هنگامی که نیاز به تغییر ایجاد شد، مأمور تغییر بایستی با ارباب رجوع خود رابطه برقرار کند. وی می‌تواند با اعتبار بخشیدن، ایجاد اعتماد، همدلی با نیازهای آنان، این رابطه را تحکیم کند. اعضای نظام اجتماعی، می‌بایستی پیش از پذیرش نوآوری، مأمور تغییر را پذیرفته باشند.

۳- تشخیص مسئله. مأمور تغییر مسئول است که مسایل ارباب رجوع خود را واکاوی کرده و مشخص سازد که چرا روشهای موجود نمی‌توانند نیازهای آنان را بر آورده کنند. مأمور تغییر بایستی برای دستیابی به نتایج تشخیص خود، موقعیت‌ها را از نگاه ارباب رجوع خود ببیند.

۴- ایجاد انگیزه‌ی تغییر در ارباب رجوع. مأمور تغییر پس از بررسی راههای دستیابی ارباب رجوع به اهداف خود، بایستی وی را به تغییر و نوآوری تشویق کند... در این مرحله، مأمور تغییر نقش یک مشوق را ایفا می‌کند.

۵- تبدیل نیت به عمل. مأمور تغییر بایستی تلاش کند تا به توصیه‌های مبتنی بر نیازهای ارباب رجوع [=نیازهایی که به صورت شایدانه، خود را در آنها ایجاد و شکوفا کرده است]، در رفتار آنان تأثیر گذارد.

۶- تثبیت تغییر و جلوگیری از عدم ادامه. مأمور تغییر می‌تواند به گونه‌ای مؤثر، رفتار جدید را با فرستادن پیام‌های تشویقی، تثبیت و پایدار کند. این عمل، معمولاً زمانی انجام می‌گیرد که فرد در

---

۱- حال چرا آنهایی که دلشان به همسر و برادر و... خودشان نسوخته و حاضر نیستند تا سه قران به یکدیگر قرض بدون پشتوانه بدهند! اینهمه اصرار برای پیشرفت ما دارند؟! تو بگو.

مرحله‌ی آزمون و یا مرحله‌ی ترغیب فرایند تصمیم نوآوری است.

۷- دستیابی به رابطه‌ی نهایی. هدف نهایی هر مأمور تغییر این است که فرد را از وابستگی برهاند و به مرحله‌ی اتکاء به خویشتن<sup>(۱)</sup> برساند.<sup>(۲)</sup>

---

۱- تأمل در سوء استفاده از اصطلاحات پایه‌ئی و تحریف فسادبار آنها، مایه‌ی شگفتی تواند بود! به ویژه وقتی متوجه شویم که مأمور تغییر می‌خواهد فرد را از وابستگی به فرهنگش، به تاریخش، به زبانش، به عاطفه‌ی زیبا شناختی و هنریش، به ارزشهای اعتقادی و اخلاقی و عرفانی و غیره‌اش «آزاد» کرده و به استعمار متکی سازد!

۲- رسانش نوآوری‌ها، با اندکی تلخیص از ص ۲۴۵- ۲۴۶



## تحریف مقوله‌ها

یکی از بدترین خطرهای که جامعه جوان - از نظر رشد فکری و نه سنی - را مورد تهدید جدی و هراسبار قرار داده است، نحوه برخورد هواداران و مزدوران بی‌هویت نظام فن‌سالاری با واژه‌ها و اصطلاحات کلیدی و تعیین‌کننده است در جهت مبانی، احکام و مناسبات و اهداف مشخص و ویرانگر نظام فن‌سالاری!

این هویت باخته‌های مزدور وقتی از مبانی و اهداف نظام استعماری، سودمحور، اسارت‌بار، ارزش‌ستیز و فاجعه‌انگیز غرب فن‌سالار صحبت می‌کنند، نه تنها واژه‌ها و اصطلاحات کلیدی و تعیین‌کننده - مانند پیشرفت، کمال، توانمندی، تجدد، نوگرایی، عقلانیت، تمدن و... - را از معنای دقیق و بلیغ آن‌ها تخلیه کرده و در موضعی قرارشان می‌دهند که اساساً برای آن موضع، جز کاربردی تحریفی - و لاجرم رنجبار و فسادبار - نداشته و قابل طرح نمی‌باشند، بلکه از آنان معنای تحریف‌بار و فسادانگیز را اراده نموده، تلاش می‌ورزند تا با مغالطه کاری و... گفته‌ها و تعریف‌های خود را موجه، بجا، طبیعی، معقول و لاجرم ناچار از پذیرش جلوه دهند!

«با ظهور تکنوپولی (انحصارگری تکنولوژی) یکی از این دو جهان فکری [یعنی: تکنوکراسی و دیگری: فرهنگ و سنت] از صحنه حذف می‌گردد. امپراطوری تکنولوژی به حذف رقیب خود [یعنی سنت و فرهنگ] می‌پردازد. روشی را که برای از میدان بدر کردن بکار می‌برد، آلدوس هاکسلی در کتاب خود بنام «دنیای قشنگ جدید» توصیف می‌کند. این امپراطور رقیب خود را از مشروعیت ساقط نمی‌کند، به او رنگ بی‌خردی نمی‌زند، و حتی از شهرت او نمی‌کاهد، بلکه او را نامرئی ساخته و بی‌تأثیر می‌کند. و این توفیق را از این راه بدست می‌آورد که

به مذهب، هنر، خانواده، سیاست، تاریخ، حقیقت، حوزه شخصی افراد، هوشیاری و روشنفکری، مفاهیمی دیگر می‌دهد؛ آنها را آنطور معنی و معرفی می‌کند که توقعات این امپراطور آن را ایجاب می‌کند. به عبارت دیگر تکنوپولی، تکنو کراسی غلبه یافته مستبد و بلا منازع است، این امپراطور، همان تکنوکراتی است که اینک حاکم تمام عیار است.<sup>(۱)</sup>

به هر حال، یکی از این واژه‌های مظلوم و بی‌پناه در دوران ما - که از آن برای قالب کردن فن سالاری به جای تمدن سوء استفاده شده است - واژه عقل و اصطلاح عقلانیت می‌باشد؛ که چون ما سر نقد روش‌شناسی و رفتارشناسی زبانی و ادبی این سیه روزگاران را در این رساله نداشته و این مورد را هم، فقط از باب تذکر به جوانان و ارتباط تحریف‌کننده‌ای که با واژه تمدن - بر مبنای نگرش، جهت و اهداف فن سالاران سودپرست - برقرار کرده است، متذکر شده‌ایم، تنها به نقد همین یک واژه، از میان صدها واژه و اصطلاح دردمند مظلوم بی‌کس و بی‌پناه بسنده می‌نمائیم. در این رابطه ویژه، تلاش هویت ستیزانه همه این سیه روزگاران بر این است تا بنیان نظام فن سالاری غرب را « تعقل و عقلانیت » قلمداد نمایند. دکتر عبدالکریم سروش برداشت خود را از این تلاشها چنین ابراز داشته است:

« تعقل و عقلانیت را بنیان مدرنیته دانسته‌اند، تعقل در دو بعد مطرح است: یکی در بعد ابزاری و دیگری در بعد ارزشی. از اولی به تعقل ابزاری... و از دومی به تعقل ارزشی... تعبیر می‌شود. میوه‌های توسعه در غرب از ریشه‌ای تغذیه می‌کند که از آن به عقلانیت ابزاری نوین غرب زمینیان یاد می‌شود.<sup>(۲)</sup> »

« عقلانیت ابزاری به عنوان اندیشه‌ای حسابگرانه و فایده طلب مطرح است و بر این اساس است که منطق حاکم بر رفتار واحدهای تولیدی در غرب و در نظام سرمایه‌داری، سودبخشی، کارآیی، جنبه عملی داشتن و مفید بودن است. این واحدها، با تکیه بر تعقل ابزاری که از خصوصیات بارز علوم اجتماعی جدید در باختر زمین است، تنها هدف کاربردی بودن و مفید<sup>(۳)</sup> شدن را دنبال می‌کنند.<sup>(۴)</sup> »

۱ - تکنوپولی، ص ۷۱

۲ - نامه فرهنگ، سال دوم، شماره ۱ و ۲ ص ۱۹

۳ - توجه شود که در اینجا جهت و رابطه مفید بودن گم می‌باشد و فرد متوجه مفید بودن برای چه و که را در نمی‌یابد!

۴ - سید مهدی الوانی، فرهنگ و خصوصی سازی، ص ۲

« میثم موسائی » نویسنده کتاب « دین و فرهنگ توسعه » را باور بر این است که:  
 « این نحوه از تفکر موفقیت‌های زیادی در رشد اقتصادی به همراه داشته است. اما تعقل ارزشی،  
 تعقلی است که خیر و مصلحت آدمی و جامعه و ارزشهای اخلاقی و خط مشی‌های عمومی و  
 توجه به اهداف و غایات و کمال انسانی را مد نظر دارد.

آنچه به عنوان اساس مدرنیسم از آن یاد می‌شود همان تعقل از نوع اول است، عقلی که  
 حسابگر است و هر چیزی را که در ارزیابی این تعقل، حسابی داشت دارای منزلت و ارزش است  
 و توسط انسان<sup>(۱)</sup> انتخاب می‌شود و برعکس<sup>(۲)</sup>.

به هر حال، مدافعان شاید این روش تحریف گرانه با تمام نابخردی « باورمند می‌نمایند » که با  
 معقول جلوه دادن - و به یک معنا و باور دیگر: با دین‌گریز و واقع‌گرای جلوه دادن - این نظام  
 خواهند توانست عده‌ئی از کوتاه‌فکران هوسجوی مسئولیت‌گریز را فریب داده و بدام آن بیندازند!  
 زیرا عده‌ئی به دام این خیال توهین‌آمیز گرفتار خواهند شد که: اگر دست از تلاشهای دینی  
 برداشته، خرد و انرژیهای عقلانی خود را در حوزه تکنولوژی و احکام و مناسبات آن متمرکز و  
 فعال ساخته و تلاش نمایند، در تحلیل نهائی « متمدن » خواهند شد!

این در حالی است که اینان به شدت از این نکته غافل و بدین واقعیت جاهل می‌باشند که: « عقل »  
 خصلتی عمیقاً انسانی بوده و عقلانیت روی به سوی گوهر انسانی، که امری ذاتاً درونی می‌باشد دارد.  
 و لذا، با زمینه‌ها، ابزار و پدیده‌هایی ویژه سنخیت داشته و کمال خود را در مواردی جلوه‌گر و شکوفا  
 خواهد ساخت که اولاً: با ماهیت خودش هم سنخ و در پیوند باشد؛ ثانیاً: در جهت تقویت، تنور،  
 صفا، شکوفائی و تداوم خود او و اهداف مورد تأیید و توجه او باشد؛ ثالثاً: زمینه‌ها، روشها و ابزار مورد  
 نظر دفاع‌پذیر، ارزشمند و استعلائی بوده و حضور و هدف و جهت آنها را - حداقل، خود عقل -  
 توجیه و تأیید نماید؛ و رابعاً: جهتی تکاملی و استعلائی داشته و در مسیر عزت، آزادی، آقائی، پاکی،  
 طراوت و آرامش واقعی انسان قرار داشته باشند. در حالی که همه واقعیت‌های مشهود حاکم بر نظام  
 فن‌سالاری دنیای امروز - آنهم نه بر مبنای باور و برداشت مخالفان؛ که بر مبنای مشاهده و اعلام صریح  
 انزجار و افشاگریهای رسوائی‌آور انسانهای منصف، واقع‌نگر و ارزش‌مدار غرب - مؤید آنند که:

۱ - کدام انسان؟ سودپرست استعمارگر؟ یا خداپرست اینارگر؟! آیا در رابطه با اولی می‌توان عنوان انسان را بکار برد؟!

۲ - دین و فرهنگ توسعه، ص ۱۵۵

آنچه در این نظام هیچ گونه، نقش هدایت گرانه جهت‌دهنده ارزشمندانه آزاد سازنده آرامش دهنده کمال آفرین انسانی ندارد عقل و عقلانیت می‌باشد. زیرا که نفس اینگونه ویژه از ابزار محوری و برخورد با عقل، عمیقاً و ذاتاً ضد عقلانی - انسانی بوده و نه تنها هرگز روی به سوی گوهر انسان ندارد که متأسفانه در جهت راندن او از مرکز وجود فرزند آدمی، بیگانه ساختن او با حقیقت و آثار برین وی، تقلیل بخشیدن ارزش و اعتبار وجودی او، بی اثر ساختن نقش او، محدود کردن حوزه حضور و فعالیت او و در نهایت تفسید و تلاشی او عمل می‌کند.<sup>(۱)</sup>

« خرد باوری افزاری چنان دلمشغول آن تمامیت فرضی ( که ساخته خود آن است ) می‌شود که امکان داوری میان موارد خاص را از دست می‌دهد. این شکل از خرد باوری، با «ایدئولوژی بهره‌برداری و سودخواهی» همراه می‌شود و همچون هدفی در خود، علیه غریزه، شادی، شور، لذت و آزادی بکار می‌آید.<sup>(۲)</sup>»

اگر واقع و حاق مطلب را خواستار باشیم، باید اذعان نمائیم که در این نظام، این تنها «عقل» نیست که آقائی و محوریت خود را به عنوان تنها ممیزه انسان از حیوان و ارزشمندترین مایه ممتاز سازنده او از دست داده و به بردگی ابزار تکنولوژیک در آمده است! زیرا که: خود ابزار تکنولوژیک هم جهت و هدف تشخیص وجودی خود را از دست داده و ضمن گرفتار شدن به درد عقل و عقلانیت و تحمل توهین و تمسخر و... عملاً برده سودطلبی، تکاثر و همی و: «بالا رفتن رقم عدد» سرمایه بی مهار بی هدف جهت گم کرده ارزش ستیز بی معنای ضد انسانی شده است! و بلکه این توهیم تاریک دفاع ناپذیر تاریکی پراکن است که اسیران خویش را بدین پندار مجهز ساخته است که گمان کنند: نگرشها و گرایشهای ویرانگر آنها «معقول» بوده و از عقلانیت دفاع پذیری برخوردار می‌باشد!

اینکه که سخن از توهیمات بیمارگونه اسیران فن سالاری به میان می‌باشد خویست به سخنان روشنگر و حکیمانه «ونه گنون» در کتاب «بحران دنیای متجدد» گوش دل سپرده دریابیم که اینان همین برخورد را با مقوله‌های دیگری چون «حقیقت، اشراق و...» به انجام رسانیده‌اند:

۱ - باید یادآور شد که: همه این برخوردهای دشمنانه رسوائی آور را، در رابطه با خود عقل و عقلانیت نیز مرتکب می‌شود.

۲ - مدرنیته و اندیشه انتقادی، ص ۱۳۰

« انسان متجدد، بجای کوشش در راه اعتلای خود به پایگاه حقیقت، مدعی است که حقیقت را به پایگاه خود پائین می آورد. و بدون شک بهمین سبب بسیاری افراد را توان یافت که وقتی سخن از « علوم مبتنی بر سنن معنوی » و یا حتی از ماوراء الطبیعه محض بمیان می آید، تصور می کنند که فقط منظور « علم غیر معنوی » و « فلسفه » می باشد. <sup>(۱)</sup> »

« اشراق روحی و معنوی که فقط در پرتوی آن معرفت راستین به ماوراء الطبیعه حاصل می پذیرد مطلقاً با اشراق و شهودی که بعضی فلاسفه معاصر از آن سخن می گویند، ارتباطی ندارد: اشراق و شهود این فلاسفه جنبه محسوس دارد، و آشکارا مادون امور استدلالی است، در صورتیکه اشراق واقعی که عقل محض می باشد، بر عکس، مافوق امور استدلالی است. ولی متجددین که در زمینه امور مربوط به عقل هیچ چیز را برتر از عقل استدلالی نمی شناسند، حتی نمی فهمند که اشراق روحی و معنوی چیست. <sup>(۲)</sup> »

« فردپرستی پیش از هر چیز مستلزم نفی اشراق و شهود روحی است، بدین عنوان که شهود روحی ذاتاً استعدادی فوق بشری است و در طراز معرفتی که حوزه ویژه این اشراق می باشد، یعنی ماوراء الطبیعه به مفهوم حقیقی آن، به همین علت هر چه را فیلسوفان متجدد در زیر نام همین ماوراء الطبیعه در آنجا که وجود امری ماوراء الطبیعی را روا میدارند، بیان می کنند، مطلقاً پیوند و مشابهتی با متافیزیک راستین ندارد: بلکه مصنوعات عقلانی و فرضیات تخیلی است، از اینرو مفاهیم و تصوراتی است صرفاً فردی <sup>(۳)</sup>، که قسمت اعظم آن، علاوه بر این فقط به حوزه « فیزیک » یعنی طبیعت پیوستگی دارد. حتی اگر در این زمینه مسئله ای دیده شود که بواقع با شئون ماوراء الطبیعه بستگی داشته باشد، شیوه‌ای که آنرا در نظر گرفته و بحث کرده‌اند، آنرا باز هم محدود به «ماوراء الطبیعه دروغین» ساخته و بعلاوه هر گونه راه حل واقعی و ارزشمند آنرا غیر مقدور میسازد. <sup>(۴)</sup> »

« ... حتی گوئی برای فیلسوفان <sup>(۵)</sup>، بیشتر سخن از طرح « مسایلی » به میان باشد، مسائلی تصنعی و

۱- بحران دنیای متجدد، ص ۱۰۰

۲- بحران دنیای متجدد، ص ۵۸

۳- نظر ایشان در مورد « فرد گرایی » یا خودمحوری بیمارگونه بعداً می آید.

۴- همان، ص ۸۳

۵- وقتی فیلسوفان اسیر روابط فن سالاری چنین گرفتار باشند، وضع سیاستان و صاحبان تراستها و کارتلها روشن خواهد بود!

توهمی، که کمتر به حل آنها توجه دارند، و این امر خود یکی از وجوه نیازمندی آشفتۀ پژوهش بخاطر پژوهش است، یعنی نیازمندی به هیجان روحی و دماغی و نیز اضطراب و بی‌قراری جسمی هر چه بیهوده‌تر، و نیز منظور همین فیلسوفان، آن است که نام خود را بر یک «منظومه و سیستم»، یعنی بر مجموعه‌ای از نظریات جداً محدود و تنگ‌نظرانه که صرفاً متعلق به خودشان و فقط مصنوع خاص ضمیر خودشان باشد اطلاق نمایند. در نتیجه میل دارند به هر قیمت که شده، ولو به بهای فدا کردن حقیقت هم باشد، بدیع و مبتکر و نوآور بشمار آیند: برای اشتها یک فیلسوف ابداع و اختراع یک خطا و یک اشتباه جدید بهتر است تا تکرار حقیقتی که سابقاً دیگران بیان کرده‌اند. بعلاوه این نوع از فردیت‌پرستی که وجوه آنهمه «مکاتب و سیستم‌های فلسفی» متناقض با یکدیگر - حتی اگر خود بذاته هم متناقض نباشند - مدیون آنست، هم در نزد دانشمندان دیده می‌شود و هم در نزد هنرمندان. ولی شاید در نزد فیلسوفان بتوان صریح‌ترین نوع هرج و مرج و آتارشی روحی و دماغی را که نتیجه ناگزیر آن است، مشاهده کرد.<sup>(۱)</sup>

«در یک تمدن مبتنی بر سنن معنوی، تقریباً نمی‌توان تصور کرد که فردی مدعی شود که اندیشه‌ای ملک خاص اوست، و به هر حال، اگر چنین ادعایی هم بکند، با همین عمل، هرگونه اعتبار و قدرت کلام را از خود سلب می‌کند. زیرا آن اندیشه را به صورت نوعی تفنن و خیالبافی فاقد هرگونه ارزش واقعی در می‌آورد، اگر یک اندیشه حقیقت دارد و صادق است، به جمیع کسانی که قادر به درک آنند به یکسان تعلق دارد، و اگر این اندیشه کاذب و ناصواب است، بخاطر ابداع آن بر خود بالیدن معنی ندارد.

اندیشه‌ای صادق و حقیقی نمی‌تواند «نو» باشد، زیرا صدق و حقیقت محصول و زاده‌ی ضمیر انسانی نیست، و مستقل از ما وجود دارد و ما فقط آنرا شناخته‌ایم، بجز این شناخت و معرفت، هر کار دیگری خطا است. ولی آیا به حقیقت، متجددین پایبند حقیقت و صدق هستند و آیا حتی میدانند که حقیقت چیست؟<sup>(۲)</sup>

**آنتونی گیدنز**، در رابطه با نسبی بودن - و پذیرش آنرا نوعی کمال فکری پنداشتن - نظریه پردازهای دنیای فن‌سالاری دارد که:

۱ - بحران دنیای متجدد، ص ۸۴

۲ - بحران دنیای متجدد، ص ۸۵ - ۸۴

«در شرایط مدرنیت، هیچ دانشی دانش به معنای «قدیم» آن نیست که «دانستن» به معنای قطعی بودن بود. این قضیه به یکسان در مورد علوم طبیعی و اجتماعی مصداق دارد.»<sup>(۱)</sup>

نیچه که خود از دین‌ستیزان شهره جهان غرب و بر مبنای نگرشی ویژه: از اخلاق گریزان آن دیار می‌باشد، ادعای عقل محوری فن‌سالاری را به سخره گرفته و باورمند است که:

«سلطنت عقل خود از عقلانی خواندن چیزهایی نابخردانه نتیجه می‌شود و در همین حال همه آن چیزها را توجیه می‌کند. خرد باوری در نهایت چیزی نیست جز یک ایدئولوژی که سلطه مرد غربی را بر زنان، طبقات تهی دست، کودکان، بومیان مستعمرات، اقلیت‌های نژادی، جنسی و... توجیه می‌کند. از سوئی دیگر می‌توان دید که این نگرش خرد باور آرام تبدیل شد به برداشتی کم ادعاتر. برداشتی که عقلانیت را به باور به خرد ابزاری تقلیل داد، خردی که در خدمت برآوردن نیازها و خواست‌ها قرار گرفت و سرانجام به بنیان «جامعه‌ی مصرفی» رسید.»<sup>(۲)</sup>

جامعه‌ئی که در آن، توجه و توان انسان به جای آنکه معطوف به خودش، هویت متعالیش و نظام وجودیش باشد، متوجه چیزهای بی‌جان و روابط مرگ‌محور است! جامعه‌ئی که در آن، داشتن چیزهای مرده بهتر از زنده دل بودن و بامعنا، باارزش، با طهارت و با هدف بودن است! جامعه‌ئی که در آن مصرف کردن و دور ریختن اشیاء مادی با ارزش تر از کم مصرفی است!

همه اینها مؤید آنند که: نه زیر ساخت فن‌سالاری عقلانی می‌باشد و نه جهت گیری آن، بلکه واقعیت‌های انکار ناپردار ثابت می‌دارند که هر دوی اینها، عملاً در برابر خرد و راهبریهی او عمل کرده و می‌کنند.

«سازماندهی اقتصادی سرمایه‌داری مدرن راه را برای تحقق نهائی خرد ابزاری می‌گشاید. در سرمایه‌داری، تولید برای بازار است، و در آن ارزش مبادله هدف نخست محسوب می‌شود، و ارزش مصرف (برآوردن نیاز) در حاشیه قرار می‌گیرد.

... روشنگری که ادعای آزادی، بر آوردن نیازها و غریزه‌های انسانی را داشت و می‌خواست از دامنه ضرورت‌ها بکاهد، چیزی آفرید یکسر علیه این همه. این است معنای دقیق خود ویرانگری روشنگری.»<sup>(۳)</sup> چرا که در آن تنها انسان و هویت انسانی به فساد و تباهی محکوم نمی‌شود، بلکه

۱ - پیامدهای مدرنیت، ص ۴۸

۲ - مدرنیته و اندیشه‌ی انتقادی، ص ۱۹

۳ - مدرنیته و اندیشه‌ی انتقادی، ص ۱۳۰

آنها به ویرانگری غیر - اعم از اشیاء، اشخاص، امور و مقوله‌ها - تشویق، ترغیب و تقویت می‌کند. و از همین روست که: «آدورنو و هورکهایمر در دیالکتیک روشنگری نشان دادند که خرد ابزاری و بنیان خردباوری مدرن، هر محصول فرهنگی را چون کالا تولید می‌کند، و بنا به همان منطق آشنای بت‌وارگی کالاها، در محصول فرهنگی نیز جهان باژگونه شکل می‌گیرد. آثار فکری و هنری همچون پیوست قوانین بازار آفریده می‌شوند، اما ادعای استقلال از مناسبات تولیدی دارند. صنعت فرهنگ، تکنولوژی و نتایج خرد ابزاری را بکار می‌گیرد تا سلطه‌ی سرمایه را گسترش دهد. سازماندهی سرمایه دارانه‌ی تولید و نظام اقتصادی و اجتماعی استوار به مالکیت خصوصی ابزار تولید، و در رقابت و سودخواهی امکان تحقق نیروهای آفرینشگر ذهنی و معنوی را از میان می‌برد. آن خرد انتقادی، و خردورزی که راه را بر خیال‌پردازی زیبایی شناسانه می‌گشاید سرکوب می‌شود، و فرهنگ در فرایند «غیر انسانی کردن» مناسبات اجتماعی نقش کلیدی می‌یابد، و این نقش در عین حال راهی است بر فهم کارکردهای این نظام.»<sup>(۱)</sup>

«به نظر آدورنو و هورکهایمر آن خردباوری که عقلانیت را در بهره‌جویی می‌یابد، روزگاری ادعای رهایی انسان را داشت و می‌خواست در مبارزه با سنت‌ها، به اسطوره‌هایی تازه (و به معنای تازه از اسطوره) دست یابد، اما خود سازنده‌ی سنت تازه یا جزم‌های نوظهور شد و در نهایت شکل گسترده‌تر و مستحکم‌تری از سلطه را ایجاد کرد. خرد باوری ابزاری، نظامی است استوار به پایگان ورده‌بندی که افراد و استقلال هر پدیده را به سود «کلیتی دروغین، خودساخته و ایدئولوژیک» منکر می‌شود. در این خردباوری ابزاری ادراک سوئه خاص، واقعی و تاریخی هر پدیدار از نظر دور می‌ماند، و سوژه نمی‌تواند موارد نابرابر را (و مواردی را که همانند یکدیگر نیستند) باز شناسد. بر اساس تعلق جزء به کل فرضی، پژوهشگر به قلمرو شناختی، مفهومی و فکری‌ای وارد می‌شود که سلطه را توجیه می‌کند. و یکی از جنبه‌های این پذیرش باور به سالاری فنی (تکنیکی) است.»<sup>(۲)</sup>

«این دو دانشمند، در کتاب «دیالکتیک روشنگری» با فراتر نهاده و پس از بررسیهای متنوع: به «آرمان علم روشنگری» انتقاد کردند. عقل ابزاری هدف سلطه بر طبیعت دارد. پیشرفت انسان در

۱ - مدرنیته و اندیشه‌ی انتقادی، ص ۱۴۱

۲ - مدرنیته و اندیشه‌ی انتقادی، ص ۱۳۰



تسلط بر طبیعت نتایجی ضد انسانی به بار می‌آورد. آرمان روشنگری نه تنها به دست نیامده است، بل به بندگی انسان در برابر سرمایه نیز منجر شده است. و به زندگی در جامعه‌ی **توتالیتور**، و به رشد فاشیسم.<sup>(۱)</sup>

« اما حکومت عقل همان آزادی‌ای نبود که وعده‌اش را می‌دادند. آسان می‌توان فهمید که امید و آرزوی روشنگران هیچ نبود جز خواب و خیال. آنان رهایی کامل انسان را در گرو تکامل خرد علمی و دستاوردهای تکنولوژی و توسعه‌ی خردباوری می‌دانستند. اما این همه نه به رهایی آدمی بل به آنچه **ویبر** «گسترش خرد ابزاری» خواند منجر شد که نظاره‌ئی بیشتر است بر شیوه‌های زندگی اجتماعی و فرهنگی. رشد خردباوری ابزاری نه فقط تحقق آزادی همگان نبود، بل به کلام مشهور **ویبر** «قفس آهنینی» ساخت که خردباوری بروکراتیک بر پا کرده بود، تا از درون آن راه‌گزینی باقی نماند. تمثیل «قفس آهنین» که در پایان اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری آمده است نشان می‌دهد که مدرنیته با سویی‌ی عقلانی ابزار شناخته می‌شود و نه با جنبه‌های عقلانی ارزش‌ها، که اخلاق، تعهد و مسئولیت را پیش می‌آورد.<sup>(۲)</sup> »

نکته‌ای که در پایان نقل این همه تأکید بر جنبه‌ها و جهت‌گیری‌های مختلف خرد ابزاری و تنقید از آن - و در واقع: نمودار ساختن جلوه‌ها و نموده‌های تحریف مقوله‌یی تا بدین حد مشعشع، مقدس و مورد احترام کلیه‌ی انسانها در سرتاسر تاریخ - لازم به تذکر می‌نماید آنست که: معنای ضمنی باورها و گرایشهای مدافعان عقل ابزاری این می‌باشد که:

این همه توجه به ابزار تکنولوژیک؛

این همه شتاب، در رویکرد به ابزار تکنولوژیک؛

این همه اشتیاق برای بهره‌وری از ابزار تکنولوژیک؛

این همه اصالت، بها و ارزش قایل شدن به ابزار تکنولوژیک؛

این همه تأکید، مبنی بر ضرورت توجه، رویکرد، بهره‌وری، احترام، اقبال، استسلام و... از

احکام، روابط و مناسبات حاکم بر نظام تکنوکراسی؛

این همه پس زدن انسان از محوریت و تحمل غیبت او برای محوریت بخشیدن و حضور ابزار

۱ - همان، ص ۱۳۰

۲ - مدرنیته و اندیشه‌ی انتقادی، ص ۳۲

## تکنولوژیک؛

این همه بی حرمتی نسبت به ارزشهای ایمانی، اخلاقی، عاطفی، عرفانی و... برای حرمت نهادن به ابزار و تجلیل از ابزار تکنولوژیک؛

این همه بی توجهی، بی رغبتی و بی خیالی نسبت به اسارت و بی‌ارجی انسان و تداوم موضع ابزارمندان و ارج زدایانه‌اش در چنگال فن‌سالاری؛

این همه بی‌مهری نسبت به آزادی، آقائی، طهارت، عزت و آرامشِ معنیدار انسان و... نه تنها مردود «عقل و عقلا» نیست! که مورد تأیید هم می‌باشد!

من بیچاره، اصلاً نمی‌دانم تا در برابر کسانی که به چنین باور توهین آمیزی مجهز می‌باشند، چه بگویم تا آنان بدانند (= به طور ملموس و جدی متوجه شوند) که واقعاً بویی از خرد و آدمیت به مشامشان نرسیده و از هر بی‌شعوری، بی‌شعورتر می‌باشند! نمی‌دانم! از اینرو، برای مقلدان و دنباله‌روان و بلغور کنندگان چنین توهین‌های بی‌شرمانه‌ئی - نسبت به خرد، خردورزی و خردمندان - که اصلاً حرفی ندارم. لذا بهتر می‌نماید تا نقدِ چنین پندارهای ابلهانه‌ئی را با سکوتی معنیدار به اجراء گذارم.

با همه اینها، برای اینکه متوجه ژرفای فاجعه تحریف مقوله‌های کلیدی و حیاتی شده و با منابع چنین تلاشها، طراحان، پخش کنندگان و پی‌آمدهای ستم‌گرانه و ذلت‌بار آن آشنائی بهم رسانیم، بهتر آن می‌نماید تا مسایل مربوطه را از دیدگاه واقع‌بینان دنیای تکنوکراسی مورد تأمل جدی قرار دهیم. **ادوار برمن** در «کنترول فرهنگ» آورده است که:

«نحوه برخورد ما با جهان، مقوله‌هایی که برای تنظیم اعمال روزانه خود بکار می‌گیریم و چهارچوب‌هایی که سیاستهای مهم خارجی و داخلی در آن شکل می‌گیرند، به طور «طبیعی» ایجاد نمی‌شوند. اینها به شکل مقولاتی کاملاً مشخص از آسمان نازل نشده‌اند، بلکه افراد و سازمانهای مشخصی، این مقولات را بر مبنای ملاک‌هایی که مناسب تشخیص می‌دهند، آگاهانه تعیین می‌کنند. خلاصه آن که این معیارها پدیده‌هایی اجتماعی و مخلوق استنباطات افراد یا گروه‌هایی خاص، از واقعیت است. بنیادها نقش اساسی در مشروع جلوه دادن پدیده‌های خاص اجتماعی ایفا کرده و به این ترتیب به تضمین حاکمیت برداشت خاصی از واقعیت که با منافع آنان سازگار باشد کمک کرده‌اند. در همان حال، بنیادها در ایجاد و تداوم سلطه فرهنگی و عقیدتی، به

نحوی که برداشتهای دیگر از واقعیت اجازه ظهور نیابد نقشی اساسی ایفا کرده‌اند.<sup>(۱)</sup> به طور مثال، تعریف‌هایی که از «نظام سستی و نوین»، بر اساس همان معیارها و اغراض ویژه به دست داده می‌شود، از این قراراند:

«... ویژگی‌های نظام‌های سستی عبارتند از:

- ۱- عدم گرایش مساعد نسبت به تغییر
  - ۲- تکنولوژی کمتر توسعه یافته و یا ابتدائی
  - ۳- پائین بودن سطح سواد، آموزش و درک روشهای علمی
  - ۴- فشارهای اجتماعی برای حفظ نظام موجود، اینگونه فشارها به وسیله مهمان نوازی یا روابط دوستانه اعمال می‌شود که در اینگونه نظامها، دارای ارزش بسیار می‌باشد.
  - ۵- ارتباط محدود اعضای نظام اجتماعی با خارج از نظام و کمبود تسهیلات حمل و نقل و ارتباط با جامعه بزرگتر، باعث می‌شود تا جامعه سستی بطور نسبی متزوی بماند.
  - ۶- عدم توانایی اعضای نظام برای اینکه خود را در نقش دیگران به ویژه افراد خارج از نظام ببینند، فردی که در نظام اجتماعی دارای هنجارهای سستی زندگی می‌کند به دشواری می‌تواند با دیگران رابطه‌ی جدید برقرار کند، او معمولاً یک نقش را بازی می‌کند و دیگر نقش‌ها را فرامی‌گیرد.
- در مقابل، یک نظام اجتماعی نوین دارای ویژگی‌های زیر می‌باشد:

- ۱- گرایش مثبت نسبت به تغییر
- ۲- تکنولوژی پیشرفته همراه با تقسیم کار
- ۳- اهمیت ارزش آموزش و علم
- ۴- رابطه، بیشتر به صورت روابط کاری و منطقی است تا روابط دوستانه و احساسی
- ۵- افراد، دارای دیدی جهان‌شمیری هستند. اغلب با افراد خارج از نظام، به راحتی تماس برقرار می‌کنند. این امر باعث ورود عقاید و ایده‌های جدید در نظام می‌شود.
- ۶- توانایی همدلی اعضاء زیاد است. فرد می‌تواند نقشهائی کاملاً مغایر با آنچه قبلاً داشته است

ایفا کند.<sup>(۲)</sup>»

۱- مدرک یاد شده، ص ۴۳

۲- رسانش نوآوری‌ها، صص ۳۹ و ۴۰

این تعریفها که با شیدایی و شیطننت‌ننگبار و هویت براندازانه، از جانب مراکز معلوم الحال و برای تحقق اغراض ویژه‌ای مرتب شده، به نویسندگان کتاب یاد شده رسیده و ما نقل آنها را به عهده گرفتیم، از ردیالانه‌ترین تعریف‌های تحریف شده‌ایست که چندین مقوله را مورد تهاجم قرار داده و چندین هدف استعماری را در لابلای کلمات، اصطلاحات و مقوله‌هایی همچون: گرایش مساعد نسبت به تغییر، روشهای علمی، حفظ نظام موجود، ارتباط محدود، ارزش، انزوا، خود را در نقش دیگران دیدن، هنجارهای سنتی، رابطه جدید، بازی در نقش واحد، ناتوانی در نقشهای دیگر، نظام اجتماعی نوین، گرایش مثبت نسبت به تغییر، روابط پیشرفته، روابط احساسی، دیدی جهان شهری، پذیرش عقاید و ایده‌های جدید، توانائی همدلی و... تعقیب می‌کند!

این در حالی است که جوانک از همه جایی خبر و پاک ضمیر جهان سوم، اصلاً به مخیله‌اش هم خطور نمی‌کند که انسان تا بدان حد از دناوت و پستی سقوط نماید که در متنی چند سطر به این همه مقوله دستبرد خائنه زده، معانی راستین و ارزشمند آنها را تحریف نموده (بعضی را دارای بار ارزشی مثبت و برخی را منفی معرفی کرده) و بخواهد کل نظام فکری و ارزشی او را مورد تهاجم، تهدید، اهانت و تلاشی قرار دهد!

به هر حال، با آنکه مسایل بعدی این رساله به قسمتی از مقوله‌های یاد شده پرداخته و به نحوی، پرده از رخساره حقایق و واقعیت‌های مربوط به آنها بر خواهد گرفت، از آن دسته از جوانان خوش قلبی که موارد و زمینه‌های تحریفی مقوله‌های یاد شده برایشان روشن نبوده و بنده هم در اینجا بدانها نپرداختم، پوزش طلبیده، ملتسمانه تمنای تأمل و تلاش واقع‌یابانه را دارم. برای اینکه ثابت شود، آنچه آمد فقط برداشت و نظر این نگارنده تبه روزگار نمی‌باشد، این بخش را با آوردن گفته‌هایی از استعمارشناسان دنیای غرب به پایان می‌رسانم.

«... به عقیده چند تن از صاحب نظران، برخی از علمای اجتماعی صاحب نفوذ که در مورد مسایل توسعه در جهان سوم کار می‌کردند، آنقدر که تحمیل دیدگاه‌های خاص در زمینه توسعه را به مردم این کشورها - به هر طریق ممکن - دنبال می‌کردند، در پی شناخت خواسته‌های توده‌های مردم در آن کشورها نبوده‌اند.<sup>(۱)</sup>»

زیرا: «بنیادهای عمده در آفرینش برداشتی از واقعیت که توسط بسیاری از مردم پذیرفته شده

است، نقش مهمی ایفا کرده‌اند. آنها به عنوان مثال از طریق دخالت در گسترش تلویزیون آموزشی، و یا تأمین نیازها مالی برنامه‌های معینی در دانشگاه‌های منتخب، در تحقق این هدف کوشیده‌اند.

صلاح در بررسی خویش نتیجه‌گیری می‌کند که « طبقه مسلط با بهره‌مندی از امکانات وسیع خود در نهادهای فکری ( که از آن میان باید از رسانه‌های گروهی و دانشگاه‌ها نام برد )، به تبلیغ ارزشهایی می‌پردازد که موقعیت آن را در ساختار اجتماعی تحکیم می‌کند. در همان حال، تبلیغ ارزشهای تأیید کننده موقعیت طبقه مسلط، در خدمت تعیین ضوابط مجاز برای بحث و جدل پیرامون اعتقادات، ارزشها و جهان بینی‌های متفاوت قرار می‌گیرد. <sup>(۱)</sup> »

« ... یک جنبه مهم از فرایند گسترش سلطه، توانایی متقاعد کردن مردم و القاء این باور است که دیدگاههای خاصی « صحیح » است و نحوه بخصوصی از نگرش به جهان پیرامون، مناسب است. <sup>(۲)</sup> »

۱ - کنترل فرهنگ، ص ۴۵

۲ - همان، ص ۲۳۳

## بی طرف جا زدن

تلاشهای استعمارگران غربی در رابطه با ایجاد شک، عدم کارائی همه جانبه، و در یک کلام: تزلزل عقیدتی، دقیقاً به خاطر آنست که باورمندی‌ها و گرایشهای ژرف عقیدتی، به گونه‌ئی ضروری و تخلف ناپردار، هم جهت گیریهای نظری میان کفر و اسلام، پاکی و ناپاکی، ارزشمند و بی ارزش، نفسانی و خدائی و... را روشن و ممتاز ساخته و مردم را به قطبها و جناحهایی دارای باورهای شفاف، مضبوط و معین تقسیم می کند؛ هم جهت گیریهای ارزشی - و لاجرم کنشی - را دامن زده و مردم را در عمل، از نظر هدفمندی و جهت گیریهای هدفمندانه ارزشی، از هم جدا می سازد. نتیجه ضروری حضور و استیلای چنین احکامی، از یک طرف گونه ویژه‌ئی از ناسازگاری<sup>(۱)</sup> خواهد بود و از دیگر طرف که مهمتر بوده و برای استعمار خطرناکتر می نماید، برخورد شک آلود، تردیدزای، دشمن انگارانه و در مواردی حتی مقابله با نگرشها و گرایشهای القائی و تأیید شده از جانب فن سالاران استعمارگر را.<sup>(۲)</sup>

طبیعی است که اینان هرگز راضی به تحمل چنین دردسری نتوانند شد. از اینرو، با همه وجود تلاش می ورزند تا احساس ضرورت بهره‌وری از ابزار تکنولوژیک را ذاتاً ماهیتی غیر ایدئولوژیک قلمداد کرده و تلاشهای ضد عقیدتی، ارزشی، عاطفی و... را، بی ارتباط به قلمرو احکام و مناسبات تکنوکراسی و منبعث از نگرشها و گرایشهای خود مردم تلقین، توجیه و سازماندهی نمایند! بر مبنای

---

۱ - چرا که آرمان و ارزش یگانه‌ئی استیلا ندارد.

۲ - چنانکه در رابطه با تحقیر نگرش بومی و محلی و تأیید و تقدیر نگرش جهانشهری تحریف شده شیطانی - آنچه که تعریف نظامهای سنتی و نوین را مورد توجه قرار داده ایم - عملاً به مشاهده پیوست.

همین امر است که هم خود آنان و هم نوکران هویت‌ستیز آنها، نه تنها رشد و تعمیق احکام و مناسبات آنرا مخالف، و لاجرم در جهت تضعیف نظام‌های عقیدتی، ارزشی، عاطفی و... نمی‌شمارند! که از طریق توسل به نیرنگ پلورالیسم دینی و زمینه‌های دیگر، آنرا عملاً نسبت به این نظام‌ها بی‌طرف و حتی خوشبین و حرمت‌گزار معرفی می‌دارند! همچنانی که گاهی قدم فراتر نهاده و «برای جلوگیری از اشتباهات ویرانگر»! مردم جهان سوم را مورد تفقد و دلسوزی هم قرار می‌دهند:

«در مباحثات وسیع اواسط دهه ۱۹۵۰ که پیش از تصمیم بنیادها به گسترش فعالیت‌های خارجی صورت پذیرفت، یکی از گردانندگان بنیاد نقش علوم اجتماعی را در «خدمت به رشد منظم کشورهای غیر صنعتی بی‌آنکه آسیبی به تمامیت فرهنگی و سیاسی آنها وارد شود» یادآور شد. افراد زیادی در بنیادها نیز با این ارزیابی توافق داشتند که اگر بتوان ملل جهان سوم را با مجموعه استنباطات متعارف و متداول در علوم اجتماعی غرب آشنا ساخت، آنگاه این امکان وجود خواهد داشت تا این ملل از ارتکاب اشتباه در سیاست‌های اجتماعی خود اجتناب ورزند و سازمان‌های اداری کارآمدی را به سرعت و به گونه‌ئی وسیع ایجاد، و احساس تعلق شهروندی را در مردم خود تقویت کنند.»<sup>(۱)</sup>

به هر حال، آنچه بسیار روشن و بی‌نیاز از برهان می‌نماید اینست که فن‌سالاران استعمارپیشه برای چپاول مستمر جهان سوم و به ویژه ملل مسلمان به ابداع، القاء، ابلاغ، و استیلای مذهبی کاملاً «فتی - لذتی» نیازمند می‌باشند. مذهبی که نیاز به تکنولوژی و ضرورت بهره‌وری هر چه فعالانه‌تر، متنوع‌تر، مد روزتر از ابزار صنعتی برای انسان امروز را اجتناب ناپذیر و امری عمیقاً عقلانی، ارزشمند و شایسته تعقیب جلوه دهد! زیرا همه واقعیت‌ها، رویدادها و تلاش‌های رنگارنگ استعمارگرانه رسوائی آور مؤید آنند که:

«آنچه ساری و جاری است یک ایدئولوژی تمام عیار است و البته نه در شکل متعارف و شناخته شده و تاریخی آن و نه در قالب و پیکره پرخروش و جنجالی و پرصدای آن، بلکه در قالب یک ایدئولوژی بی‌کلام، بی‌صدا، که به دلیل همین عریانی از لفظ و کلام، به مراتب قوی‌تر و نافذتر و فراگیرتر است.

این ایدئولوژی، برای آنکه بتواند پایه‌های دوام و قوام خود را ثابت بخشد، نیازمند ملت‌ی است که سرسختانه و مشتاقانه، نستوه و استوار، به حرکت جبری و انعطاف‌ناپذیر تاریخ به سوی پیشرفت و توسعه‌ی باور داشته و این باور جزئی‌لایتجزی‌از‌پیکره وجود آن شده باشد.

اگر از این دیدگاه به آمریکائیان بنگریم، آنان را خشن‌ترین و متعصب‌ترین مارکسیستهای دوران می‌یابیم، که اگر اصولاً و بر فرض به چیزی معتقد باشند، آن چیز عبارت است از اینکه تاریخ، بهشتی را برای ما در روی این کره خاکی از پیش تعیین کرده است و مشیت آن بر تحقق آرمانهای آن بهشت تعلق گرفته و تکنیک نیروی محرکه ارباب تاریخ به سوی این بهشت موعود است.<sup>(۱)</sup>

«تکنوپولی، فرهنگی است با اوضاع و شرایطی خاص و دارای شاخصه‌ها و خصلت‌های ویژه خود، و در عین حال از روح و روانی معین برخوردار است. وجه بارز این فرهنگ، قرار دادن «تکنولوژی» به جای «خدا» است و لذا شاخصه‌ها و خصلت‌های آن «خدا»ی گونه است. این امر بدان معنی است، که در اینجا فرهنگ، اعتبار و تشخیص خود را در تکنولوژی جستجو می‌کند. ارضای امیال و کامیابی خود را از تکنولوژی طلب می‌کند و بدست می‌آورد و بالاخره این فرهنگ، دستورالعمل‌های خود را از تکنولوژی می‌گیرد.»<sup>(۲)</sup>

طبیعی است که تحقق، تداوم و رشد چنین مذهبی، اولاً به اصولی قابل ارائه - آنهم با تعاریفی کاملاً ویژه با اهداف این مذهب - نیازمند است و ثانیاً به مبلغان بی‌خصلت و ریشه‌ئی که اصول موضوعه فن‌سالاران استعمارگر را با همان تعاریف ویژه به خورد مردم دهند! بر مبنای همین باور است که متوجه می‌شویم از هنر، تعریفی جدید به بازار تخیلات و هنر آلود صادر شده و عده‌ئی خیالاتی زیر سایه علمدارانش به سینه زنی می‌پردازند!

از حقیقت، تعریفی دیگر که به درد نسیت سرایان و همزده عملاً مطلق‌گرا خورده و جمعی دیگر را به دور عملشان جمع می‌سازد تا آب به آسیاب فن‌سالاران ریخته و کاشفان جدید حقیقت‌شان جا بزنند! و از تمدن هم تعریفی دیگر! تعریف‌هایی که با همه جدل‌محوری، مغالطه‌کاری و توهمی بودنشان، به شدت عقلانی تلقی شده و با همه توان، باورهای ارزشی، عاطفی، عقیدتی،

۱- زندگی در عیش، مردن در خوشی، ص ۳۲۸

۲- تکنوپولی، ص ۱۰۱



حکمی و... طرف مقابل را به باد استهزاء و افتراء می‌گیرند! روشن است که در میدان این همه افسونبار و وسوسه کننده، اکثریت مردمی که دچار ضعف فکری، عقیدتی، سستی‌های اخلاقی و مشتاق نام و آوازه و آرامش و رفاه و لذت و... می‌باشند، چه سرنوشتی خواهند داشت.

در واقع، همه تأکید و اصرار ما مبنی بر «مشکل شناخت دقیق و...» به همین دلیل بوده و با همه وجود این باور خویش را فریاد می‌نمائیم که تا از ساز و کارها، نیرنگها، جهت و اغراض، فرایند تلاشها و نگرشهای فن‌سالاران به نحوی شایسته و دقیق آگاهی حاصل نکنیم، هرگز از شناخت ماده و محتوای متعفن و هستی برانداز «تمدن مورد نظر» آنان بهره‌مند نخواهیم شد.

به هر حال، بسیار ساده اندیشانه خواهد بود اگر گمان کنیم که اولاً طراحی و اشاعه این نظریه‌ها و تعریفهای تحریفی خودجوش و بدون ارتباطهای مغرضانه با بنگاههای استعماری می‌باشند؛ و ثانیاً هیچ رابطه آگاهانه و حساب شده‌ئی میان افراد و ابعاد متنوع تلاشهای آنان وجود ندارد! زیرا تحقیقات گسترده و دامنه‌داری که پیرامون «استعمار فرهنگی» از جانب غرب، اعم از جناح چپ و راست صورت گرفته و کتابها، رساله‌ها و مقالات فراوانی که در این زمینه انتشار یافته است مؤید و مثبت این واقعیت می‌باشد که: نه این نظریه پردازها و تعریفهای تحریف‌بار از مفاهیم ناب و مقوله‌های کلیدی ناآگاهانه، خودجوش، غیر ایدئولوژیک و غیر مغرضانه می‌باشند و نه این شبکه‌های ظاهراً پراکنده، واقعاً و عملاً در حال پراکندگی و بدون ارتباط با مراکز استعماری بسر می‌برند. بلکه:

«این گونه ملاحظات تأیید می‌کنند که اساساً ارزشهای مادیگرانه و اقتصادی در درون فرهنگ صنعتی ارزشهای مسلط بوده و در میان تکنولوژیستها کارآیی و عقلانیت نیز ارزشهای مهمی بشمار می‌آیند. اما همه اینها ارزشهای پیش زمینه‌ای هستند. این ارزشها در یک تکنولوژی بسیار پویا و خلاق به هیچوجه آشکارا با انگیزه و سائقه‌ها در آمیخته نمی‌شوند. کارآیی و عقلانیت انگیزه‌هایی هستند که اغلب جمعاً از آنها به عنوان «الزامات تکنولوژیک» نام برده می‌شود. اما این اصطلاح پوششی است و تا کنون چندان توضیح داده نشده تا معنی واقعی آن کشف شده و ارزشهای پس زمینه‌ای که شالوده آنرا تشکیل می‌دهند آشکار شوند.»<sup>(۱)</sup>

درست که مجریان نظام فن‌سالاری - به ویژه پس از نهادینه کردن روشها و اهداف استعمار جدید - همیشه و بطور مستمر، تلاشهای خود را انسان‌دوستانه، غیر مغرضانه و در جهت رشد و

توسعه ملل به اصطلاح توسعه نیافته قلمداد کرده و می‌کوشند تا پیکرد هر گونه هدف سیاسی - استعماری را انکار نمایند، اما کلیه واقعیت‌ها مؤید و مثبت این امرند که: تلاش‌های فن‌سالاران استعمارپیشه، به گونه‌ئی بسیار زنده و نفرت‌انگیز، استعماری، ضد ارزشی، خرد ستیزانه و در جهت تحکیم و تداوم روابط و مناسبات نظام سودمحور غربی قرار داشته و هدفی جز طبیعی و ناچار از پذیرش جلوه دادن سلطه غرب - از طریق مفیدیت و ضروری جا زدن گرایش و تلاش مشتاقانه برای توسعه تکنولوژیک و نسخه برداری از الگوها و اصول تجربه شده و کارآمد پذیرفته شده غربی آن - ندارد.

« اندیشه لیبرال، در ارزیابی طرحها بر ماهیت « علمی » و غیر ایدئولوژیک روش‌شناسی خود تأکید می‌نهد، معیارهای کمی را مهم می‌شمارد، غیر تاریخی است، و سیاسی شدن معتقدین به خود را شدیداً نفی می‌کند.

اما در واقعیت، استراتژی‌های ارزیابی متأثر از اندیشه لیبرالی نه تنها غیر ایدئولوژیک و فاقد گرایشهای ارزشی نیست، بلکه از نظام سیاسی و اقتصادی موجود حمایت می‌کند و این را هم نمی‌پذیرد که اصلاحات تدریجی شاید نتواند مشکلات مشخصی را مرتفع کند. این دیدگاه با ایدئولوژی لیبرالی بنیادها مطابقت دارد. این دیدگاه بر تغییرات جزئی و تدریجی تأکید می‌نهد و روند تغییرات اجتماعی را از منظر تحول غیر انقلابی مورد توجه قرار می‌دهد.<sup>(۱)</sup>

« هربرت مارکوز » نیز همین اعتقاد را داشته و اعلام داشته است:

« انگیزه اولیه و ما تقدم تکنولوژی نشانی از سیاست در بر دارد زیرا دگرگونی طبیعت به خاطر تملک انسانهاست. ماشینیزم در دنیای تکنولوژی بی‌طرف نیست و می‌تواند در جوامع بشری انقلابی به وجود آورد و یا هر انقلابی را به تأخیر اندازد.<sup>(۲)</sup> »

موضع نظری مجریان این طرحها (= روشنفکر نماهای خودباخته استعمارزده) نه تنها تقلید از اندیشه‌ها، آرمانها و ارزشهای طراحی شده، وارداتی و هویت‌ستیزانه غرب می‌باشد، که متأسفانه وقتی پای تبیین کیفیت، ارزش و جهت نظریه‌ها، مقوله‌ها و ارزشهای انسانی به میان می‌آید، متوجه می‌شویم که تلاش‌های مغرضانه اینان صرف « روشمند، سودمند و عقلانی » جلوه دادن اندیشه‌نماها، آرمان‌نماها و ارزش‌نماهای وارداتی می‌گردد.

۱ - کنترول فرهنگ، ص ۲۷۴

۲ - انسان تک ساحتی، ص ۱۶۵

طرفه در این روند بلاهتبار آنست که اینان به جای دادن تحلیلی درست، منطقی و ارزش‌محور، از این مقوله‌ها و... و نمودار ساختن جهت عملی و واقعی آنها و نشان دادن موضع و موقعیت انسان و مکان و کرامت و جود و هویت استعلائی او در این فرایند، یا وقیحانه کمیت‌های کیفیت‌ستیز را به رخ کشیده و اعداد تولید فلان و بهمان چیز را علم می‌کنند! و یا مغرضانه، ارزشهای وهمی - کاملاً وهمی، دروغین و اعتبار محور - بهره‌وری از ابزار غفلت‌انگیز تکنولوژی را بلغور کرده! و چنین اللقاء می‌دارند که مخالفان احکام و مناسبات فن‌سالاری، با ابزار تکنولوژیک مخالف بوده و منکر کارائی و مفیدیت آنها می‌باشند! این در حالی است که همه انسانهای منصف باور دارند که این، تهمتی است بیش‌رمانه و مغالطه‌آمیز!

زیرا به نیکوئی دریافته‌اند که اگر بگویند این بهره‌وری، به قیمت از دست دادن چه ارزشهای اخلاقی، عاطفی، ایمانی، عرفانی، عقلانی تمام شده؛ هویت انسانی را تا کدام مرتبه از دنا و پستی محکوم به سقوط نموده؛ عزت و جود و رشد استعلائی و کرامت معنادارش را چگونه و تا کجا لکه‌دار نموده؛ آزادی روح‌نواز و آرامش‌مینوی او را تا چه سرحدی دستخوش فساد و اسارت قرار داده؛ و در یک کلام: چگونه انسان را اسیر و محکوم روابط و مناسبات ضد انسانی فن‌سالاری می‌سازد، امتیازهای متعوشان دچار تهدید و تحدید شده و موقعیت وهمی - اعتباری آنان - به عنوان نظریه پردازان فلان رشته از علوم جدید مغرب زمین و مدافعان «تمدن و توسعه و رفاه و...» - متزلزل می‌شود!

حسن ختام این فصل را حواله می‌دهیم به کلام محققانه «**رنه گنون**» که با درایتی تحسین‌انگیز متوجه ژرفای قضایا بوده است:

«گرچه از این پیش نیز یاد آور شده‌ایم، ولی دگر باره باید خاطر نشان سازیم که دانشهای متجدد خصلت معرفت‌یغرضانه ندارند، و حتی برای آنانکه به ارزش پژوهش این دانشها باور دارند، این ارزش فقط نقابی است که مقاصد عملی صرف را در ورای خود نهان دارد، ولی موجب می‌شود که توهمی درباره معنویت کاذب آن همه را دست دهد.

... وانگهی، آنچه در نظر عامه مردم سبب حیثیت و اعتبار علم جدید میگردد، تقریباً منحصر به نتایج عملی است که می‌توان در پرتو علم جدید بدانها جامه عمل پوشانید، زیرا در این باب نیز، منظور اموری است که دیده شود و لمس گردد.»<sup>(۱)</sup>

## فصل دوم

### ارمغان دید گاهها

گمانم بر این است که با عرایض گذشته - که خلاف دأب دانشی مردان خطه اندیشه و قلم، بر قسمتی از مطالب مربوط تقدم بیانی داده شد - صحت ادعای ما مبنی بر «داشتن مشکل نسبت به فهم تمدن و شناخت مؤلفه‌ها، نموده‌ها، موقعیت وجودی، وضعیت کنونی و سایر موارد مربوط به آن» برای دسته‌ای از جوانان ثابت شده باشد.

از اینرو شایسته آن می‌نماید تا «عذر تقصیر» آن گستاخی را، بدون پرداختن به هرگونه مقدمه و موضوعی، ارائه‌ی مطالبی قرار دهیم که ابرازش را برای مخاطبان این وجیزه ضروری یافته‌ایم. لذا، قبل از پرداختن به بحث‌های زنجیره‌ئی و پرداختن به مسایل اصولی و محوری، بهتر آن می‌نماید تا «تعریف تمدن» را از چشم‌انداز تنی چند از صاحبان اندیشه و قلم مورد توجه و تبیین قرار دهیم؛ و در این مسیر آنچه اولی‌تر می‌نماید آنست که به پیروی از بزرگان، خواننده تیزهوش خود را به سیر ریشه‌شناسی این مقوله دعوت نمائیم. صاحب «المنجد» آورده است که:

«مَدَن - مُدُونًا بِالْمَكَانِ: اقام (و هو فعلٌ مِمات) [و - المدینة: اتاها.

مَدَنَ الْمَدَائِنَ: بناها و مَصَرَهَا؛ تَمَدَّنَ: تَخَلَّقَ بِأَخْلَاقِ أَهْلِ الْمَدَنِ ] انْتَقَلَ مِنَ الْهَمْجِيَّةِ إِلَى حَالَةِ الْاِنْسِ وَ الظَّرْفِ.

تَمَدَّيْنِ: تنعم: المدینة ج مُدُن و مُدُنٌ؛ و مَدَائِنُ: مجتمع بیوت یزید عددها علی بیوت القرية اوهی المصر الجامعة؛

عَلَمٌ اُطْلِقَ بِالْغَلْبَةِ عَلَى مَدِينَةٍ « يَثْرِب » [ مَدِينَةُ الْاِسْلَام: لَقَبُ بَغْدَاد ]<sup>(۱)</sup>

با در نظر گرفتن این دیدگاه ریشه‌شناسی بوده است که مرحوم دکتر علی شریعتی در کتاب « تاریخ تمدن » گفته است که:

« تمدن از ریشهٔ مدن و خویشاوند مدینه است. بنابراین مدینه به معنای شهر است و تمدن به معنای انتساب، استناد، وابستگی نمودن به آن معنایی است که در این باب آمده است... مثلاً کبیر به معنای بزرگی و تکبر به معنای وابستگی به بزرگ نمایی است. بنابراین تمدن یعنی احساس وابستگی به مدینه و نمایش آن.»<sup>(۲)</sup>

« در فرانسه و انگلیسی و لاتین همین ینش را برای تمدن گرفته‌اند و آن سیویلیزاسیون (CIVILIZATION) است که از (CIVIL) (می‌آید. سیویل یعنی شهری و کشوری و سیویلیزاسیون اسم مصدر است که از سیولیزه (CIVILIZER) یعنی متمدن کردن می‌آید. اینکه می‌گوئیم هم لاتین و هم شرقی هر دو یک مفهوم را گرفته‌اند، به این دلیل است که هر دو ملاک تمدن را به شهرنشینی گرفته‌اند. این ینش انسان در دو مرحله از زندگیش صورت گرفته، یکی مرحلهٔ غارنشین بودن و دیگری وقتی که پدیده‌ای بنام شهر در تاریخ ایجاد می‌شود، که لغت تمدن بوجود آمده است.

شهری یعنی متمدن در برابر چادر نشین و صحرا نشین.

اما کلمهٔ سیویلیزاسیون با تمدن در عین حال که خودش به معنای واقعی تمدن نیست (مقصود از شهرنشینی تمدن نیست) اما واقعیت نشان می‌دهد که مفهوم شهر در تاریخ با مفهوم تمدن در تاریخ گرچه متجانس نیستند ولی همزاد و هم اصل هستند و بهم نزدیکند. تمدن شهرنشینی نیست اما انسان متمدن وارد مرحلهٔ شهرنشینی شده و در «معانی بیان» اینرا تسمیهٔ شیئی نه به خودش، بلکه به لازمهٔ آن می‌گویند؛ مثل اینکه به نویسنده بگوئیم صاحب قلم در صورتیکه نویسنده و صاحب قلم دو مفهوم جداگانه است.»<sup>(۳)</sup>

۱ - المنجد، ص ۷۵۲

۲ - تاریخ تمدن، ج اول، ص ۴

۳ - تاریخ تمدن، ج اول، ص ۴ و ۵

«یوگیشی» نویسنده کتاب «نظریه تمدن» با آنکه نگرش ریشه‌شناسانه‌اش با آنچه آمد هم‌آهنگی دارد، اما به واسطه برداشت خاص و بار معنایی ویژه‌ای که در آن یافته است ابراز نظر می‌کند که:

«اصطلاح «تمدن» (CIVILIZATION) در زبان انگلیسی نیز از همین جاست. این اصطلاح از کلمه لاتین CIVITAS مشتق می‌شود که به معنای «ملت» است. از این رو «تمدن» فراشدی را توصیف می‌کند که به وسیله‌ی آن روابط بشری در جهت بهتر گشتن به تدریج تغییر می‌کند و شکل معینی می‌گیرد. تمدن به مفهوم ملتی است متشکل در برابر حالتی از انزوای بدوی و بی‌قانونی.<sup>(۱)</sup>»

صاحب این قلم را باور بر اینست که: این ریشه‌شناسی و خویشاوندشناسی الزاماً مؤید آن نمی‌باشد که «تمدن» از شهر و با شهر آغاز شده و در صورتی که شهر و شهرنشینی نداشته باشیم تمدن و مدنیتی هم نخواهیم داشت؛ هر چند مؤید آنست که حضور شهر می‌تواند نمودار بخشی و یا جلوه‌ای از تمدن باشد. آنهم مشروط بر اینکه گرایش برای ساخت و سکنی در شهر، از هدفی معنیدار، استعلائی و ارجمند برخوردار باشد. زیرا، ما را اعتقاد آنست که حقیقت تمدن با فرار از موارد، زمینه‌ها و اموری<sup>(۲)</sup> و اقبال به موارد، زمینه‌ها و اموری آغاز شده و تحقق پیدا می‌کند. و این مؤید آنست که تمدن «ریشه» در ارزشهای استعلائی داشته، حول رشد و شکوفائی ویژگیهای ذاتاً انسانی، که نمودار عظمت، شکوه و زیبایی هویت انسانی می‌باشند دور می‌زند.

این باور متضمن این نکته است که: رابطه تمدن با شهرنشینی رابطه‌ی ضروری نبوده و انسان واقعاً متمدن (= آنیکه از ضد ارزشهای هویت برانداز گریخته و به ارزشهای معنیدار و معرف روح الهی انسان روی آورده و مجهز شده است) در برون از شهر هم، اگر حضور بهم رساند متمدن است؛ زیرا: انسان متمدن وجودی است که همه نیروها و کلیه امکانات وجودی او به طور آگاهانه و هدفمندانه در جهت رشد دائمی حقیقت وجودی (= هویت والای) او فعال و پویا باشد، و نه در جهت دست‌ساخته‌های برون‌ذات او! هر چند که این دست‌ساخته‌ها از اهمیت، سودآوری و ظرفتهای متنوعی هم برخوردار باشند. چرا که با هر منطق و معیاری که میان این دو ارزیابی

۱ - نظریه تمدن، ص ۵۳

۲ - در این مورد بعداً سخن خواهیم گفت.

صورت پذیرد، اصالت و ارزش حقیقت انسان از مکانیت، شرافت و ارزش بیشتری برخوردار می‌باشد.<sup>(۱)</sup> و جامعه متمدن همانیست که همه نیروها و امکاناتش - اعم از اقتصادی، نظامی، سیاسی، فرهنگی و عاطفی - در جهت رشد حقیقت وجود جمع، تا مرز اتصال به کمال مطلق و معبود عزتبخش و... پویا و شکوفا باشد.

با این مایه از باور، اگر فرد و یا جامعه‌ئی از نیروها و امکانات متنوع و قابل توجه رفاهی برای محافظت و پرورش جسم، تلذذهای جسمانی، هوسهای سکرانگیز جنسی و...؛ سرگرمی‌های نشاطبار، تفرجگاههای کیف‌آور، داشتنی‌های رنگین، مدرن، چشم نواز و گران قیمت و... برخوردار باشد - با آنکه توان و امکان مصرف کردن کلیه نیروها و امکانات مصرف شونده در جهت تحقق حقیقت وجودی خود و به نمایش نهادن کمال انسانیت و هویت انسانی را دارد - ولی چون از همه اینها در جهت هدایت دادن گوهر قیمت ناپیدای عمر، در جهت هرز دادن نیروهای شوکت آفرین عقلی، عاطفی، اخلاقی، در جهت تشدید غفلت خود از خود و گوهر هویت خود و روح الهی خود و منزلت ربانی خود، در جهت به نمایش نهادن جلوه‌های متنوع غرایز حیوانی خود، در جهت عینیت بخشیدن به اوهام و تخیلات ابطال کننده اصالت خود و در یک کلام: در جهت غیبت اصالت و ارزش وجودی خود بهره می‌گیرد، انسان و یا جامعه متمدن نتواند بود. هر چند که ممکن است در این جامعه «انسانهای واقعاً متمدنی» حضور داشته باشند که مایه افتخار انسان و تاریخ انسانیت باشند.

این که تأکید نمودیم «جامعه»‌ئی از آندست، جامعه‌ئی متمدن نتواند بود، بدان علت است که: اکثریت مطلق افراد اینگونه جامعه‌ها، عملاً در جهت حذف هویت معنادار ربانی خود به تلاش مشغول‌اند!

۱ - بر پایه همین باور است که خداوند و پیام‌آور کمال پسندش «مؤمن» را به تنهایی جامعه و ملت معرفی می‌دارند: قَالَ النَّبِيُّ (ص): الْمُؤْمِنُ وَحْدَهُ حُجَّةٌ، وَالْمُؤْمِنُ وَحْدَهُ جَمَاعَةٌ. \*

رسول خدا (ص) فرمود: مؤمن به تنهایی خود حجت و خود تنها یک گروه و جماعت است (که خداوند فرمود: ابراهیم خود تنها یک امت و ملت بود). \*

\* وسایل ج ۳ ص ۳۸۰

\* إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا خَافًا... نحل ۱۲۰

«ویل دورانت» در کتاب پرآوازه تاریخ تمدن اظهار داشته است که:

«تمدن را می‌توان به شکل کلی آن، عبارت از نظامی اجتماعی دانست که در نتیجه وجود آن، خلاقیت فرهنگی امکان‌پذیر می‌شود و جریان پیدا می‌کند.»<sup>(۱)</sup>

در کتاب «درآمدی بر کتاب تاریخ تمدن» آمده است که:

«تمدن نظامی است اجتماعی، که آفرینش فرهنگی را تسریع می‌کند. همچنین نظامی است که عرف و اخلاق و قانون نگهدارنده آن است و نظامی است اقتصادی که با مداومت تولید و مبادله برقرار می‌ماند. آفرینش فرهنگی است زیرا برای ابداع و اظهار و آزمون و برخورداری از اندیشه‌ها و ادبیات و آداب و رسوم و هنر، آزادی و تسهیل فراهم می‌کند. تمدن رشته‌ای است پیچ در پیچ و زودگسل از روابط انسانها که دشوار به دست می‌آید و آسان تباه می‌شود.»<sup>(۲)</sup>

**یوگیشی** - دانشمند جاپانی در «نظریه تمدن» دارد که:

«توصیف تمدن با عبارات مشخص بی‌نهایت دشوار است و حتی کسانی یافت می‌شوند که راه افراط را می‌پیمایند و بر سر بود و نبود تمدن مشاجره می‌کنند. حال اگر ما درباره علت‌های چنین مشاجره‌ای تحقیق کنیم، در می‌یابیم که «تمدن» می‌تواند هم معنای گسترده و هم معنایی محدود داشته باشد. «تمدن» به معنای محدود آن یعنی فقط افزایش دادن آنچه که انسان مصرف می‌کند و تجملات ظاهری که به ضرورت‌های روزانه‌ی زندگی اضافه می‌شوند. «تمدن» به معنای گسترده‌ی آن یعنی نه فقط آسایش در زمینه‌ی ضرورت‌های روزانه، بلکه همچنین پالایش معرفت و پرورش فضیلت به نحوی که زندگی بشر را به مرتبه‌ای بالاتر ترفیع دهد.»<sup>(۳)</sup>

همین نویسنده، مؤلفه‌های تمدن را عبارت از «معرفت و فضیلت»، آنهم در سطح عام شمرده و جهت تصفیة زمینه از هرگونه غرض‌ورزیهای توطئه‌گرانه تصریح کرده است که:

«... تمدن به پیشرفت بشر در امر معرفت و فضیلت اشاره دارد. آیا این بدان معناست که وقتی با آدمی دارای معرفت و فضیلت رو به رو هستید، می‌توانید او را شخصی متمدن بنامید؟ پاسخ من مثبت است، شما می‌توانید او را شخصی متمدن بنامید. ولی این هنوز به شما نمیگوید که آیا

۱ - تاریخ تمدن، ص ۳

۲ - درآمدی بر تاریخ تمدن ص ۲۵۶

۳ - نظریه تمدن، ص ۵۲



کشوری که او در آن می‌زید کشوری متمدن است یا نه. تمدن نباید که به اعتبار یک فرد مورد بحث قرار گیرد بلکه فقط به اعتبار تمامی یک ملت...

تمدن امری مربوط به معرفت و جهالت افراد نیست بلکه امری است مربوط به روح تمامی ملت. بنابراین فقط با در نظر گرفتن روح منتشر در همه سرزمین است که ملتی را متمدن بشناسیم. این «روح» تجلی معرفت و فضیلت تمامی مردم است. از میان دوره‌های تغییر می‌گذرد و منبع نیروی حیاتی ملی در هر لحظه است. وقتی قادر باشیم حضور این روح را تشخیص بدهیم، درجه تمدن همه‌ی ملت روشن خواهد شد و آسان خواهد بود که آن را ارزیابی کنیم و درباره ارزشها و کاستیهای آن به بحث بنشینیم.

... بنابراین به هنگام جستجو برای پی بردن به روح تمامی یک ملت و جریان عمومی معرفت و فضیلت آن، لازم است تجلیات آن‌ها را در کل یک ملت در نظر گرفت. این معرفت و فضیلت را نمی‌توان به عنوان معرفت و فضیلت یک فرد، که به عنوان معرفت و فضیلت یک ملت توصیف کرد.<sup>(۱)</sup>

همین تحلیل‌گر برای اینکه مؤلفه‌های مورد نظرش دچار تأویل‌های مغرضانه نگردند، خود به تعریف و تبیین آنها پرداخته و متذکر شده است که:

«در بحث پیشین واژه‌های **معرفت و فضیلت** را در این نظریه‌ام که می‌گفت پیشرفت تمدن هم به توسعه فکری و هم به توسعه اخلاقی توجه دارد، به هم پیوستم. در این فصل میل دارم این دو را از هم تمیز دهم و تفاوت‌های میان آنها را روشن گردانم.

فضیلت به معنای اخلاق و درستکاری است، در غرب آنرا «اخلاق» نامیده‌اند. «اخلاق» به کردار نیک درونی یک شخص اشاره دارد، اینها شخص را قادر می‌سازند که از نظر درونی احساس آرامش کند و از هیچ چیز حتی از درونی‌ترین اندیشه‌هایش شرمسار نباشد. معرفت به معنای فهم است، در غرب آنرا عقل نامیده‌اند. کارکرد آن، اندیشه کردن، فهمیدن و چیزهای مرتبط با آنهاست.<sup>(۲)</sup>

«مالک بن نبی» دانشمند پرآوازه الجزائری - که در شناخت، تحلیل و ارزیابی اندیشه‌ها و

۱- نظریه تمدن، ص ۶۹

۲- همان، ص ۱۱۶

مکاتب مختلف فکری گوی سبقت از همگان ر بوده است. در مورد تمدن گفته‌هایی دارد که ما به صورت گلچین شده، تقدیم خواننده حقیقت جوی خود می‌سازیم:

«تمدن مجموعه عوامل اخلاقی و مادی است که به یک جامعه فرصت می‌دهد که برای هر فردی از افراد خود در هر مرحله‌ای از مراحل زندگی، از طفولیت تا پیری همکاری لازم را برای رشد به عمل آورد.»<sup>(۱)</sup>

تمدن دستاوردی است که از حرکت فراگیر جامعه در صحنه‌های فکری و اقتصادی و در گشایش تعادل مادی و روحی حاصل می‌شود.<sup>(۲)</sup>

... بطور خلاصه می‌شود گفت که: طبیعت به ایجاد نوع انسان می‌پردازد و تاریخ جامعه را می‌سازد. هدف طبیعت صرفاً نگهداری بقای انسان است در حالی که هدف تاریخ آن است که با مرکب ترقی، به سوی نوعی زندگی پیشرفته برود که ما آنرا تمدن قلمداد می‌نمائیم.<sup>(۳)</sup>

... با این حساب، تمدن را تاریخ انسان می‌سازد و طبیعت با تواناییهای خود آنرا یاری می‌رساند، و این در صورتی است که شکل‌گیری این توانایی‌ها و جهت‌گیری آنها به سوی اهداف مشخص و روشن انجام شده باشد، زیرا ماده حاصلی به دست نمی‌دهد مگر وقتی که بر طبق برنامه‌ریزی‌ئی جوشیده از سیستم فکری به کار گرفته شود که در آن روش دقیقی نهفته باشد.

تمدن ترقی و پیشرفتی است در تمام صحنه‌های زندگی به سوی یک واقعیت برتر.<sup>(۴)</sup>

اینک که نگرش - حدوداً - تاریخی و تاریخ مدار تمدن به میان آمده و مطمح نظر می‌باشد، بهتر آن می‌نماید تا به قسمتی از نگرشهای مرحوم دکتر شریعتی هم عطف توجه داشته باشیم:

«تمدن به معنای کلی عبارت است از مجموعه‌ی ساخته‌ها و اندوخته‌های معنوی و مادی جامعه انسانی، وقتی می‌گوئیم ساخته‌های انسانی، مقصود آن چیزی است که در طبیعت در حالت عادی وجود ندارد و انسان آنرا می‌سازد، بنابراین ساخته‌ی انسانی در برابر ساخته‌ی طبیعت قرار می‌گیرد. ساخته‌ی انسانی چیزی است که در دنیا وجود دارد و ساخته‌ی طبیعت نیست. مقصود از

۱ - مالک بن نبی، اندیشمند مصلح، ص ۱۹۸

۲ - همان، ص ۱۹۸

۳ - همان، ص ۱۹۸

۴ - مالک بن نبی، اندیشمند مصلح، ص ۲۰۰

اندوخته عبارت است از انباری از تجربه‌ها، داده‌ها و دانشها و قراردادهای اختراعاتی گذشته... که به جامعه میراث می‌رسد. اینها را جامعه از دو طریق به میراث می‌گیرد: یکی از گذشته تاریخی خودش و یکی از دیگران؛ مثلاً ما تصوف را از گذشته می‌گیریم، اگرستانسیالیسم را از دیگران و طریق سوم ساخته‌ی اکنون خود ماست.<sup>(۱)</sup>

«تمدن عبارت است از مجموعه‌ی اندوخته‌ها و ساخته‌های معنوی و مادی در طول تاریخ انسان و فرهنگ عبارت است از مجموعه‌ی ساخته‌ها و اندوخته‌ی مادی و معنوی یک قوم یا نژاد یا ملیت خاص در طول تاریخ. بنابر این نمی‌توانیم بگوئیم تمدن اسلام و مسیحیت یا شرقی و غربی، بلکه باید گفت تمدن قرن ۱۷، ۱۵ و ۵؛ چون تمدن انتشارش به یک نژاد خاص نیست، بلکه مربوط به بشریت است، فقط ممکن است به یک منطقه‌ای خاص بیشتر توجه کند ولی این ناحیه نمی‌تواند خود به تنهایی محل تمدن و پیشرفت و فرهنگ باشد. پس تمدن منسوب به بشریت است ولی فرهنگ خاص یک است: فرهنگ سیاه پوست، زرد و شرق و غرب.»<sup>(۲)</sup>

«تعریف مشترک و مورد اتفاق اینست که «تمدن و فرهنگ عبارتست از مجموعه‌ی اندوخته‌ها و ساخته‌های مادی و معنوی یک جامعه» ولی به عقیده‌ی من «تمدن عبارتست از زمینه‌ی مساعد و بارآوری که هر استعدادی در آن امکان شکوفا شدن آزادانه‌ی خویش را بدست می‌آورد.» انسان متمدن هم همینطور است، یعنی موقعی متمدن است که این زمینه در او فراهم باشد... پس تمدن از نظر من ذهنی است نه عینی و به عبارتی معنوی است نه مادی.

آنهایی که تمدن را عینی می‌دانند، به لباس و ثروت و تولید و مصرف و ساختمان و به طور کلی به ظاهر افراد و مظاهر خارجی تمدن نگاه می‌کنند. در حالی که در صورت دوم طبق نظر من، تمدن یک حالت روحی و درجه‌ی معنوی و فکری است و این تمدن را از طرز فکر و بینش و اندیشه و درجه‌ی احساس و گسترش جهانی و وجدان اجتماعی و میزان خود آگاهی و احساس مسئولیت و هدف و ایدئولوژی و آگاهی سیاسی افراد میشود فهمید، هر چند که سطح زندگی مادی و تکنیکی پائین باشد.»<sup>(۳)</sup>

۱ - تاریخ تمدن، ص ۵ و ۶

۲ - تاریخ تمدن، ص ۱۴

۳ - تاریخ تمدن، ص ۴۶

**یوگیشی** در «نظریه تمدن» خود را جانبدار نوعی تعادل نسبی جلوه داده و اعلام داشته است که:

«من می‌گویم که تمدن هم به دسترسی به رفاه مادی و هم به اعتلای روح بشری اشاره دارد. هم به معنای فراوانی نیازمندیهای روزانه است و هم به معنای احترام گذاشتن به پالایش بشری. اگر تنها بخش نخست برآورده شود، آیا می‌توان آنرا تمدن نامید؟ هدف زندگی تنها در لباس و غذا خلاصه نمی‌شود. اگر هدف انسان همین می‌بود، نمی‌شد او را از یک مورچه و یا یک زنبور متفاوت دانست. این نمی‌تواند آن چیزی باشد که پروردگار برای انسان در نظر گرفته است.

از سوی دیگر آیا اعتلای روحی به تنهایی را می‌توان تمدن نامید؟ در آن صورت هر کسی می‌بایست به سان **پن هوی** باشد که در کلبه‌ای ساده می‌زیست و فقط با آب زنده بود. این را نیز نمی‌توان اراده‌ی خداوند نامید. از اینرو باید جنبه‌های مادی و معنوی، هر دو وجود داشته باشند تا بتوان از تمدن سخن گفت. از این گذشته برای رفاه مادی و پالایش روحی انسان حدی متصور نیست. منظور از رفاه مادی و پالایش روحی حالی است که در آن هر دو جنبه واقعاً پیشرفت کنند. و منظور از تمدن یعنی هم پیشرفت رفاه مادی و هم پیشرفت پالایش انسان. از آنجا که آنچه رفاه مادی و پالایش را میسر می‌سازد، معرفت و فضیلت است، تمدن در نهایت به معنای پیشرفت معرفت و فضیلت انسان است.<sup>(۱)</sup>

«برای نمونه آیا می‌توان گفت که سبکهای رایج غربی که در زندگی جاپانی به گونه‌ای روز افزون مشاهده می‌گردد، نشانه‌ای از تمدن است؟ آیا می‌توان افرادی را که در خیابان مشاهده می‌کنیم و موهایشان را به سبک غربی اصلاح کرده‌اند افرادی متمدن نامید؟ آیا تنها فردی را تنها به خاطر اینکه گوشت می‌خورد فردی روشن اندیش نامید؟ هرگز.

... لیکن به نظر می‌رسد که برخی از آنان فقط از شکلهای ظاهری تمدن صحبت می‌کنند در صورتی که روح آنرا نادیده می‌گیرند.

پس منظور از روح تمدن چیست؟ آرایش معنوی یک قوم است که نه می‌توان آنرا خرید و نه فروخت؛ همچنین نمی‌توان آنرا به آسانی به کمک نیروی انسانی به وجود آورد.<sup>(۲)</sup>

۱ - نظریه تمدن، ص ۵۶

۲ - همان، ص ۲۴

قبل از اینکه به تعریف مورد نظر و باور خودمان از تمدن پردازیم، به عنوان تذکری نه چندان جدی و تأمل انگیز معروض می‌داریم که: در هر کدام از ابراز نظرهای این بزرگان، مقوله‌ها، واژه‌ها و اصطلاحاتی وجود دارند که از شفافیت لازم منطقی (آنچه حکیم حدود متعارف آن می‌شناسد) برخوردار نبوده، گاهی قابل تأویل می‌نمایند و زمانی نارسا و نامقبول. متنها از آنجا که در این فصل ویژه اولاً جز در پی ارائه‌ی دیدگاههای اهل تحقیق نبوده‌ایم؛ و ثانیاً عرایض بعدی ماقسمتی از زاویه‌های بسیار عمده را نمایان و روشن تواند کرد، از نقد و بررسی این دیدگاهها دیده بر می‌بندیم. به هر حال، بر مبنای برداشت ما: تمدن حالت، وضعیت و شرایطی نظام یافته و نهادینه شده‌ئی است که در آن کلیه ابعاد و امکانات وجودی - و نه وهمی و اعتباری - فرزند آدمی، اعم از اینکه مادی باشد و یا معنوی، بصورتی بالفعل شکوفا و پر رونق بوده و در جهت رشدی وقفه هویت‌الهی انسان و تبلور ارزشهای معنیدار و استعلائی او تا رسیدن به جوار قرب حق محض مطلق فعال و پویا باشند.

این تعریف، همه زمینه‌های پنداری - وهمی را نفی و طرد کرده، به تمدن جنبه واقعی (= هستی‌مند و هستی‌مدار)، جهت‌انسانی، ارزشی، تعالیمند و ارادی می‌بخشد؛ و نه ابزار و سودمحور.

در شرایط و موقعیت کنونی که غرب فن‌سالار با همه نقایص و نواقص ارزشی - عاطفی خود، تلاش می‌ورزد تا خود را به طور درست متمدن و جلودار تمدن قالب کند، آنهم در حالی که گند فسادهای سیاسی، عقیدتی و اخلاقی پر مدعاترین رهبران این نظام هویت‌ستیز و این تمدن تهوع آور (رئیس جمهور آمریکا) دماغ جان هر انسان معتدلی را آزار می‌دهد و تاریخ را به ننگی بی‌بدیل می‌آلاید، این نکته به شدت قابل توجه می‌باشد که: انسان واقعاً و ذاتاً متمدن - و نه کاریکاتورهای تقلبی‌ئی که به زور تبلیغات متمدن جازده شده‌اند - با اینکه می‌تواند عضو، نماینده و یا نمونه جامعه متمدن باشد، خود غیر از جامعه متمدن به مفهوم متعارف آن بوده و هرگز نمی‌تواند بدلیل حضور خود در جامعه، آن جامعه را نیز متمدن قلمداد کند.<sup>(۱)</sup> زیرا جامعه متمدن، جامعه‌ئی است که از حضور انسانهای متمدن و رشید بهم رسیده باشد. انسانهایی که کلیه ابعاد و امکانات

۱ - هم‌چنانی که امروزه در غرب انسانهای واقعاً متمدنی وجود دارند که مایه افتخار بشریت می‌باشند، ولی هرگز حضورشان دلیل متمدن بودن غرب به طور کلی نتواند بود.

وجودی‌شان در جهت رشد عزتمند هویت الهی آنان در حرکت است. طبیعی است که چنین جامعه‌ئی به نوبه خود - و از طریق نگرشها و گرایشهای ارزشمند و استعلائی انسان‌های متمدن - می‌تواند افراد دیگری را به تمدن رساند.

معنای ضمنی این باور آنست که «جامعه متمدن» زائیده حرکت تکاملی نگرشها و گرایشهای ارزشمند، خردپذیر، معنادار، خدامحور و استعلائی افراد همان جامعه می‌باشد. این قول به هیچوجه معنای آنرا نمی‌دهد که همه این افراد همزمان و در عرض یکدیگر جهت تکاملی را اختیار نموده و از همان طریق به طور دست جمعی تمدن را شکل و رنگ بخشیده‌اند. زیرا تا آنجا که مطالعه سیر تاریخی تحقق تمدن‌های انسان‌محور - و نه ابزار، قدرت و یا سودمحور - ثابت کرده‌اند، معمولاً نقطه شروع تمدن از حوزه تلاشهای ربانی پیام‌آوری از پیغمبران و جانشینان آنها نمودار شده و با جذب کردن و ساختن و جهت‌الهی بخشیدن به انسانهای فرهیخته خودیاب خودباور کمالجوی اصالت طلب تعالیخواه و... تمدنی معنادار را ضمانت کرده‌اند.

به هر حال، در جامعه متمدن، هر انسان به عنوان نمونه عینی محوری که همه مؤسسات و نهادها - اعم از اداری و تولیدی و... - در جهت تکامل استعلائی او مشغول خدمت می‌باشند، فرصت پیدا می‌کند تا: از طریق برخورداری معنیدار، استعلائی، خدای‌محور و زاینده، از کلیه نعم و امکانات مادی و معنوی جامعه، از یکسو: هویت ربانی خود را به عنوان عالی‌ترین و ارزشبارترین نمود و نتیجه تمدن، تحقق بخشیده، شکوفا ساخته، تعمیق و گسترش داده و تکامل بخشد. و از دیگر سوی، کلیه توانهای نهفته ناشناخته فطری و خدائی خود را متبلور ساخته؛ تعادل حیرتجوش ابعاد مختلف وجود خویش را به نمایش نهاده؛ فردیت خلاق و بی‌همتای الهی خود را شکل داده؛ معنای تاریخ هستن خویش و تاریخ معنای هستی خود را در نگرشها و گرایشهای معشوق‌محور رقم زده؛ نظامی را شکل بخشد و نظامی را طراحی کند که در آن «انسان» و مهر انسانی، نقش اساسی و محوری داشته و همه چیز ابزار او، و همه کس یار و همکار او در زمینه تلاشهای معنادار و خدامحور باشند.

## تمدن امری انسانی است

قبل از پرداختن به ریشه‌ها، مؤلفه‌ها و سرمایه‌های تمدن واقعاً انسانی متذکر باید شد که از قدیم گفته‌اند: مبنای تلاش‌های ارادی انسان را، یا جلب منفعت تشکیل می‌دهد و یا دفع مضرت؛ هر چند که ایندو، خود نمودهایی از اصل کمالجوئی او می‌باشد. از اینرو، می‌توان پذیرفت که یکی از ریشه‌ها، اصل کمالجوئی است.

از سوئی انسان به تنهایی از تحقق اهداف معمولی خود ناتوان و از رسیدن به اهداف استعلائی خود محروم خواهد ماند. از اینرو، اولاً جمع و اهدافشان را می‌پذیرد؛ ثانیاً سنن و قوانین جمعی را به نفع خود و در جهت تحقق اهداف خود می‌شمارد.

آنچه در روند پذیرش حضور و اهداف جمع قابل تأمل می‌باشد اینست که اولاً، این پذیرش دفعی و فراگیر نمی‌باشد؛ ثانیاً: از نظر تکامل اهداف و ارزش‌ها - و در نتیجه: تحقق هویت الهی و تمدن معیندار انسانی - تدریجی است. و دقیقاً پس از تبیین یک سلسله مقوله‌ها و زمینه‌ها و تثبیت کارآئی، جاذبه و ارزش آنها، قوانین جمعی در ابعاد فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، ارزشی، عاطفی و... مورد تأمل، کنکاش و - در مواردی - مورد پذیرش قرار گرفته، افراد برای تحقق اهداف برتر و ارزشمندتر، بر اهداف معمولی و... دیده بر می‌بندند. روشن است که هرگاه اهداف معین و از نظر ارزشی مورد تأیید و پذیرش قرار گرفت، این جمع برای تحقق آنها به یک سلسله ابزار، روش‌ها و جهت‌گیریهای رفتاری نیازمند خواهند بود که ناچار از رویکرد بدانها و بهره‌وری از آنها می‌باشند. باید یادآوری نمود که اینگونه از پذیرش مسئولیت و این نحوه کردن گذاری به برخی از قیدها و اجبارهای ظاهری - در واقع و نفس امر - هیچ‌گونه آزادی و اختیاری را از انسان کمال‌گرای سلب

نکرده و هیچ‌گونه اجبار و قید توجه نابداری را بر وی تحمیل ننموده، بلکه انسان فرهیخته هدفدار دورانیش عاقبت‌بین، برای دست یافتن به ارزشهای والاتر، پهنه‌مندتر، پابنده‌تر و معنیدار، خود، از ارزشهای مادون و فرودست آنها - چه در ابعاد مادی و چه غیر مادی - چشم می‌پوشد. طبیعی است که این امر لوازم و ایجابهای ویژه خود را طلبد و چون مبنای امر رشد و گسترش آزادی معنیدار و استعلائی است، همه‌ایجابهای آن نیز، در جهت گسترش و رشد آزادی و اختیار قرار خواهند داشت و لاغیر.

به هر حال، اگر این اهداف عمیقاً ربانی و کاملاً استعلائی بوده و در موضع و محل خویش، با استفاده از همان ابزارها، روشها و... تحقق پیدا کرده و جمع را از پیامدهای بشکوه خویش بهره‌مند ساختند، آن جمع، جمعی متمدن بوده و آن جمعیت از این لقب افتخاربار برخوردار تواند بود و در غیر آن هیچ. بر مبنای این پیش، تمدن، اولاً از نیازهای فوری ولی معنیدار هر جمع، و ثانیاً از مشخصه‌های بارز هر جامعه رشید کمال‌محور انسانی می‌باشد. زیرا این تنها انسان نیست که از زندگانی جمعی و گروهی برخوردار می‌باشد؛ چه تا آنجا که کاوشهای عالمان زیست‌شناس به اثبات رسانیده، کتله‌های متنوعی از حیوانات نیز از زندگانی جمعی - ولی مبتنی بر سنن غریزی - برخوردار می‌باشند. بر مبنای واقعیت‌هایی از این دست باید متیقن شد که: یگانه عامل انفصال و ممتاز سازنده جامعه بشری از جمع‌های حیوانی و حیوانات جمع‌زی، مشخصه آگاهی برهمندانه ارزش‌باورانه خدامحورانه آن می‌باشد و بس.

از منظری دیگر: بر مبنای یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان پذیرفت که انسان، ناچار از اختیار یکی از دو گونه زندگانی می‌باشد:

**الف - زندگانی بدوی؛**

**باء - زندگانی مدنی؛**

هر کدام از اینگونه‌ها منطق، نظام، احکام، روابط و مناسبات ویژه خود را داشته و به همان وسیله از دیگری ممتاز می‌شوند. ما بدون اینکه بخواهیم زندگانی بدوی را - از هر نظر ممکن - توهین و تحقیر نمائیم، متذکر می‌شویم که: انسان با رویکرد به زندگانی مدنی - به تدریج - از چیزهایی فاصله می‌گیرد و می‌گریزد و به چیزهایی روی می‌آورد؛ بطور مثال:

✽ از نظم ساده محدود بدوی فاصله می‌گیرد و به نظم پیچیده مدنی روی می‌نماید.

✽ از برخی آداب و سنن بدوی فاصله می‌گیرد و به برخی آداب و سنن مدنی می‌گراید.



✽ از پاره‌ئی اهداف و آرمانهای بدوی روی می‌تابد و به پاره‌ئی اهداف و آرمانهای مدنی روی می‌آورد.

✽ از دسته‌ای از تعهدات و التزامات بدوی می‌گریزد و به دسته‌ئی از تعهدات و التزامات مدنی روی می‌آورد.

✽ بر گونه‌ئی از اختیارها و آزادی‌های بدوی چشم فرو می‌بندد و از گونه‌ئی اختیارها و آزادی‌های مدنی استقبال می‌نماید.

✽ از رنجها، دلهرها و احساسهای ویژه بدوی فاصله می‌گیرد و به دردها، اضطرابها و احساسهای ویژه مدنی نزدیک می‌شود.

✽ از برخی شور و نشاطها و یا سوز و گدازهای بدوی دور می‌افتد و به پاره‌ئی از شور و نشاطها و سوز و گدازهای مدنی نزدیکی حاصل می‌کند.

✽ از نظام ساده اقتصادی، اجتماعی و... بدوی فاصله پیدا کرده و به نظام پیچیده مدنی روی می‌نماید.

✽ از ارزشها و نظام ارزشی بدوی فاصله پیدا می‌کند و به ارزشها و نظام ارزشی مدنی تقرب حاصل می‌نماید.

✽ از حوزه دانش و مسایل و مباحث علوم بدوی دور می‌افتد و به حوزه دانش فراگیر و پیچیده مدنی نزدیک می‌شود.

✽ از باورهای خام، تک سویه و بی‌ارج عقیدتی فرار می‌کند و به باورهای پخته، چند بعدی و ارجبار عقیدتی مشتاق می‌شود.

✽ از احساسهای تند و تیز، بی‌ریشه و بی‌معنای غریزی دوری می‌جوید و به دریافت‌های ناب عقلانی، مکاشفات قلبی و مشاهدات روحی انس می‌یابد.

✽ از خود طبعی و غریزی و حوزه حاکمیت و هم‌مدار این خود رهائی حاصل می‌کند و به خودی الهی و روحانی و حوزه حاکمیت خدامدار آن دست پیدا می‌کند و غیره.

حال، یا این گرایشها - و حداقل قسمتی از این تلاشها - بر مبنای دریافتهای غریزی و لذتهای زیست‌شناختی، و بر مبنای سائق‌های کاملاً حیوانی است؛ یا بر مبنای دریافتهای عقلانی و در جهت

درک و دریافت عقلانی هستی؛ و یا بر مبنای درک ایمانی - اشراقی و در جهت شکوفائی ارزشهای پا گرفته از حوزه‌های مربوط به آن‌ها.

به عبارتی دیگر: یا جوهر و حقیقت این گریز و گرایش‌ها ذاتاً و حقیقتاً معنیدار (ارزشمند، خردمدار، اختیاری، هدفمندانه و به عبارتی کاملاً رسا و رساننده) انسانی و متعلق به «هویت الهی» و ابعاد و مؤلفه‌های هویت اوست؛ و یا نه بی‌معنا (ارزش‌ستیز، برهان‌گریز، اجباری، ناآگاهانه، بدون هدف و به عبارتی) حیوانی است. انتخاب و تعیین تلاش و فرایند آن با خواننده مدقق است.

به هر حال، اگر این گرایش معنیدار و انسانی باشد و نه حیوانی، باید بر مبنای طبیعت ذاتی خود - که انفکاک را بر نمی‌تابد - اولاً در جهت رشد و شکوفائی هویت الهی و نموده‌ها و مؤلفه‌های متعالیش قرار گیرند و نه در برابرش؛ و ثانیاً به طور درست و همه‌جانبه حافظ آرمانهای فرزند آدمی در حوزه هویت معنیدار انسانی او باشند و نه اینکه حافظ گوشه‌ئی از ثمره فعالیت‌های وجودی آنان. «هایک» تأکید می‌ورزد که نوع بشر با پیروی از قواعدی که اغلب در تناقض با خواسته‌های غرایز است به تمدن دست یافت. این قواعد، اخلاق جدید و متفاوتی را به وجود آورد که «اخلاق طبیعی» یعنی غرایزی را که تضمین‌کننده یکپارچگی گروه‌های کوچک است، حذف یا محدود نمود.<sup>(۱)</sup>

«تمدن به طور عمده، در سایه مطیع نمودن غرایز حیوانی موروثی به عاداتی غیر عقلانی (فرهنگ و سنتها) که موجب تشکیل گروه‌های منظم و با ابعاد تدریجاً فزاینده می‌شد، ممکن شده است.»<sup>(۲)</sup>

«امروز در سراسر جهان این تفکر به سرعت رواج یافته که پیشرفت را دیگر نمی‌توان بر اساس پیشرفت تکنولوژی یا ارتفاع سطح مادی زندگی به تنهایی مورد سنجش قرار داد و اینکه جامعه‌ای از نظر اخلاقی، زیباشناسی، سیاسی یا محیط زیست دچار انحطاط شده باشد، دیگر یک جامعه پیشرفته نیست، هر چند که ثروتمند یا از نظر فنی پیشرفته باشد. به اختصار، اینکه ما به سوی مفهوم جامع‌تر پیشرفت در حرکتیم. مفهومی که در آن پیشرفت، دیگر دستاوردی که به طور اتوماتیک

۱ - اخلاق از دیدگاه هایک، ترجمه موسی غنی نژاد، نقد و نظرش ۱۰ و ۱۱ ص ۴۳۴

۲ - همان، ص ۴۲۸

حاصل شده باشد تلقی نمی‌گردد و تنها در قالب ضوابط مادی تعریف نشده است.<sup>(۱)</sup>

«... «هایک» معتقد است که پیروی صرف از غرایز طبیعی، چه از نوع بد آن مانند سلطه‌طلبی و خودخواهی و چه از نوع خوب آن مانند نوع‌دوستی و نیکوکاری<sup>(۲)</sup> که خاص گروه‌ها و جوامع کوچک انسانی است مانع پیدایش جوامع گسترده و متمدن می‌گردد. چنین جوامعی زمانی امکان‌پذیر می‌گردند که روابط میان انسان‌ها نه بر اساس صرف غرایز، بلکه مبتنی بر قواعد کلی آموخته شده - ناشی از ارزشهای اخلاقی و فرهنگ، باشد.<sup>(۳)</sup>»

پرفسور «وایتهد» را نیز در این رابطه ویژه گفته‌های تأمل‌انگیز می‌باشد که به ذکر خویش می‌ارزند:

« اخلاق مشتمل بر کنترل فرایندی است که اهمیت را افزایش دهد. هدف اخلاق عظمت بخشیدن به تجربه در ابعاد متعلق به آن است. درک مفهوم ابعاد تجربه، و اهمیت آن در هر بعد و وحدت نهائی اهمیت، پیچیده و سخت است.

اما تنها تا آن حدی که ما بتوانیم اخلاق را به اختصار مطرح کنیم، ما مفهوم اخلاق را درک می‌کنیم. اخلاق پیوسته هدف اتحاد، هماهنگی، تشدید و زنده بودن است که کمال اهمیت را در هر موقعیت در بر می‌گیرد. قانونمندیها ما را فراسوی بصیرتهای فوری و مستقیم خودمان می‌برد. آنها قضاوتهای عادی معتبر در موقعیتهای معمولی در هر دوره را در بر می‌گیرند. این قانونمندیها مفید و در واقع برای تمدن اموری اساسی هستند. اما ما با مبالغه در جایگاه و منزلت آنها نفوذ آنها را کاهش می‌دهیم.<sup>(۴)</sup>»

«... تاریخ متغیر مذهب و اخلاق دلیل عمده گرایش رایج به کنار گذاشتن آنها به خاطر کلیات با ثبات تر علم است. بدبختانه به خاطر این کوشش توأم با رضایت از خود، جهان به عنوان امری بی ارزش تلقی شد، در حالی که تأثیر زیبایی، نظریات اخلاقی و مذهبی غیر قابل اغماض است. آنها نیروهای گسستن و نیرومند ساختن تمدن هستند. آنها انسان را به جلو یا به عقب می‌رانند. وقتی

۱ - کتاب « موج سوم » تافلر، به نقل از دین و فرهنگ توسعه، ص ۸۶

۲ - به اعتقاد ما، گرایشهای نوع دومی مبنای دینی - ارزشی دارند و نه غریزی.

۳ - اخلاق از دیدگاه هایک، ص ۴۲۷

۴ - شیوه‌های فکر، وایتهد، ص ۲۰

شدت آنها کم شود یک انحطاط بطئی و مختصر نتیجه می‌شود. در آن هنگام آرمانهای جدید پیدا می‌شوند. و در راه خود رفتار اجتماعی را ظاهر می‌سازند.<sup>(۱)</sup>

«... گزینش فرهنگی که طی آن اصول و ارزشهای اخلاقی «برتر» به تدریج به منصه ظهور می‌رسند و بناگیز مورد تقلید و سرمشق دیگران قرار می‌گیرند، در حقیقت توضیح دهنده شکل‌گیری جوامع گسترده و متمدن از یک سو، و نابودی گروه‌ها، قبایل و جوامعی که نتوانسته‌اند به ارزشها و فرهنگ مناسبی برای بقای خود دست یابند، از سوی دیگر است.»<sup>(۲)</sup>

«وایتهد» پس از تأکید بر فهم ژرف و گسترده دارد که:

«... پرنده گوشه گیر و بلبل می‌توانند صدائی در حد اعلای زیبایی به وجود آورند، اما آنها موجودات متمدن نیستند. آنها فاقد اندیشه‌های کافی در زمینه اعمال خود و دنیای پیرامون خود هستند. بدون تردید حیوانات عالی‌تر برخوردار از اندیشه‌ها، امیدها و ترسها هستند. اما آنها به خاطر کلیت ناقص کارکردهای ذهنی خود فاقد تمدن‌اند. عشق آنها، از خودگذشتگی آنها و زیبایی فعالیتهای آنها، بدرستی در مقابل عشق و مهربانی ما را طلب می‌کنند. تمدن بیشتر از همه این چیزهاست؛ در زمینه ارزشی اخلاقی، این امر ممکن است کمتر از همه این چیزها باشد. موجودات متمدن آنهایی هستند که دنیا را با فهمی گسترده بررسی می‌کنند.»<sup>(۳)</sup>

با این مایه از باور و بینش، اگر به دنیای امروز غرب و روابط و مناسبات حاکم بر ابعاد مختلف زندگانی مردم آن دیار - اعم از سیاسی، اقتصادی، نظامی و... - نگاه کنیم، در یک کلیت انکارناپذیر، نه تنها جائی برای گرایشهای عزتبخش اخلاقی و جانبدار از تلاشهای معنیدار هویت‌پرور و هم‌جهت با روح الهی فرزند آدمی سراغ داده نمی‌توانیم بلکه متأسفانه در خواهیم یافت که: تلاشهای انحرافی و علناً فسادبار باعث شده است تا نگرشها و گرایشهای فردگرفتار، حتی منطق طبیعی - غریزی خود را نیز ابطال کرده و به صورتی هراسبار، گرایشهای کاملاً طبیعی و زیستی را نیز مورد هجوم، فساد و تلاشی قرار دهد! هر چند که وقتی این دیدگاه را از زاویه‌ای دیگر مورد بهره‌وری قرار داده و به جستجوی افراد بالغ، هدفدار، تعالیجوی و واقعاً متمدن

۱ - همان، ص ۲۶

۲ - اخلاق از دیدگاه هایک، ص ۴۲۷

۳ - شیوه‌های فکر، ص ۸

می‌پردازیم، متوجه حضور فعال افرادی از این دست خواهیم شد که خودِ اینان ادعاهای مغرضانهٔ فن‌سالارانِ خردستیز بی‌ایمان غرب را مبنی بر «داشتن و بهره‌وری از تمدن را» به باد انتقاد و استهزا می‌گیرند. جای تأسف بسیار است که: عده‌ئی از بچه شرقی‌های خودباختهٔ عقده‌ئی، هشدارها، اندازها، و اعتراف‌های این بزرگترین دانشمندان دنیای غرب را نشنیده! گوش به حرف‌ها و یاهوهای دیکته شده‌ئی می‌سپارند که از حلقوم نجس مزدوران و بلندگوهای خودفروخته سرازیر می‌شوند! به هر حال، باورمان بر اینست که آغاز لحظهٔ رسیدن به مرز تمدن واقعاً انسانی، همان لحظهٔ رسیدن به مرز خودآگاهی، آنهم نسبت به فطرت الهی و ارزشهائی است که در گرو توجه و رویکرد مخلصانه به احکام و مناسبات مربوط به حوزهٔ حضور و شکوفائی آن می‌باشد.

این باور مؤید آنست که تحقق و نیز، حرکت تکاملی تمدن: اولاً در پیوند با رسیدن به همان مرتبهٔ از خودآگاهی می‌باشد؛ و ثانیاً در گرو رشد، تخلیص و شکوفاسازی تلاشهای استعلائی و ارزش‌محور. تلاشهائی که مؤید رسیدن و برخوردار شدن از تحولات عمیق باطنی و جهت‌گیریهای معنادرِ توحیدی بوده، و در مراتب رشد خویش، هویت الهی و آزاد انسانی - از قید غریز، لذتهای بهیمی و دست‌ساخته‌ها او - را در جلوه‌ها و ابعاد متنوع به نمایش می‌گذارند.

در این رابطهٔ ویژه (تحقق بخشیدن و به نمایش نهادنِ تمدن معنادر انسانی) آنچه به شدت برای ملت‌های اسلامی قابل توجه و مایهٔ امید می‌باشد این است که: سرمایه‌های مادی (اعم از نفت و گاز و زمین‌های حاصل خیز و نیروی فراوان انسانی و قناعتِ سستی و... - و معنوی، اعم از حضور نورانی و نورانیت بخش قرآن و روایات، احکام عزت آفرین و دساتیر شرافت‌بار و آرامش‌بخش شرعی، رهنمودهای بسیار دلپذیر، نوازشگر و امیدجوش بزرگان اخلاق و عرفان و... در جهان اسلام حاضر و فراوان بوده، فقط نیازمند یک بیداری و فراآگاهی جمعی و جهت‌گیری فعال و خدای محورانه می‌باشند و بس. باورمان بر اینست که پویائی و شکوفائی دوامدار آیندو، نه تنها ضامن آزادی فرزندان اینان از زنجیر باورهای اسارت‌بار وارداتی و گرایشهای فلج‌کنندهٔ فسادبار استعماری خواهد شد که عهده‌دار تحقق کرامت، شرافت، عزت و آرامش معنیدار وجودی، و شکوفائی تمدنی خواهد شد که جلوه‌های برکت‌بار الهی آن، عقل و قلب انسان سودمحور سرگردانِ مضطرب بی‌پناه را مفتون خویش خواهد ساخت.

## وجوه تشابه و تمایز

در رابطه با شناخت عوامل، ریشه‌ها و مؤلفه‌های تمدن انسانی این نکته قابل تأمل می‌باشد که آیا «تمدن ذاتاً یک اصل معنادار انسانی» است؟ یا یک گرایش غریزی، جبری و برون‌محور؟ چه اگر این امر، غریزی و برون‌محور باشد<sup>(۱)</sup>، حیوانات نیز می‌توانند دارای تمدن باشند! زیرا همانگونه که روشن و مبرهن می‌باشد، انسان در برخی از زمینه‌ها و ابعاد غریزی با حیوانات - و حتی با برخی از نباتات - مشترکات قابل تأملی دارد که عمده‌ترین موارد آنها از این قرار می‌باشند:

**الف - حیات گروهی:** این ویژگی مشترک حداقل در رابطه با مورچه‌ها، موریان‌ها، زنبور عسل، گوزنها، برخی از گونه‌های ماهیها، فیل‌ها، کرگدن‌ها، میمون‌ها و دسته‌های متنوعی از پرندگان و آبریان قابل توجه بوده و تحقیقات قابل اعتمادی آنها را تأیید می‌کند.

**باء - تقسیم کار و انباشت:** در این رابطه نیز تحقیقات متنوع مؤید حضور و حاکمیت این ویژگی در میان دسته‌های متنوع حیوانات و در زمینه‌ها، موارد و مواقع کاملاً روشن و معین می‌باشد.

**جیم - حضور مشخص رهبری** (چیزی معادل سرکرده، سردسته، جلودار و...)، قائم مقامی (فرد شماره دو)، دفاع و حمایت از نسل و ضعفاء و... که این اصل در میان دسته‌های متنوع میمون‌ها، فیل‌ها، گوزنها، کرگدن‌ها، شیرها و... انکار را به هیچ روی بر نمی‌تابد.

**دال - حوزه حاکمیت و سلطه:** که آنها هم دسته‌ای از پرندگان معین می‌کنند، هم چرندگان و هم درندگان.

**هاء - زیابپسندی و زیباسازی:** این اصل اگر چه در میان دسته‌هایی از پرندگان بیشتر محسوس می‌باشد، ولی تحقیقات متنوع نشان داده است که بسیاری از دسته‌های حیوانی - حداقل در موارد و مقاطع ویژه‌ای - آنها را به نمایش می‌گذارند.<sup>(۲)</sup>

از سوئی، چنان که روشن و بی‌نیاز از برهان می‌باشد، انسان به صورتی کاملاً ممتاز دارای

۱ - مراد ما از برون‌محوری در واقع: اصالت دادن - و در نتیجه وابسته ساختن تمدن - به داشته‌ها و فرآورده‌های مادی

برونذات است؛ که در این مورد انسان با مورچه، زنبور عسل، کرم ابریشم و... همگونی‌هایی دارد.

۲ - قسمتی از دستاوردهای دانشمندان را در زمینه موارد یاد شده، انتخاب و برون‌نویسی کرده بودم که به دلیل روشنی مطلب و افزوده شدن بر حجم این نبشته، از نقلشان دیده بر بستم.

ویژگی‌های افتخارآمیزی است که حضور و حاکمیت آنها، وی را تا مرتبه «خليفة اللهی» عروج داده است؛ که اگر بخواهیم عمده‌ترین آنها را یاد آور شویم، از این قرار توانند بود:

**الف -** خردمندی و خردورزی.

**باء -** آزادی و آزادگی.

**جیم -** آرمانمندی و آرمان‌گرایی.

**دال -** ارزش‌گذاری و ارزش‌گرایی.

**هاء -** تقدس‌محوری.

**واو -** کمال‌مندی و کمال‌گرایی؛ که این ویژگی در حوزه برونی، در تمام جلوه‌ها و مظاهر آن - و حوزه درونی که مربوط به حرکت وقفه‌ناپذیر و پایان‌ناپیدای وی از مراحل قبل از تکوین نطفه و... تا مرحله فوق‌تجرد نفس ناطقه - زمینه‌های متنوع علمی، عقلی، زیبا‌شناختی و غیره‌اش ظهور و بروز دارند.

**زاء -** مسئولیت‌پذیری که متوجه ارزشهای والا، آرمانهای والا و... می‌باشد.

**حاء -** فطرت‌مطلق‌گرای تعبدی؛ که برای بیشتر خوانندگان محترم و دقیقه‌یاب این وجیزه روشن می‌باشد.

حال - و با درخواست پوزش از آوردن این همه مسایل روشن و بدیهی - اگر به این نتیجه رسیدیم که «محوریت و رشد و...» متوجه مشترکات حیوانی - و به ویژه بر محور تولید، کسب، انباشت و مصرف اشیاء مادی و برونزات اعم از تکوینی و تکنولوژیکی - می‌باشد، باید بپذیریم که رشد و تکامل و توسعه و... هست اما معنیدار و انسانی نیست! زیرا انسان دقیقاً زمانی آغاز می‌شود که اولاً حیوان بمیرد<sup>(۱)</sup>؛ و ثانیاً به شکلی آرمانمندانه محوریت مستقل و الوهی وی شکوفا گردد. چنانکه طفولیت، بلوغ، میانسالی، پیری و... ولی اگر متوجه شدیم که محوریت و رشد در جهت امتیازهای بلا‌منازع انسانی است، می‌توانیم با خاطری آسوده آنرا «تمدن انسانی» پذیرفته و ارج و ارزش بگذاریم.

---

۱ - یعنی حیوانیت در وجودش مرده و خود از سیطره غریزه و جنبه‌های حیوانی به نحوی کاملاً معنیدار آزادی حاصل کرده باشد.

از سوئی، اگر بپذیریم که تمدن امری انسانی است، متوجه این نکته خواهیم شد که در « تمدن انسانی » توجه به نقش قید انسانی، هم مبنای نگرش‌ها را متحول می‌دارد و هم جهت‌گرایشها و آرمانها را. چرا که در این نگرش فرد متوجه می‌شود که جهت‌گیری تمدن - حتی از نظر جلوه‌های وجودی - انسانی است؛ این نگرش او را معتقد می‌دارد که برای تحقق آن باید متوجه مایه‌هایی باشد که ضامن تحقق و شکوفائی خصایص ذاتاً انسانی می‌باشند؛ و این، باورمندش می‌سازد که برای تحقق و تبلور تمدن، انسان قبل از لباس‌های شیک و مدرن، خانه‌ها و ساختمانهای چند اشکوبه، ماشین‌های رنگارنگ، خیابانهای تمیز، شلوغ و مفشن، ابزار صنعتی مشغولیت‌زای، رایانه‌های پرکار و سریع و... به گوهر آدمیت و به انسان بیدار و پرخوردار از فراآگاهی، انسان هدفمند تعالیجوی، انسان خودیافته به فردیت رسیده، انسان آفرینشگر مبتکر، انسان ارزش‌محور پرتلاش شکیبا، انسان ترکیه و تطهیر شده از درون و برون، انسان تزئین یافته و آرایش شده با لطایف و مکارم ارزشی و در یک کلام: انسان خداگونه عاشق‌پیشه نیازمند می‌باشد.

انسانی که با کردار معناجوش و ارزشبار خویشتن، هدف تعالیمند خود را به نمایش گذاشته؛ خود، توجیه پرجذب‌ه حضور و تشخص خویشتن باشد. چرا که فقط در اوضاع و احوالی از این دست می‌باشد که جوهر تمدن انسانی می‌تواند حضور معنادار و تحقق ارزشبار خود را عیناً و عملاً به نمایش گذاشته؛ پوشیدن لباس - ولو که همراه با تنوع طلبی‌های شکلی و یا محتوایی - معنادار شود؛

خانه‌ها و ساختمانهای متنوع، چه امروزی و چه دیروزی جایگاه و هدف انسانی خود را باز یابند؛ ماشین‌های رنگارنگ مفید و مؤلد، در خدمت تحقق و شکوفائی ارزشها و آرمانهای « محبت محور » انسانی قرار گیرند!

خیابانها حرکت رازبار، کمال‌محور، انس‌آفرین و روح‌نواز انسانهایی را ترنم نمایند که با طهارت، اخلاص و عشقی بشکوه و برکتبار در طریق وداد، برادری و تعبد، از جان و دل و عقل و اشراق - و نه از جهل و غفلت و وهم‌پندار و خدعه و ستم و... - سرمایه‌گذاری نموده و در تلاشند! و در یک کلام: همه چیز به صورتی ایثارگرانه، مشفقانه، محبت‌پرورانه و متعبدانه در خدمت تحقق صورت انسانی، هویت الهی و ارزشهای ربانی همه افراد جامعه بوده و در مسیر کسب رضا و لقاء حضرت معشوق با یکدیگر محبت ورزند.



### مؤلفه‌ها، ابزار و...

آنچه بدیهی می‌نماید اینست که هر پدیده‌ای - اعم از مادی و غیر مادی:

✱ مؤلفه‌ها و اصولی دارد.

✱ ابزار تحقق و تحصیلی دارد.

✱ روشهای کسب، تحقق، پرورش و شکوفائی‌ی دارد.

✱ هدف و غایت وجودی دارد.

✱ جهت و مسیر توجیه‌کننده‌ی دارد؛ و تمدن نیز.

از دیدگاه ما، آنچه در این رابطه از همه مهمتر می‌باشد اولاً مؤلفه‌های وجودی آن است؛ و ثانیاً «هدف و جهتی» است که فرد و یا جامعه متمدن در نظر دارد.

در رابطه با مؤلفه‌های وجودی تمدن باید گفت که به عقیده ما عمده‌ترین مؤلفه‌های تمدن را: اولاً «انسان»، به عنوان موجودی دارای هویت و وجهه‌ئی الهی؛ ثانیاً آرمان او، به عنوان تبلور و شکوفائی کمال فطرت خدائی و به عبارتی روشن‌تر صورت خدائی او؛ و ثالثاً جهت‌گیری‌های نگرشی و گرایشی او در رابطه با تحقق همان آرمان، تشکیل می‌دهد.

اما در رابطه با جهتی که فرد و یا جامعه متمدن مورد نظر قرار داده است، می‌توان اذعان داشت که تمدن حضور و تشخیص فعال خویش را مدیون سه اصل ریشه‌ای و اساسی بوده و معلول فعال شدن زمینه‌های ویژه‌ئی است که از نظر وجودی با گوهر و حقیقت هستی - و انسان - در پیوندی تردید ناپردار و انفکاک ناپذیر می‌باشند:

**یکم - جهت پیدا کردن باورها و نگرشهای دقیق هستی‌شناسانه، انسان‌شناسانه و جامعه‌شناسانه به سوی تحقق و تکامل فطرت الهی و به سود شکوفائی هویت استعلائی او.**

**دویم - جهت پیدا کردن گرایشها و تلاشهای ارزشمندانه خردپذیر در مسیر تحقق، تکامل، تداوم و شکوفائی همه جانبه هویت ربانی.**

**سیم - جهت پیدا کردن کلیه امکانات، ظرفیت‌ها و سرمایه‌های وجودی - اعم از مادی و معنوی، تکوینی و تکنولوژیک - در جهت ساختن و به نمایش نهادن «انسان خداگونه» و جامعه‌ئی که در آن جز مهر و داد، عشق و عرفان، آزادی و عزت، طهارت و آرامش، شهامت و کمال، ایثار**

و احسان و... را اصلاً خریداری نباشند.

و این باور مؤید و مبلغ آنست که هرگاه یکی از این اصل‌ها رعایت نشده و یکی از این زمینه‌ها در جهتی غیر از آنچه تذکر رفت فعال گردد، تلاش‌ها اصالت خود را از دست داده و امید رسیدن به تمدن معنیدار انسانی قطع می‌شود.

از اینرو، اگر جامعه‌ئی، همه امکانات تکوینی و تکنولوژیک روی زمین را از آن خود ساخته ولی در آن جهت قرارشان نداد؛ اگر از تلاش‌ها و گرایش‌های وسیع و کرانه ناپیدا برخوردار بوده ولی جهت انسانی و معنادارشان نبخشید؛ و اگر به همه باورهای ظاهراً علمی و تجربی مجهز شده اما آنها را در جهت تبلور و تکامل هویت الهی خود فعال‌شان نساخته باشد، بویی - حتی بویی - از «تمدن معنیدار انسانی» به مشامش نرسیده و نخواهد رسید. زیرا که در این نگرش انسان مطرح است و نه اشیاء؛ هویت الهی انسان، آرامش، کمال و عزت واقعی او محور است، و نه ابزار و تشدید و تکثیر عددی آنها؛ و از همین روست که معتقدیم: هر جا پای انتخاب، میان نفی آرامش انسانی، آزادی انسانی، کرامت انسانی، عزت و سعادت انسانی و در یک کلام: فطرت و هویت انسانی و نفی اشیاء تکوینی و تکنولوژیک - به هر قیمت، قوت و ظرافت - به میان آید، دومی فدا خواهد شد. و هر انتخاب و گرایشی غیر از این و با هر بهانه‌ئی ولو در لباس شیطنت‌آمیز حفظ دین و کیان شریعت و غیره، انتخابی «بدوی و جاهلی» و ضد مدنی خواهد بود.

از طرفی چون روشن است که تحقق تمدن و بهره‌وری از آثار برکبار آن متضمن داشتن و بکار انداختن سرمایه‌هایی است «هم ارز و هم سنخ» با گوهر تمدن انسانی، باید با نگرشی منصفانه، دلسوزانه و ارزش‌محورانه بررسی و تعیین شود که این سرمایه‌ها «برونذات» و از جنس فرآورده‌های مادی است؟ یا «درونذات» و از جنس سرمایه‌ها و امکانات ذاتی و انفکاک ناپذیر؟ و از آنجا که در نگرش ما، همه توجه، ارجمنداری و دلسوزی متوجه هویت ربانی انسان است و نه متوجه اشیائی که در شرایط، موقعیت‌ها، احوال و جهت‌گیری‌های ویژه‌ئی می‌توانند به وی و به هویت و آزادی و آرامش و رشد و پاکی و اعزاز وجودی او کمک نمایند، معتقدیم که این سرمایه‌ها عمیقاً درونی و ذاتی بوده و در مسیر همان هدف یاور او توانند بود؛ که اگر بخواهیم به طور فهرستوار گزارشی به دست دهیم عمده موارد آنها را چنین پذیرفته‌ایم:

※ نظام فکری کامل و فراگیر.

✽ نظام اعتقادی - بینشی خردمندانه تعالیجوی؛ آنهم در سطح اکثریت مطلق جامعه؛ زیرا گرایشهای عملاً غالب و مستولی، عملاً گرایشهای عمومی و فراگیر بوده و «جامعه متمدن» را<sup>(۱)</sup>، همین گرایشهای معنیدار غالب عمومی توانند ساخت و نه تلاشهای تعالیمند و ربانی اقلیتی با فضیلت و خدامحور. این اصل در مورد برخی دیگر از سرمایه‌های مورد نظر این نبشته نیز حاکم بوده و در صورتی که مفاد موارد مورد نظر متوجه اقلیتی معین باشد، برخورداران از این مؤلفه‌ها را متمدن پذیرفته ولی جامعه آنانرا «جامعه»ئی متمدن شمرده نمی‌توانیم.

✽ نظام ارزشی معنادار و خدا محور.

✽ هدفی کامل، نورانی، اشباع کننده و پویائی آفرین.

✽ ابزار و سرمایه‌هایی چون: تفکر و تعقل؛ بصیرت و معرفت؛ آزادی و ایثار؛ شجاعت و عدالت؛ راستی و استقامت، عفت و همت و...

✽ شناختی دقیق از موقعیت‌ها و مواضع کمال محور.

✽ طلب و تلاشی پیگیر و امیدجوش.

حال که سخن به اینجا کشیده شده و به گوشه‌هایی از مسایل مربوط به تمدن اشاره‌هایی موجز داشته‌ایم، خوبست فهرستی از روشهای کارساز جهت تحقق تمدن معنیدار انسانی را نیز ارائه نماییم؛ روشهایی که عدم حضور و حاکمیت آنها در حوزه نگرشها و گرایشها، نه تنها باعث محروم شدن از برکات تمدن واقعاً انسانی خواهد شد که انسان و تلاشهای او را به عنوان موجودی غریزی مورد تهدید قرار داده و منطق طبیعی حیات او را نیز به فساد و تلاشی سوق خواهند داد. به هر حال، آنچه ما عمده‌ترین روشها یافته و شناخته‌ایم از این قرار می‌باشند:

۱- خدا محوری.

۲- خردگرایی و خردورزی.

۳- ارزش باوری و ارزش گرایی.

۴- نظم‌پذیری؛ در کلیه ابعاد و زمینه‌ها.

۵- دانش گستره‌ای؛ به ویژه در رابطه با زمینه‌هایی که متوجه هویت الهی است.

۶- جهاد مستمر چند وجهی.

۷- عدالت پروری.

۸- آزادی و آزادی گستری؛ در ابعاد و لایه‌های متنوع وجودی.

۹- ایثار گستری.

۱۰- احسان مداری و احساس پروری.

۱۱- ثروت پراکنی عالمانه غنا بخش.

۱۲- تعبد عاشقانه، عارفانه، و مخلصانه پیگیر؛ به ویژه گونه مخفی آن.

۱۳- راحت افزائی، نشاط بخشی، آرامش بخشی.

۱۴- ناامنی زدائی، آفت زدائی‌های چند بعدی و...

طبیعی است که تحقق و تداوم قسمتی از این موارد و زمینه‌ها به قانون و مجریان مشتاق خدمت و... نیازمند می‌باشد. آنهم به گونه‌ئی که زمینه‌های یاد شده با هماهنگی، ضمانت تحقق، تداوم و شکوفائی ارزشهای بشکوه و معنادار تمدن را به عهده گرفته، وی را از درون اشباع نموده و توان مضاعفش بخشایند. زیرا باورمندیم که تمدن، همانگونه که از دیدگاهی یک زمینه و شرط معین می‌باشد، از دیدگاهی ویژه، یک روش و یک راه می‌باشد. راه و روشی که انسان رشید پس از فهم عمق و گستره ارزشهای وجودیش، به عنوان زمینه رشد، آزادی و آرامش خود آزادانه انتخاب می‌کند.

اینگونه ویژه از نگرستن به امر تمدن، نگرشی است بسیار جدی و خطرناک. آنهم از آنگونه خطرهایی که لبه تیز تیغ فاصله انداز و ممتاز سازنده‌اش قبل از هر کس دیگری متوجه دسته خود (به کار برنده و اختیار کننده) اوست. چرا که از هر طرف مسئولیتهائی را متوجه روی کننده به خود ساخته؛ از یک طرف او را به تأمل در خود و عوامل و سرمایه‌های ممتاز سازنده خودش - از سایر جانداران - وادار می‌نماید؛ از دیگر طرف متوجه زمینه‌ها، عوامل و مراتب رشد و یا فساد آنها؛ از جانبی او را در برابر ارزشهای وجودی - و نه وهمی، خیالی - حساس می‌سازد و از جانبی در برابر زمینه‌ها و عوامل فاسد سازنده آنها؛ از سوئی او را (= خود او) را مسئول گزینش، تبلور و شکوفائی ارزشهای تعلیمند آرامش دهنده معرفی می‌کند و از دیگر سوی، مسئول رویگردانی از زمینه‌های تفاسدی و غیر انسانی؛ از جهتی او را مأمور تحقق کمال، عزت، آزادی و آرامش پایدار و ربانی

او می‌سازد و از جانبی، آتش ییار معرکه فساد زدائی، اسارت زدائی و...!

آنچه در کلیه موارد یاد شده و موارد و زمینه‌های مشابه ولی یاد نشده به دقت قابل تأمل می‌باشد، آزادی معنادار انسانی و شکوفائی و رشد نشاطبار هویت حق‌مدار اوست. و ذوق تحقق و تبلور همین معنا بوده است که سیر تحولات اجتماعی وی را از مرحله بی‌خیالی‌گریزی و رهائی بی‌معنای حیوانی تا مسئولیت‌پذیری متعبدانه آزادانه معناجوش ربانی - و اگر خواستی بگو: از بدویت تا مدنیت، آنهم به معنای دقیق، ارزشمند و خداپسندانه کلمه - دگرگون ساخته و انتقال داده است. طبیعی است که رسیدن به این مرحله از حیات میسر نتواند بود مگر آنگاه که تمدن را، راه و روشی بشماریم که به سوی اقلیم آزادی خدا محور و شکوفائی هویت الهی باز بوده و فرا کشاند و لاغیر. و تنها در چنین موقعیتی خواهد بود که ما از حضور فعال آزادی و وجود مشخص تمدن خاطر جمع شده، در رابطه با ابعاد، ارزشها و فرایند عزت‌بارش گفتگو نموده و بهره‌مند توانیم شد. حضوری که آیین‌وار، کرامت، طهارت، روحانیت، ارجمندی و آرامش قدسی ما را برای تاریخ منعکس می‌دارد. حضوری که تعین راستینش با تبلور و شکوفائی سعادت همه جانبه مینوی انسان ملازمه‌ای ضروری دارد. زیرا همانگونه که سپردن عملی خویشتن به چشمه‌سار، جز «در شدن با آب، یگانه شدن با او و تر شدن از وی» را در پی ندارد، رویکرد به تمدن معنیدار جز عزتمند شدن، کمال پیدا کردن، آزاد شدن و آرامش یافتن را در پی نتواند داشت.

با این مایه از باور باید متیقن باشیم، هرگاه و هر جا، از تبلور و شکوفائی این آثار ارزشمند و ارجبار معنوی اثری پیدا نبود، از تمدن نیز اثر و خبری پیدا نتواند بود. آنچه در این رابطه ویژه به شدت قابل تأمل می‌باشد اینست که عاقلان واقع‌بین ارزش محور باورمند هستند که: ما، با این دید به انسان و ابزار، اگر فن‌سالاری و فن‌محوری حاکم بر غرب را محکوم کرده و تمدنش به حساب نمی‌آوریم، نه با رفاه و آرامش مادی و جسمانی انسان در جدلیم و نه با ابزار ارزشمند صنعتی که می‌تواند تحت شرایطی ویژه در خدمت رشد و راحتی همه جانبه انسان باشند؛ بلکه با همه احساس و اندیشه خود، با نحوه و ویژه پیوند بی‌معنا و ضد انسانی - ارزشی‌ای در جدالیم که هر دو (انسان و ابزار) را به تلاشی و فساد محکوم کرده است.

به هر حال، اگر نظر خواننده کمال‌محور و تعالیجوی این رساله، تا اینجا با ما هماهنگی نسبی داشته بوده باشد، مجال خوبی برای پرسشی تأمل‌انگیز خواهیم داشت تا جویا شویم: در آنچه امروز

غریانش تمدن می‌گویند، ارزش اشخاص (=انسان، هویت الهی و کرامتِ وجودی او) بیشتر است یا ارزش اشیاء؟! و به ویژه فرآورده‌های بسیار مدرن و قیمت‌مند تکنولوژیک؟! امروزه دنیای به اصطلاح متمدن غرب، عملاً کدام یک را فدای دیگری می‌کند؟! تحملِ نفی کدام یکی برایش آسانتر؟ و رنج از دست دادن کدام یکی برایش ساده‌تر می‌باشد؟!

### تمدن و پیوندهای معنیدار

از دیدگاهی ویژه، انسان با همهٔ راز و رمزها و امکانات گستردهٔ وجودی خود «یک ارتباط و پیوند» می‌باشد. چگونگی این ربط و رابطه، نحوهٔ تقرر و حضور او را به نمایش می‌گذارد. در واقع با معین شدن نحوه و کیفیت رابطهٔ او، فردیت وجودی او، که چیزی کاملاً بی‌همتا است تحقق و تعیین پیدا می‌کند.

از سوئی در روند تکامل وجودی فرزند آدمی، به هر اندازه‌ئی که این پیوند و ارتباط آگاهانه‌تر، آزادانه‌تر، ارزشمندانه‌تر، معنادارتر و استعلائی‌تر باشد، کیفیت و مرتبتِ وجودی به همان میزان بالاتر خواهد رفت؛ زیرا که در این مسیر، آنچه نقش بسیار اساسی دارد انتخابِ آزادانهٔ استعلائی و... است و نه تلاشهای جبری. این باور مؤید آنست که تمدن به عنوان یک حالتِ وجودی، به غیر از یک رابطه و پیوند معنادار نتواند بود. پیوند و ارتباطی که به میزان برخورداریش از آگاهی، آزادی، ارزش، معنویت، تعالی‌جوئی و... ماهیت انسانی و ارجمند خود را به نمایش تواند گذاشت.

با در نظر گرفتن این مقدمه، اگر بپذیریم که زمینه‌های ارتباطی انسان در عالم تکوین عبارتند از:

- ✽ رابطه و پیوند با طبیعت، آثار، امور و کُل فرایند برخورد و موضع‌گیری در مورد آن؛
- ✽ رابطه و پیوند با انسانها، احکام و مناسبات انسانی، ارزشها و ضد ارزشهای حاکم بر نگرشها و گرایشها و...؛

✽ رابطه و پیوند با گوهر هویتِ خویش؛ و:

✽ رابطه و پیوند با خالق و آفریدگار خویش؛ می‌توانیم ادعا نمائیم که: انسان و یا جامعهٔ انسانی فقط زمانی از فیض و برکتِ تمدن معنادار انسانی برخوردار تواند بود که پیوند و رابطهٔ او در تمام زمینه‌ها و ابعاد یاد شده از فراآگاهی، آزادی، ارزش، معنویت، تعالی‌جوئی و خدا محوری برخوردار باشد. از اینرو، هر گاه که رابطه و پیوند فرد و یا جامعه، حتی در یکی از زمینه‌های یاد شده دچار

خلل شده و از ویژگیهای مورد نظر عاری و خالی گردد، از تمدن وی اثر و خبری نتوان داد. با این مایه از بینش اگر بخواهیم فن سالاری ارزش ستیزانه امروز غرب را مورد تحلیل و ارزیابی قرار دهیم، مجبور از پذیرش این امر در دبار خواهیم شد که: فن سالاری امروز غرب، هر چهار زمینه ارتباطی را به فساد رنجبار و هراس انگیز مبتلا کرده است. چرا که در این نظام:

✽ رابطه و پیوند انسان با طبیعت نه تنها جهت استعلائی، ارزش معنوی و آزادی معنادار خود را از دست داده است! که به واسطه سقوط این رابطه و پیوند در موضع تلاشی و تخریب هر دو طرف، دنیای کنونی با همه آگاهی و اشراف و ایجاد دسته‌های مدافع پیوند اصیل (= احزاب سبز) با طبیعت و از طریق بهره‌گیری از همه وسایل تبلیغاتی ممکن، خود گواه تخریب طبیعت، آلودگی‌های وحشت‌آور محیط زیست، افزایش دمای کره زمین و در نتیجه: طبیعت زیست‌شناختی انسان می‌باشد؛ بررسی عللی که مستقیماً به نظام فن سالاری مربوط بوده و نیز، پیامدهای رنجبار و متنوع آن - که فضای محدود این رساله گنجایش ارائه آنها را ندارد - مشخص تواند کرد که فن سالاری تا حضور و تحقق تمدن چقدر فاصله دارد.

✽ در این نظام، رابطه و پیوند انسان با انسان نه تنها جهت ارزشی - استعلائی خود را از دست داده است که در ابعاد اقتصادی، نظامی، سیاسی و... به ننگبارترین مرحله ممکن خود از بدی و بدخواهی و بدبینی و بدکرداری سقوط نموده است! من بنده را معتقد آنست که در کنار آنچه از کتاب و رساله و مقاله و... در زمینه نقد و تحلیل ابراز انرجار و... این نحوه برخورد به عمل آمده، اگر جمعی دانشمند و صاحب‌نظر در رشته‌های متنوع، با امکاناتی بسیار گسترده بخواهند به طرح و تبیین عواملی پردازند که مستقیماً از نظام فن سالاری سر بر آورده و به ذکر پیامدهای رنجباری - در ابعاد مختلف - بسنده دارند که از این رابطه و پیوند بد و بدخواه بیار آمده است، نه تنها کتابهای مدونش کتابخانه‌ئی بزرگ را به خود اختصاص خواهد داد که حتی امیدواری به تلاشهایی اصلاحی در مورد آنرا به یاسی در دبار بدل خواهد کرد.

✽ در نظام فن سالاری امروز، رابطه و پیوند انسان با گوهر هویت خودش چنان دستخوش فساد و تلاشی شده است که تاریخ بدیلی برایش نشان داده نمی‌تواند! زیرا انسان اسیر نظام فن سالاری به فکر هر چیزی و تحقق هر امری می‌باشد مگر به فکر هویت الهی خویش! و این مرضی نیست که فقط یک بعد از ابعاد زندگانی او را به فساد و تلاشی تهدید نموده باشد. بررسی‌های مستدل همه

جانبه مؤید آنند که این انسان در همه ابعاد حیاتی «خود ستیز» بوده و رابطه و پیوندی جز بر مبنای ستیز با خود و گریز از خود، برقرار نساخته است، که ما گوشه‌هایی از آنرا در سه نوشته دیگر خود (هویت ستیزی، ریشه‌ها و پیامدهای روان پریشی و نمودها و مؤلفه‌های حیات و حاکمیت شیطانی) نشان داده‌ایم.

✽ در نظام فن‌سالاریِ مرگ‌محور، رابطه و پیوند انسان را با آفریدگار او به گونه‌ئی می‌یابیم که تاریخ بشریت مثال و نمونه‌ئی برایش سراغ داده نمی‌تواند! زیرا که نظام فن‌سالاری این پیوند و رابطه را به «منافقانه‌ترین شکل ممکن» و «تضادبارترین گونه قابل تصور آن» بدل کرده است! بررسی دقیق و همه جانبه پیوند و ارتباط در زمینه یاد شده، شرم هر بی‌شرم ستیزی را برانگیخته و پرروترین وقیحان عالم امکان را به سرافکندگی وامی‌دارد.

من حقیر از دلسوزانی که توان طرح و تبیین یکی و یا چند تای از این محورها و زمینه‌ها را دارند، عاجزانه استدعا و نسبت نداشتن فرصت و توان، شرمسارانه تمنا دارم تا برای روشن شدن حقایقی بسیار ضروری و مورد نیاز، به این امر شریف همت گماشته، حقایق مکتوم را به حقیقت جویان برسانند. مستمندانه تذکر می‌دهم که برای تحقیق در هر یک از زمینه‌ها و محورهاى چهارگانه، امکان بهره‌گیری از مواد چاپی و غیره وجود دارد.

### ریشه‌ها و سرمایه‌ها

عده‌ئی از جامعه‌شناسان دو سه قرن اخیر که در کنار بحثهای متنوع جامعه‌شناسی به طور ضمنی از ریشه‌ها، سرمایه‌ها و عوامل تحقق بخشنده تمدن نیز یاد کرده‌اند، اولاً: بیشتر متوجه نموده‌اند و زمینه‌های ظاهری و برونی بوده، جواهر دروندات، سرمایه‌های معنوی، علت و یا علل واقعی را یا اصلاً در نیافته‌اند و یا به دلایلی به دست نداده‌اند! و ثانیاً: تمدن را نه بر پایه نگرش توحیدی - که ابراهیم علیه السلام را به تنهایی امت می‌شمارد - بلکه بر مبنای نگرشهای ماده محور غربی - به مفهوم مبتذل شیدانه دروغین آن - مورد شناسائی و تأیید قرار داده‌اند! لذا به جای آنکه بگویند مثلاً «موسی و عیسی و محمد» علیهم السلام، با ارائه باورهای استعلائی، گشودن پنجره‌هایی به سوی حق و ابدیت، متقابل نمودن دیده دل انسان با سیمای نشاط‌بخش حقیقت الهی او، ساختن انسانهایی بی‌بدیل و مدنیت پرور، نمودار کردن ارزشهایی هوشربا و روح‌نواز و... تمدن معنادار ربانی



را متبلور ساختند؛ می‌گویند: مصر و هند و ایران و روم و... با سلاطینی فلان، ساختمانهایی بهمان، اربابه‌های جنگی ویرانگر، برده‌پروری خجلتبار و روابط و مناسبات قدرت محورانه آزادی ستیزانه تفرقه افکنانه اسارتبار و... تمدنهایی را به نمایش نهادند!

شرمسارانه اعتراف می‌کنم که این نگرش ننگبار هنوز در میان عده‌ئی از مسلمان زاده‌های ممالک شرق حضور داشته و مشاهده شده! و گاهی با آب و تاب جانبداری هم می‌شود! و تا آنجا که من بنده متوجه شده‌ام، این نگرشی است که استعمار پیشگان غرب، گسترش و تعمیق آنرا نه تنها از خدا می‌خواهند؛ که حاضرند برای تداوم حاکمیت آن صدها خروار خرما را نیز مصرف و ایثار نمایند!

نگارنده، علت پیوند دادن شرایط و اوضاع فعلی دنیای غرب به تمدن رومی - یونانی را، دین زدائی و اخلاق ستیزی غربی‌های سود پرست هوسباره می‌شناسد. و همینانند که قلم‌زنان خود فروخته و بی‌شخصیت را به مزدوری کشیده و توسط آنها ریشه‌های فلسفه، ادب، هنر و... غرب را به ریش خدا ناپرستان یونان و روم گره می‌زنند! زیرا اگر به مسیحیت پیوند زنند، التزام و تعهد به دین و ارزشهای ربانی و دوری از لاقیدی‌های مذهبی را تأکید و تشدید نموده<sup>(۱)</sup> و این با روح هوسجوی سودپرستانه آنان در تضاد می‌باشد.

به هر حال، باورمان بر اینست که تمدن از بیخ و بن یک امر انسانی، ارزش محورانه و استعلائی است. از اینرو نه تنها نمی‌تواند از طریق خزعلاتی چون «عوامل نژادی، غریزی، و جبرهای اقتصادی، اجتماعی و...» تبیین، تعریف و توجیه گردد! بلکه اصولاً نمی‌تواند جز از طریق عمل آگاهانه هدفمندانه ارزش محورانه استعلائی، معنا پیدا کرده و توجیه شود. زیرا همانگونه که بارها اشاره شده است، تمدن نمود کمال و شکوفائی نگرشها و گرایشهای فرزند آدمی است، و نه نمایش عالی‌ترین شکل‌گیری و جلوه نمائی طبیعت بی‌اراده بی‌هدف و یا ابزار تکنولوژیک جهت گم کرده! چه در صورت دوم، از گل و بلبل و... که بگذریم، در کرگدن، کور موش، خفاش و خر معروف مشهور هم، می‌توان شاهد عالی‌ترین شکل‌گیری موارد طبیعی و کارائی‌های

۱ - اگرچه وقتی که برخی جنبه‌های آنرا به مسیحیت پیوند می‌دهند شایدانه آنرا با نگرشهای به اصطلاح تعدیلی، و در واقع دنیامحور مسیحیون، به گونه‌ئی الزامی همگام تلقی می‌کنند!

حیرت‌جوش بود. آنهم در حدی که هرگز دست‌بشر تا قافِ قیامت هم بدان مرحله از کمال، زیبایی و کارآئی نخواهد رسید.

پس گوهر و نمود ذاتی تمدن اصیل و واقعی را باید در آنجاها جستجو کرد! از سوئی اگر بپذیریم که کمال و شکوفائی واقعی، مثمر، دفاع‌پذیر، استعلائی و معنادار نگرشها و گرایشهای فرزند آدمی، وقتی ظهور، نمود، جاذبه و ارزش پیدا می‌کند که متوجه جنبه‌ها و جلوه‌های وجودی خود او بوده و اگر هنر و توانی دارند، در جهت کمال، زیبایی، شکوه، عظمت، عزت، طهارت، سعادت و رشد خود او - و نه فرآورده‌های ساخت دست او - مصرف نمایند، متوجه می‌شویم که هرگاه از این رشد و جاذبه اثر و خبری نباشد، اولاً از خود کمال و شکوفائی نگرشها و گرایشها خبری نخواهد بود؛ و ثانیاً از آنچه تمدن‌انسانیش می‌نامند. زیرا، آنچه تردید را بر نمی‌تابد اینست که تمدن حاصل و زاده نگرشی ویژه به هستی و هویت انسانی بوده و بدون حضور و حاکمیت چنین نگرشی، از تمدن - به معنای انسانی آن - اثر و خبری نتوان داد.

از سوئی، هر نگرشی بالیده از فرهنگی ویژه و مدافع ارزشهائی ویژه بوده و مقبولیت و ارجحیت خود را از همان فرهنگ و ارزشها فراچنگ می‌آورد، و از آنجا که همه موارد و زیرساختهای موارد یاد شده انسانی (= فرامادی، ماوراء نما و...) می‌باشند، این واقعیت مسجل می‌شود که: محور تمدن «انسان و تحقق و شکوفائی ظرفیت‌های استعلائی» او بوده و همین ذوق و نیز اشتیاق تحقق هویت ربانی و تبلور بشکوه استعدادهای الهی او در ایجاد تمدن معنیدار انسانی، نقش اساسی را ایفا می‌نماید. از اینرو هرگاه تلاشهای جامعه‌ئی، محور اساسی خود را باخته، وظیفه محوری خود را فراموش کرده و تحت تأثیر تخیلات و توهماتی سخت تحقیر کننده قرار گرفته و به جای تلاش و صرف نیروها و امکانات خود در جهت رشد ارزشهای وجودی - و نه وهمی، اعتباری - آنها را صرف رشد جنبه‌های اعتباری - وهمی و ضد ارزشی سازد، نباید منتظر باشد که عقلاء و دلسوزان به انسان و ارزشهای انسانی آنرا برخوردار از تمدن به معنای انسانی کلمه بشمارند. زیرا این یک اصل فطری و سنت خلاف ناپذیر الهی است که هرگاه تلاشهای جمعی در جهت شکوفائی ظرفیت‌های وجودی و ارزشهای خدا محور باشد، هم از استقبال و جانبداری معنادار کمال‌جویان بهره‌مند خواهد بود؛ هم از تداوم ثمر بار تکاملی؛ ولی هرگاه این تلاشها جهت تفاسدی و عدمی به خود گرفته و از مسیر ارزشهای ربانی منحرف شدند، هم نفرت و انزجار تولید می‌کنند، هم

تتفر از خود و خویشتن‌ستیزی را تشدید می‌دارند و هم راه تلاشی و فساد همه جانبه را در پیش خواهند گرفت.

آنچه آمد مؤید آنست که حفظ و جانبداری ارزشهای روحانی در رسیدن به تمدن انسانی از اهمیت ویژه‌ئی برخوردار بوده و بی‌توجهی به آنها - با آنکه شاید در تولید و تداوم ابزارمحوری، ثروت‌اندوزی، لذت‌بارگی، قدرت‌پرستی، فن‌سالاری و... مؤثر باشند - انسان و جامعه انسانی را از مواهب معنوی و مینوی و ارزشهای پایان‌ناپیدای تمدن انسانی محروم خواهند ساخت.

اینکه باورمندیم: تمدن واقعاً انسانی، ارزشهایی پایان‌ناپیدا دارد، بدان علت است که **اولاً**: این تمدن جوهر و ذاتی انسانی - و لاجرم معنوی و الوهی - داشته؛ در حوزه تلاشهای ناب ارزشی متبلور شده؛ از مراقبت‌های ویژه ربانی برخوردار حاصل نموده؛ از گنجینه ارزش‌ناپیدای اهدافی استعلائی حراست نموده؛ از چشمه‌سار زلال خرد، معرفت، بینش، اخلاص و... سیراب شده و در سایه‌سار عشق به دلدار برین پرورش یافته است؛ از اینرو، هر آنچه را در این مسیر جان‌پرور مخالف طبیعت ارزشی و استعلائی خود ییابد، پشت سر انداخته فقط به محبت او می‌نگرد و جوار قرب او را می‌جوید و بس.

در تمدنی از این دست، انسان از حوزه پر مخاطره، پر آشوب و پر خجالت تضادها و تصادم‌های ماده محور لذّی - که نظام فن‌سالاری در رسوائی‌انگیزترین مقطع و توجیه نابردارترین موقعیت آن قرار دارد - رهیده؛ و اگر مشکلی دارد، مشکل «چرائی» انتخاب خوبتر به جای خوبترین می‌باشد! و اگر درد و سوزی دارد - که دارد - سوز و درد «دیر رسیدن» به حضور حضرت معشوق است! و نه درد و سوز دور ماندن از ماشینِ فلان مدل، خانه بهمان گونه، قدرت در فلان زمینه لذّی و مادی، و بدتر از همه: درد دیر رسیدن «به عدد» فلان رقمی پول‌های زیادی و لذت‌های حیوانی، وهمی و اعتباری!

در همین جا برای کسانی که به مبانی صرفاً انسانی تمدن باورمند هستند متذکر باید شد که چون انسان فقط یک بار شانس زندگانی و بهره‌مند شدن از حیات را دارد؛ و چون نفس این واقعیت، حق نشاط و آرامش انسانی او را به عنوان حیوانی برتر از سایر حیوانات تأیید و جانبداری می‌کند، تمدن او باید شدیداً انسانی و در جهت حق تبلور و تبارز نشاط و آرامش او بوده و هر آنچه از پول، قدرت، شهرت، سیاست و... که این نشاط و آرامش را تهدید و زایل می‌سازد تخطئه و طرد

دریچه‌ای بر تمدن معنیدار (تمدن امری انسانی است) ..... ۱۲۴

نماید.<sup>(۱)</sup> و ثانیاً: تمدن ناب انسانی به دلیل اینکه خود ذاتاً ارزشی و بالیده از بذری معنوی و ارزشمند و فرارونده به سوی آسمان معنویت و روحانیت است، به همان واقعیتی می‌ماند که مثلش را قرآن مجید چنین به تصویر کشیده است:

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ \* تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ يَأْذِنُ رَبُّهَا... \* ابراهیم، ۲۴ و ۲۵

«نبینی چگونه خداوند مثل زده است سخنِ خوش پاک را به درخت خوش پاک که بیخ آن در زمین استوار و شاخ و برگ آن در بالاست \* آن درخت هر زمان میوه خود را به دستور پروردگارش می‌دهد و...».

«میدی» را در رابطه با این قسمت از کلام خداوند سخنی به غایت نغز می‌باشد که چشم‌پوشی از آنرا نمایش کمال بی‌ذوقی می‌پنداریم:

«سخن پاک و گفتِ راست که از دهن مؤمن بیرون آید همچون درختِ پاک است که میوه پاک بیرون دهد و درخت پاک بر تربت پاک با آب خوش، جز میوه نیکو و شیرین ندهد.

لطیفه: تربت پاک نفس بنده مؤمن است و درخت پاک درخت معرفت است، و آب خوش آب ندامت است، میوه شیرین کلمه توحید است. همان گونه که درخت ریشه به زمین فرو برد، معرفت و ایمان هم در دل مؤمن ریشه دواند، و چنانکه شاخه بر هوا میوه آرد، درخت معرفت توحید هم ایمان به زبان و عمل به ارکان آرد و هر دو بالا روند که:

فرمود: إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ. آیه، همانگونه که قوام درخت به ریشه و ساقه و شاخه است، درخت ایمان هم به سه چیز بر کمال است: اقرار به زبان، تصدیق به جان و عمل به ارکان! - که این حدیث از پیغمبر است.

پیر طریقت گفت: خدایا، آب عنایت تو به سنگ رسید، سنگ بار گرفت، سنگ درخت رویانید، درخت میوه بار گرفت، چه درختی؟ - درختی که بارش همه شادی، مزه‌اش همه انس و بویش همه آزادی! درختی که ریشه آن در زمین وفا، شاخ آن بر هوای رضا، میوه آن معرفت و

---

۱ - این در حالی است که فن‌سالاری ارزش‌ستیز غربی به واسطه خلق، گسترش، تحمیل و جانبداری از نیازنماهای ضد انسانی، آرامش‌زدای و هویت‌برانداز، نه تنها نشاط و آرامش صرفاً انسانی مردم را از آنان سلب کرده است که به هزاران نیاز، حسرت، درد، سوز، دلهره و ناامنی گرفتارشان نموده است.

صفا، حاصل آن دیدار و لقا!

تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا. آیه. آن درخت که خداوند ایمان مؤمنان را بدان مثل زد، درختی است بهشتی که میوه آن هرگز بریده نگردد و به سر نیاید، چنانکه دل‌های اهل عرفان از میوه‌های ایمان هرگز بریده نشود و دل‌های اهل حقیقت از آن میوه‌ها هیچ گاه منصرف و منقطع نگردد، و این میوه‌ها همیشه و در همه حال در دست‌رَسِ آنان است و هرگز از دیده‌ها دور نمی‌شود.<sup>(۱)</sup>

به هر حال، اگر بپذیریم که تمدن دارای طبیعتِ ارزشی و گوهر انسانی بوده و تحقق آن ممکن تواند شد مگر پس از مجهز شدن به نگرشی ارزش‌محورانه و استعلائی، راه صواب را بی‌موده‌ایم، هر چند که این ضرورتِ تکوینِ نظامِ عقیدتی و ارزشی را ایجاب می‌کند. منتها باید پذیرفت که در این مسیر و در فرایند تحققِ تکاملی تمدن، گروندگان به دو جلوه و ویژه از نظام عقیدتی - ارزشی مواجه می‌باشند که جلوه‌ای از آنها تمدن‌سازند و در برخی از جوانب و مواقع، از اوج کمال خود جدا و دور افتاده؛ و جلوه‌ای دیگر که در پرتو تلاش‌های پس از تحقق تمدن و برخورداری از میوه‌ها، نورانیت‌ها و مکاشفات تمدن محقق می‌شوند و لاجرم برخوردار از مدارج شکوفائی و کمال.

از اینرو، هر گاه جامعه‌ئی محروم از جلوه نخستین نظام عقیدتی - ارزشی باشد، از ساختن و پرداختن تمدن انسانی و معنیدار ناتوان خواهد بود. زیرا اولاً خرد را مبرهن است که چنین فرد و یا جمعی که خود فاقد بار و گوهر معنائی - ارزشی می‌باشد، چگونه موفق تواند شد تا تمدنی معنادار و ارزش‌محور بیافریند؟ و ثانیاً تجربه سایر ملل - از هند و مصر و چین و یونان و... - مؤید آنند که هرگاه در ژرفای نگرش‌ها و گرایش‌های جامعه‌ئی نظام عقیدتی - ارزشی ریشه نندواید و شکوفا نشده باشد، اگر چه این جامعه احیاناً از داشتن دولتهائی مقتدر، ثروتمند، لذتمند و غیره برخوردار هم گردیده باشد، ولی چون هرگز از نظام خدای‌محور، ارزش‌پرور، عدالت‌گستر و آزادی‌بخش بهره‌مند نبوده است، از تحقق تمدن واقعاً معنیدار ناتوان و محروم مانده است! و لذاست که جوامعی از این دست، اغلب با پیامبرانی خداخوان و صلحائی عدالت‌جوی و آزادیخواه مواجه شده، و متأسفانه گاهی هم در افتاده است! و بررسی نهضت‌های معنابخش پیام‌آوران الهی در طول قرون و اعصار گواه تردید‌نابردار آن؛ چرا که نبود نظام اشباع‌کننده عقیدتی - ارزشی از یکسو، و حضور

گرایشها و نگرشهای اصطکاک‌بار دنیا محور از دیگر سوی، بالضرور مردم را به نوعی سرگردانی عقیدتی، احساس بی‌ریشگی فکری، نابسامانی ارزشی، تزلزل روانی، ناهماهنگی عاطفی، فقر معنوی، احساس پوچی و بی‌معنایی و... دچار ساخته و در کل زمینه را برای رهیدن از روابط و مناسبات ضد فطری و رسیدن به فضائی قدسی، معناجوش و آرامش‌بخش آماده می‌سازد.

روشن است که این نظام عقیدتی - ارزشی، در صورت حضور و حاکمیت شکوهمبار، طهارت‌بار، عزت‌بار، تقدس‌بار، آرامش‌بار، معنا‌بار و آزادی‌بار توحیدی خود، نه تنها مبین روابط و مناسباتی ارزشی - استعلائی بوده و آنها را در سطح تاریخ انسانیت - و نه انسان و اجتماع و تاریخی محدود - قابل تحقق، گسترش و تداوم می‌شمارد که برای تحقق هر کدام از این زمینه‌ها و هر بعدی از ابعاد حیات معنادار انسانی - اعم از فردی و جمعی؛ مادی و معنوی - سرمایه‌ها و احکامی بخردانه، ارزشمندانه، بیشمار و روح‌نواز دارد که هر چند برخی از موارد آنرا قبلاً در زمینه روشها - و به عنوان روش برخورد و نه سرمایه قابل ارائه<sup>(۱)</sup> - متذکر شدیم، در این محور ویژه و زمینه خاص، با حفظ رعایت ایجاز و گریز از اطالۀ کلام به ذکر فهرستوار فقط مواردی بسنده می‌داریم که در ذهن حضور داشته و می‌توانند گوهر تمدن معنادار انسانی را شکوفا ساخته، حمایت نموده، به نمایش نهاده و تداوم بخشند:

❖ عشق فانی‌کننده و اعتماد فراکشنده به خدای منان.

❖ ایمانی مخلصانه به ارزشباری احکام الهی.

❖ احترامی شوکت‌بار و دلسوزی‌ئی شراره‌جوش نسبت به روح الهی و هویت ربانی خود.

❖ دلی ایثارگر و مشتاق‌دهش و احسان، و نه خردی تنها عدالت‌جوی.

❖ بصیرتی پستی‌شناس و بدی‌گریز.

❖ فراستی ارزش‌نگر، آینده‌نگر و حقیقت‌شناس.

❖ اشتیاقی جوشان و هدف‌محور.

❖ خردی ارزش‌گزين، حق‌نگر و مسئولیت‌پذیر.

۱ - و یا به عنوان روشهایی که باید بکار گرفته شوند و نه سرمایه‌هایی که بکار افتند؛ و این دو را نزد خیر مدقق تفاوت بسیار است.

❖ استقامتی امیدبار و یأس‌زدای.

❖ طلب و تلاشی طاقت‌جوش، مستمر و هدف‌محور.

❖ تفکری پویا، موقعیت‌شناس، ابزار‌شناس، روش‌شناس و برگزیننده‌ترین و مؤثرترین هر کدام از موارد یاد شده.

### لوازم کشف تمدن

باورمان بر اینست که بشر برای فهم، درک و کشفِ گوهر و مؤلفه‌های گوهرین تمدن، و نیز تحقق‌راستین، شکوفائی و تداوم معنیدار آن به « کشفِ برهانمندانۀ » و « توجه عمل‌محور مشفقانۀ » سه مقوله نیاز دارد:

**یکم -** کشف هویتِ الهیِ انسان؛ و این، او را به خدا و تعبدِ عاشقانه عارفانه رهنمون می‌شود.

**دوم -** کشف ابزار و سرمایه‌های تحقق‌بخشندۀ و شکوفا سازندۀ این هویت؛ و این، وی را به شریعت و ظرایف و طرایف احکام و اسرار آن رهنمون می‌شود؛

**سوم -** کشف روشهای مثمر و منتج عملی و رفتاری؛ که او را به زمینه‌ها و مقوله‌هایی مثل اخلاص و توکل و رجاء و ایثار و... رهنمون می‌شود.

روشن است که: تنها کشف این موارد با همه اهمیت‌ی که دارند، به تنهایی از عهدۀ تبلور، تجسم و ارائه‌ی انسان متمدن - و یا مؤمنی که خدا و رسولش او را به تنهایی جامعه و ملت می‌شمارند - برآمده نمی‌تواند؛ بلکه آنچه پس از رسیدن و مجهز شدن به این کشفها ضروری است تلاش پیگیر مخلصانۀ عملی؛ گزینش و استفاده از بهترین ابزار مورد نیاز؛ تعیین و بهره‌گیری از مثمرترین روشها؛ شناسائی، معرفی و گزینش بهترین موقعیت‌ها و شرایط و... در حوزه نگرشها و گرایشهای هویت‌بخشندۀ و تمدن‌ساز انسانی است.

اصلاً مسئله را باید اینگونه مطرح نمود که: تمدن « حالت و موقعیتِ داشتنی‌های مادی » نبوده، بلکه به صورتی ذاتی و گوهرین « حالت و موقعیت هستیمندانۀ فعال و شدنِ بالفعلِ وجودی » است. بعضی از بچه‌تراها « گمان » می‌کنند که هر کشوری که ساختمانهای بلند و مجهز، ماشین‌های متنوع، کارخانه‌های ابزارساز، خیابانهای صاف و پاک و هموار، ابزار مشغولیت‌زای تکنولوژیک، سرمایه مادی زیاد و توان مصرف کالاهای بیشتر - و به ویژه صنعتی - را « داشت » متمدن است! و

هر فردی هم که از امتیازهای مشابه برخوردار بود نیز! اگر چنین باشد، هر گاه در یکی از عقب افتاده‌ترین کشورهای دنیا، و یا در یکی از بدوی‌ترین قبایل نیمه وحشی، مدرن‌ترین وسایل و ابزار ممالک معظم صنعتی را وارد کرده و مردمش مورد استفاده قرار دادند، باید آن کشور و یا آن قبیله مردمی «متمدن» به حساب آیند! در حالی که هیچ احمقی، چنین حرف چرندی را نمی‌پذیرد.

بر مبنای مفاد همان باور و برهان، باید افزود که: این مسئله به کشف، اختراع، ساخت و مصرف خود یک جامعه هم مربوط نمی‌باشد، که مثلاً بگوئیم: چون در دوران ما و تاریخ کنونی غرب هم خودش زمینه‌های صنعتی، مادی و رفاهی را کشف کرده، هم اختراعات را تکامل بخشیده، هم به ساخت و تولید و پخش انبوه رسیده و هم بابتی خیالی مصرف نموده و قسمتی از این کارها را - و به ویژه مصرف ابزار تکنولوژیک را تبلیغ و حمایت - می‌کند، لذا جامعه‌ئی از هر نظر و هر جهت متمدن بشمار می‌رود! بلکه تبلور و حاکمیت راستین تمدن وابسته به اینست که:

چه کشف کرده؟ و این کشف چه جوهری، چه ارزشی، چه جهتی و چه معنایی داشته و در جهت تحقق، کمال و شکوفائی چه اصل و امری قرار داشته و کمک رسانیده می‌تواند؟!

حال، این کشف و آن دریافت، کشف یک نظام متعالی عقلانی، عقیدتی، ارزشی، عاطفی باشد یا یک گنجینه صرفاً مادی فرق نمی‌کند؛ بلکه آنچه در این رابطه بسیار مهم و تعیین کننده می‌باشد، اولاً شناخت دقیق و کامل موضوع و زمینه و سپس نحوه برخورد و موضع گرفتن در برابر اوست.

به عبارتی دیگر، فقط در صورت شناخت و انتخاب معنیدار (آزادانه، برهانمندان، ارزشمندانه و کمال‌محورانه) موضوع و بهره‌جویی کمال‌بار، عزت‌بار، آرامش‌بار، سعادت‌بار، طراوت‌بار الهی است که فرد و یا جامعه حالت هستیمند بودن خود را ثابت کرده و متمدن بودن خود را مسجل می‌سازد. و از آنجا که در این رابطه و زمینه ویژه (تمدن) چون اصل انسان و موضوع، شکوفائی «کلیه امکانات و ظرفیتهای وجودی» اوست، موضوع مورد گزینش، هرگز و به هیچ روی نمی‌تواند مربوط به یک بعد از ابعاد وجودی و به یک زمینه از زمینه‌های حیاتی او محدود شده، سایر ابعاد و زمینه‌های ارزشمند وجودیش را - به هر دلیل و به هر بهانه - به باد تحقیر، فساد و فراموشی بسپارد؛ بلکه همانگونه که در جایجای این بخش ویژه (تمدن امری انسانی است) از زاویه‌های متعددی تذکر داده شده و - به گمان بعضی‌ها به تکرار - آمد، این کشف و رویکرد و... باید فراگیر و همه جانبه بوده، به عمیق‌ترین زمینه‌ها و ابعاد هستی انسان نظر داشته، پیوندها و



رابطه‌های معنوی، ارزشمند و کمال‌بار وجودیش - اعم از مادی و معنوی، فردی و جمعی، سیاسی و عاطفی و... - را مورد توجه جدی قرار داده و در کلیه زمینه‌ها - **دقت شود** - : متناسب با « **نیاز وجودی** » و ارتباط و اثری که در رابطه با « تحقق و شکوفائی هویت الهی » دارند، و نه هیچ امر دیگری، به موضوع و زمینه بها داده و برخورد نماید. چه در غیر این صورت، کلیه آن تلاشها، کشفها، اختراعات، ساخت و پرداخت‌ها و مصرفها و... نه تنها نخواهند توانست ممثل و نمایش دهنده سیمای تمدنی واقعی و انسانی باشند! که عملاً با کلیه نیرو و توان به عامل فساد، تلاشی و نابودی خود - و از جمله: آن تمدن‌پنداری - بدل خواهند شد؛ بطور مثال: شرکاتی که برای غافل نگه داشتن کلیه وسیعی از هموعان خویش و ایجاد مشغولیتی انحرافی و فسادبار و تهی کردن جیب‌هایشان و در نتیجه به تلاشی کشانیدن گوهر عمر خود و آنان، و گردد کردن سودی عبث و ارزش‌ستیز، چیزهائی همچون تانگ، تلویزیون، ویدئو، ضبط‌های آنچنانی، ماشین‌های ورزشی، وسائل وقت‌کشنده‌ئی مانند سه‌گا، آتاری و... - تولید کرده، به فروش رسانیده؛ تنوع بخشیده و دوباره و چند باره تولید کرده و به فروش رسانیده، و در مسیر این تلاش - که از دیدگاهی « فقط سود و تصاعد عدد سود » محور بوده! و از دیدگاهی دیگر، تخریب همه جانبه انسان، طبیعت، فرآورده‌های تکنولوژیک و... محور می‌باشد - هم از خود و کمال و مکانت وجودی خود غافل شده، هم بر تبلور اعزاز، شرافت، آزادی و آرامش معنیدار خود چشم می‌پوشد و هم دیگران را به همه این دردها گرفتار می‌سازد، با آنکه کالاهای پیشرفته شیک گران قیمت صنعتی تولید و ارائه می‌کند، ولی بدان علت که همه این تلاشها و امکانات و زمینه‌ها و... را در برابر هویت الهی انسان قرار داده و بدلالی انکارناپذیر مانع تبلور و شکوفائی آن می‌گردد، نه تنها همه چیز را به تخریب می‌سپارد که اگر واقعاً عاقلانه توجه شود، مسجل خواهد شد که به « نفس تمدن » به عنوان مشخصه عالی جامعه انسانی نیز ضربه وارد ساخته و خیانت می‌کند.

مرحوم دکتر شریعتی، در کتاب تاریخ تمدن سخن جالبی دارد که چون با موضوع مورد بحث ما نزدیکی دارد، ارمان خواننده پر حوصله خویش می‌داریم:

« انسان متمدن انسانی نیست که دارنده مصالح تمدن باشد، چون می‌توان مصالح تمدن ( ماشین و یخچال ) را در اختیار یک وحشی گذاشت، بلکه تمدن، عبارت است از یک مرحله تعالی فکری و روحی انسان یا جامعه، و در حقیقت « خود آگاهی انسانی و اجتماعی و سیاسی » شاخصه

تمدن فردی و « نظام و جهت مشترکی که در آن افراد در حالی که فردیت خویش را در جامعه می‌بازند از آن شخصیت میگیرند » شاخصه تمدن اجتماعی است.<sup>(۱)</sup>

« اگر روشنفکران جهان سوم در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین، تمدن را یک رشد تکامل معنوی انسان بدانند، برای متمدن ساختن مردم راه دیگری در پیش میگیرند نه اینکه در صدد حمل و انتقال مصالح تمدن اروپائی باشند. تمدن یک مسأله انتقالی و صادراتی نیست، بلکه تمدن یک جوشش خودآگاهانه آفریننده و اعجازگر است که باید در انسان پدید آید. یک درجه متعالی فکری و روانی است که باید جامعه را به آن مرحله بالا برد.

باید انسان را تغییر داد، نه اینکه وسایل زندگی را مدرن کرد. وقتی وسایل عوض شود، بخاطر سازش و آماده شدن برای مصرف آن کالاها، مسلماً انسان یک مقدار عوض می‌شود ولی ینش انسان عوض نمی‌شود، فقط ذوق مصرف انسان عوض می‌گردد. هر جامعه متمدنی ماشین، برق، تلویزیون، هواپیما و اسلحه دارد، اما هر جامعه‌ئی که اینها را داشته باشد حتماً متمدن نیست.

بنابراین انسان متجدد با انسان متمدن فرق دارد. در صورت اول (متجدد) با تغییر ظاهری وسایل زندگی، انسان متجدد می‌شود در حالی که در صورت دوم با تغییر ینش، انسان متمدن میشود.<sup>(۲)</sup> مالک بن نبی هم معتقد است که:

« توجه به ابزارها و امکانات، تا وقتی که ساخت انسان بر آن ابزارها پیشی نجوید، سودبخش نخواهد بود. بنابر این انسان است که کلید تمدن است.

موضوع مربوط به ابزار نیست که بتوان با در اختیار نهادن دارایی با انواع وسیله‌ها، آن را ایجاد کرد، موضوع مربوط به انسانی است که برای رهبری و به کارگیری این ابزارها آماده است. و طبعاً مشکل آماده‌سازی، به انسان و اندیشه او پیوند دارد و دستاوردهای اجتماعی ابزارها نیز به تلاش و رفتار انسانی که آنرا به کار می‌گیرد بستگی دارد.<sup>(۳)</sup>

۱ - تاریخ تمدن، ص ۴۵ و ۴۶

۲ - تاریخ تمدن، ص ۴۶ و ۴۷

۳ - آفاق جزائریه، ص ۶۷؛ به نقل از کتاب « مالک بن نبی، اندیشمند مصلح » ص ۲۷۸

## تلاشی رسواگر

در بخش نخست این نبشته مطالبی پیرامون تلاشهای تحریفی استعمار به عرض خواننده واقعیت جوی ما رسید، در اینجا مسئله را در رابطه با گوهر معنوی تمدن، روشها، ساز و کارها و ابزار مورد سوء استفاده کارشناسان استعمارپیشه غرب مورد توجه قرار داده، ذهن خواننده جوان خود را به سیر گوشه دیگری از واقعیت‌ها دعوت می‌داریم.

فن سالاران استعمارپیشه، در طول تاریخ رشد تلاشهای استعماری خود به این نتیجه رسیدند که: آسانترین راه چپاول ملل دیگر و در نتیجه سروری همه جانبه کردن بر آنها، نفوذ در مغزها و افکار آنها می‌باشد. لذا بر آن شدند تا از خودباختگی و خودفروختگی عده‌ئی خاص و ساده اندیشی جمعی قابل توجه، سوء استفاده کرده، چنان وانمود نمایند که همان‌گونه که فهم و برداشت ما غربی‌ها از امور و مقوله‌های طبیعی و تجربی درست و مثمر بوده و ما را به کشف و اختراع این همه ابزار صنعتی قادر ساخته است، فهم و برداشت‌های ما از مقوله‌ها و امور اجتماعی، ارزشی و انسانی نیز درست و انکارناپذیر می‌نماید!

این در حالی است که دانشی مردی فرهیخته از خطه خود غرب (رنه گنون) نه تنها به این باور شایدانه آنها هیچ ارزشی قابل نمی‌شود، که در رابطه با کل نظام علمی معنا باخته غرب معتقد است که: «... «علم غیر روحانی»، علم متجددین بحق میتواند بدانسان که در جای دگر از آن سخن رانیدیم بکردار یک «دانش جاهل» نگریسته شود: دانشی از سنخ پائین، که خود را یکسره در طراز پست‌ترین واقعیات نگه داشته، دانشی جاهل به هر آنچه از خودش برتر است، جاهل بهر مقصد عالتر از خود، جاهل از هر اصلی که بتواند برای وی در میان معرفتهای تام و کامل گوناگون مقامی مشروع تأمین سازد، هر چند این مقام محقر و خوار باشد. و لا علاج این دانش در قلمروی امور نسبی محبوس و زندانی است یعنی در همانجا که می‌خواهد خود را مستقل و قائم بالذات اعلام دارد، و بدینسان خود به دست خود، هرگونه پیوندی را از حقایق متعالیه و برتر و از معرفت عالیه گسسته است، و دیگر چیزی جز یک دانش عبث و موهوم نخواهد بود، دانشی که بحقیقت از هیچ جا منبعث نگردیده و به هیچ جا راه نمی‌برد.»<sup>(۱)</sup>

مالک بن نبی را نیز در همین رابطه نظری قابل تأمل می‌باشد:

« با تسلط افکار اروپا، ارزشهای انسانی سقوط کرد و ارزش کمیت طغیان نموده، کرامت انسان و آزادی او نیز با آن از بین رفت و تعادل ذاتی او نابود گردید. بدین طریق بشریت در فلسفه‌هایی در غلتید که در طرح راه‌حل‌هایی برای رویارویی انسان با واقعیت موجود تلاش می‌کردند ولی نه تنها سودی نمی‌رساندند که یهودگی را افزون می‌ساختند. <sup>(۱)</sup> »

این ترفند حماقت‌بار باعث شد تا ظرف دو قرن گذشته نظریه‌ها و مکتبه‌های عدیده، متضاد و حتی مسخره‌ئی را در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، ادبی، جامعه‌شناسی، روانشناسی و... طراحی و تبلیغ کرده و سپس شرمسارانه، شکست و ابتذال‌شان را پذیرفته و راهی زباله‌دان تاریخ‌شان سازند. لغزیدن عده‌ی زیادی از متفلسفان شهرت‌طلب غرب و مقلدان بوزینه‌صفت خودباخته‌ی عقده‌ئی آنها در شرق و به ویژه در جهان اسلام به مزبله‌ی تهوع آور پست مدرنیسم بی‌ریشه‌ی تناقض‌بار اصول‌ستیز، نتیجه‌ی تداوم همان ترفند رسوائی آور بوده و کار پیروان مؤمن خود را به جائی رسانیده است که عاقلان و ارزش‌باورانِ مدافعِ تجدد، نه تنها از نگرش به آنچه بافته‌اند و حسرت‌مندانه دور ریخته‌اند! که از نحوه‌ی حضور و تقرر روابط و مناسبات حاکم شده بر فن‌سالاری اظهار شرمساری و ابراز نفرت می‌کنند.

در اینجا، قبل از پرداختن به سایر موارد و مقوله‌های مربوط به این بحث، خوبست تا با صراحتی تأویل‌ناپذیر روشن داریم که: آنچه را عده‌ئی از غربی‌های بی‌غرض ساده‌دل‌ظاهرین و... « تمدن <sup>(۲)</sup> » قلمداد می‌کنند، ما اصلاً تمدن نشمرده و آنرا « فن‌سالاری <sup>(۳)</sup> » به حساب می‌آوریم. و این، معنای آنرا نمی‌دهد که ما معتقد باشیم در غرب از جلوه‌های تمدن و انسان‌متمدن خبری نیست! چرا که باورمان کاملاً به عکس می‌باشد.

آنچه ما معتقدیم آنست که: در غرب، به واسطه‌ی غلبه‌ی روح‌کشنده و علالت‌بار فن‌سالاری در گستره‌ی انکارناپذیر « نظام‌ها، احکام و مناسبات حاکم بر امور اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، نظامی،

۱ - آفاق جزائریه، م. س. ص ۶۸؛ به نقل از: « مالک ابن نبی، اندیشمند مصلح » ص ۲۷۷

۲ - هر چند که گاهی از آن به عنوان « تمدن مادی » تعبیر می‌کنند!

۳ - آنهم با همان نگرش و دریافت ویژه‌ئی که حاکی از یکسویگی او در جهت تخریب همه چیز، همگان و حتی خودش می‌باشد.

اجتماعی و حتی هنری! «گوهر تمدن واقعاً انسانی امکان تبلور و بروز نیافته و اکثریت مطلق مردم این دیار در زیر یوغ نیرومند نظام‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی و... بالا خزیده از روابط فن‌سالاری اسیر بوده، نه تنها از تمدن و آثار برکتبار مدنیت معنادار انسانی محروم می‌باشند! که متأسفانه از درک اسارت همه جانبه خویشتن نیز محروم مانده‌اند!

به هر حال، ما اصلاً این گفته برخی از غربی‌ها را که متواضعانه باورمند بوده و ناشیانه تأکید می‌ورزند که: «تمدن کنونی غرب - متأسفانه - تمدن مادی می‌باشد» باور نداریم. زیرا خصلت جوهری و ذاتی تمدن، انسانی بودن و لاجرم استعلائی بودن آنست و لاغیر. معنای ضمنی این گفته آنست که تمام آثار و امکانات یک تمدن - اعم از مادی و معنوی - در خدمت تعالی بخشیدن به انسان بوده و در جهت نمودار ساختن عزت، سعادت، کمال، طهارت، آزادی و آرامش معنادار انسان قرار دارند!

با این مایه از باور و بینش و با آنهمه شواهد افشاگرانه، چه کسی جرأت می‌کند تا اعلان نماید که ابزار تکنولوژیک دنیای فن‌سالار امروزی و روابط و مناسباتی که در ساز و کارها، جهت‌دهی‌ها، هدف‌گزینی‌ها، سودپرستی‌ها و فرایند کلی و عمومی آنها اعمال می‌شود بخردانه و ارزشمندانه و در نهایت، در خدمت انسان و در جهت شکوفائی، رشد، آرامش و روح الهی اوست؟! زیرا جز مغرضین استعمارگری که واقعاً از شناخت پدران خویش محروم و از درک موقعیت پلشتی‌زای خویش بی‌نصیب می‌باشند، هیچ انسان بخرد با وجدانی را نمی‌توان سراغ داد تا معتقد باشد که «فن‌سالاری سودمدار» امروز غرب، با همه ابزار و فرآورده‌های تکنولوژیک خویش در خدمت انسان و در مسیر رشد، تعالی، عزت، آزادی و آرامش استعلائی او قرار دارد.

ما فقط زمانی می‌توانستیم به این باور غریبان مهر صحت و درستی بگذاریم که متوجه می‌شدیم، حداقل ابزار تکنولوژیک، و آنچه را خود آنان تمدن صنعتی می‌خوانند، در جهت رشد واقعی و خرد پذیرانه انسان و در خدمت آزادی او از اسارت فن‌سالاری می‌بود! و تنها در آن صورت بود که می‌توانستیم با اندکی جرأت و خرواری مسامحه، آنرا «تمدن مادی و یا صنعتی» بنامیم. این در حالی است که همه شواهد علیه این پندار سهل انگارانه و آن اعلام ناشیانه می‌باشد! زیرا که در جهان صنعتی این فن‌سالاری (تکنوکراتیسم به معنای مذهبی و ایدئولوژیک آن؛ و نه خود فن و یا تکنولوژی) سود حاصله از فروش تخریبی و ویرانگر آن؛ و احیاناً لذت پا گرفته از

بهره‌وری گونه‌ها و جلوه‌هائی از آنست که:

هم بر فنان ( تکنولوژیست ) و خصلت الهی، هویت استعلائی، ارزشهای روحانی و اشراقی او، به شکلی سخت تر حمبار و هراس آلود حکومت می‌کند؛

هم بر خود ماشین حکمفرمائی می‌نماید؛ زیرا که همه احکام و مناسبات تبلیغاتی در جهت هر چه زودتر مصرف کردن - و در نتیجه زودتر تخریب کردن و تلاشی ساختن - او قرار داشته و با استفاده از هنر و زیبایی و زن و... تلاش می‌شود تا هر چه سریعتر « جانشینی دیگر » و ظاهراً مدرنتر، نو تر و رنگین تر برایش بتراشند!

و هم بر نفس علم و صنعت و هنر و... حکومت می‌نماید؛ زیرا که شخص علم، هنر، صنعت و... را در خدمت سیاست‌های آبروریزانه سودمحور و غرض ورزیهای شرم آور عقده‌مندانه شیطنت‌بار قرار داده و اسیر پنجه توهّمات بدبختان سیه‌روئی ساخته است که جز جنگیدن با هویت استعلائی خود و هموعان خود هنری نداشته و جز از طریق نابود کردن امکانات، استعدادها و خصایل ربانی انسان به « کسب لذت و یا سودی » دست نمی‌یابند! و این همه مؤید آنست که انسان در نظام فن‌سالار امروزی به وسیله‌ئی بدل شده است که فقط می‌تواند با هزار گونه جان‌کندن پولی فراهم آورده، اولاً ابزار متنوع تکنولوژیک را خریده و جمع می‌نماید، آنهم بدون اینکه به آنها واقعاً هیچ گونه نیازی داشته باشد! سپس آنها را بکار گرفته ( مصرف نموده ) و خراب کند، آنهم بدون آنکه هیچ گونه هدفی استعلائی را تعقیب نموده باشد.

دنیای فن‌سالار امروز با به نمایش نهادن گونه‌های متنوع، چشم نواز، دلفریب و غافل سازنده مشغولیت آفرین خرت و پرت‌های نابکار صنعتی - بدو معنی - انسان بیچاره اسیر خود را چنان سردرگم ساخته است که: به فکر یافتن و داشتن هر چیز مدرنی هست، جز به فکر یافتن و داشتن هویتی مدرن و شخصیتی واقعاً ممتاز، منفرد و به خود رسیده!

به هر حال، همین ناسازگاری، ناهم‌جهتی و جبهه‌گیری علنی ابزار صنعتی از موضع تکنوکراتیسم و از طریق بکار گیرندگان‌شان با انسان و علیه هویت استعلائی او می‌باشد که ما را بر آنداشت تا آنچه را عده‌ئی تمدن غرب می‌نامند و می‌باوراند به بوته نقد و ارزیابی بخردانه ارزش‌محورانه بسپاریم!

از طرفی، تا آنجا که تحلیل تاریخی تلاشهای مدافعان و پیروان عقیده فن‌سالاری به نمایش می‌گذارد این نکته مسلّم می‌باشد که: نظریه پردازان استعمار همه تلاش خود را صرف آن نمودند

تا؛ تمدن را مساوی و معادل توسعه مادی و تمرکز و تکاثر ابزار و داشته‌های صنعتی جلوه داده، بار و جهت انسانی، معنیدار و ارزشبار آنرا از نظرها دور نگهدارند! هر چند از نیمه دوم قرن نوزدهم سعی بلیغ و جهد عمیق به خرج دادند تا پنداشته‌های سیاسی - اجتماعی خود را نیز، آخرین دستاوردهای خرد و قوای فکری بشر جا زده و در رأس هرم اندیشه‌های ارزشمند و انسانی قرار دهند! اما از یک طرف، مُد شدن نظریه پردازیهای مسخره و مکتب تراشیهای ناشیانه پیاپی، افشاگر روحیه شیادانه آنان شد و از دیگر طرف تحقیقات علمی در زمینه‌های مختلف نشان داد که اینان ریشه و مبنای علوم مختلف را از دیگران - و عمدتاً از مسلمانان - به عاریت گرفته‌اند. هر چند که روحیه تفرعن و استثماری اجازه نمی‌داد تا نظریه پردازان فن سالاری ادای دین نموده و فضل متقدم را گردن نهند.

به هر حال، نظریه پردازیهای آنان از یک طرف و تلاشهای مستمر مزدوران چشم و گوش بسته آنان از دیگر طرف باعث شد تا عده زیادی از مردم مسلمان گمان برند که تمدن معادل و مساوی با پیشرفت مادی و توسعه تکنولوژیک بوده و لذا دنیای فن سالار غربی را متمدن پندارند! و این پندار بی پایه باعث شد تا عده‌ای از ساده لوحان اینان نه بتوانند جوهر و جهت سودمحورانه، ارزش زدایانه، هویت ستیزانه، اسارت پرورانه، شرم زایانه، آرامش براندازانه، اضطراب زایانه و در یک کلام ضد انسانی روابط و احکام و مناسبات فن سالاری را دریابند و نه با جوهر و جهت استعلائی تمدن معنادار انسانی آشنائی بهم رسانند! پیامدهای حقارتبار این پندار خجالت انگیز خیلی بیشتر از آنست که این بحث را مجال طرح و تبیین و شرح آنها باشد. زیرا وقتی عده‌ئی خود را از هر نظر حقیر یافته و تفکر و تعقل و تجربه‌های سازنده معنیدار را از آن غرب و در حوزه استیلای او بیابند، دیگر برای خود حضور و معنائی جز تقلید، بردگی، دنباله روی و... قایل نتوانند شد.

رسیدن به همین پندار و دریافت موهمانه مسخره از خود و هویت خود می‌باشد که گله‌های هویت باخته‌ئی از غریزندگان و مؤمنان به نظام فن سالاری را نه تنها به تقلید بوزینه‌وار نگرشها و گرایشهای ضد انسانی غرب واداشته است! که عده‌ئی از مغرضان و بد سیرتان تیره دل را بر آن داشته است تا اندیشه‌های صادراتی، استعماری و ضد ارزشی تکنوکراتهای غرب را مفید و مثمر معرفی کرده و در پایان کار و در نهایت تحلیل، با افزودن فقط بر عدد سرمایه‌های استثمارگران غارت‌پیشه - و نه ارزش وجودی آنان - دین و دنیای جمعی از انسانها را به تباهی کشانند!

آنچه را این خودفروخته‌های بدبخت به دستور فن‌سالاران استعمارگر تأیید و تأکید می‌دارند، فقط طراحی و برنامه‌ریزی حول زمینه‌های تکنولوژیک، توسعه اقتصادی و پیشرفت زمینه‌هایی مادی و صنعتی بوده و با همه وجود تلاش می‌ورزند تا مردم را از مقایسه «بهائی» که برای تحقق این کارها باید پردازند دور و غافل نگه داشته، ارزش رسیدن به نظام فن‌سالار، سودمحور، تکاثر و تمرکز مادی طلب، و رفاه بهیمی زاده شده از روابط ننگبار آنها بالاترین ارزش ممکن در دنیای امروز جا زنند!

تا آنجا که از مطالعه روشهای هویت برانداز تکنوکراتهای استعمارپیشه مسجل شده است، اینان معتقد می‌باشند که: با طرح مادی جلوه دادن تمدن و بهره‌گیری از بلندگوها و مزدوران بومی خود در سایر کشورها خواهند توانست امر ضرورت عقلانی گسترش نظام فن‌سالاری، و ارزشی و انسانی بودن آنها استیلا بخشند! لذا اینان با طرح مقوله‌هایی از قبیل اینکه: چه کسی می‌تواند ارزش ماشین‌های مختلف، هواپیماها، کشتی‌ها، تلفن، کامپیوتر، جاده‌های فلان و... را انکار نماید؟! چه کسی باورمند است که مسافرت با استر و اسب و الاغ، بهتر از ماشین و طیاره است؟! چه کسی می‌تواند بگوید که خانه‌های سست‌بنیان گلی از سیمانی - آهنی مفیدتر و مداوم‌تر است؟! و غیره، اولاً، مفید و کارآمد بودن زمینه‌هایی را معادل ارزشمند بودن جازده و هنوز هم می‌زنند؛ ثانیاً، با جلوه دادن و به یاد آوردن آن زمینه‌های نظر فریب، مانع دریافت موضع و فهم موقعیت انسانهایی شده و می‌شوند که می‌خواهند از این فرآورده‌ها استفاده نمایند؛ ثالثاً جهت ارزشی و ضد ارزشی داشتن فرآورده‌ها را مخدوش ساخته، با بی‌طرف جازدن آنها، فرد را از توجه به گوهر و جهت زمینه غافل می‌سازند؛ و رابعاً، آثار و تبعات انکارناپذیر رویکرد به روابط و مناسبات فن‌سالاری و تکنوکراتیسم را منحصر به بهره‌وری‌های ظاهری و لاجرم غیر ارزشی ساخته، نمی‌گذارند تا افراد متوجه ضرر و زیانهای بسیار عمیق، ویرانگر، ضد ارزشی و هویت برانداز آن شوند.

این در حالی است که به گواه به اصطلاح «انساندوستان» حتی ملحد و خدانشناس غرب، انسان در روابط و مناسبات دنیای فن‌سالار غرب، موضع و موقعیت انسانی و معنیدار خود را از دست داده و به ابزار توسعه مادی و تصاعد عدد سود تراستها و کارتلها و... بدل شده است! چرا که در این نظام نه تنها ارج انسانی اکثریت مردم در بند فن‌سالاری از یاد رفته و به اشیائی بدل شده‌اند که فن‌سالاران از آنها در جهت ازدیاد بخشیدن به اعداد سود توهمی خویش کار می‌گیرند! که



خودِ کارشناسان و سلطه‌فرمایان فن‌سالاری نیز، آدمیت خود را از یاد برده، تا به آن حدّ از پستی و پلشتی سقوط کرده‌اند که «انسان» را وسیله و ابزار تحقق سود مادی می‌سازند! اینان، چون ارزش و هویت الهی خود را از یاد برده و در مواردی حتی عملاً انکار و نفی کرده‌اند، نمی‌دانند که وقتی توسعه مادی جهت استعلائی نداشت؛ وقتی در مسیر رشد ارزشهای وجودی نبود؛ وقتی در جهت معنیدار ساختن لذات و آرامش و رفاه انسانی نبود؛ وقتی از عهده توجیه ارزشمندانه و عاقلانه ساز و کارها، اصول و مناسبات خود برآمده نتوانست؛ وقتی نارسائیه‌ها، نابکاریها و آثار زیانبار و ضد ارزشی آن مسجل شد؛ و در یک کلام: وقتی از بالا بردن مکانت و رتبت وجودی انسان و هویت انسانی - در برابر بالا بردن عدد سود اقتصادی - ناتوان بود، هرگز و به هیچ روی، دیگر سود نبوده، بلکه زیان است؛ دیگر ارزش نبوده، بلکه ضد ارزش است؛ دیگر با انسان رابطه انسانی نداشته، رابطه اش معاندانه، تحقیرگرانه و ضد انسانی است؛ چرا که عیناً و عملاً انسان را از موقعیت و موضع انسانی او ساقط ساخته است!

اینان، در تمام طول تاریخ فن‌سالاری معاصر نخواسته و نگذاشته‌اند تا انسان به عنوان کسی که کاشف و مخترع کلیه این ابزار بوده و همه را برای بهتر و لاجرم ارزشمندتر ساختن زندگانی و اثبات کمال وجودی و ارزش موقعیت استثنائی خود درست کرده و بکار می‌گیرد، بفهمد که: ارزش وجودی انسان و حتی یک نگاه و یا لبخند محبت‌آمیز او از کلیه فرآورده‌های مادی همه تمدنهای تاریخ بشر بهتر بوده و جز آفریدگار او، نه عظمت و والائی آنرا دریافته می‌تواند و نه ارجش را - چنانکه شایسته است - می‌تواند نهاد! پس باید متوجه باشد تا نه تنها هیچ چیزی - ولو که بسیار پر قیمت - هرگز نتواند ارزش و موقعیت محوری و الهی اش را تهدید نماید! که همه جا به عکس قضیه عمل کرده و القاء نمودند که: ارزش‌ها، مایه گرفته از داشتن و مصرف کردن همین خرت و پرت‌های تکنولوژیک می‌باشد!

اینان نمی‌گویند که ارزش واقعی انسان در آنست تا عمر عزیز و گرانبها را در طریق تحقق و شکوفائی عقل و ایمان و عرفان و ینش و معرفت و طهارت و اشراق و تقرب به آفریدگار صرف نماید؛ بلکه عملاً با همه وسایل فریاد می‌کنند که ارزش واقعی وجود انسان در آنست که عمر را صرف به کارگیری - و لاجرم فرسودن ابزار مشغولیت بار صنعتی، و باز، خریدن و فرسودن مدل‌های جدیدتر آنها، و باز ... - ابزاری سازد که ما برایش تهیه دیده‌ایم! تا عدد سود ما بالا رود! و مکانت

وجودی او پائین!

اینان نمی‌خواهند تا انسانها بفهمند که: این خود انسان است که به این ابزار وجود و معنی و ارزش بخشیده؛ و لذا، فقط وقتی می‌توانند با ارزش باشند که در خدمت ارزشهای والای انسانی قرار گرفته باشند، و لاغیر. چرا که در غیر این صورت، در عین حال که ممکن است به جنبه‌ها و ابعاد حیوانی و وهمی او کمک‌هائی برسانند، ولی چون ارزشهای واقعی و استعلائی انسان را از موضع و موقعیت شایسته خودشان ساقط ساخته و بر جهت‌گیریهای انسانی - ارزشی وی سلطه پیدا کرده و از این طریق به «انکار و نفی» اصالت و محوریت آنها می‌پردازند، ارزش انسانی خود را ابطال می‌نمایند!

در رابطه با ذکر آثار و تبعات زشت و زیانبار چنین روابط و مناسباتی همین قدر بس که: هم موقعیت وجودی انسان را تا سرحد ابزار رشد عدد سودهای توهمی تنزل می‌بخشد؛ هم ارزش و موقعیت انسان بودنش را ابطال کرده، اراده، آزادی و ارزش هویت ربانی او را تحت سیطره «ارزش رشد ابزار مادی و اعداد سود وهمی» قرار می‌دهد! حال اگر همه دنیا از چنین موجودی باشد، چون از روح الهی بی‌بهره، از عزت و کرامت و شرافت ربانی محروم و از گوهر آدمیت تهی است، چه ارج و ارزشی می‌تواند داشته باشد؟!

### نگرشی فرارونده

بعضی از نظریه پردازها، بنابر نگرشها و دلایل ویژه‌ئی، چون نخواستند تا جامعه و ملتی را فاقد تمدن قلمداد کنند؛ و چون در موارد و زمینه‌هائی معین متوجه بعضی از جنبه‌های تکاملی و پیشرفتهای مادی، فکری، هنری و غیره برخی از جوامع بوده‌اند، معیار و اصول مورد قضاوت در زمینه تمدن را «نسبیت» پذیرفته و آن (تمدن) را امری نسبی قلمداد کرده‌اند. «یوگیشی» در «نظریه تمدن» همین موضوع را گرفته و اظهار داشته است که:

«... «تمدن» می‌تواند هم معنایی گسترده و هم معنایی محدود داشته باشد. «تمدن» به معنای محدود آن یعنی فقط افزایش دادن آنچه که انسان مصرف می‌کند و تجملات ظاهری که به ضروریتهای روزانه زندگی اضافه می‌شوند. «تمدن» به معنای گسترده‌ی آن یعنی نه فقط آسایش در زمینه ضروریتهای روزانه، بلکه همچنین پالایش مصرف و پرورش فضیلت به نحوی که زندگی

بشری را به مرتبه‌ای بالاتر ترفیع دهد.

حال، تمدن چیزی است نسبی که حد و مرزی ندارد؛ پیشرفتی است تدریجی از سطحی ابتدایی. انسان بنا به طبیعت حیوانی است اجتماعی. آدمی در انزوا نمی‌تواند استعدادها و هوش ذاتی خود را رشد دهد؛ جماعت خانواده تمامی امکانات آموزش بشری را در بر نمی‌گیرد. هر چه آموزش بیشتر باشد شهروندان یک ملت بیشتر با یکدیگر روبرو می‌شوند؛ هر چه روابط بشری بیشتر گسترش یابد و الگوهای آن تحول پیدا کند، به همان اندازه طبیعت انسان بیشتر متمدن می‌گردد و شعور بشری رشد پیدا می‌کند.<sup>(۱)</sup>

اما به نظر این نگارنده واقع مطلب اینست که تمدن با برخورداری و حفظ گونه‌ و ویژه‌ئی از نسیت، از یک اطلاق هم برخوردار می‌باشد که اگر آن را از دست بدهد، نسیت هرگز نمی‌تواند ضامن تبلور و بقای وی باشد. زیرا، تمدن در عین حال که از نظر فرآورده‌ها و محصولات مادی و معنوی - مانند ادبیات، هنر و... - خویش، دارای درجاتی می‌باشد و از این نظر «نسبی» می‌نماید ولی مشروط، (مشروط به اینکه همه چیز در خدمت رشد هویت ربانی انسان فعال گردند)؛ از نظر موقعیت و جهت، از گونه‌ و ویژه‌ئی از اطلاق برخوردار می‌باشد که اگر همین اطلاق را از وی بگیریم، از نظر وجودی کلاً بهم ریخته، هم اصالت و معنای خود را از دست می‌دهد و هم مراتب - و بگو: نسیت - خود را؛ و آن اطلاق: انسانی و معنیدار بودن آنست. زیرا تا کلیه ابعاد مادی و معنوی جامعه‌ئی - اعم از فرآورده‌های مادی طبیعی، تولیدات تکنولوژیک، نهادها و مؤسسه‌های سیاسی، فرهنگی، نظامی، اقتصادی و... - در جهت تحقق و تکامل هویت ربانی و استعلائی انسان قرار نگرفته و در همین مسیر پویا و فعال نگردند، ولو که از نظر رشد و دقت و ظرافت، از برترین درجاتش هم برخوردار باشند، چون همجهت با فطرت و در خدمت تکامل روح الهی انسان و ارزشهای پیدیل آن قرار ندارند، آن جامعه از تمدن انسانی به معنای دقیق کلمه برخوردار نتواند بود. و این، آن نسیت جهت‌باخته را ابطال کرده و از ارزش می‌اندازد. چرا که هرگز به این عقیده نمی‌باشد که چنان جامعه‌ئی از تمدن نسبی برخوردار بوده ولی از کمال تمدن محروم است؛ بلکه همانگونه که صریحاً آمد: باورمند است که چنین جامعه‌ئی اصلاً از گوهر و آثار تمدن معنیدار انسانی برخوردار نمی‌باشد.

در واقع، همین اطلاق (= در خدمتِ تکاملِ ربانی قرار داشتنِ همه چیز، و جهت الهی گرفتن همه نگرشها و گرایشها) است که: هم برای تمدن کشش و جاذبه انسانی ایجاد می‌کند؛ هم حرمت و تقدس؛ هم برای انسان دلبستگی به حیات و معنای حیات اجتماعی فراهم می‌آورد؛ هم به پیوندهای متنوع افراد معنا و ارزش و نورانیت و جاذبه و... اعطا می‌دارد؛ هم دلسوزی و التزامی معنادار نسبت به سرشت و سرنوشت وی را تقویت و تشدید می‌دارد؛ هم انسان متمدن را نیرو و نشاط می‌بخشد تا با آفتهای تمدن مورد حمایتِ خویش به مقابله و ستیز برخیزد و هم امید و اشتیاقی فرارونده‌اش عنایت می‌دارد تا به آینده و تحقق میوه‌های مینوی تمدن خوشبین باشد!

به هر حال، اگر کمی واقع‌بینی و انصاف داشته باشیم، متوجه خواهیم شد که ارزش جهانی و اهمیت فرازمانی و فرامکانی تمدن واقعی، در همین اصل مکنون بوده و از همین ویژگی بالا می‌خزد. معنای ضمنی این گفته آنست که: یکی از ویژگی‌های تمدن واقعی، ارزش جهانی تاریخی (= فرازمانی، فرامکانی، غیر منطقه‌ای، غیر قومی و...) و اهمیت و کارآئی و کمال‌زائی و عزت‌بخشی و آرامش‌دهی و کسرزدائی همه جانبه آن می‌باشد. چرا که تمدن واقعی: اولاً برای همه انسان‌ها از هر نسل و قوم و تبار و تاریخ و مکان و زمان و... پیام معنادار تعالی بخشنده دارد؛ و ثانیاً برای تمام دورانش، اعصار، شرایط و موقعیت‌های متنوع، معیار، روش و ابزار. چه تمدن را نظر به هویت و فطرت الهی انسان بوده و از آنجا که این فطرت را در مایه‌های اصلی و نهادین و تکاملی، هیچ فترت و دگرگونی نمی‌باشد، پیامش نیز در جنبه‌های نهادین تکاملی پاینده و فرازمانی، فرامکانی است.

باید به خاطر داشت که همین اصل بسیار بشکوه و واقعاً یگانه و بی‌بدیل، معیار ممتاز سازنده آن از تمدن‌نماهای قدرتمدار، ثروتمدار، شهرتمدار، لذتمدار و... می‌باشد؛ به بیانی دیگر: از آنجا که تمدن واقعی «خدا مدار» بوده و با مطلق گره خورده است، قسمتی از اصول، ارکان و مایه‌های گوهرین و کمال‌محور او به واسطه همین پیوند و ارتباط با مطلق، از گونه ویژه‌ئی اطلاق برخوردار است.

### تمدن تنها... نیست

نکته خطر جوشی که در رابطه با تمدن از چشم بیشتر مردم ما پنهان مانده، این است که متوجه نشده‌اند آیا تمدن «دارائی» می‌باشد یا «شرایط، موقعیت، احوال و جهت‌گیری»؟!

در صورتیکه تمدن را دارائی بپذیریم باز باید پرسیم: کدام دارائی است که وجود و حضور تمدن را مسجل می‌دارد؟! آیا دارائی‌های مادی، که طبیعتاً فرآورده‌های تکنولوژیک را نیز در بر می‌گیرد<sup>(۱)</sup>؟! یا سرمایه‌ها و دارائی‌های علمی؟ اخلاقی؟ ایمانی؟ عاطفی؟ حکمی و عرفانی می‌باشد؟! زیرا که بنابر نگرشی ویژه، نمودهای تمدن کلاً به دو دسته تقسیم می‌شوند:

**الف - نمودهای مادی؛** که در همه ادوار تاریخ عده‌ئی از تبارها و ملل داشته و غرب امروزی نیز دارد.

**باء - نمودهای معنوی؛** که باز در طول تاریخ برخی از ملتها و اقوام داشته ولی دنیای امروزی در غرب در کلیت خود فاقد آن می‌باشد.

بر مبنای این تقسیم، اگر گوهر تمدن را « ارزشهای معنوی و انسانی » بشمار آوریم، غرب به دلیل ارزش ستیزی عملی، بی‌پرده - و متأسفانه در مواردی افتخار آمیز - در ابعاد علمی، سیاسی، اقتصادی و... متمدن که نیست، هیچ، بلکه زیانکار و غیر متمدن هم هست! ولی اگر جوهر و حقیقت تمدن را پول، ماشین‌ها و ابزار متنوع صنعتی، راحتی، لاقیدی و... انگاشته و قبول نمائیم، ما ملت‌هائی که نداریم، متمدن که نیستیم، هیچ، بلکه زیانکار، بدوی و غیر متمدن هم هستیم!

آنچه در این رابطه سرنوشت‌ساز بوده و به شدت قابل تأمل می‌نماید اینست که عالمانه دریابیم: آنچه غرب امروز و نظام فن‌سالار حاکم بر آن دارد چیست؟

انسان را در کجای این نظام قرار داده، چه مکان و ارزش و نقش و مسئولیتی برای او قایل است؟!

چه رابطه‌ای با هویت انسانی برقرار کرده است؟!

چه آثار ارزشی و ضد ارزشی از خود بروز داده است؟!

به تکامل ذاتی، رشد و شکوفائی هویت او چه مقدار افزوده و یا از آن کاسته است؟! و اما آنچه ما داریم چه هستند؟!

انسان را در کجای نظام قرار داده، چه مکان و ارزش و نقش و مسئولیتی برای او قایل است؟!

چه رابطه‌ای با هویت الهی او برقرار می‌کند؟!

---

۱ - که مبنی بر این نگرش، باید قبول کنیم که: هر قوم و تبار و جمعی که بیشتر داشته باشد متمدن تر است! در حالی که هیچ احمقی را چنین اعتقادی نبوده و نمی‌باشد.

چه آثار ارزشی و ضد ارزشی از خود بروز داده است؟!

به تکامل ذاتی، رشد و شکوفائی هویت او چه مقدار افزوده و یا از آن کم نموده است؟! و غیره. به هر حال، آنچه در رابطه با شناخت جوهر و مؤلفه‌های جوهری تمدن فراچنگ من تبه روزگار افتاده اینست که: تمدن «قدرت» تنها نیست؛ ولو که این قدرت، طبیعت را تشر بزند! هر چند که قدرت نظام یافته کانالیزه شده در جهت تحقق، کمال و شکوفائی هویت الهی انسان می‌تواند نماینده تمدن انسانی باشد.

«گفته می‌شود در جامعه غربی، رشد اقتصادی ارزش مسلطی است و این موضوعی است که درباره آن نیز احساسات بهم آمیخته‌ای وجود دارد. این از بسیار جهات هدفی بوده است که دنبال کردن آن نفع داشته است. اما هنگامی که به نوعی تک هدفی بیانجامد که می‌خواهد «آخرین درخت غول را بیاورد، زیباترین سواحل را آلوده سازد، ماشینهایی اختراع کند که به زندگی گیاه و انسان آسیب زند و آنرا نابود سازد»، آنگاه باید با این گفته موافق بود که داشتن «تنها یک ارزش» از لحاظ انسانی دیوانگی است.<sup>(۱)</sup>

در کتاب «نظریه تمدن» آنجا که نویسنده اش جوامع را به گروههای متنوع فرضی دسته‌بندی می‌دارد، نظیر همین مطلب را با بیانی معنیدار و تأمل انگیز، اینگونه ابراز داشته است:

«... و حالا گروه سومی از مردم وجود دارند. آنان از نظر چیزهای مادی خود کفا هستند اما نظم اجتماعی و تصویری از حقوق برابر ندارند. بزرگ بر کوچک نظارت نمی‌کند. قوی ضعیف را سرکوب می‌کند. فقط قدرت بر جامعه حکومت می‌راند. در زمانهای قدیم اروپا<sup>(۲)</sup>، به عنوان نمونه، چنین بود. آیا می‌توان اینرا تمدن و روشنگری نامید؟ درست است که در اینجا دانه‌های تمدن رسیده‌اند، اما ما نمی‌توانیم این مرحله خاص را تمدن بنامیم.<sup>(۳)</sup>»

به همان قیاس، تمدن «علم» تنها هم نیست. هر چند که این دانش بتواند گوشه‌ئی از نیروهای طبیعت را در تسخیر خود داشته باشد.<sup>(۴)</sup> هر چند که علم جهت یافته قرار گرفته در خدمت تکامل

۱- تکنولوژی و فرهنگ، ص ۲۰۵

۲- همه این موارد در حال حاضر از شدت و قوت بیشتری برخوردارند!

۳- نظریه تمدن، ص ۵۵

۴- اگر چه این فرضی محال می‌نماید، چرا که انسان خود، فقط جزئی از نمودهای طبیعت بوده و نفس این تسخیر نیز، فقط بر مبنای قوانین و روشهایی ممکن می‌شود که طبیعت و نیروهای حاکم بر آن در اختیار انسان می‌گذارد.

هویت الهی انسان و تشدید و تزئین و تمحیص عبودیت او می‌تواند نماینده تمدن باشد.

تمدن «صنعت» تنها هم‌تواند بود. اگر چه فرآورده‌هایش بسیار چشم‌گیرتر از نمودهای صنعتی دنیای تکنوکراتیک امروزه باشد؛ هر چند که صنعت سالم و خدمتگزار به انسان و اهداف استعلائی، خردپسند، ارزشبار، عزت‌آفرین و خداجویانه او می‌تواند نماینده تمدن انسانی باشد. و این مؤکد آنست که: تمدن پرداختن به اشیاء و ابزار تفننی و مشغولیت‌باری نیست که - همچون اسیران نظام فن‌سالاری غرب - هر چه بدانها بیشتر توجه شود، حقیقت آدمی و هویت انسانی بیشتر مورد غفلت قرار گرفته و به فراموشی سپرده می‌شود.

هم چنانکه تمدن «هنر» تنها و یا «رفاه» تنها و «تلاذذِ غریزی، وهمی و...» تنها نیز نخواهد بود. زیرا که هر بخردی را روشن می‌باشد که تمدن چسبیدن بی‌معنا و توجیه‌نابردار به زمینه‌ها و امور تفننی، رفاهی و لذت‌باری نتواند بود که هر چه بیشتر بدانها عطف توجه شود، ابعاد و جنبه‌های معنوی و ارزشبار فرزند آدمی، بیشتر از یاد رفته و مورد بی‌مهری قرار می‌گیرند!

با این مایه از باور، زمینه پذیرش این امر برهانمندانه مهیا می‌شود که: تمدن موقعیت، حالت و شرایطی است که در آن کلیه نیروها و امکانات مربوط به گوهرِ هویت انسانی و در پیوند با روح الهی انسان، در یک کل منسجم و تفکیک‌نابردار، در جهت رشد و تعالی انسان قرار گرفته، فعال و شکوفا باشند، و لا غیر. و این مؤید آنست که تمدن حالتی از رشد و «خودمندی» است که انسانها برای رشد و شکوفائی ابعاد عالیّه وجود خویش، نفی و طرد زنجیرها، عوامل بازدارنده، رنجبار، اضطراب‌انگیز و اسارت‌زای فردی و جمعی، تقویت سیره «خودپایی، خودپروری، ناعدوستی و...» و یافتن ابزار و روشهای مؤثر برای این کار و در همین رابطه مورد توجه قرار می‌دهند. حالتی که در آن انسانها به شکلی آگاهانه، ارزیابی شده و ارادی در جهت تحقق عالیت‌ترین اهداف هستیمند، اصولی و ارزشمند خود<sup>(۱)</sup> تلاش نموده و پیش از هر هدف دیگری، تجلی و تبلور هویت الهی خود را از طریق شکوفا ساختن استعدادها و ظرفیت‌های استعلائی وجود خویش مد نظر داشته و در همان جهت تلاش می‌ورزند.

در واقع، بر مبنای همین باور بود که اولاً اعلام داشتیم: انسان به تنهایی نیز می‌تواند متمدن پذیرفته شود؛ چرا که کلیه نیروها و امکانات وجودی او، بطور آگاهانه و هدفمندانه در همین جهت

۱ - در برابر اهداف اعتباری، فرعی و ضد ارزشی؛

قرار داده شده‌اند. و ثانیاً گفتیم که: در غرب امروزی نیز ما به نمونه‌های دلشاد سازنده‌ئی از این انسان‌ها مواجه می‌باشیم.

از سوئی، تا آنجا که منطق علوم تجربی و طبیعت تلاشهای تکنولوژیک تأیید می‌دارند، از نخستین روز و لحظه‌ئی که بشر ابزار را در اختیار خویش درآورده تا امروز که پیشرفته‌ترین ابزار صنعتی را مورد بهره‌وری قرار می‌دهد، ابزار به طور همیشه در جهت تسهیل و تسریع و... فعالیتهای انسانی و لاجرم در خدمت رشد و آرامش معنیدار انسان بوده است و نه در جهت تحقیر، تخفیف، تفسید و تلاشی هویت و امکانات و ظرفیت‌های برین فطرت الهی او. با این مایه از باور و بینش، سرمایه‌های متنوع - اعم از امور مادی و غیر آن - فقط تا وقتی می‌توانند «مفید» - به معنای انسانی آن - و قابل توجه باشند که در خدمت بشر و در جهت تسهیل و تسریع تحقق اهداف و ارزشهای وجودی او باشند و لاغیر. زیرا همه واقعیت‌های انکارناپذیر مؤید آنند که انسان برای ابزار و فرآورده‌های صنعتی ساخته نشده است تا در خدمت رشد کمی و یا کیفی و در نتیجه: ازدیاد سود حاصله از فروش آنها باشد؛ بلکه این ابزار و فرآورده‌های دست‌ساخته اوست که می‌باید در خدمت تحقق اهداف معنیدار و استعلائی وی باشند.

این نظر می‌رساند که «تمدن ابزارمحور و سودمگر» هرگز و به هیچ روی نمی‌تواند «تمدن انسانی» باشد. از اینرو، آنچه در رابطه با تحقق و تبلور و شکوفائی تمدن واقعاً انسانی قابل توجه و لازم به طرح و بحث و... می‌باشد اینست که: برای تحقق و تبلور این امر، بشر در هر دوره و زمانی اولاً وابسته و اسیر اشیاء برونی و دست‌ساز خود نبوده و همین قدر که نیازهای اصولی و اولیه او تأمین شده باشد، می‌تواند مازاد انرژی‌های خود را به جای مصرف در زمینه‌هایی که بدانها نیاز نداشته و تبلور و شکوفائی هویتش بدانها متکی نمی‌باشد، در مسیر تبلور و شکوفائی ظرفیتهای امکانات و زمینه‌هایی بکار اندازد که سعادت وجودی، عزت، شرافت و منزلت ربانی، آزادی و آرامش معنیدار انسانی وی را محقق و شکوفا می‌سازند. مسئله‌ئی که تربیت شدگان و پرورش یافتگان دست‌همه پیامبران الهی، با توجه به کمترین حدّ از نیازها، عملاً به نمایشی افتخاربخش نهادند؛ ثانیاً نه تنها توجه و علاقه‌ئی به امر تکاثر و تمرکز زمینه‌های برونی ندارد که اصلاً توجهی به زمینه‌های کمی معنستیز نداشته، همه توجه و علاقه و توان وی معطوف کیفیت و نحوه حیات و بودن اوست؛ ثالثاً نگرشها و گرایشهای او جنبه وجودی و لاجرم واقعگرایانه داشته و از هر آنچه



خالی و دور از این ویژگی باشد، به سوی متضادش در حرکت است؛ رابعاً نه تنها همه تلاشهای وی لبریز از عمل و زیبایی‌های عملی و ارزش محور بوده که از طریق دقت، ارزیابی و انتخابی سخت آگاهانه و استعلائی، در جهتِ عالیتین، لطیف‌ترین، پخته‌ترین، وجودی‌ترین، ارجمندترین و در یک کلام «خدائی‌ترین» تلاشهای رفتاری و عملی قرار داشته و از هر آنچه عمل‌زدای و معنستیز باشد مبری است؛ خامساً از هر آنچه مانع رشد مداوم و شکوفائی مستمر وقفه ناپذیر کمال وجودی انکار ناپردار، افتخار آفرین، عزت‌بخش، آرامش‌دهنده و آزادسازنده او باشد، بیزار و گریزان بوده، به اشیاء و امور، به همان میزانی اهمیت می‌دهد که می‌تواند در جهت عالی‌ترین هدف او، او را یاری نموده و به عنوان ابزاری کارآمد مورد استخدام قرار گیرند.

به طور خلاصه: تمدن زمانی تحقق عینی و شکوفائی بالفعل خویش را اعلام و اثبات کرده می‌تواند که انسان‌های حاضر در حوزه حضور وی، هم از نظر نگرشها و گرایشهای فردی - از طریق رشد و شکوفائی عقل، ایمان، اخلاق و... - به حد قابل توجهی از کمال و معنویت رسیده و از حضوری ارزشمند، خردپسند، معنادار و استعلائی برخوردار باشند و هم از نظر نگرشها و گرایشهای اجتماعی - از طریق نظام‌مند شدن، نهادی شدن، ارزش محور شدن و خداگرای شدن - نهادهای انفکاک ناپذیر (= نهادهای مادر) - به قابل توجه‌ترین مرتبه کمال و شکوفائی رسیده و از حضوری ارزشمند، معنیدار و خداپسند برخوردار باشند.

با همه اینها باید اذعان نمود که تحقق تمدن از یکسو و تداوم تکاملی آن از سوی دیگر به هیچوجه ممکن و میسر نتواند بود مگر اینکه خواستگاران و گروندگان به وی اولاً، از افکار و برداشتهائی روشن، تضمین شده و ثمرجوش، دلهای تزکیه شده، جانهای محلی به انوار ایمان و ینش، وجدانهای بیدار مستعد دلسوز و مسئولیت پذیر برخوردار باشند؛ و ثانیاً، از هدفی استعلائی و خدای محور. زیرا در غیر اینصورت ابلیس‌های متنوع جنی و انسی زمینه غفلت، انحراف و در نتیجه فساد و تلاشی آنان را فراهم آورده، نه تنها از رسیدن‌شان به حوزه برکبار تمدن واقعی مانع می‌شوند که با لطایف حیل، نموده‌های سرافکنندگی و شرمساری آنان را از مراکز متنوع، اعم از زمینه‌هایی مانند «ثروت‌مداری، لذت‌بارگی، ریاست‌طلبی و...»، برای جهانیان به نمایش می‌گذارند!

از آنجا که ما در مباحث آینده پیرامون زمینه‌ها و مقوله‌های مربوط به نگرشهای فردی و جمعی اشاره‌هایی خواهیم داشت، این فصل را با ذکر فهرستوار نهادهای اساسی جامعه متمدن خاتمه

می‌بخشیم:

- یکم** - نهاد فرهنگی، که امر آموزش و پرورش انسان ارزش محور خداگرای را به عهده دارد.
- دوم** - نهاد اقتصادی، که امور تولید و مصرف هدفمندانه ارزش محورانه را وجهه همت خود قرار می‌دهد.
- سوم** - نهاد سیاسی، که امر حکومت (مدیریت) و تدابیر اجرایی آنرا به عنوان خدمتی عبادی و خادمی مسئول و بی توقع به عهده می‌گیرد.
- چهارم** - نهاد ارزشی، که خود را مسئول تبیین و تبلور مسایل متنوع ارزشی در ابعاد فردی و جمعی می‌شمارد.
- پنجم** - نهاد خانواده، که متوجه بنیادها، دست آوردها و دست پرورده‌های نظام خانوادگی و روابط ظریف، زیبا، عاطفی و پیچیده آن می‌باشد.
- ششم** - نهاد نظامی یا استحقاظی، که خود را مسئول حفظ ارکان، ابعاد، مؤلفه‌ها و ارزشهای تمدن در برابر دشمنان مسلح و غیر مسلح آن می‌شمارد.

## جهت تمدنِ معنیدار و...

همهٔ انسانهای تعالجوی معتقداند که نگرشها و گرایشهای فرزند آدمی به طرزی ضروری و اجتناب ناپذیر از یکسو جهت داشته و هدفی ویژه را تعقیب می‌نماید و از دیگر سوی نتیجه و پی‌آمدهائی را متجلی می‌سازد. از اینرو، تلاشهای انسانی از نظر جهت‌گیری و هدفمندی، در یک تقسیم‌بندی کلی و فراگیر به دو دسته تقسیم توانند شد:

یا در جهتِ ارزشها و تحقق و تداوم و شکوفائی ارزشهایی هستند که همگام با فطرت الهی انسان بوده و در تحقق هویت ربانی او نقش دارند؛

یا در جهت تولید اشیاء و اموری قرار دارند که بنابر ماهیت ذاتی خود چنین هدفی را تعقیب کرده نمی‌توانند؛ هر چند که دستهٔ دوم، خود اقسامی را شامل بوده و حتی اشیاء و اموری را فرا می‌گیرد که ظاهراً ضد ارزشی و لاجرم در برابر دستهٔ اول می‌باشند.

به هر حال، به هر میزانی که تلاشهای انسانی جهت‌گیری ارزشمندانۀ استعلائی داشته و در خدمت تحقق هویت الهی او قرار داشته باشد به همان میزان، تلاشها متمدنانه، فرآورده‌ها جزء تمدن بوده و خودِ فرد در ساختن و متبلور ساختن تمدن نقش خواهد داشت؛ و لاغیر. این گفته متضمن این باور است که هرگاه تلاشهای فرزند آدمی جهت‌گیری ارزشمندانهٔ خدامحورانهٔ خود را از دست داده و به فکر تولید و تحقق پدیده‌ها و اموری بيفتد که به هر دلیل انسان را در ساختن و تبلور بخشیدنِ هویت ربانی او یاری رسانیده نمی‌توانند - خوب دقت شود -، ولو که این پدیده‌ها از ظریف‌ترین مایه‌های علمی و فنی بهره‌ور؛ از بیشترین زیبایی و کارآئی برخوردار و از بیشترین توان ممکن و قابل تصور بهره‌مند باشند، چون جهت‌گیری انسانی و معنیدار خود را از دست داده؛ چون

اصالت انسانی خود را به فساد کشانیده؛ چون ارزش انسانی خویش را ابطال و پایمال کرده، چون محوریت و اصالت را از انسان گرفته و به نحوی او را در خدمت خود و آثار ویرانگر خود قرار داده؛ چون آزادی و آرامش معنادار و استعلائی انسان را فدای جهت‌گیری پوسیده باطن و پی آمدهای فسادبار و تلاشی سازنده خود ساخته؛ و در یک کلام: چون در برابر انسان به دشمنی برخاسته و در جهت نابودی گوهر وجودی او عمل می‌کند؛ نه خود جزء نمودهای تمدن معنیدار انسانی به حساب می‌آید و نه تولید کنندگان‌شان جزء متمدنان واقعی تمدن‌ساز!

در این رابطه ویژه، آنچه قابل تذکر می‌نماید اینست که **اولاً**، ساخته‌های دست‌فرزند آدمی - اعم از مادی و معنوی - فقط زمانی جزء نموده‌ها و آثار و تجلیات تمدن قرار می‌گیرند که آن جهت‌گیری را داشته باشند و لاغیر. این گفته به هیچ وجه معنای انکار وجود و مفیدیت‌های غیر ارزشی آنها را نرسانیده، بلکه سنخیت، مکان و جهت وجودی‌شان را معین ساخته و می‌گوید که: نمودهای «تمدن انسانی» نمی‌باشند! چرا که در این دیدگاه، انسان همان موجودیست که به شکل بخردانه و برهانمندانه خود و خدای خود را شناخته و با عشقی توصیف‌نابردار، ایمانی زلال، اخلاصی نوازشگر و شفاف و اشتیاقی به دور از هر شائبه، همه تلاشهای فردی و جمعی را توحیدی، متعبدانه و لاجرم ارزشمندانه ساخته و بر همین صراط طی طریق می‌نماید! و آنی که ایمان به خدای سبحان نداشته و تعقل نمی‌کند، - بر مبنای برداشت قرآنی - ولو که همه زمین را از فرآورده‌های مادی پر ساخته باشد، بدترین جنبدگان به حساب خواهد آمد. و **ثانیاً**، باید متوجه بود که قسمت عمده پدیده‌های تکنولوژیک در حد ذات خود، ضد ارزشی نبوده بلکه این نحوه بکارگیری و نیت و هدف بکارگیرندگان آنهاست که آنها را متمدنانه و یا وحشیانه می‌سازد.

این تذکر را در همین جا لازم می‌شماریم که: اگر چه برخی از نظریه‌پردازان و تحلیل‌گران با نگرشی ساده‌اندیشانه و سهل‌انگارانه با قضیه برخورد کرده‌اند؛ با آنکه تمدن را «به معنای کلی» عبارت از «مجموعه‌ی ساخته‌ها و اندوخته‌های معنوی و مادی جامعه انسانی» می‌شمارند؛ بی‌آنکه متوجه عمق مطلب و ظرافتهای بسیار پیچیده آن بشوند، در رابطه با ساخته‌ها، اندوخته‌ها و اعلام باورهای انسانی، ناشیانه اعلان می‌دارند که: «آنچه معنوی است، فرهنگ و آنچه مادی است، تمدن می‌گوئیم (به معنای خاص)»! در حالی که ما را باور بر اینست که ساخته‌های مادی دست بشر - از یک کارد و یا تبر سنگی و یا آهنی، تا ظریفترین نرم افزارهای شگفتی‌انگیز، در واقع تجسم و تبلور

فکر اوست. منتها فکر و اندیشه‌ای که از قالب ماده سر بر آورده و از طریق مصالح مادی خویش را جلوه گر و متبلور ساخته است.

حال، جهت گیری این فکر سر بر آورده از مصالح مادی کدام است؟! امریست که سنخیت، مکانت ذاتی و ارزش وجودی او را معین می سازد.

و این یعنی: اگر جهت گیری استعلائی و معنیدار باشد، به پدیده سنخیت استعلائی بخشیده و او را با همه مادیت ظاهری در حوزه نمودهای تمدن انسانی قرار می دهد؛ و گر نه با همه بهره‌وریهایش از فکر و هنر و زیبایی، چون خود را از جهت گیری استعلائی محروم ساخته و در خدمت غریزه، وهم و... قرار داده است، شرافت و مکانت علوی خود را باخته، شایستگی بار یافتن به حوزه نمودهای تمدن معنیدار را از دست می دهد. حال اگر بخواهیم مسیر سخن را عوض کرده و زمینه را از چشم‌انداز دیگری مورد توجه قرار دهیم باید بگوئیم که: یکی از مشخصه‌های ممتاز سازنده تمدن واقعی از قلبی، جهت گیری بشکوه خردمندانه ارزش محورانه آن است به نفع هویت استعلائی انسان؛ و این نفی کننده همه آفتهائی است که:

**یکم** - نشاط و آرامش انسانی و معنیدار او را زایل می سازند؛

**دوم** - خردورزی و خردگرایی او را به فساد می کشانند؛

**سوم** - خداگرایی و تعالی خدا محورانه‌اش را به تحقیر می نشینند؛

**چهارم** - ارزش محوری و ظرفیت‌های ارزش‌بار وجودیش را به سخره می گیرند؛

**پنجم** - عاطفه ناب و مصفایش را به کدارت و تباهی می سپرند و...! آنهم تا بدانجا که هر چه و هر که این جنبه‌ها و امکانات واقعاً انسانی وی را تهدید نماید، فقط دشمن او به حساب تواند آمد و لاغیر. چرا که در این نگرش هر آنچه انسان را از «خود متعالی» غافل و یا دور ساخته و هر آنکه میان او و معبود او فاصله ایجاد نماید هرگز و به هیچ روی دوست او به حساب نتواند آمد؛ اگر چه این حایل «علم و یا فرآورده‌های او» باشد! آنجا که گفته شده است «العلم هو الحجاب الاکبر»، مراد علمی است که خود مانع توجه و تعشق به معلوم و معشوق شده است. و این مؤید آنست که تمدن انسان را به سوی «آزادی واقعی» که همان آزاد شدن از بند هر آنچه مادون هویت الهی اوست فرا می کشاند. و این، آرامش دهنده است و سکینه‌زای. چرا که او را از بند رنجهای پا گرفته از حیات غریزی - وهمی و نیازنماهای جوشیده از زمینه‌های مشابهش رهائی بخشیده؛ از رنج و

اضطراب بالیده از زمینه‌های اعتباری نجات داده؛ از دام زمینه‌های برهان گریز ضد ارزشی آزاد نموده و از دلهره‌های جوشیده از بطن زندگانی سودمحور هوس‌پرور رهائی بخشیده و نیروهایش را در جهت توجه، دلسوزی و احترام نهادن به خودش پویا و شکوفا می‌سازد.

باید تأکید نمود که: بدون حضور پویا و مؤثر این مشخصه‌ها، اولاً از تمدن واقعاً انسانی هرگز خبر و اثری نتواند یافت؛ و ثانیاً جامعه فاقد آنها، جامعه‌ئی آگاه، هدفدار، تعالیجوی و به عبارتی «متمدن» به شمار نتواند رفت. چرا که در شرایطی از این دست جامعه هست، اما جامعه‌ئی ست که اساس همگرایی آنان بر زمینه‌ها و احکام غریزی، وهمی و اعتباری نهاده شده است. هر چند که جامعه‌ئی با این هویت در پرتو اکتشافات علمی ظریف‌ترین نرم افزارهای ممکن در عالم را اختراع کرده و بکار گرفته؛ سودبارترین روشهای اقتصادی را دنبال نموده و ظریف‌ترین روشهای «باهم داشتن» - و نه آرام داشتن معنادار - جمع را عملاً نمودار ساخته باشد.

«حسن تحقیر نیچه در مورد مدرنیسم و «ایده‌های مدرن» در واقع ییزاری اوست از چیزهای متوسط. چیزهائی که او «نهادینه شدن حقارت در شکل دموکراسی» می‌خواند. احساس نفرت ناشی از آگاهی به فرودستی، احساسی که اخلاق بردگان را می‌سازد و نیچه آن را Ressentiment خوانده است، و در آرمان «برابری برادران» جلوه گر می‌شود، آرمان برابری در حقارت و پستی. این است ریشه نفرت نیچه از دموکراسی: «اخلاق در اروپای امروز اخلاق حیوان گله‌ای است»، و دموکراسی از آنجا که انسان را چون حیوان گله‌ای می‌خواهد «نه تنها صورت پستی از سازمان سیاسی است، بلکه صورتی است از تباهی انسان» از این رو:

امروزه، یعنی به روزگاری که در اروپا تنها حیوان گله‌ای را بزرگ می‌دارند و اوست که بزرگداشت‌ها را بخش می‌کند، به روزگاری که «برابری حق» به آسانی به برابری در ناحق بدل تواند شد - یعنی به جنگی همه گیر با هر آنچه نادر است و غریب و ممتاز، به جنگی با انسان والایتر، با روان والایتر، با وظیفه والایتر، با مسئولیت والایتر، با آفرینندگی قدرتمندانه و چیره‌دستانه - در چنین روزگاری والا بودن و برای خویش زیستن و توانائی جز دیگران بودن و تک ایستادن و زندگی خویش را به عهده گرفتن، بخشی از مفهوم «عظمت» است.<sup>(۱)</sup>

به هر حال باید اذعان نمود که آنچه تمدن معنیدار انسانی را از کتله‌های با هم سودجوی مخترع رام جدا می‌دارد، محور بودن هویت متعالی انسان و تعالی همین هویت تا مرز اتصال به خدای عزیز می‌باشد. از اینرو، هر آنچه این آقائی، این آزادی، این آرامش، این تکامل، این غنا و این شرافت و طهارت و... را از وی گرفته و او را به خود مشغول دارد، دشمن است و از فضول علم و دانش و اختراع و...! چه علم مفید، علم به کمال و مبدأ کمال؛ علم به آزادی و کمال آزادی، علم به طهارت و شرافت و عزت و آرامش معنیدار پاینده، دفاع‌پذیر، استعلائی و مراتب کمال هر کدام است. و صنعت و آفرینندگی مفید و ارزشمند، آفرینش هویت هوشربای انسانی و عشق و احترام به تحقق و شکوفائی هویت آزاد آرام کمالجوی مصفای مطهر متمایل به مبدأ همه اینهاست؛ چنانکه سود واقعی و معنادار، فراچنگ آوردن گوهر بی‌همتای هویت الهی خویشتن خویش است در هیئت موجود آزاد پاک پویای آرام خردورز ارزشگرای هدفدار متعبد فرارونده از هر چه این سود را به بازی گیرد. زیرا از دیدگاه آنیکه گوهر هویت انسان را باز شناخته است علمی که کمال هویت فرزند آدمی را مایه سوخت خود قرار دهد جهل است؛ اختراعی که شرافت و عزت و آزادی انسان را در جهت محکومیت او مصرف نماید، ذلت، بردگی و اسارت است و سودی که روح الهی سودآفرین را در جهت گرد کردن، انبار کردن و مصرف بی‌معنای دفاع‌ناپذیر تباه سازد زیان است؛ و این دردها همه، ناشی از سلطه ستمگرانه فرهنگی است استعماری، ضد انسانی و تمدن‌ستیز؛ فرهنگی که به قالب کردن تعریف‌هایی از مقوله‌های انسانی پرداخته است که نه تنها هویت انسانی را مورد تهاجم تحقیرگرانه قرار می‌دهد که خود فرهنگ و از جمله حتی همین تعریف‌های تحریفی را نیز به گنداب فساد و تلاشی سوق می‌دهد.

«گوهر بحران روزگار مدرن، به چشم او [=سیمل] در فرهنگ نهفته است. فرهنگ والاترین بیان زندگی آفریننده است، اما این زندگی درونی، و این پویائی ناب روانشناسانه «چیزی می‌سازد که خود زندگی نیست، و زندگی به یک معنا هدفش را در آن از کف می‌دهد، و با خواست‌های زندگی سر جنگ می‌یابد». فرهنگ به اشاره تلخ سیمل «سازنده یک آشوب مدام میان شکل‌های متمایز می‌شود». آدمی دیگر قادر به آفرینش شکل‌های تازه باور دینی نیست، هنر دیگر بیانگر نیست، فلسفه در بحران به سر می‌برد.»<sup>(۱)</sup>

«... لودویک ویتگنشتاین در طرحی که به سال ۱۹۳۰ برای پیشگفتار کتاب **اشارات فلسفی** نوشته بود، و پس از مرگش در کتاب **فرهنگ و ارزش** به چاپ رسید، نوشت: من متوجه شده‌ام که ناپدید شدن یک فرهنگ به معنای ناپدید شدن ارزشهای انسانی نیست، بل خیلی ساده معنایش ناپدید شدن ابزار خاصی در بیان این ارزشهاست. با این همه، این حقیقت به جای خود باقی است که من هیچ علاقه‌ای به تمدن موجود اروپایی ندارم، و اهدافش را درک نمی‌کنم، اگر اساساً هدفی داشته باشد. پس من برای دوستانی می‌نویسم که در گوشه و کنار این سیاره پراکنده‌اند.<sup>(۱)</sup> تازه، این نحوه برداشت و برخورد زمانی صورت گرفته است که جنگ جهانی دوم با آنهمه ضایعه و رسوائی رخ نموده، چهره نفرت‌انگیز استعمار و خیانت‌های استعماری تا بدین حد روشن نگردیده و زمینه‌های فسادبار و رسواکننده‌ی چون نهیلیسم، هیپی‌گری، سکس و... تا بدین حد رسوائی بیار نیاورده بوده است!

«دو فراشد معکوس، همزمان، تاریخ مدرنیته را رقم زده‌اند. در روزگار مدرن اندیشه آدمی یگانه واقعیت یقینی، و خرد او ملاک همه چیز شناخته شد. انسان مرکز جهان و هستی شد، نیروهای متعالی همه انکار شدند، سالاری علم و باور به توانایی‌های یکران آدمی در کشف و ساختن آغاز گشت. فراشده معکوس نیز، اما، کار می‌کرد، و به آرامی همین انسان را برخلاف نیروی خردورزی والایی که به او نسبت می‌دادند، از مرکز به حاشیه راند، و آدمی را با این که خود می‌پنداشت که جای خداوند، و هر نیروی متعالی‌ای را گرفته است، مدام تنهاتر و غریب‌تر کرد.»<sup>(۲)</sup>

«ورنر سومبارت در **سرمایه‌داری مدرن**... نوشته است که ایدئولوژی مدرنیست بیان نو شدن مناسبات تولیدی و اقتصادی است. او سپس در کتاب **بورژوا...** حکم داد که این ایدئولوژی از همان نخستین جوانه‌های پیدایش اقتصاد کالایی و بازار، همپای پیدایش ایده‌ی «**سود آوری**» شکل گرفته بود و در تکامل خود نشان داد که قدرت و نظارت نیروهای اجتماعی و سیاسی بر «زندگی اقتصادی» از میان رفته است یا باید از میان برود.»<sup>(۳)</sup>

«ج. ک. گالبرایت خاطر نشان می‌سازد که ذوق تکنولوژیک یکی از ارزشهای مسلط جوامع

۱ - کتاب تردید، ص ۳۸

۲ - همان، ص ۲۰۱

۳ - مدرنیته و اندیشه‌های انتقادی، ص ۳۰



غربی است و هدفهای دیگر از آن جدا می‌شوند. از اینرو هیچ‌گونه روش قابل پذیرشی وجود ندارد که «برتریهای دستاوردهای اکتشافات فضایی را نسبت به کمک به فقراء اندازه‌گیری کنیم... فضیلت مطلق پیشرفت تکنولوژیک بار دیگر پذیرفته می‌شود»<sup>(۱)</sup>

آنچه آمد و هزاران نمونه دیگر مؤید سلطه بیمارگونه فرهنگی است که توجه و محبت فرزند آدمی را نسبت به خودش دریغ می‌دارد.

به هر حال، در تمدن، همه نهادها و مؤسسه‌های جمعی در جهت شناخت، تحقق، تداوم و رشد مؤلفه‌های اصلی و ارزشهای بالیده از هویت ربانی انسان قرار داشته و با همه قوا و اخلاص از گوهر هویت الهی او پاسداری و محافظت می‌کنند. معنای ضمنی این سخن آنست که همه مؤسسه‌های اجتماعی تمدن اولاً معنادارند؛ ثانیاً آگاهانه پی‌ریزی شده و شکل گرفته‌اند؛ ثالثاً جهتی استعلائی دارند؛ رابعاً خود هدف نبوده بلکه در خدمت هدفی برتر که در تحلیل نهائی همان رسیدن به رضا و لقاء حضرت معشوق باشد، قرار دارند؛ خامساً فقط تا زمانی محترم و قابل اعتناء می‌باشند که ابزار تحقق اهداف استعلائی و معنادار مجتمع متمدن باشند؛ لذا، به مجرد اینکه به هر بهانه و توجیهی این خصلت خود را از دست داده و یا به عامل انحراف، غفلت و فساد مردم بدل شدند، حرمت و اصالت خود را از دست داده و متناسب با نیازهای استعلائی جامعه معنادار انسانی باید از بن‌نوسازی شده و جهت انسانی خود را باز یابند.

در واقع، فقط در جهت‌گیری، شرایط و احکام و مناسباتی از همین دست می‌باشد که هم زمینه تحقق و ایجاد شرایط عادلانه زیست معنادار جمعی ممکن می‌شود؛ هم زمینه آزادی انسان از زنجیر غرایز و یوغ اوهام و مناسبات وهم ساخته - اعم از اینکه مربوط به دولت، نهادهای متنوع، القاب و مقام‌های اعتباری، فرآورده‌های مشغولیت بار رفاهی و لذی و... باشد - فراهم می‌شود؛ هم آرامش معنادار و مینوی او تحقق پیدا می‌کند؛ هم تکامل عزتبار و سعادت آفرین او متبلور و شکوفا می‌شود و هم زمینه تحقق موجودی به نام «**خليفة خدا**» در زمین وی آماده گردیده و از همین طریق امکان رسیدن و مشاهده حضوری حضرت معشوق میسر می‌شود و لاغیر.

معنای باورمندی به آنچه آمد متضمن آنست که انسان متمدن عملاً از چنگال ستم و بی‌عدالتی‌های متنوع، پنهان و آشکارا رهیده؛ از گونه‌های متنوع اسارت و محکومیت - اعم از

طبیعی، فیزیکی و اعتباری - رهائی پیدا کرده؛ از اضطراب، ترس، یأس و احساس ناامنی‌های متنوع پاگرفته از شرایط ضد انسانی نجات یافته؛ از مزبله فساد، ناتوانی، بی‌حرمتی، ذلت و بدبختی آزادی حاصل نموده؛ و در یک کلام: از روابط، احکام و مناسباتی که شایسته انسان متمدن و هویت استعلائی او نمی‌باشد خود را نجات داده است. و این مؤید آنست که - دقت شود - اگر در اجتماعی، زمینه‌های منفی یاد شده عملاً علیه او استیلای عام داشته و زمینه‌های مثبت ذکر یافته از فعلیت و شکوفائی شایسته و بایسته خود برخوردار نباشند، ولو که این جامعه از نظر رفاهی و امکانات متنوع تفریحی، لذی و... هزار مرتبه برخوردارتر از جامعه امروزی غرب باشد، چون برخلاف هویت الهی او عمل کرده و در جهت غیت هر چه انسانی - الهی است عمل می‌کند، هرگز نمی‌توانش جامعه‌ای متمدن نامید؛ چه طبیعت ذاتی‌اش حکم می‌نماید که آنرا جامعه‌ئی بدوی، وحشی و ستم‌باره معرفی کرد.

در واقع بر مبنای همین گونه از باور می‌باشد که متوجه می‌شویم عده‌ئی از دانشمندان واقع‌بین و ارزش‌گرای غرب، فن‌سالاری حاکم بر دنیای خویش را مورد نکوهش و تمسخر قرار می‌دهند.

«در مورد زمان حاضر س. لوتیز... معتقد است که بوروکراسی [حاکم بر دنیای غرب] مجسمه صنعتی شیطان و یا تجسم تکنیکی خود شیطان است: «من در عصر مدیرسالاری و یا در دنیائی شبیه به یک سازمان اداری زندگی می‌کنم؛ بزرگترین معاصی و خطاها در گوشه‌های دور افتاده و چرکین خاص تبهکاران صورت نمی‌گیرند؛ آنطور که دیکنس با ذوق و علاقه فراوان به شرح آن پرداخته است - و نه حتی در اردوگاهها، اعم از اردوگاه کار اجباری یا زندانهای جمعی و تبعیدگاهها. آنچه ما در این زوایا و اماکن مشاهده می‌کنیم، بقایای آخرین آثار این جرایم و معاصی هستند. جایی که جنایات و جرایم بزرگ طراحی و سازمان دهی می‌شوند - از مرحله تحریک و طراحی و حمایت در اجرا گرفته تا صورت‌برداری و تنظیم گردش کار - در دفاتر و اتاقهای تمیز گرم و پر نور با کفپوشهای شیک و به دست مردانی آرام با یقه‌های سفید و ناخنهای مانیکور شده، چهره‌های اصلاح شده و گونه‌های تیغ زده، صورت می‌گیرد که هرگز صدایشان هم در نمی‌آید. به این دلیل چهره و تصویر دوزخ در نظر من، بوروکراسی یک نظام پلیسی، یا دفاتر و راهروهای یک تراست و کارتل زشت‌سیما است.»<sup>(۱)</sup>

آنچه در این رابطه ویژه برای هر صاحب فکر و انصافی از بدیهیات می‌باشد آنست که ۱- طرح اغلب احزاب سیاسی چپ و راست و...؛

۲- طراحی اغلب کودتاهای نظامی؛ ۳- طرح اغلب برنامه‌های به اصطلاح فرهنگی استعمار گرانه؛ ۴- طراحی برنامه‌های شرم‌آور استثماری در زمینه اقتصاد؛ ۵- طراحی جنگهای ویرانگر که هر کدام به تنهایی شخص و یا شخصیت میلیون‌ها انسان را به فساد و تلاشی می‌سپارد در همین جایها آماده می‌شود.

حال اگر بخواهیم فجایع متنوعی را که از این طریق بر میلیون‌ها انسان تحمیل می‌شود، با جرایم چند تا دزد و بدکار مقایسه نمایم، نفس مقایسه به ریشخندان می‌گیرد!

«در راستای این گسترش و توسعه است که دیگر بوروکراسی در خدمت نهادهای اجتماعی نبوده، بلکه حاکم بر آنها می‌گردد. بوروکراسی در عصر حاضر نه تنها مشکلاتی را حل نمی‌کند، بلکه به خلق مشکلات جدید نیز می‌پردازد. از اینها همه مهمتر: بوروکراسی خود به معرفی مشکلات پرداخته و به ما می‌گوید که مشکلات ما کدامند! از دیدگاه بوروکراسی، مشکلات خلاصه می‌شوند در مسایل مربوط به کارآیی و سودرسانی بیشتر یک نهاد و یک تشکیلات. از این رو بوروکراسی - آن طور که س. لوتیز می‌پندارد - تبدیل به یک عارضه بی‌نهایت خطرناک و مهلک می‌گردد.»<sup>(۱)</sup>

نکته ای که در اینجا لازم به یادآوری می‌باشد اینست که: در همچو جامعه‌هائی - چه غرب پر زرق و برق، قدرتمند، رفاهمند و لذت‌بارة امروزی و چه مشابه‌های پیشرفته‌اش - اگر چه آثار علمی و فرآورده‌های متنوع و جذاب صنعتی به وفور به چشم می‌خورد، و اکثریت مردم نه تنها توان و امکان بهره‌وری از آنها را داشته که تلاش می‌کنند تا مازاد تولید خود را به بیرون از محدوده حیاتی خود فرستاده و از این طریق سایرین را، هم در نگرشها همسان خود بسازند و هم در گرایشها همگام و هم جهت خود، اما از آنجا که همه آثار و فرآورده‌ها و نهادهای متنوع سیاسی - اقتصادی مربوط به آنها، با همه توان تبلیغی و سودآفرینی‌ئی که دارند، نه تنها نتوانسته‌اند تا در طریق ایجاد شرایطی کاملاً عادلانه گام بردارند که در تجدید شرایط و جو ستمگرانه و بهره‌کشانه، به شکل رسوائی آوری عمل کرده‌اند؛

و از آنجا که: نه تنها نتوانسته‌اند زمینه آزادی معنیدار انسانی را فراهم آورند که در جهت طرد و نفی قسمت عمده آزادی‌های ارزشبار او فعال بوده‌اند! و باز نه تنها نتوانسته‌اند تا آرامش مینوی و نشاطبار جامعه را فراهم آورند که عملاً در جهت تشدید جو ناامنی و احساس دردبار اضطراب و دلهره عمل کرده‌اند! و در یک کلام به دلیل آنکه نه تنها نتوانسته‌اند تا در جهت تحقق گوهر هویت انسان، به عنوان جانشین خدای رحمان در زمین فعال باشند، که عملاً در جهت تحقیر و تلاشی هویت او - و گاهی تا مرتبتی مادون حیوان - فعال بوده‌اند و... نه تنها این جرأت را به انسان‌های واقعی، و واقع‌بینان جامعه انسانی داده‌اند تا غرب امروز را به طور درست و کلی، متمدن ندانسته و ادعاهای آنرا مبنی بر داشتن تمدن - ولو به طور نسبی و به عنوان «تمدن مادی» و تکنولوژیک - و متمدن بودن، باز هم به همان معنای نسبی، مادی و صنعتی به نیش تمسخر سپارند که آنرا مجبور کرده است تا در برابر مدعیان مغرض فاسد و فسادگستر چنین ادعاهائی ایستاده، از آنها و ادعاها و زمینه‌های ادعائی آنها (آنچه به عنوان تمدنش علم کرده و قالب نموده‌اند) تبرا جسته و دامن نگرشها و گرایشهای خود را از لوٲ چنین ادعاهائی پاک سازند!<sup>(۱)</sup>

**نیل پستمن** در این رابطه دارد: «در فرهنگی که ماشین به دلیل توانائی انجام هر کار و قابلیت تکرار بی‌نهایت هر عمل، بدون رابطه‌ای انسانی، جایگاه متعالی انسان را اشغال کرده و نمونه بارز شبه انسان گشته و به عنوان عامل ترقی محسوب می‌گردد، بدیهی است که ذهنیات و معنویات جایگاهی برای تجلی ندارند. تکنیک نه فقط با چند بعدی بودن، پیچیدگی و تعدد معانی در آراء انسان می‌ستیزد، بلکه اصولاً مقوله‌های ذهنی را دشمن خود می‌داند؛ زیرا این مقوله‌های انسانی، آمار بوروکراسی، سنجش افکار و تستهای یکنواخت را با دیده تمسخر می‌نگرند. در نظام تکنوپولی این امر کافی نیست که هر از چندگاهی ضرورت کشف مجدد حقایق مشهود می‌گردد و پژوهشگران اجتماعی با دیده انتقادی به مسایل اخلاقی و رفتار انسانها می‌نگرند و اظهار نگرانی می‌کنند. در نظام تکنوپولی اگر به کسی عنوان «اخلاقی» داده شود، یک توهین تلقی می‌گردد. تکنوپولی همچنین نمی‌پذیرد که پژوهشهای اجتماعی به خلق استعارات، صور خیال و اندیشه‌هایی دست زنند که یاریگر انسان در یک زندگی همراه با تفاهم و عظمت باشند.»<sup>(۲)</sup>

۱ - بگذریم از اینکه مسلمان‌های متفکر آنرا «جاهلیتی نوین» دانسته و معرفی کرده‌اند.

۲ - تکنوپولی، ص ۲۰۷

«در سیستم تکنوپولی این قول که بی‌خانمان شدن انسانها امری است ضد اخلاقی و دور از شأن آدمی، به هیچ وجه کارآیی ندارد، حتی اگر از یک قاضی، یک سیاستمدار و یا یک بوروکرات بخواهید تا کتاب **بینویان یا نانا...** نوشته **امیل زولا**، و یا حتی عهد جدید را بخوانند؛ بلکه باید آماری ارائه داد که نشان دهد انسانهای بی‌خانمان، واقعاً بدبخت هستند و سرشار اقتصاد جامعه.»<sup>(۱)</sup>

آنچه افساد و عناد ذاتی و خطر هستی‌برانداز و هویت‌زدایانه نظام فن‌سالاری غرب امروزی را ثابت و افشا می‌دارد، تنها این واقعیت ملموس انکارناپذیر نمی‌باشد که این نظام به جای استفاده معنیدار، بخردانه، ارزشمندانه و استعلائی از توان انسانها، همه نیروها و امکانات وجودی آنها را -از طریق تولید و مصرف کالاهای متنوع و تبلیغ مدها و مدل‌های جدید و تازه و طرد پارسالی‌ها و بلکه فصلهای گذشته- در جهت «**رشد اعداد سود**» مادی به مصرف می‌رساند، بلکه آنست که **اولاً**: این نظام، مردم را از فهم موقعیتی که در آن سقوط کرده و از درک موضعی که عملاً در آن قرار دارند بی‌خبر نگه می‌دارد! و **ثانیاً**: با لطایف حیل، مانع مقایسه و محاسبه ارزشی داد و ستد آنها شده و نمی‌گذارد تا دریابند: بجای آنچه -از قبیل پول و ماشین و لذات و...- فراچنگ می‌آورند، چه از دست می‌دهند؟!

این برخورد شیادانه، واقعیت غرض‌ورزانه، ضدارزشی و ضدانسانی نظام فن‌سالاری را افشا کرده، زنگ خطر هویت‌زدائی را در گوش هر آنکسی که نسبت به هویت قدسی و معنوی خویش دلسوز می‌باشد، به صدا در می‌آورد.

این در حالی است که اگر انسانی واقعین و دلسوز به خویشتن بخواهد در رابطه با پیشرفته‌ترین، لوکس‌ترین، چشم‌نوازترین و حتی «مفیدترین» دست‌آوردهای نظام فن‌سالاری کاوشی عمق‌نگرانه، ارزش‌محورانه، استعلائی و لاجرم **انسانی** به عمل آورد، به روشنی در خواهد یافت که: روابط و مناسبات حاکم بر این نظام باعث شده است تا بیشترین و گرانترین و... فرآورده‌های آن، در جهت اشباع عقده‌ها و کمبودهای وهمی -تخیلی، نارسائی‌های وجودی، کسرهای معنوی، کمبودهای ارزشی، ناتوانی‌های عاطفی و... بکار رفته و فرد را به صورتی سخت ابلهانه، از موضع و موقعیت خود آگاهانه، خودانگیخته گی، خوددریابانه، خودباورانه و لاجرم مقابله و مواجهه و مشاهده آنها به نقص و کسر و کمبود و غیره، به موضع ناآگاهانه و خودگريزانه کشانیده، بهره‌وری او، از داشتنی‌های

صرفاً اشباع کننده وهم و خیال را، بهره‌وری او، از **بودنی‌هائی** هم‌طراز خرد و معرفت و ایمان و عاطفه و طهارت و ابتکار و... جا بزند.

روشن است که افراد ابله و خودستیز، هر چه از فرآورده‌های متنوع‌تر، جدیدتر، زیباتر و قوی‌تر تکنولوژی بهره جویند، گرفتاری و اسارت‌شان به این پندار و هن آلود شدیدتر و عمیق‌تر خواهد شد که: از دارائی‌های متنوع‌تر وجودی و امکانات و سرمایه‌های بهتر، معنوی‌تر و زیباتر حیاتی، آنهم به مفهوم ربانی و ارضا کننده‌اش بهره‌مند می‌باشند! از همین روی، به صورتی سخت ابلهانه و رقت انگیز نه تنها به سخنان دلسوزان و تعالیه‌جویانی که آنها را متوجه موقعیت ذلت‌بار، شرم‌آگین، ضد حیوانی و ابرار گونه‌شان می‌دارند گوش فرا نمی‌دهند که اصلاً برای گفته‌های پرمغز، نورانی، رهاننده، عزت‌بخش، سعادت‌بار، آرامش دهنده و استعلائی آنان معنا و مفهومی نمی‌یابند! و این، شاید بدترین حالتی باشد که موجودی بنام انسان دچار آن شده و دردبارترین موقعیت هویت زدایانه‌ئی باشد که بدان گرفتار می‌شود! زیرا که در این موقعیت ویژه، وی «**صورت انسانی**» خود را به معنای دقیق و عمیق کلمه از دست داده و از نظر پستی و دناوت وجودی به چیزی شباهت پیدا می‌کند که جز خود، بدیلی ندارد! بر اساس همین باور است که نیل پستمن فریاد برآورده است:

«در نظام تکنوپولی وظیفه بی‌اعتبار ساختن ارزشها و مبتدل کردن مقدسات، به عهده اقتصاد و تجارت گذاشته شده است. نه به این دلیل که اقتصاد و تجارت آمریکائی آزمند و طماع است، بلکه از اینرو که احترام و ارزش تکنولوژی، فوق ارزشها است. سمبلهائی که اعتبار و ارزش آنها ریشه در عقاید مذهبی و آیینهای سنتی دارد باید به سریعترین وجه ممکن از اعتبار ساقط و از اثرگذاری آنها کاسته شود و در نهایت بی‌اعتبار و بی‌اثر گردند؛ و این بدان معنا است که باید لباس قداست از تن سمبلها بدر آید. پذیرفتن یک خدا و قرار دادن آن در جایگاهی متعالی، مستلزم انکار دیگر خدایان و به زیر کشیدن آنها است. آیه «مبادا جز من به خدای دیگری بگروی» هم در قلمرو تکنولوژی معتبر است و هم در قلمرو خدای عهد قدیم.<sup>(۱)</sup>»

«... در جای دیگر من این دنیا [دنیای تکنوکراسی] را دنیای «قایم موشک بازی» نامیده‌ام. دنیائی که در یک لحظه حادثه‌ای نمودار می‌گردد و در همان لحظه مجدداً ناپدید می‌شود. جهانی نامحتمل و دنیایی پر از عجایب. دنیایی که در آن پیشرفت تکنولوژی جای پیشرفت بشریت را - به

۱ - تکنوپولی، ص ۲۱۶؛ مثالهای مورد ارائه‌اش بسیار عبرت‌انگیز است! به صص ۲۱۵ و ۲۱۶ همان کتاب مراجعه شود.

تعبیر میکن - اشغال کرده است. در این دنیا برطرف کردن جهل و خرافه و آلام بشری هدف نیست، بلکه هدف غایی در این خلاصه شده که خود را با توقعات و تمایلات و ایجابات تکنولوژی جدید هماهنگ سازیم. مسلماً خواهیم گفت این انطباق و هماهنگی، زندگی بهتری را برای ما به ارمغان می آورد، اما این نظریه چیزی جز زبان بازی و چرب زبانیهای بازمانده از رخساره رنگ و رو باخته و نقاب از چهره برداشته عصر تکنوکراسی نیست. ما در حال ساختن فرهنگی هستیم که خود را به کمک اطلاعات، میان تهی می سازد.<sup>(۱)</sup>

آنچه نظام فن سالاری را از نظام های مشابه آن در گذشته های دور ممتاز می سازد: استیلا، غلبه و فراگیری هراسبار و خجالت انگیز روحیه غیر روحانی و ضد احکام و مناسبات معنوی و انسانی است. زیرا این نظام نه تنها خود، ذاتاً غیر معنوی می باشد! که با همه توان و تلاش عملاً از موضع عناد با معنویت و ارزشهای پا گرفته از آن برخورد می نماید! آنهم با گسترده گی، ژرفا و فراگیری خجالتبار، وقیحانه و اسارتزای امروزین خویش!

این نظام، با این تلاش زداینده و مرگبار، خود را از هر آنچه معنیدار، استعلائی، آزاد کننده و غنابخش بوده است، خلع کرده و اسیر روابط و مناسباتی ساخته است که نه تنها فقدان گوهر انسانیت، زلال معنویت و ارزشهای ربانی را ننگ نمی شمارد که نفس این فقدان، فرار از آن جواهر علوی و ستیز با هر جلوه قدسی و معنوی را از افتخارات خود بشمار می آورد! در واقع، بر مبنای همین باور و برداشت می باشد که نه تنها با همه وجود در پی ساختن و استفاده جستن از زمینه ها و امکاناتی می باشد که با وجود پستی ذاتی و قبح ظاهری، می تواند او را هر چه بیشتر از زمینه های معنوی و علوی دور سازند! که می کوشد با زدودن این قبايح، نگرش خود را « تقدس » بخشیده! و به عنوان بهره بارترین نگرش و مدرن ترین گرایش، تا پنهان ترین زوایای حوزه زندگی مردم عالم سرایت بخشد! این بخش را با گزارش تکه هایی - بسیار محدود - از افشاگریهای دانشی مردان دنیای فرنگ همراه می سازیم:

« تمدن جدید در وضع دشوار و اسفناکی قرار گرفته، زیرا با سرشت ما متناسب نیست. این تمدن بی توجه به سرشت و طبیعت ما به وجود آمده و صرفاً زائیده ی اکتشافات علمی و خواسته ها و تصورات و تمایلات آدمیان است. با آنکه فرآورده ی تلاشها و کوششهای ماست، با شکل و

حجم ما متناسب نیست؛<sup>(۱)</sup> ... توسعه و پیشرفت صنعت نیز کاملاً بدون توجه به سرشت انسان‌ها، ماسینها را به گردش در می‌آورند و همچنین بدون توجه به اثراتی که زندگی صنعتی کارخانه در خود این افراد و در نسل ایشان باقی می‌گذارد، انجام گرفته است.<sup>(۲)</sup>

✱ تمدن ما تا کنون نتوانسته است محیطی در خور فعالیت‌های روانی آدمی ایجاد کند، باید قسمت اعظم کمبود هوش و اخلاق مردم این روزگار را معلول بی‌کفایتی و بدی ترکیب محیط روانی ایشان دانست. تفوق ماده و اصول آئین صنعتی، فرهنگ و حس زیبایی‌شناسی و اخلاق را لگد کوب کرده است.

... همین تحولات طرز زندگی موجب پراکندگی خانواده‌ها و اجتماعات کوچک که دارای شخصیت و عادات و آداب ویژه‌ای بوده‌اند، گردیده است. انتشار ییحد روزنامه‌ها و ادبیات بی‌مایه و عامیانه و نقش رادیوها و سینماها، طبقات روشنفکر را به نازلترین مرحله سطح فکر سقوط داده است. از اینرو طبقه کودن و کندذهن اجتماعات روز بروز بزرگتر و وسیعتر می‌گردد و این در همان هنگام است که برنامه‌های مدارس و دانشگاهها روز بروز مدرن‌تر و کاملتر می‌شود. و شگفت آن است که کندذهنی غالباً در مواردی بروز می‌کند که شناخت علمی پیشرفته‌تر است! کودکان و شاگردان مدارس افکار خود را با قالب برنامه‌های مبتدلی که برای وسایل سرگرمی عمومی - از قبیل رادیو و سینما - تنظیم شده است، شکل می‌دهند و از اینجا که می‌گوئیم: محیط اجتماعی بجای آنکه به رشد فکری کمک کند به سختی با آن مبارزه می‌نماید.<sup>(۳)</sup>

✱ «عقل و نیروی اراده و اخلاق با یکدیگر رابطه‌ای مستحکم و ناگسستی دارند، نهایت، وجدان اخلاقی به مراتب از عقل همیشه بیشتر است و هر آنگاه که این وجدان و احساس در ملتی فرو میرد شخصیت اجتماعی آن ملت نیز تدریجاً رو به تحلیل خواهد رفت.

تمدن ما تاکنون موفق نشده است که محیطی مناسب و مساعد برای فعالیت‌های عقلانی بوجود آورد. ... محیط اجتماعی امروز تقریباً به طور کلی «حس اخلاق» را در بوته‌ی فراموشی قرار داده و حتی مظاهر آن را سرکوب ساخته است بطوریکه حالت گریز از مسئولیت را در عموم مردم

۱ - ادعا نامه‌ای علیه تمدن غرب، ص ۱۹۸

۲ - ادعا نامه‌ای علیه تمدن غرب، ص ۱۹۹

۳ - همان، ص ۲۶۶



می‌توان مشاهده کرد. کسانی که نیکی را از بدی تشخیص می‌دهند و در عین تحفظ و مراقبت، به کار اشتغال می‌ورزند، همواره تهیدست و بینوا می‌مانند و به علاوه مورد تحقیر و گوشمال نیز قرار می‌گیرند. مادری که فرزندان چند آورده و بجای پرداختن به خویشتن، زندگی خویش را وقف آموزش و تربیت آنان کرده، در منطق این اجتماع، فردی ابله و کودن بشمار می‌آید؛ مردی که برای گذران زندگی خود و خانواده‌اش و تربیت و تعلیم فرزندان مالی ناچیز ذخیره کرده، اندوخته او دستخوش غارت دزدان اجتماع، یعنی بانیان مؤسسات مالی یا کارگزاران دستگاههای دولتی می‌گردد.<sup>(۱)</sup>

❖ «صنعت، انسان را از بکار گرفتن قوای مختلف فکری که هر یک میتوانند نوعی بهره‌ عاید او کنند، محروم ساخته است. تمدن جدید با قربانی کردن عقل در راه ماده، خطای بزرگی را مرتکب شده است. خطائی که عواقب آن روز بروز خطرناکتر و مشکلتر می‌شود؛ زیرا کسی در برابر این خطا قد مخالفت علم نمی‌کند.»<sup>(۲)</sup>

به گمان من، بنده، بد نخواهد بود، اینکه که سخن از حال و هوای نظام فن‌سالاری به میان بوده و بر حول و هوش نارسائی‌های زجرآور آن می‌چرخد، به طور فهرستوار به گوشه‌هائی از مؤلفه‌های وجودی و زیرساخت‌های گوهری این نظام نیز توجه داشته باشیم؛ باشد تا زمینه‌ئی برای مقایسه و مقارنه هر چند اجمالی - بسیار اجمالی - فراهم آمده باشد.

**یکم - دنیا محوری در هر نگرش و گرایش؛**

**دوم - لذت طلبی -** که در این دیدگاه مساوی است با گرایش به لذتهای غریزی، وهمی و اعتباری - از هر نگرش و گرایش؛

**سوم - اعتقاد نداشتن به ابعاد و جنبه‌های علوی و الهی انسان، و او را - از طریق حذف و نفی این جنبه‌ها - حیوانی سراپا مادی و غریزی شمردن؛**

**چهارم - خودمحوری و خودگرایی در کلیه تلاشها؛** و از آنروی که چون این خود، خودی حیوانی - وهمی است، کار فرد را عملاً به خودگریزی و خودستیزی - و بناچار به ابزارمحوری و سودمحوری و ... می‌کشاند.

۱ - ادعا نامه‌ای علیه تمدن غرب، ص ۲۰۱ - ۲۰۲

۲ - ادعا نامه‌ای علیه تمدن غرب، ص ۲۰۲

**پنجم** - تجربه محوری و محصور کردن دانش نسبی انسان به حوزه تجربه‌های معمول؛ ولی از آنجا که انسان به صورت فطری در این حوزه نگنجیده و در حین ادعای چنین باوری - و با نفس اعلام انتقاد به آن - از آن فراتر رفته، بر آن پانهاد و در گرایشهای متنوع خود آنرا ابطال می‌نماید، مجبور به خرافه محوری و اعتبارپرستی شده، یا سر از ریاست طلبی و شهرت طلبی در می‌آورد؛ و یا از سودپرستی که خرافه بودن و اعتبار بودنشان روشنی‌تر از آن است که به آوردن برهان نیازمندمان بسازد.

**ششم** - تجمل گرایی؛

**هفتم** - مصرف زدگی و اسراف بارگی؛

**هشتم** - تنوع طلبی فخر فروشانه بی معنا؛

**نهم** - تقدس زدائی از خود و جز خود؛

**دهم** - ارزش ستیزی در کلیه زمینه‌های انسانی و معنیدار؛

**یازدهم** - نداشتن هدفی استعلائی - ارزشی و در مواردی ستیز با آن؛

**دوازدهم** - احساس بی‌ریشگی و بی‌متکائی - در ژرفای واقعیت ناپیدای هستی - و فناپذیری، آنهم قبل از فانی نمودی! چرا که این نظام و نگرش قبل از اینکه از طریق فانی نمودهای ظاهریش اعلام فنا کند، از طریق هویت زدائی از خود، از طریق ارزشهای عقلانی، ایمانی، عاطفی و... فانی وجودی خود را پذیرفته و توجیه تقرر وجودی خود را از طریق عقل و ایمان و عاطفه و اخلاق و غیره، از دست داده است!

تا آنجا که من بنده متوجه شده است و بررسی‌های عده‌ئی از جامعه‌شناسان نیز آنرا تأیید می‌نماید این نکته مسجل می‌شود که: در اواخر قرن نوزدهم، برای اکثریت مطلق دنیامداران غرب، اصول سیاسی پذیرفته شده در مورد آنچه خود آنان «تمدن خیالش»<sup>(۱)</sup> می‌کردند، از این قرار بوده است.

**الف** - واقع گرایی؛ که عملاً در اشکال متنوع دنیاپرستی، هوسبارگی، تجمل گرایی و لذت طلبی حضور و استیلا پیدا کرده و از هرگونه واقع گرایی فراگیر غیر مادی کناره می‌گرفت؛

**باء -** معناگریزی و معنویت‌ستیزی که متأسفانه به عنوان نمود تجدد و دانشمندی پذیرفته شده بود! و متأسفانه مایه مباهات!

**جیم -** سودمحوری که در حصار سود مادی اسیر مانده و از جستجوی هر گونه سود معنوی طفره می‌رفت.

**دال -** ارزش‌ستیزی و ارزش‌گریزی که باز هم به عنوان مظاهر رهایی از چنگال ایده‌آلیسم - و در واقع: خدای محوری - تلقی می‌شد!

روشن است که هر کدام از این اصول، موارد و زمینه‌ها، پیامدها و آثار در دباری را به دنبال داشته، هم انسان را از برکت وجود و حضور نعمتها و ارزشهای ناب ربانی محروم می‌سازد! و هم او را به تحمل رنج نقتها، خجالت‌ها و بلاهایی گرفتار می‌نماید!

**یوگیشی -** دانشمند جاپانی، در کتاب نظریه تمدن - ضمن آنکه ریشه‌ها و مؤلفه‌های اصلی تمدن را «**فضیلت و معرفت**» قلمداد می‌نماید، منشاء فن‌سالاری امروز غرب را، این موارد و زمینه‌ها معرفی می‌دارد:

- ۱- پلورالیزم؛
  - ۲- سهیم شدن کشیشها در کارهای دنیائی؛
  - ۳- وجود شهرهای قانونمند؛
  - ۴- روحیه استقلال‌جوئی و آزادی‌خواهی؛
  - ۵- احساس نیاز به وحدت ملی؛
  - ۶- دین‌پیرائی، یا دنیائی ساختن و چند بعدی کردن دین.
- آنچه در رابطه با برداشتهای **یوگیشی** قابل تأمل می‌نماید مغالطه ناشیانه - یا رندانه و شیطنت آمیز - اوست، در رابطه با مثالی که می‌آورد! زیرا تمدن را که یک حالت ویژه و یا موقعیت نگرشی - گرایشی خاص می‌باشد و نه یک شیئی و یا شخص مادی و ملموس<sup>(۱)</sup>، با انسان - به عنوان موجودی عینی و برونی - مقایسه می‌کند! و دقیقاً به واسطه همین گیر افتادن در مغاک مغالطه است که اعلام کرده است: «**جهل و فقدان فضیلت، از بیماریهای تمدن‌اند!**»! این در حالی است که همه انسان‌شناسان ارزشگرای را معتقد آنست که: اصلاً و ابداً بدون خرد و ایمان و ارزشهای بشکوه

---

۱- زیرا آنچه واقعاً و عیناً وجود دارد: طبیعت است و انسان و فرآورده‌های مادی و فکری آندو!

معنوی - اعم از اخلاقی، عاطفی و عرفانی - نمی‌توان نشانی از تمدن انسانی به معنای راستین و دقیق کلمه ارائه نمود.

عبدالکریم سروش - که خود از تحصیل کرده‌های فرنگ و از طرفداران متعصب پلورالیسم در ایران امروز پنداشته می‌شود - معتقد است که:

«جدی گرفتن دنیا در برابر آخرت، اسطوره‌زدایی از علم و علوم، تکیه بر عوامل مادی و طبیعی و بریدن از آسمان و رو آوردن به خاک و تدبیر عقلانی امور معیشت و طمع و تکاثر ورزیدن در بهره‌وری از طبیعت، چشم بستن بر شرور فردی در برابر خیرات جمعی، گریختن از عالم درون و اقبال به عالم برون و حرمت نهادن به علم و عالمان طبیعت (در مقابل شریعت) و قناعت به ظن و یأس از یقین و مشارکت بخشیدن عموم مردم در عموم امور و تقدس‌زدایی از فکر و محرم دانستن همه کس در کشف رازهای هستی و تجدید نظر در حقوق بشر و... از اهم ارزشها و بیشهایی است که در توسعه نوین لازم هستند.

بر این اساس تمام میوه‌های شیرین این توسعه نوین بر شاخه‌ای نمایان شده و از ریشه‌ای تغذیه می‌کند که آن ریشه را **عقلانیت ایزادی** نوین مغرب زمینان آبیاری می‌کند.<sup>(۱)</sup>»

«پروفسور «عطّاس» در کتاب اسلام و دنیوی گری در همین رابطه دارد که:

«اعتقاد کردن به قدرتهای عقل بشری که تنها برای راهنمایی انسان در زندگی است؛ معتقد بودن به ارزش دید دو گانه از حقیقت و واقعیت؛ تصدیق کردن واقعیت جنبه‌های ناپایدار هستی که منعکس کننده یک جهان بینی دنیوی است؛ حمایت کردن از آموزه انسان‌گرایی؛ تقلید از واقعیت به اصطلاح جهانی درام و تراژدی در زندگانی روحانی، یا متعالی، یا در زندگی درونی انسان، و درام و تراژدیها را همچون عناصری غالب و واقعی در طبیعت وجود آدمی تصور کردن - این عناصر که روی هم رفته همچون یک کل در نظر گرفته شوند، به اعتقاد من، چیزی خواهد بود که ماده و روح و خصوصیت و شخصیت فرهنگ و تمدن غربی را تشکیل می‌دهد. همین عناصر است که برای آن فرهنگ و تمدن، قالب مفهوم شناخت و جهت و هدف آن، و صورتبندی محتویات و تنظیم و انتشار و پراکنده شدن آنرا تعیین می‌کند؛ بدان گونه که شناختی که هم اکنون به صورت منظم در سراسر جهان انتشار پیدا کرده، لزوماً شناخت راستین نیست، بلکه آلوده به شخصیت و

خصوصیت فرهنگ و تمدن غربی است، و بار شده با روحیه آن و آماده برای رسیدن به هدف آن، پس همین عناصر است که باید شناخته شده و از تنه شناخت جدا شود، تا شناخت بتواند از آنچه از این عناصر که آن را آلوده کرده باز شناخته شود، چه این عناصر و آنچه آنها را آلوده کرده، معرف شناخت به معنای خاص آن نیست، بلکه تنها شکل خاصی را تعیین می‌کنند که در آن شناخت تصور و ارزیابی شده و بنابر هدفی سازگار با جهان‌بینی تمدن باختری مورد تفسیر قرار گرفته است.<sup>(۱)</sup>

به هر حال، همه واقعیت‌های جاری و انکارناپذیر مؤید این حقیقت‌اند که نظام فن‌سالار غرب را - در کلیتش - هرگز نمی‌توان دارای جهتی انسانی - حتی به همان معنای متعارف **اومانیزم** معنا باخته و بی‌تقدس غربی - تلقی کرد. زیرا که در این نگرش (اومانیزم معنویت باخته غرب) «انسان» معیار و محور همه چیز بوده و خود غایت و نهایت همه نگرشها و تلاشهای فردی و جمعی پذیرفته شده است. لذا نفس پذیرش آن، هر آنچه را بخواهد این محوریت را از انسان گرفته و او را وسیله تحقق، رشد و تکامل و تداوم خود قرار دهد، دشمن اوست! و لاجرم نفی کردنی. در حالی که کمترین توجه به روابط و مناسبات حاکم بر نظام فن‌سالاری روشنگر این واقعیت می‌باشد که: انسان در این نظام به ابزاری بی‌اراده در عمل و کار خویش، به مزدوری بی‌اجر در تلاشهای خویش، به اسیری مضطرب و مأیوس از پایان کار خویش و به زاینده‌ئی بی‌ارج در حیات توسعه‌مدار و سودمحور خویش بدل شده است که اجری جز تحقیر و دلهره؛ ارجی جز بی‌حرمتی در خدمت سود قرار داشتن و آزادی‌ئی جز انتخاب یکی از گونه‌های اسارت تهوع‌آور ارائه شده از جانب سلاطین فن‌سالاری را ندارد!

در دنیای فن‌سالار غرب، دیگر این **انسان** است که معیار و محور همه نگرشها و تلاشها بوده و خود غایت خویشتن به حساب می‌آید؛ بلکه این «**توهم و تخیل بیمارگونه توسعه، انباشت و قدرت**» است که انسان بیچاره سیه‌روزگار را در آن موقعیت و موضع رقت‌بار قرار داده است؛ و: «چنین نتواند شد مگر در مرحله‌ئی که معنویت راستین راه نیستی سپرده باشد... مگر با حد اعلای مخالفت و تضاد با معنویت ازلی و اولیه، و بدست مردانی چنان مستغرق و مستهلک در

مادیات، که دیگر در ورای ماده چیزی به ادراکشان در نیاید، و بلکه بالاتر از آن، برده زر خرید ماده‌ئی شده باشند که می‌خواستند به خدمت خود در آورند، و همین امر ایشان را به اضطراب و یتایی روزافزون، بی‌قاعده و فاقد هدف و مقصد، و به پریشانی در میان کثرت، و سرانجام به انحلال و اضمحلال نهائی، می‌کشاند.<sup>(۱)</sup>

## فصل سوم

### انسان در فن سالاری

قبل از پرداختن به اصل قضیه این نکته را متذکر می شویم که بحث ما پیرامون عنوان این فصل به شدت محدود، موجز و اشاره وار خواهد بود! اشاره هایی که بتوانند موقعیت ارجمند انسان متمدن و تمدن واقعاً انسانی را از ضد او (فن سالاری غرب) نمایان سازند.

در این رابطه ویژه، آنچه برای هر انسان واقع بین و منصفی از بدیهیات بوده و هیچ گونه تردیدی را بر نمی تابد اینست که نه تنها انسان و هویت متعالی او در غبار خفقاترزی دنیای ماده پرستی و احکام و مناسبات فن سالاری به طرز هراسباری ناشناخته مانده است که بدبختانه به شکل بی سابقه و ترحم انگیزی مورد تحقیر و تمسخر قرار گرفته است! چرا که مدافعان سودپرست لذت محور و هم زده دنیای فن سالاری، اولاً: با حیوان خواندن و نواده میمون شمردنش نه تنها از وی شخصیت زدائی نموده، مکانت و شرافت ربانی او را منکر شده و به تمسخر نشستند! که با وقاحتی تهوع آور، خود این پندار را یک اصل مسلم علمی قالب کرده و تا سرحد یک کشف اسطوره‌ئی، آنرا عظمت و تقدس بخشیدند!

«پروفسور ویلیام چیتیک» دانشمند فرهیخته آمریکائی که با نظام های فکری شرق و غرب آشنائی ویژه‌ئی بهم رسانیده و در زمینه دیدگاه های انسان شناسانه این نظام ها صاحب نظری واقع بین می باشد، در جواب پرسش مجله «نقد و نظر» مبنی بر اینکه: «آیا تجدد نیز تعبد گرایی و اسطوره سازی خاص خود را دارد، یا فقط این ادیان بودند که اسطوره می ساختند، یا سنت بوده که اسطوره می ساخته است؟

آیا علوم جدید هم مبتنی بر تعبدگرایی خاص خود نیستند؟» می‌گوید:

«مسلم است. البته... دنیا به مرحله‌ای رسیده است که اکثریت حاضر نیستند فکر کنند که شاید دنیا دارد اشتباه می‌کند و اینکه ممکن است نهضت عظیم تاریخی تمدن یک اشتباه محض بوده باشد. مردم نمی‌خواهند باور کنند؛ چون بالاخره زندگی خودشان را در همین راه باخته‌اند... بشر بدون اله نمی‌تواند زندگی کند؛ این که انسان بداند معبدی دارد و به آن معبد رو می‌کند. دانشمندان جدید غیر از این نیستند، آن‌ها نیز معبدی دارند؛ من همیشه این حرف را می‌زنم. عده‌ای از متفکران غربی هم همین حرف را می‌گویند. وقتی که ما با دوستان حرف می‌زنیم می‌گویند دانشمندان رشته طبیعی هم همین طور هستند.

اگر به اصطلاح بنیادگرایی توجه کنیم همین است. طرز فکر بنیادگرایی در مذهب، به نظر من پدیده جدیدی است؛ سابقی که نبود. این پدیده در مسیحیت و در ادیان مختلف مطرح است. یک تعصب عجیب و غریب است. من این بنیادگرایی را یک پدیده جدید می‌دانم. محصول علوم جدید است. کسانی که در علوم جدید هستند فکرشان به این محدود می‌شود که این تنها راه حقیقت است. به هیچ عنوان حاضر نیستند که قبول کنند که چیزی می‌تواند ماورای آن باشد. این غرور عجیب و غریبی است.»<sup>(۱)</sup>

«در تمدن جدید اسطوره این است که انسان از خاک شروع می‌شود و طی مراحل به وضع فعلی ما می‌رسد که سرآمد همه چیز هستیم و از این بالاتر می‌آید؛ یعنی همان تکامل داروینیسیم. اما بقیه تمدنها، ما در اول کار بالا بودیم و آمدم پائین و دوباره باید بالا برویم. و این به کوشش خودمان است؛ اجباری نیست و طبیعت اقتضا نمی‌کند که ما دوباره آسمانی بشویم؛ در دست خود ماست. تمدن جدید می‌گوید نه، اجباری است؛ یعنی همان طرز فکر داروینیسیم اجتماعی، که در قرن نوزدهم، انگلیسی‌ها برای بردن تمدن (به خیال خودشان) به تمامی جهان لشکر کشی کردند و مدعی بودند که ما از همه بهتر هستیم. طرز تفکر غرب اینگونه است که ما از همه بهتریم، و این بر می‌گردد به فراموشی اصول الهی تمدن مسیحیت و یهودیت. این که ما از بالا به پائین آمدم فراموش شده است و این، خود دلایلی دارد و البته تاریخ تمدن غربی خیلی پیچیده است و دلایل مختلفی است که منجر شده به این نظر که بشر مستقل بالاترین مرحله تکامل است و ما هم که



غربی هستیم بالاترین تمدن هستیم. بعداً من متوجه شدم که این شعار ابلیس است ( اَنَا خَيْرٌ مِنْهُ ) از الحافظ اسطوره، این خیلی مهم است که بدانیم معنای فکر غربی چیست و از کجا سرچشمه می‌گیرد.<sup>(۱)</sup>

«... به صورت اسطوره بیان کنم که رساترین زبانها است؛ باید بگویم آدم هبوط کرد، و تا آدم به حالت غفلت است، هبوط ادامه دارد. نجات بشر در یادآوری و تذکر است. اگر فراموش کنی که کی هستی، در هویت کاذب غرق می‌شوی. مشکل اصلی غربی‌ها همین هویت کاذبی است که بر آنها حکمفرماست. تمام علوم جدید به این هویت [= هویت کاذب] اضافه می‌کنند.»<sup>(۲)</sup>

**و ثانیاً،** با کشانیدن وی در خدمت سود مادی و اسارت فرآورده‌های صنعتی، وی را از مرتبت وجودی شایسته‌اش ساقط نموده و تا حد آلت دست ابزار ماشینی تنزل بخشیدند! روشن است که برخوردی از این دست و گرفتن موضعی این همه شرم‌آور و خجلت‌انگیز هرگز نمی‌تواند بدون طرح و برنامه و خارج از حوزه روابط، احکام و مناسباتی باشد که ضامن تحقق چنین جریان ننگباری است.

معنای ضمنی این گفته آن تواند بوده که: برنامه‌های متنوع حیاتی انسان اسیر دنیای فن‌سالاری نه تنها مایه گرفته از جهالتی عفن و تحقیر کننده نسبت به هویت متعالی انسان می‌باشد که بر مبنای احکامی تنظیم شده‌اند که پیامدهایشان جز به شرافت‌زدائی، آزادی‌ستیزی، آرامش‌زدائی، حاکمیت احساس خلاء و پوچی، احساس بی‌ریشگی و بی‌اتکائی، تشدید اضطرابهای متنوع، تقویت احساس ناامنی در رابطه با زمینه‌های تفاوت، اسارتها و اجبارهای متنوع نتواند انجامید. و این مساوی تواند بود به اینکه: انسان متوجه هر چیز تازه‌ئی بوده، خواستگار هر چیز نو و مدرنی بوده، در خدمت هر چیز شیک و چشم‌نوازی بوده، به فکر تهیه و بهره‌وری از هر چیز سرگرم کننده‌ئی بوده و نیروهای خود را صرف توجه و کسب و مصرف آن بکند، به جز هویت الهی خود!

این، بر مبنای نگرش و تبیین الهی پی‌آمد همان سنت تخلف‌ناپرداری است که قرآن مفادش را چنین ابلاغ داشته است: «... نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ...» حشر ۱۹؛ چیزی که نمونه‌های فراوان و انکارناپذیرش در میان بردگان و اسیران دنیای فن‌سالاری بیشتر از آنند تا کسی را نیاز به معرفی افتد.

۱ - همان، ص ۱۳۷

۲ - مجله نقد و نظر، ش ۱۷ - ۱۸، ص ۱۳۸

دنیای فن‌سالار امروز به طرزی ناشیانه و توهمی، ظاهراً بیشتر نیروها و امکانات وجودی خود را صرف تولید بیشتر و در نتیجه، از طریق فرایند خجلتبار آن (= مصرف و تخریب) سود بیشتر ساخته، ولی باطناً و واقعاً همه آنها را در خدمت سرکوب ارزشهای استعلائی هویت معنوی خویش، استعدادهای ربانی خویش، شرافت و مکانت بی‌بدیل انسانی خویش، طهارت و طراوت مینوی خویش، آزادی و آرامش معنیدار و الهی خویش ساخته است. چرا که او را به شیئی بدل کرده است که جز تولید بیشتر و مصرف بیشتر و تلمبار کردن سود بی‌معنای بیشتر - آنهم نزد عده‌ئی خردباخته معدود - هنری از او سر نمی‌زند!

دنیای فن‌سالاری امروز به بهانه تحقق آزادی و رهائی از روشها و مناسبات شرک‌آلود مذاهبی تحریف شده، مرده، بی‌روح و بی‌نشاط، نه تنها خود را اسیر همه جانبه روابطی ساخته است که از جوشش و بالش ابعاد معنادر، زیبا، نوازشگر و آرامش دهنده حیاتی او مانع می‌شود که وی را عبد ذلیل مفلوک بی‌کفایت مذهبی (ماشینیزم سودمحور مخرب) ساخته است که احکامش در جهت فساد و تلاشی معبود او (= ماشین) قرار دارند. همین نظام عقیدتی است که «آرنولد پیسی» برایش اصطلاح «تکنوکراتیک» را برگزیده و در کتاب «تکنولوژی و فرهنگ» به تبیین مؤلفه‌ها و ساز و کارهای وی پرداخته و چنین نتیجه می‌گیرد:

«... از اینرو مشاهده می‌کنیم که همه جنبه‌های متغیر عقل متعارف که در فصلهای پیشین تشریح گردید با همدیگر تناسب دارند. آنها مجموعه‌ای را تشکیل می‌دهند که میتوانیم آنرا به عنوان نظام ارزشی تکنوکراتیک توصیف نمائیم؛ آنها چیزی را به وجود می‌آورند که غالباً جهان‌بینی «تکنوکراتیک» نامیده می‌شود که به طور تک‌هدفی بر روی یک برداشت بدون ابهام از پیشرفت، حل مسئله، و ارزشها پافشاری می‌کند. کلمه «تکنوکراتیک» اصطلاح مناسبی است، زیرا این جهان‌بینی چندان جائی برای آن دموکراسی در تصمیمات مؤثر بر تکنولوژی باقی نمی‌گذارد. هر اندیشه‌ای درباره انتخاب تکنیک (یا تغییر اولویتها، یا شرکت مردم در تصمیم‌گیری) نشانه عدم قطعیت به شمار می‌رود که اساساً برای دارندگان این نظر غیر قابل پذیرش است. برای آنان هیچ گونه شق معقول دیگری از تکنولوژیها نمی‌تواند وجود داشته باشد، زیرا فقط یک راه حل منطقی پیشرفت وجود دارد. از نظر آنان، منتقدان تکنولوژی همیشه مخالف به حساب می‌آیند نه اصلاح طلب.»<sup>(۱)</sup>

«هورکهایمر» باورمند است که:

«جنبه غیر عقلانی سرمایه‌داری توالتیر که شیوه‌اش در برآوردن نیازها شکل عینی دارد که با سلطه تعیین شده [و از اینرو] بر آوردن نیازها را ناممکن می‌کند، و به سوی انهدام انسانیت پیش می‌رود، نمونه اصلی خود را در قهرمانی می‌یابد که از قربانی شدن با قربانی کردن خویش می‌گریزد. تاریخ تمدن، تاریخ جنبه درونی دادن به قربانی کردن است. به زبان دیگر تاریخ تبرا جستن است.»<sup>(۱)</sup>

علت واقعی آنچه آمد اینست که ماشینیزم نه تنها انسان را به شیئی بی‌معنا، بی‌ارج، بی‌حرمت و بی‌تقدس بدل کرده؛ آزادیهای بشکوه استعلاّیش را در عمل ابطال و پایمال کرده و در جهت زوال و فساد عینی و عملی‌اش قرار می‌دهد که همه این کارها را در رابطه با خدای فن‌پرستان (ماشین) نیز اعمال می‌نماید! زیرا که تأکید جنبه‌های عملی تعبدش بر «مصرف» دور زده و تعبدش از طریق تخریش تحقق پیدا می‌کند و لاغیر. معنای ضمنی این گفته آن است که فن‌سالاری با همه ادعاهای رنگ و روغن داده‌اش اولاً: نه تنها نتوانسته است انسان را با آزادی معنادار انسانی او آشنا سازد! که وی را به انواع اسارت‌های وهم‌ساخته هوس پرداخته بد سرانجام محکوم نموده؛ و ثانیاً: نه تنها نتوانسته است از زنجیرهای مذهبی خرافی نجاتش بخشد که یوغهای مذهبی خشن‌تر (ماشینیزم) را بر گردن روان او محکم کرده است! و این، چیزی است که دنیای فن‌سالاری با همه نیرنگها و ترفندهایش از انکار آن ناتوان می‌باشد. زیرا در نخستین نگاه شتابان و گذرا به محکومین این نظام، انسان متوجه می‌شود که: اینان یا اسیر ثروتهای معنا باخته می‌باشند که در جهت تکامل ربانی آنان قرار نداشته و مصرف نمی‌شوند! یا اسیر قدرت و ریاستی هستند که قدرت انسانی و ریاست و کرامت ربانی آنان را خدشه‌دار ساخته است! یا اسیر هوسهای بی‌محتوایی می‌باشند که آنانرا از رسیدن به نشاط معنوی و دلزدگی معنادار انسانی مانع شده است! یا اسیر زمینه‌ها و ابزارهای هستند که به درد تحقق هر چیز مبتذل و فسادبار و تقدس برانداز و اضطراب‌زای و ناامنی‌آور و شرم‌آفرین و... می‌خورد، مگر به درد تحقق شرافت انسانی، آزادی ربانی و آرامش واقعی آنان! و لذاست که اینان را عیناً و عملاً موجوداتی مضطرب، نامطمئن، معنا باخته، تقدس‌گریز، تهی از طهارت، خالی از یقین، لبریز از احساس پوچی و بی‌معنایی، سرشار از هراس و اضطراب بی‌ریشگی و

بی‌انگاشی، فاقد آشنائی، بصیرت و انس با ارزشهائی آرامش دهنده، و در یک کلام، یله و بی‌جهت، تنها و سرگردان و... می‌یابیم. چه خوبست تا ابراز صریح و روشن همین برداشت را به صورتی درد دل گونه، از زبان یکی از موقعیت شناسان غرب مرور نماییم:

«... «سیمل» در مقاله‌ی «کلان‌شهر و زندگی ذهنی»... شرح می‌دهد که چگونه ما به گوناگونی تجربه‌هایی که زندگانی در کلان‌شهر به ما «تحمیل» می‌کند پاسخ می‌دهیم، و آنرا از نظر فکری و روانی، به موقعیتی «درونی» تبدیل می‌کنیم. در کلان‌شهر ما از زنجیر «وابستگی‌های متقابل و سوژکتیو» خلاص می‌شویم، یا دست کم فشار آنها را کمتر احساس می‌کنیم، و بارها بیش از زندگی سنتی احساس آزادی می‌کنیم. اما این آزادی‌ها را به بهای در نظر گرفتن دیگران همچون ابزار و چیزها به دست آورده‌ایم. دیگری فقط در محاسبه‌های خشک و بی‌عاطفه مالی، یا به بیان بهتر در جایگاهش در تقسیم کار اجتماعی شکل می‌گیرد. حتی ادراک ما از زمان و مکان همخوان می‌شود با خردباوری ابزاری، اقتصادی و محاسبه‌گرانه.»<sup>(۱)</sup>

آنچه تذکرش را در همین رابطه از اوجب واجبات می‌شماریم اینست که هرگز نباید چنان پنداشته شود که آنچه آمد فقط در رابطه با مشتی سرخورده عقده‌ئی منحرف بیمار چاقو کش قمارباز شرابخوار و بی‌بند و بار قابل انطباق بوده و ساحت به اصطلاح عالمان و بانیان و مدافعان و سیاستمداران و سیاست‌گزاران و تربیت‌شدگان هدایت‌کننده دنیای غرب در ابعاد و زمینه‌های مختلف از اینگونه پلیدی‌ها و پلشتی‌ها و... پاک و مبری می‌باشد! زیرا که این گمان جز یک پندار وهم‌آلود احمقانه - بسیار بسیار احمقانه - نخواهد بود.

برای اثبات آن مدعی، رفع آن گمان و شفاف‌تر شدن این یقین کافی است نظری به زمینه‌های سیاسی - که به واسطه بالا کردن علم‌جانبداری از نظام به اصطلاح دموکراسی، از پرادمعترین و پرطمطراق‌ترین زمینه‌های وهم‌بافته دنیای فن‌سالاری است - افکنده و مثلاً علت برکناری دولتهائی را که ایتالیای مدرن، مترقی و مهد فلان و بهمان! در پنجاه سال اخیر به خود دیده است، جویا شویم.

من مسلمان افغانی، به دلیل احترام نهادن به شاعران و نقاشان و عالمان و هنرمندان برجسته این کشور - اگر چه همه آنها از نظر دینی موافق من نبودند - اصلاً خجالت می‌کشم تا بنویسم که در

این کشور (ایتالیا)، ظرف چهل و نه سال، پنجاه دولت به واسطهٔ اختلاسهای مالی و زد و بندهای غیر انسانی - و نه هیچ امر ارزشی - محکوم به فنا شدند! چونانکه خجلمت فرا می‌گیرد تا بگویم که: «بیل کلنتون» رئیس‌جمهور فعلی آمریکا، در موقع انتخابات ریاست‌جمهوری، به واسطهٔ کسب آراء بیشتر، به بیش‌رمانه‌ترین توسل ممکن در ننگبارترین تاریخ سیاست‌ننگبار متوسل شده و از همجنس‌بازها خواست تا به او رأی دهند تا وی ...!

این در حالی است که وی اعلام کرد: حاضر است تا بدترین و بی‌شرمانه‌ترین امتیاز ممکن یک رئیس‌جمهوری، در تاریخ سیاست‌مکتوب بشری (= تلاش در جهت تحقق اهداف متنوع هم‌جنس‌بازان) را در قبال رأی آنان پردازد! هر چند که ماجرایی ارتباط‌های ننگ‌آور او با منشی وی - از جنبه‌ها و دیدگاه‌های مختلف حقوقی، سیاسی و... دست کمی از امر بالاندارد! این در حالی است که مردم آمریکا، سازمانهای متنوع مذهبی، تربیتی، هنری، اقتصادی، ارتشی و... همین مردک را آنهم برای دورهٔ دوم! به «دهبری» خود بر می‌گزینند! و علیلانه خیال می‌کنند که خود مردمی متمدن‌اند! و مثلاً آن افغانی پاک‌اندیش فلان دهکوره‌های جاغوری و یا کُتر و پکتیا غیر متمدن!

من از خوانندهٔ عزیزی که خواهان تحلیل زیرساختها، شرح پیامدهای ننگبار و تبیین معناهای ضمنی و متعفن چنین نگرشها و گرایشهایی می‌باشند عذر می‌خواهم. زیرا که حیای رقیق شده و بی‌رنگ و روی من بی‌پناه سیه روزگار ته سری خوردهٔ تحقیر شدهٔ هتاکی دیدهٔ طعنه شنیدهٔ تمسخر چشیده - و حتی از سیاستان به اصطلاح دین‌پناه... نمی‌گذارد تا قلم را به لجن آنها بیالایم! حال تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!

### سیمای انسان در فن‌سالاری

از آنجا که به قول «مارسل بوازار»:

«تصور می‌کنم که یک جامعهٔ سازمان یافته، از «انسان» در زمینهٔ واقعیت ذاتی، مقام و تأثیر او در گروه دارد، برآوردی از ارزشهای تمدن آن جامعه را بدست می‌دهد. هر قضاوت تطبیقی دربارهٔ نظام‌های فرهنگی یا فلسفی، همیشه در آخرین تجزیه و تحلیل به مفهوم «انسان» در گروه مربوطه، معطوف می‌گردد»<sup>(۱)</sup>؛

ما هم خواهیم کوشید تا به طور فهرستوار، ویژگی‌های انسان فعال در حوزه احکام و مناسبات مدرنیسم را - دقیقاً بر مبنای باورها و عقاید ادعاهای متفرعانه و فخر فروشانه خود آنان - مورد توجه، تحلیل و ارزیابی قرار داده، تصویر تمدن مورد ادعای آنان را به نمایش گذاریم تا انسان واقعاً «تمدن طلب کمالجوی»، خود به ارزیابی آن همت گمارد.

مجدداً تأکید می‌داریم که، این ویژگیها، هرگز و به هیچ روی ساخته ذهن ما و یا القاء تهمت‌هایی از سوی مخالفان نبوده، بلکه اصول عقیدتی - عملی و در نتیجه به شکلی متعبدانه و متعصبانه مورد استقبال، تأیید و تأکید خودشان بوده و از جمله افتخارات مذهب فن‌سالاری به شمار می‌روند!

مقدمتاً و به عنوان یک واقعیت انکار ناپردار باید پذیرفت: میان تصویری که کارشناسان و نظریه‌پردازان فن‌سالاری در نوشته‌های نظری و بافته‌های تبلیغاتی خود از انسان بدست می‌دهند تا واقعیت بالفعل و مشخصی که در حوزه حاکمیت فن‌سالاری - به نام انسان - حضور داشته و نگرشها و گرایش‌هایش چهره واقعی و انکار ناپردار او را ترسیم می‌کنند، تفاوت، کمی بیشترک از زمین تا آسمان خواهد بود! چرا که انسان مبلغان و نظریه‌پردازان، نه می‌تواند حضور پیدا کند و نه هم اگر به فرض حضور پیدا کرد، اجازه خواهد یافت تا هویت ادعائی در نگرشها و گرایشهای خویش را به نمایش گذارد!

در واقع مدافعان فن‌سالاری فقط بدان جهت از چنین انسانی جانبداری نظری می‌کنند که اولاً: فقط در تخیلات، تصاویر بی‌اثر ذهنی، اقالیم پنداری و دنیای سراپا و همی افراد معین می‌توانند حضور داشته باشند؛ ثانیاً: دارای هیچ قدرت عملی، نقش تعیین کننده و توان جهت بخشنده ضد فن‌سالاری نمی‌باشند؛ ثالثاً: برای پر کردن خلاء فکری عده‌ئی از ساده‌اندیشان خوش‌باور خیالاتی بکار می‌آیند؛ و رابعاً: برای سرپوش نهادن بر اهداف و مقاصد ضد انسانی آنها، کاربرد افسون‌کارانه‌ئی دارند!

به طور مثال، نظریه‌پردازان فن‌سالاری طی چندین دهه - و بلکه چند قرن - با بوق و کرنا و ابراز احساساتی شگفتی‌انگیز و با تفاخر و تبختری بی‌سابقه خود را طراح اندیشه «اومانیزم» (= انسان سالاری) معرفی کرده و دفاع از احکام و مناسبات این «عقیده» را از افتخارات ویژه خود قلمداد می‌کردند! زیرا به طور ناشیانه و وهم‌آلود گمان برده بودند که بر کلیسا - و اگر خواستی بی‌پرده‌تر و روشن‌تر بگوئی، بگو: بر خدا - فائق آمده، محوریت امور را از وی گرفته و به «انسان» سپرده‌اند! تا

از این به بعد، او خود، سرنوشت - یا هویت و صورت انسانی - خود را طراحی، احکام و قوانین لازم برای تحقق آن هدف و پیشبرد حیات فردی و جمعی را معین، ارزشهای مورد طرد و یا گرایش را معرفی، و در یک کلام: «**محوریت و اصالت وجود خویش**» را، آنسان که خود تشخیص داده و می‌خواهد، به نمایش گذارد!

این نحوه نگرش به انسان، به او اصالت، محوریت و قدرتی مقدس و بلا منازع را تفویض و هبه می‌نمود که قبلاً فقط در اختیار خداوند - و جانشینان کلیسائین او - قرار داشت؛ روشن است که طبیعت ذاتی چنین موجودی اقتضا نماید که وی: خود را موجودی «آزاد و مستقل» پنداشته و سلطه هیچ قدرتی - اعم از خدا، اشیاء و امور - را نپذیرد!

خود را یگانه و بیدیل پنداشته، محوریت کلیه نگرشها و گرایشها را فقط از آن خود و متوجه خود بشمار آورد!

خود را برتر و مافوق ارزشها، اعتبار کننده و اعتبار بخشنده ارزشها پنداشته و همه آنها را ابزار و وسیله حیات و حاکمیت «خدای گونه»ی خود قرار دهد!

خود را محترم و ارجمند، و بلکه مبدأ ظهور و بروز آنها پنداشته و هیچ چیز دیگری را در این مورد شریک و بدیل خود به حساب نیاورد!

خود را ملزم و متعهد حمایت، دفاع و جانبداری از احکام یاد شده پنداشته و عملاً خویشتن را مسئول مبارزه با هر نگرش و گرایشی پندارد که می‌خواهد اصالت، محوریت، مکانت و ارزش وجودی او را مورد تهدید قرار دهد!

خود را برتر، والاتر و شایسته‌تر از آن پنداشته تا تحقق چیزی - ولو که بهترین ابزار ساخته دست و فکر و... او - و یا حضور امری بخواهد آرامش و نشاط او را نابود ساخته و «**خود او**» را وسیله تقرر خود قرار دهد!

و دهها مورد دیگر! اما با کمال تأسف، کلیه رویدادها و واقعیت‌های دربار و حسرت‌انگیز افشاگر این امر رنجبار شدند که: این تخیلات و توهمات، بنابر خصلت ذاتی خود، پا از دائرة وهم و خیال بیرون ننهاد و در عالم واقع، نه تنها هیچیک از این پندارها لباس تحقق نبوشیدند که انسان بدبخت بیچاره را بیچاره‌تر کردند! آنهم تا آنجا که دردها، رنجها، فسادها و رسوائی‌های بالا خزیده از واقعیت‌های ملموس جاری، کار را به جایی کشانید که: خود نظریه‌پردازها، به جای پذیرش

شکستِ توهّمات بی‌ریشه خود در میدان عمل، به توجیه‌گریهای شرم‌بار روی آورند که حسِ ترحم و دلسوزی هر سنگ‌دلی را نسبت به اینان بیدار و فعال می‌ساخت! از اینرو، در حوزه حاکمیتِ نظام فن‌سالاری، که متأسفانه امروزه کل دنیای غرب<sup>(۱)</sup> را در بر گرفته است، ما با موجوداتی به نام انسان مواجه هستیم که نفس‌نگرشها و گرایشهای خودِ آنان - و نه برداشت و تأویل ما - از آنان چهره‌ئی را به نمایش می‌گذارد که فقط برخوردار از ویژگی‌های آتی و پیامدهای تردید ناپردار حضور فعال و فرایند استقبال از آنها می‌باشد و لاغیر:

### ماده گرائی

انسان پرداخته دنیای فن‌سالاری که خودش، ناشیانه خودش را متمدن پنداشته و جارچیان شرف‌باخته استعمار در سرتاسر دنیا وی را متمدن قالب می‌کنند، موجودی به اصطلاح ماده‌گرا می‌نماید؛ هر چند که ماده‌گرائی به مفهوم ایدئولوژیکی‌اش به شدت ماده‌گرائی رفتاری‌اش نمی‌باشد. سلطه برهان‌ستیزانه این نگرش و احکام و مناسبات این گرایش باعث شده است تا:

✽ حقیقتِ روحانی، جنبه الهی و بعد معنوی او به صورتی سخت مغرضانه و دشمن‌کامانه، حتی از خودش کتمان شده و از چشم درآینش پوشیده نگه داشته شود.

✽ آشنائی و انس وی، نسبت به این بعد وجودی او به نحوی رقت‌انگیز و ترحم‌آلود زدوده شده و با همه شدت و سرعت متوجه زمینه‌های به اصطلاح مادی و برونی شود.

✽ او را از آسمان روحانیت و معنویت و کرامت و عزت به ارض بهیمیت، مادیت و ذلت وابستگی به اشیاء مادی ساقط سازد.

✽ جنبه‌ها و استعدادهای علوی و ربانی وی را مغشوش نموده، در مواردی به زدایش رذیلاته آنها پرداخته، جنبه‌ها و استعدادهای وهمی، غریزی و اعتباری وی، به گونه‌ئی واقعاً خجلت‌انگیز تقویت شوند.

✽ پیوند منطقی، برهانمند و معنیدار وی با حقیقتِ خود وی و با صورتِ راستینِ انسانی وی بریده و پاره گردد.

۱ - روشن است که منظور ما از غرب، نه غرب مکانی و جغرافیایی است؛ که غربِ نگرشی - گرایشی و یا با قدری اغماض « غرب فرهنگی » می‌باشد.



✱ گرایش بیمارگونه توهمی او به زمینه‌های مادی، وهمی و اعتباری تقویت و تشدید و تسریع شود.

✱ میان توجه و تفکر وی با دنیای باطنی، امکانات اصالی، استعدادهای ربانی و مصفای وی حجابی به ضخامتِ وهم و پندار و هوس و... کشیده شده، همه توجه او به نحوی شرمسارانه به غیر او و به آنچه نافی مکانت و کرامتِ وجودی اوست، معطوف و مصروف گردد.

✱ حرصِ مصرف (= به تخریب و تلاشی) دست‌آورد‌های مادی و چسبیدن به زمینه‌های عفن‌گریزی را در وی بیدار کند؛ و این کار را نوعی تلاش ارزشمندانه متمدانه قلمداد نماید. روشن است که پی‌آمد طبیعی و ضروری این گرایش «اصالت بخشیدن» به تخریبِ اصالت‌های وجودی خود، منطقِ تکوینی حیات خود و به فساد کشاندن امکانات حیات طبیعی و معمولی خود خواهد بود.

مبرهن است که چنین نگرش و گرایشی به حوزه ماده و مادیات، گرایشی طبیعی و سالم و منطبق با منطق و سنن حاکم بر حیات انسانی - حتی به عنوان موجودی کاملاً طبیعی - نبوده، بلکه مؤید قرار گرفتن در موقعیتی کاملاً غیر طبیعی، ضدمنطقی، ضدبرهانی، وهم‌آلود، تخیلی، تخریری و... می‌باشد. زیرا که این نحوه نگرش و گرایش را هیچ نوع منطقی متناسب با امکانات، استعدادها و نیازهای وجودی انسان بما هو انسان به شمار نیاورده و آنرا گونه‌ئی از تلاش انحرافی، تفاسدی و بیمارگونه معرفی می‌کند.

روشن است که وقتی مصرف - و در واقع: تخریب خود و کلیه زمینه‌های برونی، اعم از طبیعی و تکنولوژیک - ارزش و یا نوعی تعبد متعصبانه پذیرفته شد، اولین پیامدش آن خواهد بود که از انسان عملاً ارزش زدائی شده و به شکلی سخت نفرت‌انگیز وسیله تحقق - و به معنایی کاملاً دقیق و ویژه وسیله مصرف و در نتیجه تخریب - ماده و زمینه‌های مادی پذیرفته می‌شود.

تلاش برای «اراده زدائی» عملی از وی، امری طبیعی، سودآور، منطقی و ارزشمند پذیرفته شده؛ تحرک نگرشها و گرایشها، سامان‌بخشی نیروها و امکانات وجودی و جهت بخشیدن به همه موارد یاد شده را، به اصطلاح نظام ماده‌گرایی و اوهام‌بالیده از احکام و مناسبات همان ماده‌گراییِ دروغین، قلابی و فراری از پذیرش منطقِ ماده‌گرایی به عهده می‌گیرد.

اصالت وجودی او به نحوی سخت توهین‌آلود، از وی سلب و به همان ماده‌گراییِ دروغین

سپرده شده و عملاً از وی اصالت‌زدائی به عمل می‌آید.

سلب موقعیت طبیعی (= زیست‌شناختی) و مکانیت‌انسانی خود او به عنوان حیوانی برتر از سایر حیوان‌ها، امری طبیعی و مفید پذیرفته می‌شود.

پذیرش هویتش به عنوان موجودی تبادل‌های (کالاوار و قابل خرید و فروش) امری معمولی، رایج و عاری از قبح و علت و غرض تلقی شده و انکار آن به عنوان واقعیتی ملموس در روابط سیاسی، اقتصادی و... عملی ایده‌آلیستی (اخلاق‌محور) و لاجرم تمسخرانگیز پنداشته می‌شود. زیرا که همه واقعیت‌ها مؤید آنند که او عملاً وسیله سود، تلذذ، پست و مقام و شهرت و... قرار داده شده و لذا: انکارش عملی ابلهانه می‌باشد.

باید متذکر شد که در این بخش به کار گرفتن واژه‌ها و ترکیبات «به اصطلاح ماده‌گرایی، ماده‌گرایی دروغین، قلابی و...» مبین آنند که از نظر نگارنده: این چهره از ماده‌گرایی - که شاید در تاریخ نمونه‌های مشابهش بسیار نادر باشد - حتی با «منطق و اصول موضوعه و متعارفه ماده‌گرایی» به عنوان نگرشی که به ماده ارزش، اصالت، محوریت، تقدس و حرمت بخشیده و در نتیجه آنرا «هدف خود» قرار می‌دهد نه تنها سازگاری ندارد که عملاً در تضاد می‌باشد. زیرا در آن گونه ویژه و راستینش، چون به ماده - چه ماده برونی یعنی تکوینی و صنعتی و چه ماده وجودی و درونی خود فرد ماده‌گرا و آثار مربوط به هر یک از زمینه‌ها و خطه‌ها - اصالت، حرمت، تقدس، ارزش و محوریت داده می‌شود، نه تنها همه تلاش مؤمن ماده‌گرا متوجه آنست تا ماده و آثارش، در جمیع اشکال، صور و جلوه‌های وجودیش دچار تحقیر، بی‌حرمتی، بی‌ارجی، بی‌تقدسی، فساد، تلاش، زائده‌شدگی و... قرار نگیرد که نسبت به تحقق و بروز چنین حالات و موقعیت‌هایی نفرت و هراس هم عملاً ظهور و بروز دارند؛ و یا حداقل منطق طبیعی و ذاتی وی حکم می‌کند که چنین باشد! در حالی که در این نگرش و گرایش قلابی نه تنها نسبت به هویت ربانی انسان، آن می‌شود که حرفی از میلیونش را این رساله عهده‌دار شده است! که نسبت به ماده، چه در جلوه‌های برونی و چه در جلوه‌های درونی آن، یعنی انسان مادی، همه آن دشمن کامیها صورت می‌بندد! که اتفاقاً موارد اعتراف خود غربی‌ها - و به ویژه دانشمندانی که واقعاً ماده‌گرا بوده ولی انسان و جامعه انسانی را بر مبنای منطق طبیعی و مادی حیات مورد توجه و تحلیل قرار داده‌اند - به حدی زیاد است که ما را از ذکر نمونه و شاهد مثال و... بی‌نیاز ساخته است. و این کار یعنی: نه تنها انسان را از معنی تخلیه

کردن و از اقلیم زندگانی معنوی و معنیدار برون انداختن، که یعنی ماده را نیز از معنای منطقی خود او تخلیه کردن.

در این رابطه ویژه، آنچه به صورتی سخت ناباورانه و شکفتنی انگیز به اعلام خود می‌ارزد اینست که: مبلغان دنیای فن‌سالاری و ماده‌گرایی قلابی نه تنها از داشتن چنین نگرش فعالی خجالت نمی‌کشند؛ نه تنها از بروز آثار فرایند گرایش‌های اینطوری حیائی به خود راه نمی‌دهند؛ و نه تنها از موضع‌گیری خود نسبت به انسان و ماده، آنهم با این نحوهٔ رسوائی انگیز، بیمارگونه، فاسد کننده و ویرانگرانه احساس شرمساری نمی‌کنند که: این نوع نگرش را عالمانه و متمدنانه و آن نوع گرایش و موضع‌گیری را سودآفرین، شایستهٔ تعقیب و تشدید و لاجرم افتخار آور تلقی و اعلام می‌دارند! و خرده‌های فعال دنیا هم، شاهد این تلاش شرم‌آور هستند! حال، این برداشت را با چه کلامی باید به تحقیر و تمسخر ایستاد؟! بنان از بیانش سر باز می‌زند!

طبیعت قرار گرفتن در چنین حالتی و اسیر کردن خویش در چنان موضع و موقعیتِ بلاهت‌باری ماده‌گرایی دروغین - و به تبع وی همهٔ پیروان و دنباله‌روان و مقلدان هویت‌باخته‌اش - را به مزبلهٔ خجل‌بارترین، ذلت‌بارترین، شرم‌آورترین نوع «**خلاء ایدئولوژیک**» سقوط داده و او را از داشتن هر گونه نظام و متکای فکری محروم می‌سازد. و این از یکسو مؤید آنست که او نه تنها غیبت رنج‌بار و شرم‌آگین خود را به عنوان انسان، در آن موقعیت ویژه پذیرا شده است! که از این غیبت و هن‌آلود به صورتی مفتخرانه استقبال کرده، آنرا وجههٔ همت نداشتهٔ خود قرار داده و از دیگر سو، بی‌ریشگی همه جانبهٔ خود را - چه در رابطه با نظام نگرشی و چه گرایشی - مورد تأیید، پذیرش و استقبال قرار داده است. بی‌ریشگی‌ئی که از هیچ گونه منطقی جز منطق بلاهت و اسارت و... برخوردار نبوده و هیچ نظام و همی، خیالی و ایده‌آلیسم پوچ توهین‌آلودی - جز نظام سودمحور و تکاثرطلب فن‌سالار غرب امروز - نه می‌تواند آن ماده‌گرایی مسخره را تأیید کرده و بدان بنازد؛ و نه آن خلاء ایدئولوژیک را توجیه کرده می‌تواند؛ نه آن بیریشگی نفرت‌بار هستی برانداز را پذیرائی کرده می‌تواند و نه آن غیبت و فراموشی مرگبار انسانی را تحمل کرده می‌تواند.

«... اگر نگاه کنید به تمدن جدید، اشکال تمدن جدید فراموشی انسان است، مبنایش فراموشی است و پنهان کردن انسان از خودش که کی هستیم. تئوریهای متعددی هست؛ آن‌ایسم، این‌ایسم، مارکسیسم و... که مطرح می‌کند روی هم، انسان چیست؟ هیچ کدامش به حقیقت انسان توجه

ندارد، هیچ کدامش نمی‌گوید انسان موجودی الهی است و می‌تواند برگردد به مقام الوهیت خودش. کلام مشترک در بین ادیان و سست‌ها به قول خودشان، در تمدن جدید فراموش شده است.<sup>(۱)</sup> مسایل و موارد گفتنی در این زمینه ویژه خیلی بیشتر از آن است که حوصله این عنوان بتواند آنها را تحمل نماید.

### بی‌تقدسی

انسان اسیر دنیای فن‌سالاری موجودی است عیناً و عملاً بی‌تقدس و عاری از حرمت. این شاید بدان علت باشد که روابط و مناسبات حاکم بر زندگانی برهان‌ستیز او، کارش را به جایی کشانیده است که به شکلی سخت بلاهت‌بار و نابجا و ناصواب، در حوزه هستی و حیات خود هیچ‌گونه جنبه علوی و بعد قدسی را مشاهده کرده نمی‌تواند، لذا خود را فاقد هرگونه جوهر و ارزش معنوی و قدسی می‌پندارد!

این نگرش سر‌تاپا غلط و تحریفی باعث شده است تا وی از هیچ‌گونه حس حرمت و ارجی نسبت به هویت خود بهره‌مند نبوده و لذا: از هیچ‌گونه احساس دلسوزی و توجهی نسبت به این بعد وجودی خود برخوردار نباشد. چرا که در غیر این صورت، نفس نگرشهای وی او را از دام وضعیت واقعاً حرمت‌کش، تقدس‌زدای و نفرت‌انگیز نسبت به خود او، رهانیده و در نقطه مقابل (تقدس‌بار، حرمت‌زای و...) قرار می‌داد.

از طرفی انسان محصور در حوزه احکام و مناسبات قاهرانه فن‌سالاری و روابط غفلت‌بار ابزار تکنولوژیک، چون نتوانسته است از شر اسارت، گرفتاری و اعتیاد استفاده از محصولات مشغول‌سازنده، وقت‌گیرنده، کمال‌ستیز و حیثاً لذت‌بار بدر آمده و برای خویش هدفی واقعاً قدسی را اختیار کند تا با گرایش بدان خود را قدس محور، ارزشمند و ارج‌گرای یابد، نه تنها بی‌تقدسی و بی‌حرمتی خود را به نمایش نهاده است که با کلیه نگرش‌ها و گرایش‌های برون‌محور، مصرف‌سالارانه و هدف‌گريزانه خود، عملاً از خود تقدس‌زدائی می‌کند.

این در حالی است که ابلهان پرروی، این وادی، نه تنها از سلطه آبرو برانداز این وضعیت و موقعیت ابراز شرمساری، نفرت و برائت نجسته، بلکه نفس تقدس‌گریزی را، گرایشی پا گرفته از

برداشت‌های علمی و فیوضات دانشی قلمداد کرده، هم خود به این نگرش و گرایش (= انسان را مادی محض و فاقد هر گونه جنبه قدسی و معنوی انگاشتن! و هر گونه پیوند و رابطه او را با عوالم و مراتب قدسی انکار کردن) افتخار می‌کنند و هم بر آنند تا عده‌ئی را با رسانیدن به این مرحله و موقعیت از نگرش و گرایش متمدنانه «مفته‌خر» سازند! در این رابطه ویژه، آنچه مایه آبروریزی و نمایان شدن بلاهت وجودی اینان گردیده و گاه سرپوش از تمایلات حیوانی و مغرضانه برخی از اینان بر می‌دارد اینست که: چون اینان در عمل نتوانسته‌اند با فطرت تقدس‌گرای و معنামحور خود در افتاده و خود را از حوزه اقتدار احکام و مناسبات آن بطور کلی خارج نمایند، از آنچه به صورتی شعاری و تخیلی فرار می‌کردند (تقدس‌گرایی) عملاً خود را با پای اراده و اشتیاق خود به دامش انداختند! منتها: چون اینگونه از تقدس‌گرایی ناآگاهانه ذلیلانه و... از بارهای عقلی، ایمانی و... برخوردار نبوده و از مزبله و هم ابلیس منش آنان سیراب می‌شد، گرفتار و هم و پنداری بلاهت جوش و اسارت‌بار شده، زمینه‌هایی مانند لذت، ثروت، قدرت و... را برای خویش تقدس بخشیده و سرِ عبادت بر آستان نامبارک آنها نهادند!

پی‌آمد این بت‌پرستی و تقدس‌تراشی کاذب، بدون هر گونه چون و چرا پذیرش مفتخرانه بردگی آن زمینه‌ها بوده و این پذیرش، حرمت‌زدائی عملی از خویشتن خویش، و استقبال تقلید از نگرشها و گرایشهای فن‌سالاران سودپرست را به دنبال داشته است. پی‌آمد روشن و انکارناپذیر لغزیدن به ورطه چنین شکلی از تقدس‌گرایی را از یک طرف: نفی هر گونه خردگرایی و خردورزی نسبت به شناخت ابعاد متنوع خود و هستی و موقعیت ارزشی - ارادی هستی خود و اشعار بر وضعیت ناهنجار خویش تشکیل می‌دهد و از دیگر طرف: حضور غالبانه. حاکمانه ابزار صنعتی، احکام و روابط حاکم بر مذهب فن‌سالاری، اراده بلامنازع طراحان سودپرست این حوزه و «غیت غمبار خود او» به عنوان فرزند آدم!

موقعیت و شرایطی که سودپرستان هویت‌ستیز و نوکران اغواگرشان با بوق و کرنا آنرا برای افراد تقدس‌گزیزی از همین دست تمدنش قالب کرده‌اند! و لذاست که با کمال تعجب متوجه می‌شویم که نه تنها از آن نفرت و هراسی به خود راه نمی‌دهند که: هم بدان موقعیت افتخار می‌کنند؛ هم به استقبالش می‌شتابند و هم در تشدید و تعمیق و توسعه‌اش تلاش می‌ورزند!

## ارزش‌گزینی

اگر چه از آنچه آمد این نکته نیز روشن شده باشد که انسان محکوم نظام فن‌سالاری هرگز نمی‌تواند موجودی ارزش‌ستیز نباشد! ولی از آنجا که این نکته با زمینه بسیار مهم دیگری پیوندی نامبارک و شرافرای بهم رسانیده است، بر آن شدیم تا به صورتی اجمالی از این واقعیت تلخ پرده بگیریم که: نظام فن‌سالاری و تکنوکراسی سودمحور پس از تحکیم مبانی، احکام و مناسبات اغفال‌کننده خود، و در موارد متعددی به کمک برخی از شیدان علم‌ستیزی که نقاب دانشمندی بر صورت منحوس خویش آویخته بودند، نه تنها تلاش ورزید تا مطلقیت را از حق بگیرد و به علم تجربی - به ویژه، به زمینه‌های تکنولوژیک - بخشد، که با همه توان و تلاش، همت خود را مستقر و متمرکز ساخت تا نتایج و دستاوردهای علوم عقلی - ارزشی را انکار نموده! و اگر نشد «نسبی» و «عندی» (کاملاً شخصی، فردی و باطنی) جلوه دهد!

این کار نه تنها باعث شد تا عده‌ئی چون «نیچه» و «راسل» و... به آن حمله‌های وقیحانه آبروریزانه، نسبت به زمینه‌های ارزشی پرداخته و اثبات و نمایشِ روحیه ارزش‌گزینی و اخلاق‌ستیزی خود را، کتابها تدوین نمایند، که باعث شد تا عده‌ئی از حقاء هوسبازی ریشه‌بی‌درد بی‌آبرو، کار را تا بدانپایه تخریب دارند که: لقب افتخارآفرین «اخلاق‌مند، ارزش‌گرای و...» به توهینی تمسخر‌آلود و تحقیرکننده بدل شود! لذا، آنچه در دنیای فن‌سالار امروز از هیچ ارزش و مکانتی برخوردار نبوده و جز زائده‌ئی پنداری به حساب نمی‌آید «ارزشهای اخلاقی، ایمانی، عرفانی و عاطفی» است.

متذکر می‌شویم که روی سخن و لبه تیز تیغ ادعای ما هرگز متوجه چند تا جانی، دزد و خلافکار حرفه‌ئی که ژرفا و پهنای نگرشها و تلاشهای آنان فراتر از حوزه محدود وجودی خودشان را احتوا نمی‌کند، نبوده، بلکه متوجه نظام سیاسی حاکم ارزش‌ستیز؛ نظام اقتصادی استثمارگرانه اخلاق‌گریز؛ نظام فرهنگی استعماری اخلاق‌ستیز و... دنیای غرب می‌باشد. زمینه‌هایی که امروز هر بچه دهاتی بی‌سواد کوهپایه‌های افغانستان نیز آنها را با پوست بدن خود لمس می‌کند، چه رسد به افرادی که در زمینه‌های یاد شده دارای معلومات و تحلیل و غیره می‌باشند!

باز هم باید یادآور شویم که چون انسان نمی‌تواند با فطرت خود به صورت مطلق در افتاده و اگر از جانبی بدو پشت کند، عاقبت به صورتی ناخودآگاه و بدفراجم، در چنگال جلوه و مظهر

چیزی گرفتار خواهد شد که از وی یزاری می‌جسته است. متنها با این تفاوت که این گرفتاری را، به خلاف رویکرد فطری، ارزشبار و استعلائی وی، جز اسارت، ذلت، بدبختی، اضطراب، تباهی، فساد و شرمساری اثر و ثمری نخواهد بود.

در این رابطه ویژه نیز، ارزش‌گریز برده فن‌سالاری که از بهشتِ عطرافزای نوازشگر ارزشهای متنوع اخلاقی، عرفانی، ایمانی و عاطفی فراری شده بود، سرانجام سر از مزبله «ارزش‌لذتهای بهیمی»، «ارزش‌خریدن، داشتن و مصرف کردن کالاهای صنعتی»<sup>(۱)</sup> و «ارزش‌حمایت و دفاع» از چنین موقعیت‌نگار بدر آورد!

باید با همه شرمساری اعتراف کرد که: اینگونه از ارزش‌زدگی، در کنار توجه به برخی از ارزشهای اخلاقی و... در میان برخی از مسلمان‌زاده‌ها نیز رخنه کرده و بیم آن می‌رود که اگر چاره‌ئی دقیق و مثمر و اشباع‌کننده فراروی نگرشها و گرایشهای عمومی - و به ویژه نسل جوان از نظر فکری - قرار نگیرد، آن مرض، این مردمان را نیز علیل و بدبخت و بدسرانجام نماید.

### بی‌معنائی

اگر به نحوی ابلهانه و مغرضانه خود را از حوزه واقعیت‌نگری انسانی دور نساخته و به طرد و نفی هویت واقع‌گرای خود محکوم نسازیم، جریان واقعیت‌ها و رویدادهای متنوع سیاسی، اقتصادی، نظامی و... در غرب فن‌سالار امروز مؤید آن می‌باشند که: فن‌سالاری و احکام و مناسبات مسلط بر کلیه ابعاد آن: هم زندگانی کسانی را که در حوزه تسلط او به سر می‌برند بی‌معنا و معنی‌ستیز و عاری از هرگونه بار معنائی و روحانی ساخته است؛ هم نمی‌گذارد تا اسیران و محکومان این روند بی‌معنائی و معنی‌ستیزی، سلطه خجالتبار پوچی، بی‌تقدسی، بی‌معنائی و اضطرابی مرگ‌آور را بر زندگانی خود درک و فهم نمایند.

قرار داشتن در موقعیت نفرتبار خجالت‌آوری از این دست، مؤید آن است که انسان محکوم در روابط و مناسبات نظام تکنولوژیک به طرز رقت‌انگیز و هراسباری، یکپارچگی هویت خود را از دست داده است! زیرا که هیچ پیوند و ارتباط معناداری میان لایه‌های مختلف و متنوع وجود او - اعم از طبع و عقل و قلب و... مشاهده نشده و ابعاد مختلف وجودی و حیاتی - اعم از فرهنگی،

۱ - که در اینجا، دقیقاً مساوی با تخریب کالاهای صنعتی توانند بود!

اقتصادی، سیاسی، عاطفی و... - به شکل بسیار توهین‌آلودی از یکدیگر جدا افتاده، معنا، تشخص و جهت خود را فراموش کرده‌اند!

طبیعی است که وقتی انسان که یک واحد شخصی بیش نمی‌باشد، عملاً و به دلایلی واقعاً پوچ و بی‌معنا با یکپارچگی هویت و وحدت شخصی وجود خود در افتاده و به گونه وحشت‌باری خود را چند پارچه و متلاشی کرده؛ جهت وحدانی حیات خود را مخدوش ساخته؛ تکثری و هن‌آلود را وجهه همت خود قرار داده و بدتر از همه اینها: متوجه موقعیت عفن، نفرت‌انگیز، اضطراب‌زای و دردبار خود نشده و آنرا امری طبیعی و قابل تحمل و توجیه «خیال» کند! هرگز نخواهد توانست با سایر هموعان خود در زمینه‌های متنوع حیاتی - اعم از نظام فکری، نظام ارزشی، نظام عاطفی، نظام عبادی و حتی نظام زیستی - پیوند اتحادی و رابطه‌ئی معنادار برقرار سازد.

اینکه به اصطلاح نظریه‌پردازان و همزده دنیای غرب پس از سالها تعبد در آستان «مدرنیسم» و خردگرایی قلبی و بوسیدن عتبه متولیان مناقش «اینک بر خداوند فرتوت و متعفن گذشته خود پشت نموده و با پروئی سر بر آستان پندارینیان» پست مدرنیسم» نهاده و نمایش بی‌حرمتی و بی‌معنایی خویش را وجهه همت خود ساخته و بی‌که بدانند و یا بر روی نامبارک خود بیاورند: بر خویش و فهم خویش و... تهمت می‌زنند؛ وفاق فهم و درک بشری را - آنهم در کلیه زمینه‌ها و موارد انکارناپذیر ریاضی و تجربی و... - عربده انکار سر می‌دهند؛ هماهنگی و توافق معنایی و ارزشی را مخدوش جلوه می‌دهد؛ وحدت عاطفی و غلبه وحدانی عاطفی - ابداعی را به سخره می‌گیرد و...، نشانه همان پراکندگی و تشتت هویت، دوری از وحدت و آثار برکنار وحدت شخصی وجود خود اوشان و گرایش و هن‌آلود به تکثری بی‌معنا و تحقیرکننده می‌باشد. بر مبنای همین باور است که «آرنولد پیسی» دارد که:

«غالباً به نظر می‌رسد که انسان نوین، انسان یکپارچه‌ای نیست. هیچ‌گونه هدفهای مورد توافق همگان و سیستمهای ارزشی کاملاً جامع وجود ندارد: «ذهن انسان نوین مشتت است - در تنش است». بارها کوششهایی برای حل این تنش با پیشنهاد رد تکنولوژی عالی و بازگشت دوباره به یک شیوه زندگی روستائی و ساده‌تر انجام گرفته است. اما بسیاری از لطیف‌ترین دستاوردهای فرهنگ غربی محصولات تکنولوژی عالی یا ارزشهای ذوقی اند که انگیزه ایجاد آنها هستند.»<sup>(۱)</sup>



«... ال. تی. سی. رولت، یکی از باریک‌بین‌ترین نویسندگان مهندسی... [آنگاه] که کارخانه‌های لکوموتیوسازی تعطیل می‌شدند و صنعتگران کار خود را از دست می‌دادند، و او می‌دید [که] دنیای تجاری «تنها دارائی واقعی و منبع خرسندی حقیقی آنها - مهارتشان - را می‌رباید». این، با آنچه که از شهرهای صنعتی آلوده و دود گرفته مشاهده می‌کرد به هم می‌پیوست و او را به فریاد می‌آورد که حسابداران با ارزشهای اقتصادی تنگ‌نظرانه‌شان «قادر نیستند که ببینند منطق مالی آنان شرایط طبیعی و انسانی را پوچ و حیوانی ساخته است.»<sup>(۱)</sup>

به هر حال، در این نظام هویت برانداز، اگر معنا و آرمانی را بتوان سراغ داد فقط آنجا و آن است که در جهت تخریب، تلاشی، تحقیر و حذف آرمانداری و انسان آرماندار و سروری بخشیدن به «مذهب سود بیشتر» قرار گرفته است. دقیقاً بر مبنای همین باور است که «نیل پستمن» گزارش کرده است:

«... و سرانجام پایه این اعتقاد ریخته شد که برای تضمین حرکت و رشد و تکامل صنعتی بهتر آنست که انسانها را نه به عنوان فرزندان خدا، بلکه به مثابه مصرف کنندگان و اجزائی از بازار به حساب آوریم. طبیعی ست که مقاومت‌هایی در برابر این عقیده اظهار شد؛ مثلاً ویلیام بلاک... از کارخانجات سیاه و شیطانی نام برد که روح انسان را از او می‌رباید و یا ماتیو آرنولد... اخطار کرد که اعتقاد به ماشین بزرگترین تهدید برای بشریت است. کارلیل، روسکین... و ویلیام موریس... علیه این سقوط معنوی و تنزل روحی، که پیشرفت صنعتی به دنبال خود خواهد داشت، خروش بر آوردند. در فرانسه نیز بالزاک، فلور و زولا در رمانهای خود به فقر و عزلت روحی انسان اقتصادی، که نتیجه پیروزی غریزه افزون‌طلبی و سود‌گرایی اوست، گواهی دادند.»<sup>(۲)</sup>

پی‌آمد زجر بار چنین نظام و موقعیتی، تنها نه آنست که: انسان گوهر و معنای وجودی خود را به انکار ایستاده و بدین انکار، مغرورانه افتخار می‌کند، بلکه آنست که با همه توان و تمایل این نگرش و گرایش، این وضعیت و موقعیت عفن و معناگریز، این جهت‌گیری خودگريزانه و انکارگرانه، این استقبال و گزینش ابزار و روشهای تحقیر و انکار خویش را هم عالمانه می‌پندارد و هم مفید و ارزشمندانه! و این، در حالی است که وی نه به علم و دریافتهای علمی اعتقادی جازم دارد! و نه به

۱ - تکنولوژی و فرهنگ، ص ۱۹۶

۲ - تکنوپولی، صص ۴ - ۶۳

ارزشهای متنوع یاد شده! هر چند که خود - اصلاً، هرگز و به هیچ روی - نمی‌داند که یا همهٔ انکار زبانی، خود او گنجینهٔ پایان‌ناپیدائی است از «یقین‌های جازم» در ابعاد متنوع علمی، ارزشی، عاطفی و...! آنهم به گونه‌ئی که اگر فرضاً این یقین‌های جازم را قدرتی بتواند از وی باز ستاند! و یا در وی متلاشی دارد - که نمی‌تواند - اکثریت مطلق گرایشهای او معطل خواهند ماند. این در حالی است که در نظام تکنوکراتیک «تمدن برانداز» امروز غرب:

«... صنعت تنها دیگر مورد اجرای علم، اجرای علمی که بایستی بذاته از آن مستقل باشد نیست. بلکه علت وجودی و مدلل دارندهٔ علم است، بنحوی که در اینجا نیز مناسبات عادی واژگون شده‌اند. آنچه را دنیای متجدد جمیع نیروهای خود را در راه آن بکار برده، حتی در آنجا که مدعی است علم را بشیوه و نمونهٔ خود ساخته، بواقع چیز دیگر بجز بسط و تکامل و صنعت و «ماشینیسیم» نمی‌باشد. و در حالی که افراد بشر می‌خواهند بدینسان بر ماده حکومت کنند و آنرا به هر صورت بخواهند بکار برند، تنها توفیق یافته‌اند که خود را برده و غلام ماده سازند، همانطور که در آغاز مطلب از آن سخن رانیدیم: نه فقط افراد بشر جاه‌طلبیها و بلند پروازیهای معنوی خود را، اگر هنوز هم جایز باشد که این واژه‌ها را در این گونه موارد بکار ببریم، محدود به اختراع و ساختن ماشینها کرده‌اند، بلکه سرانجام کارشان بدانجا کشیده است که به حقیقت خود به ماشین بدل گشته‌اند. کارگران امروزی، با صنعت گران پیشین تفاوت بسیار داشته، و بجز خدمتگزاران و بردگان ماشین چیز دیگری نمی‌باشند و باصطلاح خود عضو و پیکر ماشین شده‌اند. اینان ناگزیر اند پیوسته بشیوه‌ای ماشینی بعضی حرکات و اعمال مشخص و همیشه همین‌ها را تکرار کنند، و علی‌الدوام آنها را به طرزی همانند انجام دهند.»<sup>(۱)</sup>

به هر حال، پیامدهای ذلتبار چنین برخورد خصمانه‌ئی با هویت انسانی چنان فاجعه‌آمیز بوده و هست که وقتی انسان می‌خواهد پنهان و ژرفای فاجعه را به تصویر در آورد، در شرار گنج کهنهٔ حسرتی در دبار گیر افتاده و امید رهیدن اینان را از دست می‌نهد! چرا که گزارش فهرستوار آنها کتابی دردناکیز، شرم‌آور و کشنده تواند شد. و لذاست که ما در این مورد ویژه فقط به ذکر سه نکته، یا سه محور و زمینه بسنده کرده، گزارش اندکی بیشتر را در فصل «پیامدهای فن‌سالاری» موکول می‌داریم:

**الف** - خو گرفتن به بی‌تمیزی در رابطه یا جهت، هدف و موقعیتِ معنادار وجودی خود و تلاش‌های حیاتی خود به عنوان موجودی انسانی؛ و این یعنی: به گونه‌ی نفرت‌انگیزی احمقانه زیستن.

**باء** - منطق زندگانی و زندگانی منطقی را به عنوان اشرف مخلوقات از یاد بردن و حیاتی توهمی - غریزی را تحمل کردن؛

**جیم** - حیات ابدایی و ابتکار حیاتی را در رابطه با معنای وجودی و هویت معنوی خود - و نه فرآورده‌های تکنولوژیک - نفی کردن و اصالت، محوریت و آزادی را به مرگ و مردگی (اشیاء بی‌جان و گرایش به آنها) دادن و با اشتیاق و افتخار، عملاً بردگی و فعل‌پذیری آنها را استقبال کردن؛ و این یعنی: ابداع و ابتکار و در واقع این خصلت معنیدار و معنا‌محور را از انسان و حوزه تلاش‌های معناجوش او ستردن و به ماشین و در واقع به تکنوکراتیسم بخشیدن.

با این مایه از باور می‌توان پذیرفت که بدترین نمود بی‌حرمتی و وارونگی اسیران فن‌سالاری را اصل بی‌معنایی هراسبار و ترحم‌انگیز آنها به نمایش می‌گذارد. چرا که اینان نه تنها در حوزه هستی و حیات خود معنایی قابل تقدیر و تعظیم را سراغ داده نمی‌توانند! که از نظر رفتاری نیز، تلاش‌های متنوع و توانگیرشان معنایی قابل توجه نداشته و پاسخ مستدل، ارزشمند و دفاع‌پذیری برای «رویکردها و اعراض‌های» خود ندارد. به طور مثال اگر سقراط سر از خاک بر کرده و از یکی از فاضل‌ترین، مؤمن‌ترین و متعصب‌ترین اینان جويا شود که: فرزند! چرا به جای رشد، تعمیق، توسعه و شکوفائی تکنولوژی روح معناجوش و اقلیم معنوی و اصیل وجود خود، به رشد تکنولوژی مادی پرداخته‌ئی؟ تنها پاسخش این خواهد بود که: «من به روح و اقلیم معنوی در هستی خود اعتقادی ندارم!» حال، اگر پرسش را متناسب فهم و اعتقاد دروغین خود او مبنی بر ماده‌گرایی بدین گونه تغییر دهد که: از گرایش به تکنولوژی مادی محض که جز مبلغ مصرف (= تخریب) و سودآوری وهمی، آنهم به قیمت مصرف کردن عمر و نیروهای حیاتی خودت و هموعانت تمام می‌شود، چه هدفی داری که ارزش فدا کردن همه این موارد را داشته باشد؟! باز، عالیت‌ترین و عمیق‌ترین پاسخی که خواهد داد اینست که: «می‌خواهم انسان داشته باشم؛ و با مصرف و تخریب داشته‌های خود، راحت و سرشار از لذت و نشاط باشم!»

باز هم اگر جويا شود که: عزیز مردم دوست من! با این راحتی و نشاطی که به قیمت بخشیدن عمر و همه امکانات وجودی و اسیر کردن انسان در آستانه تکنولوژی و... بدست می‌آوری، چه

چیزی را می‌خواهی فراچنگ آوری که ارزش آن فدی‌ها و این اسارت‌ها را توجیه کند؟! نهائی‌ترین جواب وی چنین تواند بود که: هیچ! فقط می‌خواهم به گونه‌ی ترحم‌آلودِ بیمارگونه‌ی نابخردانه‌ی توجیه‌نابردارِ دفاع‌ناپذیری شاد و راحت و «آزاد!» باشم.

حال اگر سقراط ما، با آن حوصله‌ی شگفتی‌زای و بیدارکننده، دنبال مناظره را گرفته و از وی پرسد که: این رفاه‌زاده‌ی اسارت و آن نشاط‌فاقد هرگونه معنا، ارزش و توجیه‌معنادار، فرد را از حوزه‌ی حضور و حیات معنادار انسانی بدر نکرده و در «طویله‌ای پر آب و علف و همی و ابزار عیش و نوش و عشرت بی‌معنا و شرم‌آور به نام آنچه تو ناشیانه «تمدنش» می‌خوانی، به شکلی بیمارگونه، شرم‌بار و نفرت‌انگیز زندانی نمی‌سازد؟! حتماً پاسخ وی چنین خواهد بود که: «چون شما از پشت عینک ایده‌آلیسم به انسان نگاه می‌کنید، همه چیز را «وارونه» در می‌یابید! ولی ما چون از منظر واقع‌بینی به وی نگاه کرده و برخورد می‌کنیم، با هزاران تلاش توانسته‌ایم وی را شناسائی کرده، برایش تمدن آفریده و او را به این تمدن برسانیم!»

ولی اگر آخرین پرسش خود را چنین طرح کند که: چرا اصلاً تمدن انسانی چنان باشد که اولاً خارج از اقلیم ذاتیات وجودی او بوده و ثانیاً، نه فقط خود متوجه چیزهای برون از انسان باشد، که انسان را نیز در بند آنها ساخته، بجای اینکه هر چه تلاش دارد در زمینه رشد و شکوفائی هویت معنیدار انسان به خرج دهد، انسان و ذاتیات معنیدار او را فراموش، حذف او را تحمل، اسارت او را پذیرائی، غیبت شرم‌بار ذات و هویت پرمعنای وی را حمایت و استقبال نماید تا موجوداتی فاقد هویت، شخصیت، اصالت، آرامش، معنا، آزادگی و... اولاً عمر و امکانات حیاتی خود را مصرف کنند تا چیزهائی بسازند، و بعد آنها را مصرف و تخریب کنند تا به شکلی خیالاتی احساس راحتی و نشاط نمایند؟! پاسخش این تواند بود که: این از ضروریات و ایجابات تمدن ما است و چون شما هنوز متمدن نشده‌ای، ارزش و معنای این کارها را درک نمی‌کنی!

طبیعی است که وقتی سقراط با پاسخهائی این همه... مواجه شود در حالی که فیلسوفانه سرخویش پائین افکنده و مسیر جدائی را در پیش گرفته است، بدون آنکه منتظر پاسخی باشد، مویه‌کنان خواهد گفت که: فرزندم! تو را به جان نازنین این تمدن سوگند می‌دهم تا در تنهائی با خودت بیندیشی که: آیا پیامدهای رنج‌بار، اضطراب‌زای، شرم‌آور، تقدس‌برانداز، معاستیز و... این گرایش ابزارمحور - که تو ناشیانه تمدنش می‌پنداری - بیشتر بوده است یا پیامدهای رفاهیت‌بار، نشاط‌بار، معنابار و سرور‌انگیزش؟!

آیا بیشتر آرامش معنادار واقعی تولید کرده است یا اضطراب، یگانگی، حرص، دلزدگی و...؟!

### توسعه ابزار محور

از نیرنگهای دربار افسونگران سودپرست دنیای فن‌سالاری قالب کردن «اصل توسعه» به عنوان یک ارزش و لاجرم یک وحیۀ متمدنانه می‌باشد. این اصل که با تبختر و افتخاری عجیب مورد تعبد قرار گرفته و حتی عده‌ئی از مزدوران منافق سیرت‌شان در جهان اسلام نیز آنرا از اصول دین (تمدن) مورد نظر فن‌سالاران پذیرفته و با آب و تابی ترحم انگیز و رسوا کننده تبلیغ کرده، و بدین وسیله زمینه اسارت بچه مسلمان‌ها را فراهم می‌دارند، همانند سایر ابعاد و زمینه‌های فن‌سالاری جهتی ابزاری داشته و همه افتخارش را از «گرد کردن، به مصرف رسانیدن و فراچنگ آوردن سود» مادی بیشتر فراچنگ می‌آورد.

در این نگرش، ابزار رنگین مدرن متنوع جاذب، ذوق خرید و مصرف (= تخریب) آنرا بر می‌انگیزد؛ تا عدد سود بالاتر رفته و سودپرستان با تفرعن و تبختر اعلام نمایند که رقم سود امساله دولت یا کارخانه و... چند رقم (درصد) بالاتر رفته است! حال، در فرایند این توسعه، چه مقدار انسان و هویت او تحقیر شده؟ چه مقدار از وی شخصیت‌زدائی شده و ابزار گونه مورد بهره‌کشی قرار گرفته؟ چه مقدار از ارزشهای اصیل وجودی او به فراموشی سپرده شده؟ چه مقدار از آزادیهای معنیدارش زایل شده و بر اسارتها و وابستگیهای خفت‌بارش - به ابزار و... - افزوده شده؟ چه مقدار به آرامش روحناز معنوی او ضربه و زیان رسیده و بر دلهره و اضطرابها و هراس‌های دردناکیز و خجلتبار او افزون گردیده است؟ چه مقدار از ارزشهای عرفانی، عاطفی و اخلاقی وی بازیچه قرار داده شده است؟ چه مقدار به حذف هویت انسانی رضایت داده شده؟ چه مقدار به عامل تخریب هویت خود، تخریب طبیعت پیرامون خود، تخریب دست‌ساخته‌های خود و تخریب امکانات وجودی خود بدل شده؟ و در یک کلام: چه مقدار انسانیت از چشم افتاده و هویت الهی انسان تخریب شده، عقب مانده، از رشد جدا افتاده و زیان دیده و... مهم نیست! فقط باید ابزار و سود حاصله از زمینه‌های مادی - ابزاری توسعه پیدا کند!

در این نگرش آنچه اصلاً مورد توجه قرار نگرفته، اصلاً ارزش توجه کردن پیدا نکرده و اصلاً محلی برای حضور معنیدار فراچنگ نیآورده است، انسان می‌باشد و لاغیر! آنچه توسعه و شکوفائی واقعی و هستی‌مندانۀ اش هیچ‌گونه موضوعیت، اصالت و ارزشی نداشته و ندارد انسان بوده، با راندن

عملی او از میدان توسعه دروندات ربانی و پذیرش رذیله غیبت او در این روند بلاهتبار، اصالت و ارزش را **ظاهراً** به ابزار و سود داده‌اند ولی **واقعاً** همانگونه که بارها تذکر دادیم به تخریب! که افسونگران نظام فن‌سالاری آن را «توسعه» جا زده‌اند.

### تمرکز و تکاثر زدگی

از افتخارات بزرگ و مشعشع نظام فن‌سالاری، رسیدن عملی به حد قابل توجهی از تکاثر اشیاء و ابزار مادی و تمرکز آن‌ها در چنگال طراحان و متولیان این نظام بوده و آنرا از نشانه‌های افتخار انگیز «تمدن خود» بشمار می‌آورند.

اینان این اصل تباهی‌زای را به عنوان یکی از اصول مذهب تکنوکراتیسم پذیرفته، اصالتی ایدئولوژیک بخشیده، ارزشی قدسی قایل شده و با همه توان تلاش می‌دارند تا آنرا جزء اصول دین جهانی بسازند!

آنچه از بررسی، تحلیل و تجزیه برونی این اصل از ناحیه خردمندان و ارزشگرایان عالم، و نیز از اعلان متبخرانه بیلاهای متعدد منتشر شده از طریق کارپردازان و مدافعان و ایدئولوگهای این مذهب به واقعیت پیوسته و عملاً قابل لمس گردیده است، این حقیقت می‌باشد که: در این گرایش از تلاش برای تکاثر و تمرکز فرآورده‌های خرد انسانی؛ از تلاش و تقلا برای تکاثر و تمرکز لطایف و ظرایف عاطفی انسانها؛ از تلاش برای تکاثر، تمرکز و تبلور مکارم ناب اخلاقی؛ از تلاش برای تکاثر زمینه‌های متنوع اشراقی، ارزشی و تمرکز عزت‌آر آن‌ها در سرپرده عقل و قلب فرزند آدمی و در اقلیم هویت الهی او هیچ نشانه و علاقه‌ئی وجود نداشته! و عجب‌تر اینکه: متولیان فن‌سالاری، از این نحوه برخورد با انسان و ارزشهای وجودی او نه تنها احساس شرمساری نمی‌کنند! که این بی‌خیالیِ عفن را - که در واقع چیزی جز کشتن انسان، تحقیر کردن ارزشهای وجودی انسان، حذف ابعاد متعالی و روحانی انسان و در یک کلام: دور ریختن وی به عنوان زائده‌ای بی‌قدر و بی‌ارزش و عامل مصرف و تخریب نتواند بود - نمود رشد «تمدن» و ظهور و بروز آزادیهای متمدنانه قلمداد می‌کنند!

در این مذهب، ممکن است که گاهی انسانهای عالم، هنرمند و غیره را هم گرد آورده و متمرکز سازند! - که اغلب چنین هم می‌نماید - اما این تمرکز عملاً برای بهره‌جوئی و سوء استفاده از دانش و هنر آنها در جهت تکاثر و تمرکز ابزاری مادی خواهد بود و بس. چرا که در این

مذهب، نه برای انسان اصالتی متصور و محوریتی قایل می‌باشند و نه ارزش و ارجی فوق مادی را تصور کرده می‌توانند! بلکه نگرش اینان به انسان، نگرش تحقیر کننده و ابزارشناسانه بوده، او را وسیلهٔ تکاثر و تمرکز و از این طریق، وسیلهٔ تصعید مصرفهای بی‌معنا و تصاعد سود موهوم مادی می‌پندارند و بس!

### عاطفه زدائی

متولیان نظام فن‌سالاری با رویکرد افراطی به علوم تجربی و اصالت و محوریت بخشیدن به زمینه‌های تکنولوژیک قابل مبادلهٔ اقتصادی و لاجرم سودآور، متوجه شدند که حضور و پویایی عاطفهٔ انسانی برای روند تصاعدی سود محض مادی آنان ممانعت‌هایی را ایجاد کرده، وهم سودمحورشان را از رسیدن به اشباع کامل - هر چند که اشباعی اعتباری و ابلهانه بیش نمی‌باشند - جلوگیری می‌کند. از اینرو دست به دامان افسونگران معبد سودپرستی زده و از آنان خواستند تا از طریق روشهای به ظاهر عاطفی و هنر نمایانه، عاطفهٔ انسان اسیر ماشینیسیم را از محورهای ذاتی، طبیعی و فطری منحرف کرده و در کانالی قرار دهند که با اهداف نظام عقیدتی خودشان همگام، هم‌جهت و هم‌آوا باشد.

نتیجهٔ این تلاشها، از جانب هنرمندنماهای مزدور ولی پرورده و بزرگ معرفی شدهٔ نظام‌ها و دستگاههای افسونگر تبلیغاتی بجائی رسید که حتی شعر عاطفی و غنائی را در دنیای تکنوکراتیسیم از نظرها انداخته فاقد ماهیت و ارزش هنری قلمداد کردند! چه رسد به سایر زمینه‌های هنری از قبیل داستان، نمایشنامه، فیلم‌نامه، نقاشی، پیکره سازی و...! حال، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. ما، رهیدن از اطالهٔ کلام را، به جای اینکه تصویری از وضعیت شرم‌آگین عاطفی دنیای غرب ارائه کرده و نقطه‌های برجستهٔ آنرا رنگ آمیزی و چشم گیر نماییم، گوشه‌ئی بسیار محدود از باورهای را به صورت موجز و فهرستوار در زمینهٔ «عاطفهٔ انسانی، موقعیت، کارکرد و... او» را به رشتهٔ تحریر می‌کشیم تا خوانندهٔ فکور و دقیقه‌یاب ما، خود میان آنچه امروز در غرب جریان دارد و آنچه واقعاً عاطفهٔ انسانی بوده و در حیات کثیری از انسانهای خداجوی متبلور و شکوفا می‌باشد، مقایسه و مقارنه‌ئی به عمل آورد.

در این رابطهٔ ویژه آنچه انکار را هرگز بر نمی‌تابد اینست که: موجود زنده از خصوصیتی عاطفی - که عیناً و عملاً با سایر ویژگی‌های وی متفاوت است - برخوردار بوده و همین

خصوصیت در زمینه‌های کاملاً ویژه‌ئی - از عشق و عاطفه پدری و مادری و... بگیر، تا بروز و شکوفائی آن در برخی از زمینه‌های زیامحور و هنرمندانه برو - ظهور و بروز علنی و انکار نابردار دارد. هر چند که برخی از خام‌اندیشان ظهور و بروز آن، در برخی از جلوه‌های زیبا و هنری را، ناشیانه به حساب حس زیباپسندی گذاشته و خلط مبحث کرده‌اند که شرح و بسط مطلب را باید در کتاب دیگر ما (قرآن و دیدگاه‌های زیباپسندی) جست.

یکی از بارزترین و عالی‌ترین نمودها و جلوه‌های این خصوصیت، زمینه‌سازی برای ایجاد «پیوند وجودی» - و نه خیالی، وهمی و اعتباری - و «اتحاد واقعی» می‌باشد. پیوند و اتحاد هستیمند، هستی‌محور و در جهت یگانگی و گونه‌ئی از وحدت وجودی میان دو طرف قضیه و موضوع، و لاجرم، نافی هر گونه دوگانگی و تفرقه و تکتراست.

لازم به یادآوری است که در غرب امروز و «تمدن‌نمای شرم آگینش» نیز پیوند و اتحاد، وجود دارد! اما پیوند و اتحاد در مصرف چیزهائی همگون؛ استفاده از ابزاری مشابه؛ پیوند و اتحاد برای دوری جستن از معنویت، از خرد، از اخلاق، از عرفان، از عفت، از ترحم، از وارستگی و آزادگی! و رسیدن به لذت‌های بهیمی، سکس خجالتبار، مواد مخدر، ورزش تحریفی، سود اقتصادی و در یک کلام: تنازع، تفرقه، دویینی و دو پنداری‌ئی بی توجیه و معنابخته! و روشن است که محور این پیوند چه چیزها و کجاها بوده و چه مقدار از پیوند وجودی فاصله داشته و فاصله انداز می‌باشد!

به هر حال اتحاد و پیوند وجودی و هستیمند، امکان هم‌جهتی معنادار، هم‌آرمائی ربائی، هم‌گرائی ارزشی و... را محقق ساخته، از افراد جامعه «جانی یگانه»<sup>(۱)</sup> و عشق‌آلود می‌سازد که در همه ابعاد وجودی خود با دیگری - که جز خویشتن خویشش نمی‌یابد - در پیوند و ارتباطی مهر آئین قرار دارد. حضور و حاکمیت زمینه‌ها و آثار چنین پیوند و اتحادی «دل محوری» و نه ابزار محوری؛ «معنا محوری» و نه سود محوری؛ «زندگی محوری» و نه مرگ واره‌گی و مرده پرستی و تعبد اشیاء بی‌جان را به بهای اینکه اینها جلوه‌ها و مظاهر تمدن بشری‌اند! و... را تقویت، تشدید، تعمیق، شکوفا و پویا می‌سازد. و جوشش همین گلها و میوه‌های عاطفه معنادار انسانی است که انسان را فقط از طریق ذوق و چشیدن شهد محبت، دلجوئی، هم‌زبانی، هم‌دلی و نوازش



هوشربای دیگران - و نه از طریق مصرف ماشین، تلویزیون، کامپیوتر، سه گاو... - به صورتی بسیار عمیق و شکوفا سازنده «اشباع» نموده؛ جان تعالیجوی او را فقط متکی به روح الهی انسان، به جان عشق آلود انسان، به دل عاطفه جوش انسان و پیوند مهرمحور انسان می‌سازد! و نه به ثروت و سود و توسعه ابزار تکنولوژیک سودآور...! و این یعنی: او را از برون، از ماده مرده، از ابزار فاقد و عاری از حس و اراده و عاطفه، از فرآورده‌های تکنولوژیک بی‌روح، از مالکیت‌های اعتباری و از سود پرستی‌های حقارت‌بار، رهانیدن، بی‌نیاز کردن، آزادی بخشیدن، بر آنها آقائی و سروری و محوری عنایت کردن؛ عزت وجودیش را مسجل کردن و در یک کلام یعنی: سودپرستی، هوسبارگی، ستمگری، بی‌رحمی، مرده دلی، بی‌عاطفه گی، قدرت‌بارگی، نیرنگبازی و... را از کرسی حاکمیت فرود آوردن و عشق زنده شکوفای متوجه هویت الهی انسان را بر سریر باطن فرزند آدمی به حاکمیت نشانیدن!

آنچه در این رابطه و ویژه بی‌نیاز از برهان می‌نماید اینست که: وقتی شکوفائی عاطفی، مراحل کمال خویش را به نمایش می‌گذارد، اولاً به نحو ضروری و تخلف ناپردار هدفها را ارج، تعالی، تقدس، حرمت و معنا بخشیده، عشق به انسان، اهداف والای انسانی، شکوفائی هویت ربانی و روح الهی انسان را جانشین عشق به ابزار صنعتی، هوسهای بهیمی و بی‌معنا، داشتی‌های اشباع نکننده و سود توجیه ناپذیر برون‌محور می‌سازد ثانیاً، انسان را از تنهائی کشنده، از بی‌همزبانی مرگبار، از ترسها و اضطرابها و پی آمدهای متنوع آن آزاد می‌سازد؛ ثالثاً جهت‌نگرش‌ها و گرایشهای عاطفی را، حتی از لایه‌های اولیه وجود انسان، متوجه لایه‌هایی می‌سازد که به روح الهی، هویت غیبی و سر وجودی او نزدیک‌تر می‌باشند! رابعاً، ابتکار و خلاقیت هنری و حتی تکنولوژیک را از بی‌معنائی، پوچی، تفرقه و تنازع محوری و... رهانیده، متوجه ژرف‌ترین، زیباترین، مقدس‌ترین، حرمت‌بارترین، عزت‌بخش‌ترین، آزاد کننده‌ترین، هوشربا‌ترین و آرامش‌زای‌ترین احساسهای وجودی و عواطف علوی ساخته، و به عبارتی روشن‌تر: جهت‌خلاقیت را از آنچه مرده، بی‌حس، بی‌جان، بی‌طرف و بی‌خاصیت است به زنده با احساس، پر عاطفه، طرفدار عشق، و عدل و آزادی و طهارت و عفاف و تعالی و... می‌سپارد! و همه اینها یعنی اینکه: عاطفه وقتی از چشمه‌سار روح الهی انسان سیراب شد، زمینه آفرینش هویت ربانی انسان را آماده کرده، به جای ساختن ابزار مشغول سازنده‌ئی که هیچ نقش تعالی‌بخش در حیات و هویت انسانی ندارند؛ ابزار عاطفه‌ستیز تنازع‌محور ییگانه‌سازی که جز احکام و مناسبات سودپرستانه و خودمحورانه و... را تقویت و تشدید کرده

نمی‌توانند، انسان عاشق بخردِ ایثارگرِ عقیفِ آزادِ عزیزِ با کرامتِ خداجویِ را طراحِی، تبلور و شکوفائی می‌بخشد.

## آزادی ستیزی

خود این عنوان شاید برای عده‌ئی تعجب‌انگیز بنماید! چرا که اینان چون در حال استوای فطری و از موضع انسانهای سالم با مسئله برخورد می‌نمایند آنرا خلاف عقل و فطرت و طبیعت ذاتی موجودی به نام انسان می‌یابند. ولی متأسفانه در دنیای فن‌سالاری امروز، انسان عملاً دچار آزادی ستیزی می‌باشد.<sup>(۱)</sup>

به هر حال، واقع امر اینست که انسان را از هر دیدگاهی که مورد تحلیل، ارزیابی و تعریف قرار دهیم، این نکته متفق القول همگان است که وی وجودی خردمند و با معنی<sup>(۲)</sup> است.

نفس پذیرش این باور این وجیه را تأیید و مسجل می‌سازد که پس باید هر نگرش و گرایش او: هم از بارهای خردورزی و خردپذیری بهره‌مند باشد و هم از بارهای معنائی. طبیعی است که در این میانه، عالیتین و پر جذبه‌ترین مقوله حیات و مورد نظر او «در طول تاریخ آدمیت» نیز، باید از همین ویژگی‌ها برخوردار باشد. حال، آزادی به عنوان عالی‌ترین نمودِ تشخص، عزت، مکان و افراد وجودی او، چه زمانی می‌تواند از آن بارها (از وجه و وجهه انسانی؛ یعنی از خرد و معنی) برخوردار بوده و عملاً «آزادی» معنا شده، آزادی ستیزی، مسخ کردن آزادی، نفرت از آزادی و گریز از آن معنا و معرفی نشود؟! ما را معتقد آنست که فقط آن زمانی که از این ویژگی‌های عمیقاً وجودی، خردپذیرانه و معنیدار به صورتی بالفعل برخوردار باشد:

❖ وقتی خرد سالم منکشف مجرب حکم کند که آزادی و تلاشهای آزادانه او فقط در جهت رشد هویت انسانی و فطرت الهی او باشد؛ و نه در جهت سود ارزش برانداز؛ حال از بمهای فلان و بهمان بگذرد!

❖ زمانی که فقط در جهت عزت و کرامت انسانی، عاطفه مینوی، طهارت و عفت معنوی،

۱ - شرح مفصل این مسئله را باید در کتاب دیگر ما (نمودها و مؤلفه‌های حیات و حاکمیت شیطانی) جست.

۲ - حتی خردستیزهای مارکسیست و غیر آنها، در عمل آنرا چنان می‌پذیرند و کلیه تلاشهای طاردانه و نفی کننده آنها، گواه این مطلب است!

شرافت و قداست و جود و آرامش هدفدار و خدای‌محور او باشد؛ و نه در جهت تخریب طبیعت و منطق طبیعی وجود خود او و طبیعت بی‌گناه برونی و رشد قدرت کارتل‌های فضیلت‌کش و تراست‌های عدالت‌برانداز و کارخانه‌هایی که به جای تولید و تحویل ابزار مرده بی‌حس، آدمیت و احساس آدمیت را از انسان می‌گیرند!

\* موقعی که این آزادی و آن تلاش‌های آزادانه در جهت شکوفائی همه جانبه عشق معنادار و هوشربای او به خودش، به هموعش و به معبودش، در جهت شکوفائی، گسترش و تعمیق عدالت، ایثار، همدلی، برادری، انس و احسان نواز شکرانه اجتماعی او باشد؛ و نه در جهت خودمحوری، بیگانگی، و چپاول‌های نفرت‌انگیز سودپرستانه دشمن‌انگارانه او نسبت به هموع و در مسیر توسعه و تشدید دیوانه‌وار ستمگری، استثمار، بهره‌کشی، فریبکاری، حيله‌گری و در یک کلام: دشمن‌کامگی!

\* وقتی که عملاً و فقط در جهت فعال ساختن امکانات و سرمایه‌های بیدیل ذاتی و درونی او - اعم از ظرایف عقلی، مکارم اخلاقی، طرایف عاطفی هوشربای اشراقی - عرفانی او باشد؛ و نه در جهت آزادی بخشیدن به روسپی خانه‌های آنچنانی، قمارخانه‌های هستی‌برانداز، استودیوها و مراکز تهیه فیلم‌های مستهجن و...!

\* موقعی که همه این آزادی‌ها و آن تلاش‌های آزادانه در جهت تحقق، تبلور، شکوفائی و به نمایش نهادن تمدن «اقلیم معنوی و خطه روحانی» او بوده و با آفرینش جواهر دلفریب و هوشربای جود و ابزاری عرشی و وسایلی مینوی، در زمین خاکی بهشتی از آدمیت و اخلاق و عرفان و عاطفه و... به نمایش گذارد که تداعی کننده حضور و تجلی عشق بحت محض مطلق است و بس.

\* زمانی که در جهت آزاد ساختن راستین، واقعی و همه جانبه او، از هر آنچه «جان‌علوی» او بدانها نیاز نداشته و مانع پروازهای عقلی، عاطفی، اشراقی و... شده، و او بدون حضور و استفاده از آنها نیز می‌تواند کمال معنویت و آزادگی و مدنیت معنوی و ربانی خود را به نمایش گذارد! و نه در جهت اسیر کردن جان مینوی او به ابزار و آلاتی که جز سیه‌روئی، اتلاف عمر عزیز و ایجاد هزار گونه بدبختی، مرض، محکومیت، فشار، اضطراب، یأس، دلزدگی، بیگانگی و... بیار تواند آورد.

با این مایه از بینش، وقتی به انسانهای محکوم دنیای فن‌سالاری نگاه کرده و متوجه می‌شویم که

از کلیه این آزادیها و تلاشهای آزادانه آزاد سازنده، هیچ‌گونه تجربه و شناختی نداشته؛ و حتی از این محرومیت نه تنها هیچ‌گونه احساس غبن و هراسی نداشته و بلکه به شرایطی که بر خود استیلا بخشیده‌اند، به صورتی سخت ابلهانه، افتخار هم می‌کنند، به این باور مجهز می‌شویم که انسان محکوم مذهب تکنوکراتیسم، جز موجودی آزادی‌ستیز نمی‌تواند باشد.

### پاینده ستیزی

همه واقعیت‌ها مؤید آنند که اگر تا دیروز امر بقا و پایداری جنبه‌هایی از وجود انسان (= روح، نیت‌ها و اعمال او) برای عده‌ئی بی‌پایه و یا مستبعد می‌نمود، امروز قسمتی از دستگاهها، ابزارهای صنعتی مورد نظر، مورد اعتماد و تأیید علماء و به صورتی بسیار افراطی و متعصبانه طرفداران مذهب تکنیک این واقعیت را ثابت و تأیید می‌دارند که نه تنها هیچ چیزی به صورت مطلق نابود شدنی نمی‌باشد که هیچ جنبه‌ای از جنبه‌های وجودی انسان، ولو که پنهانی‌ترین و ظریف‌ترین حرکت باطنی و یا خاطره درونی او اصلاً نمی‌تواند فناپذیر باشد، هر چند که اصل تحول ظهور و حضور و خلق و لبس و ادامه هستی در شأن و یا جلوه‌ای دیگر به قوت خود باقی است.

بر مبنای همین برداشت، اگر دیروز تلاش برای بقا و پایداری نیروها و امکانات وجودی انسان امری یهود و باطل می‌نمود، امروز بی‌توجهی و گریز از حوزه تلاشهای پاینده و ماندگار - چه در زمینه ابعاد، نیروها و استعدادهای درون‌ذات و چه برون‌ذات - امری ابلهانه می‌نماید. و لذاست که در دنیای تکنولوژی که از دیدگاهی ویژه، دنیائی کاملاً مادی، مرده، بی‌احساس و بدور از هر گونه معنا می‌نماید، عیناً و عملاً دو نگرش و گرایش غالب و انکار ناپذیر استیلا و حاکمیت دارد:

**الف -** نگرش سودپرستان، که متعلق به طرفداران مذهب سود بوده و اجاراً مبلغ مصرف (= تخریب و تلاشی طبیعت، ابزار و انسان) برای رشد اعداد سود می‌باشد. در این گرایش پاینده ستیزی بیشتر نمودار بوده، اینان از ابزار و طرحهای برای فروش و مصرف و... جانبداری می‌کنند که طول عمرشان از مدت زمانی که طرح و مدل جدید را وارد بازار می‌سازند بیشتر نباشد! زیرا که در غیر اینصورت، کارخانه از سود دهی باز خواهد ماند!

این تلاشها که در سیاست اقتصادی جهان فن‌سالاری حاکمیت مطلق، استیلای فرعون و تقدسی شگفتی‌زای یافته، نه تنها استثمار گرانه و ضد انسانی است! که بر مبنای نگرشی ویژه، همه

چیزها را به ویرانی، فساد و تلاشی کشانیده، حتی حقیقت وجود گردانندگان این مذهب و «شخص سود» را نیز به مزبله فساد و بی‌معنائی غرق می‌دارد.

باء - نگرش - به اصطلاح - ارزش‌گرایانه که می‌کوشد قسمتی از وسایل و ابزار صنعتی را طوری طراحی کرده و بسازد که از نظر دوام و بقا نیرومند بوده و حوادث متنوع نتوانند در ارکان وجودی آنها خللی وارد سازند، تا اگر بر اثر حوادثی «نظام کنونی تکنولوژیک و...» دچار از هم پاشیدگی شد، آنها - و یا طرح، روش ساخت و پرداخت و بهره‌گیری آنها - باقی مانده و نسلهای هزاره‌های بعدی با مشاهده آنها بتوانند به فهم گوشه‌ئی از اصول و آثار «نظام تکنولوژیک کنونی» پی ببرند.

اما بر خلاف این نگرش معمول در نزد پیروان مذهب فن‌سالاری، اکثریت مطلق سودپرستان این نظام، با استفاده از زمینه‌های متنوع - که به گوشه‌هائی از آنها در بخش‌های قبلی اشاره شد - فقط برای تداوم آقائی خود، تمرکز قدرت در دست خود، ازدیاد سود بی‌مصرف بی‌معنای خود، زیر سلطه داشتن هموعان - و حتی برادران - خود و... عملاً پابندی سستی را تبلیغ کرده، جانب‌داری نموده، عمق و گسترش بخشیده و استیلاء هستی برانداز آنرا ناچار از پذیرش قلمداد می‌کنند. تلاشهای سیاسی این مذهب باعث شده است تا هم خود و هم پیروان خودباخته اینان نه تنها از باور، اتکاء و دل‌بستگی به زندگانی جاودانی عالم آخرت غافل و فراری و با احساس و درد دل‌نواز جاودانگی بیگانه باشند، که باعث شده است با جلوه‌های پاینده همین حیات سه‌پنجی نیز بیگانه و در ستیز باشند.

جلوه‌ها و مظاهر این ستیز ابلهانه تا بدانجا گسترده، بی‌پرده و رسوائی آور می‌باشد که امروز حتی هر بچه مدرسه‌ای دنیای شرق با برخی از نمودهای آن آشنائی پیدا کرده است! بطور مثال، اینان به جای جانب‌داری از ماشین عقل - که واهب و سازنده‌اش آفریدگار جهانیان می‌باشد و آثار دیرپا، جاودانه و افتخاربخش وی، آنهم نه تنها برای درک دقیق و معقول هستی خود و... که برای ایجاد جهانی خردورز، خردپذیر، خردمحور و... از «آتاری، سه‌گا و...» جانب‌داری می‌کنند!

اینان به جای جانب‌داری و بهره‌جویی از کارخانه قدسی بنیان اخلاق، که جز آثار و ارزشهای فناپذیر انسانی، مکارم اخلاقی و ربانی و... تولید نمی‌کند، از کارخانه‌های تولید وسایل هوسهای ابلیسی، سرگرمی‌های شیطانی و زمینه‌هائی جانب‌داری می‌کنند که خودشان «از شدت نفرت‌انگیز و

خجالتبار بودن اسم آنها» از آنها با نامهای رمزی و... یاد می‌کنند!

اینان به جای جانبداری و بهره‌وری از نرم افزارهای واقعی (عشق و عرفان و اخلاص و توکل و رضا و احسان و اشراق و ایثار و...) که زمینه‌شهود «سرّ وجودی» خودشان و کشف ملکوت اشیاء و اشخاص را برایشان آماده داشته و حقیقت احساس، سکر و لذت پاینده معنادار را به نمایش می‌گذارد، از نرم افزارهایی پریشان سازنده احساس‌ها، عاطفه‌ها، تجربه‌های خام و نیخته جانبداری کرده و سرانجام همچون ابلهان دام مستی، سر از افتخارات پست مدرنیسم بدر می‌کنند.

اینان به جای جانبداری از عزت پایدار الهی، از ذلت چند روزه ریاست پرستی؛ به جای تکیه زدن بر متکای فناپذیر غنا و قناعت، به متکای بی‌ریشه ثروت‌بارگی و سودپرستی؛ به جای روی کردن به آرامش معنیدار روحانی، که جانشان را از هر آنچه بدان نیاز ندارند آزاد می‌سازد، به حرص داشتنی‌های رنگین آرامش‌زدای؛ به جای اقبال به آزادگی همیشه ماندگار، به اسارت‌ها و وابستگی‌های متنوع؛ به جای برخورداری از نشاطی قدسی و معنوی، به نشاط‌نماهای زاده بازیها و بازیچه‌های شهوانی و... پناه می‌برند!

به هر حال، آنچه در این روند بلاهت‌بار بسیار جالب و قابل تأمل می‌نماید اینست که: اولاً این تلاشها را عالمانه و متمدنانه پنداشته و بدانها افتخار می‌کنند! و ثانیاً خیال می‌کنند که با رویکرد به این گرایشها، به خود و به منطق زندگانی خود، به سعادت و شرافت و آزادی و آرامش و... خویشتن خدمت می‌نمایند!

### مرگ محوری

یکی از موارد و مقوله‌هایی که طرح آن در این نوشته برای خواننده جوان ما بسیار عجیب و حتی گاهی مغرضانه و ابلهانه می‌نماید اینست که مدعی باشیم که نظام فن‌سالاری - که او ناشیانه آنرا تمدن پنداشته است - مرگ‌محور معرفی شود! زیرا وقتی او این همه تلاش، این همه اختراع و اکتشاف، این همه وسایل پیشرفته کارآمد رفاهی، این همه نیرو و توان در تسخیر طبیعت، این همه ابزار شادی‌زای فراغت‌زدای و این همه این و آن ظریف و شیک و گران قیمت را مشاهده می‌کند، اصلاً نمی‌تواند ادعای مرگ‌محوری نویسنده‌ای را به دیده تمسخر ندیده، و به قول یاری که سرم فدایش باد! بر دیوانگی او نخندد!

به هر حال، چه باید کرد؟ واقعیت خشن است و بی‌تعارف؛ یا باید آنرا پذیرایی و برای رشد و کمال و عزت و کرامت و آرامش و آزادی وجود خودت با وی هماهنگ و هم‌جهت شوی؛ یا ریشخند جلوه‌های متنوع طبیعت و جامعه و... را در هر آنی استقبال نمایی! و مرگ محوری نظام فن‌سالاری نیز یکی از همان واقعیت‌هایی است که جمع‌کثیری - شمار نابردار - از فرهیختگان و ارزش‌گرایان و اصالت‌جویان دنیای غرب با دیدی بسیار وسیع و چند بعدی متوجه جنبه‌ها و ابعاد متنوع و حتی بسیار ریز و پنهان آن شده و در این رابطه مقاله‌ها، رساله‌ها و کتابها نوشته و داد و قال‌هایی براه انداخته‌اند که گوش فلک را کر کرده است! حال اگر آن جوانک ظاهرین متوجه حضور تلاشهای این دسته از متمدنان انسان‌گرای نشده و نواقص و نقایص رسوائی‌آور مذهب فن‌سالاری را دریافته است! ما هم قلندرانه خندیدن وی را بر ریش خویش نادیده می‌انگاریم!

برای تفهیم و روشن کردن قضیه نیاز به ذکر مقدمه‌ئی داریم که ظاهرینان را بی‌ربط به نظر می‌رسد و آن اینکه: انسان‌شناسان متمدن «موجود حی» - که در اینجا مراد: انسان زنده است - را «دراک فعال» معرفی کرده‌اند؛ و این مؤید آنست که: محوریت و اصالت وجودی این موجود، متوجه خصلت دراکه (عقل و خرد) او می‌باشد؛

کلیه نگرشها و گرایشهای او مبتنی بر ادراک او بوده و از چشمه‌سار فهم و درک او آب می‌خورند؛ کلیه جهت‌گیریهای او باید از پشتوانه فهم و ادراک او (از خرد و برهان) برخوردار باشند؛ کلیه نگرشها و گرایشهای او به عنوان انسان باید به نفع - البته از مسیر تحلیل حیات به «حرکت آگاهانه هدفمندانه همان موجود فعال دراک یعنی انسان» - و در جهت فهم و درک انسانی باشد؛ هیچ نگرش و گرایشی از گرایشهای او به عنوان انسان «غیر مدلل»، «لاشعوری» و «توجیه نابردار» نباشد؛

هیچ نگرش و گرایش و حرکتی اعم از قلبی و قالبی، جزئی و کلی در جهت مرگ (= آنچه متضاد با وجود دراک فعال می‌باشد) نباشد؛

هیچ نگرش و گرایش و حرکتی - اعم از قلبی و قالبی، جزئی و کلی - نه تنها مانع و رادع نگرشها و گرایشهای انسانهای زنده واقعی (موجودات دراک فعال) نبوده، بلکه تقویت‌کننده بعد حیاتی (درک و فهم و...) آنها باشد؛

هر نگرش و گرایشی که ناخودآگاهی، بی‌خردی، بی‌خصلتی، جهت‌باختگی، بی‌ارادگی،

بی‌عزتی، ابزار وارگی، وابستگی و در یک کلام: «مرگ وارگی» را تحقق بخشیده و یا حتی به نحوی از انحاء تأیید نماید باید از حوزه وجودی او دور شده، به عنوان آفت هستی برانداز، با همه نیرو و توان طرد و نفی شوند؛ و...!

با این مایه از باور و بینش برگردیم به بررسی و ارزیابی موقعیت و وضعیت کنونی نظام فن‌سالاری که نه تنها بی‌شرمانه و وقیحانه مدعی است که: تمدن ایجاد کرده است! که مدعی است می‌خواهد دیگران را نیز به همین تمدن! برساند! در این رابطه ویژه آنچه از عرایض قبلی این نوشته یقیناً روشن شده اینست که: صرف نظر از ادعاها و تفلسفهای تهوع‌آور آن، عملاً جهت‌گیری این مذهب به سوی «ابزار» (= اشیاء غیر زنده، غیر دراک و بدون اراده) و «سود» (= امری که نه تنها زنده نیست بلکه از بیخ و بن وجودی اعتباری دارد و نه حقیقی) می‌باشد! آنهم تا بدان حد از تعصب و سخت‌گیری که: اصالت و ارزش را به همین موارد داده، انسان (= خودش و دیگران) را، از دیدگاهی وسیله اختراع، تولید و به کارگیری ابزار و رشد سود، و از دیدگاهی دیگر: وسیله تخریب، تفسید و تلاشی همه جانبه آنها قرار داده است! حال اگر از وی پرسیده شود که چرا؟ هیچ جوابی که خرد را قانع سازد ندارد؛ چه رسد به واهب خرد! هر چند که گله‌های بیشماری از... یله بی‌یال و دم را قناعت بخشیده است!

موضع‌گیری پیروان متعصب این مذهب در رابطه با مرگ محوری به حدی سختگیرانه است که مثلاً: یک ضبط مدرن را از یک انسان بیشتر قدر و ارج و احترام می‌گذارند! و از همین روست که اگر در کنار کوچه پسکوچه‌ای ضبطی مدرن را بیابد، آنرا بر می‌دارد؛ گرد از صورتش می‌زداید؛ در آغوشش می‌گیرد؛ با مواظبت جدی به خانه‌اش می‌آورد؛ در جای شایسته و مناسبی قرارش می‌دهد؛ با دیده حرمت و ارزش‌مندی به وی می‌نگرد و در مواقعی هم با کمال دقت از نیروها و توان موجود در وی استفاده می‌کند!

اما همین فرد، اگر در کنار همان کوچه پسکوچه نوجوان بی‌پناه بی‌سرپرست نیازمند سرپرستی را مشاهده کند، نه از وی دستگیری می‌کند؛ نه گرد از رخسار هوشربایش پاک می‌دارد؛ نه در بغلش می‌کشد؛ نه با احتیاط و حسن مواظبت و حرمت به خانه‌اش می‌آورد؛ نه در جایی شایسته یک موجود زنده به آگاهی رسیده قرارش می‌دهد و نه به موقع، نیروها و استعدادها و وجودیش را در جهت رشد همان خصیصه ذاتی فعال و پویا می‌سازد! همین ارزیابی در زمینه‌های متنوع دیگر و



در رابطه با خرت و پرت‌های مرده‌دیگر نیز قابل دریافت و مشاهده، تجربه و ارزیابی است. انسان مرگ‌محور، اگر طاقِ اتاقش از حضور مجسمهٔ یک سگ، گربه، کرکس و... خالی بود رنج برده، خود را متعهد می‌پندارد تا با تلاش مالی و... بیشتر، آن نقیصه! را جبران نماید! اما از اینکه پهنهٔ عاطفهٔ پژمرده‌اش از گل‌های معطر و هوشربای احساس‌های ناب استعلائی خالی است؛ از اینکه بهشت روح افزای باطنِ کودکِ بی‌کس، از گل‌های محبت و نوازش خالی است؛ از اینکه اقلیمِ نگرش‌ها و گرایش‌هایش از مهر به انسان، از عشق به مکارم اخلاقی، از توجه به پاکی و عفت و حیا و احسان و ایثار و هم‌دلی و انس و... کاملاً بی‌بهره است، هرگز احساس رنجش، و در نتیجه تعهدی جبران‌کننده نمی‌کند!

عشق اینان به موجودات مرده و داشتنی‌های بی‌جان بی‌احساس بی‌ادراک (= فرآورده‌های صنعتی تکنولوژیک در اشکال و ابعاد متنوع و آثار و پی‌آمدهای مرگ‌محور آنها) چنان شدید، قوی و دارای استیلا می‌باشد که حتی «حیات و آگاهی و شرافت و عزت نفس و پاکی و آزادگی و آرامش انسانی» خود اینان را نیز به خطر انداخته و عملاً وسیلهٔ به دست آوردن همین چیزهای بی‌جان ساخته است!

حال اگر از این نحوهٔ برخورد و ارزیابی گذشته و موضوع را مثلاً در سطح نگرش‌های کلی و گرایش‌های کلان و فراگیر مورد ارزیابی قرار دهیم، به سادگی در خواهیم یافت که حوزه و ابعاد مختلف حیاتی دنیای فن‌سالاری عملاً مرگ‌محور بوده و جز بر محور زندگی ستیزی نمی‌گردد. منتها از آنجا که ما سرِ وارد شدن به کلیهٔ موارد آنرا به صورتی مشروح و همه‌جانبه نداریم، تلاش خواهیم کرد تا به ذکر اجمالی فقط چند محور بسنده کرده، خوانندهٔ فکور و اشارت‌دان خویش را به دام بررسی‌های محمل‌گرفتار نسازیم.

**حوزهٔ سیاست؛** سیاستِ نظام فن‌سالاری و حتی سیاست همانهایی که مکارانه خود را طرفدار دموکراسی قلمداد می‌کنند، مرگ‌محور بوده و دنیای پر مدعا، ولی ناکام، سرخورده، بی‌پناه، به بنبست رسیده، خردباخته و توجه از دست دادهٔ خود غرب به طور درست گواه آن؛ زیرا که در این نظام (دموکراسی حاکم بر غرب و نه مدفون در جمله‌های کتب، رسایل و نوشته‌ها) عملاً اصالت به قدرت داده شده است و نه به خرد، اخلاق، ایمان و...

و از آنجا که اصل قدرت در این مذهب نه تنها روی به سوی حیات آگاهانه نداشته، که مانع

حضور و فعالیت‌های بخردانه ارزشمندانه معنیدار موجود در اک فعال به مفهوم انسانی آن می‌شود، عملاً قدرت - که خود غیر زنده بی‌درک است - رو به سوی مرگ دارد. و لذاست که مرگ محوران دیموکرات، با افتخار و قیاحانه‌ئی که شرم و ننگ همه تاریخ بشریت را به صورت عریان در خود به تماشا نهاده است، آنهم به عنوان یک اصل علمی، متمدنانه و محوری اعلام می‌دارند که: اخلاق، ایمان، عاطفه، عرفان و خرد ارزش‌گرای و خدای محور را در حوزه قدرت (دموکراسی) راهی نیست! و اگر جرأت نموده پائی پیش نهد، متولیان متعصب و پوسیده مغز مذهب قدرت با وی همان خواهند کرد که آتش که با هیزم خشک و آتاتورک غر بزه با دین!

از اینرو حکام قدرت به دست را فرمان اینست که: ای مردم! شما آنطور بنگرید که ما می‌خواهیم<sup>(۱)</sup>. شما آنطور بکشید، پوشید، بخورید، بنویسید - و حتی بشاشید - که ما می‌خواهیم! و این یعنی انسان را از روح و جوهر حیات و قدرت ادراکی وی تخلیه و تبرئه کردن! یعنی «زنده بودن» وی را منکر شدن و ابطال کردن؛ یعنی نوعی از نفرت‌انگیزترین و شرم‌آورترین مرگ را بر وی استیلا بخشیدن؛ یعنی اصل مرگ محوری را در حوزه هستی و حضور وی قانونیت، شرعیت، محوریت و اصالت عملی بخشیدن!

در واقع بر مبنای همین باور مرگ محور ابلهانه است که فریاد جباران قدرت بدست غرب بلند است که:

ای آفریقائی‌ها! ای کمونیست‌ها! ای هندوها! ای مسلمان‌ها و ای کلیه آدم‌های زنده! نظام فکری، اخلاقی، عاطفی، سیاسی‌ئی را که عقل و ایمان و عاطفه و... شما دریافته است، ویران کنید؛ بکشید و دفن کنید تا ما نظام فکری، اخلاقی، عاطفی، سیاسی مرگ محور خود (دموکراسی) را - آنهم به شکل و نحوی که خود صلاح بدانیم - بر شما تحمیل کنیم! و نه اینکه هدیه نماییم! سیاستی که تحلیل واقع‌بینانه تاریخ حضور و حاکمیتش مؤید آنست که حتی با خود، مرگ محورانه برخورد کرده و فرمان می‌دهد که: حتی دموکراسی را فقط آنگونه‌ئی که ما معین می‌کنیم شما پیاده کرده و به پرستش متعصبانه برخیزید! و نه آنگونه که هست و یا خود دریافته و یا احیاناً در کتابهای دانشمندان متمدن بی‌غرض و مرض انساندوست ما خوانده‌اید!

۱ - و این یعنی: شما درک و حرکت ذاتی و شخصی نداشته، بلکه مرده‌هائی باشید که ما به حرکتشان می‌آوریم! و این یعنی مرگ محوری عملی!

اوج رسوائی‌انگیز این مرگ‌محوری عفن و خجالت‌بار را جهان در نمایش‌های رذیلاته مختش‌های بی‌پاشنه و بی‌حیائی به تماشا می‌ایستد که نه تنها با همه سیه‌روئی و «عفونت جسمانی!» ادعای متمدن بودن، حق‌سالاری و سروری بلامنازع دنیائی، و اسوه ترقی و توسعه بودن (دولت مردان آمریکا) را دارند! بلکه بدون کمترین احساس شرمی، حتی به شرکای اقتصادی خود مرگ‌محوری را تلقین و تحمیل کرده، اعلام می‌دارد که: هر شرکتی که با فلان کشور قرارداد تجارتی و... برقرار کند، مورد مجازات قرارش خواهیم داد!

با این مایه از باورها و حقایق انکارناپذیر، کدام حلال‌زاده‌ای را در تمامت روی زمین می‌توان سراغ داد که چنین سیاستی را غیر مرگ‌محور تلقی نموده و یا بتواند غیر مرگ‌محور بودنش را به نحوی از انحاء توجیه نماید؟!

توهم نشود که مدافعان مذهب مرگ‌محوری فقط متوجه کشتن، خفه کردن، اخته کردن و بی‌اراده ساختن دیگران بوده ولی خود نموده‌ها و نمونه‌های انسان زنده فعال آگاه می‌باشند! زیرا که چنین توهمی نیز رو به سوی مرگ دارد.

به هر حال برای اینکه بدانیم کلیه نگرش‌های قدرت‌محورانه خود این زورگویان نیز رو به جانب مرگ، اختگی، بی‌ارادگی، ذلت‌کشی، اضطراب و... دارد، فقط به یک نمونه اشاره می‌کنیم و می‌گذریم:

همه می‌دانند که روس‌های جنایتکار تجاوزپیشه از نظر داشتن برخی از گونه‌های سلاح‌های ویرانگر قاره پیما (= مرگ‌محور) از آمریکا جلوتر بوده و یا حداقل از نظر کمیت، مقداری بیشتر دارند! لذا آنگاه که از ترس، پای احساس ضرورت رسیدن به توازن این قوا به میان می‌آید، غربی‌ها با همه تفرعن و تبختر فروشی به دنیا، چهره ذلت‌بار مرگ‌محور خویش را عملاً برای دنیا به نمایش نهاده، به روس‌ها باج می‌دهند (مرگ شخصیت، ذلت و زبونی و بی‌ارادگی و بی‌خردی خود را در برابر قدرت پذیرا می‌شوند) تا آنها مقداری از اسلحه مازاد بر توازن را خود نابود کنند! و این یعنی: مرگ‌محوری در مرگ‌محوری! و این باج دهی یعنی: ننگ‌بارترین گونه نمایش ذلت‌کشی و مرگ‌محوری و اراده‌زدائی از خود.

به هر حال، مرگ‌محوری نظام فن‌سالاری آنها در پرطمطراق‌ترین و پر ادعات‌ترین چهره حاکم بر جوامع غربی (دموکراسی) مربوط به یک مورد و دو مورد نبوده، بلکه کلیه ابعاد جامعه غربی را

مورد هجوم قرار داده است. آنهم تا آنجائی که عالیت‌ترین و افتخاربارترین نمود ادعائی خود (آزادی) را از بار و معنای حیات انسانی تهی ساخته و عملاً مرگ‌محور نموده است! زیرا که در این نظام، انسانها آزاد نیستند تا مطابق خرد غالب و ایمان منور بر اذهان فرهیختگان جامعه، هر آنچه را - از احساس و اشراق و عاطفه و عرفان و ایمان و خرد و اخلاق - خود خواستند، برگزینند. بلکه همانگونه که در دو سه نوشته مبسوط دیگر من بنده آمده است: آزادند تا از میان آنچه نظام مرگ‌محور بر آنها تحمیل می‌کند، یکی و یا چند تا را اجباراً تحمل نمایند.

به هر حال، از آنجا که ما در این زمینه‌ها در سه کتاب حجیم خود حرفهائی مرتب‌تر و با ظرافت بیشتری داشته‌ایم، از ذکر کثیری از موارد، زمینه‌ها و نمودهای مرگ‌محور این سیاست دیده بر می‌بندیم.

**حوزه اقتصاد:** گمانم بر اینست که در این زمینه همه مردم دنیا چیزهای روشن‌تری از آنچه من به خاطر دارم دریافته‌اند! چه این حوزه، حوزه چپاول و استعمار «همه دیگران!» بوده است! و این یعنی: مرگ‌محوری گردانندگان سودپرست و ثروتمند این گرایش؛ مرگ مخاطبان و مواجه شدگان با این سرمایه‌داران و ابزار مورد نظر و مورد ارائه‌ی آنان؛ مرگ‌محوری «نفس و شخص سرمایه»، اقتصاد و سود به دست آمده و...! چرا که در این روند و فرایند، هیچ نگرش و گرایشی به نفع حیات، نیروها، امکانات و استعدادهای برین حیاتی قرار نداشته، فقط سود و توسعه محور و مقدس و مورد توجه بوده و همه سرمایه‌ها به پای همین بت بی‌جان و خیال ابلهانه اخته و قربانی می‌شوند.

روشن است که وقتی در حوزه سیاست و اقتصاد مذهب فن‌سالاری خبر و اثری از حی و حیات راستین انسانی و ابعاد دلارا و نوازشگر حیاتی نباشد، در حوزه‌های دیگر، اعم از اجتماعی، نظامی و... جز مرگ‌محوری، چیزی ظهور و بروز و استیلا نخواهد داشت.<sup>(۱)</sup>

---

۱ - لازم به تأکید و اعتراف می‌باشد که چون نموده‌ها و مؤلفه‌های خصلت مرگ‌محوری نظام فن‌سالاری بسیار گسترده بوده و تحلیل مبسوطی - نزدیک به چهار صد صفحه - را مطالبه می‌کند، شایسته آنکه فرهیختگان با حوصله، بدان پرداخته و جوانان را متوجه گوشه‌های پنهان ولی مرگبار آن بنمایند.

## ویرانگری

سخت باورمندیم که عرایض قبلی این نوشته ما را از «قلم فرسائی!» در این مورد معین و زمینه مشخص بی‌نیاز ساخته و فقط متذکر می‌شویم که: این نظام همه چیز را به ویرانی کشانیده و می‌کشاند. یعنی هم به «خود ویرانگری» مشغول است و نمی‌داند؛ هم به ویرانگری محیط طبیعی؛ هم به ویرانگری محیط عقلی، عاطفی، روانی، ارزشی، عرفانی، هنری؛ هم به ویرانگری «حقیقت و گوهر تمدن واقعاً معنیدار انسانی» و هم به ویرانگری آنچه خودش ناشیانه «تمدن غربی» نامیده است!

## اشاراتی هراسبار

### دیانت‌گریزی

نیل پستمن دارد که:

«تکنوپولی، فرهنگی است با اوضاع و شرایطی خاص و دارای شاخصه‌ها و خصیصه‌های ویژه خود، و در عین حال از روح و روانی معین برخوردار است. وجه بارز این فرهنگ قرار دادن «تکنوپولی» به جای «خدا» است. این امر بدان معنی است که، در این جا فرهنگ، اعتبار و تشخص خود را در تکنولوژی جستجو می‌کند. ارضای امیال و کامیابی خود را از تکنولوژی طلب می‌کند و به دست می‌آورد و بالاخره این فرهنگ، دستور العمل‌های خود را از تکنولوژی می‌گیرد.»<sup>(۱)</sup>

لئوپولد فایس در این مورد نوشته است:

«کوشش‌ها و فعالیت‌های رنگارنگ مغرب زمین، بشدت تحت تأثیر یک چیز است و آن عبارت است از بهره‌برداری عملی (مادی) و توسعه‌ی ماشینی. یگانه هدف غرب، دستیابی و اکتشاف حقایق پنهانی حیات است بی‌آنکه در این حیات، حقیقت اخلاقی به شکلی جلوه گر شده باشد. اما این مسئله که «مفهوم حیات» و هدف از آن چیست؟ مسئله‌ئی است که از دیر زمان

اهمیت عملی خود را در نظر غریبان بکلی از دست داده است.

... تمدن نوین غرب مدعی است که فقط باید خود را با شرایط اقتصادی یا اجتماعی و با ملی و قومی تطبیق داد و بس. در حقیقت معبود واقعی غرب از سنخ حقایق روحانی نیست بلکه «مرفه زیستن» است، و فلسفه‌ی واقعی کنونی آن فقط از راه عشق به قدرت است که می‌تواند از خود دم بزند... و این هر دو میراثی است که از تمدن باستانی روم بجای مانده است.

تردید نیست که این میراث فکری که از رومیان برای اروپا بجای مانده از جهات متعدد، دگرگونی‌هایی یافته است ولی آنچه که کوچکترین تغییری نیافته، چگونگی دریافت و درک غریبان نسبت به **زندگی و اخلاق** است. همچنانکه محیط فکری و اجتماعی در روم قدیم، صرفاً بر اساس نفع مادی دور می‌زد و دین هیچ گونه موجودیت و تأثیر واقعی - نه فرضی - در این محیط نداشت، امروز نیز در اروپا وضع عیناً بر همان منوال است. یک فرد اروپائی بدون اینکه دلیلی بر بطلان اصل دین یافته باشد و بدون اینکه اساساً خود را محتاج چنین دلیلی بداند، برای اخلاق ارزشی قایل نیست و به چیزی که خارج از چارچوب مسایل عملی باشد نمی‌اندیشد.

... بی‌شک تمدن غربی، منکر خدا نیست ولی در وضع فکری کنونی، برای خدا جایی و مجال نمی‌بیند. همین اندازه چون خود را از احاطه به مجموعه‌ی حیات ناتوان می‌یابد، فضیلتی برتر از خود نیز تصور می‌کند.<sup>(۱)</sup>

**ندوی** با صراحتی کم نظیر نوشته است که:

«دیانت اروپا امروز مادیگری است نه مسیحیت. بی‌شبهه مذهبی که امروزه مالک عقل و دل و حاکم جسم و جان اروپاست آئین مسیح نیست، ماده‌پرستی است. این موضوعی است که هر کس از نزدیک - نه از مطالعه‌ی نوشتجات - نبض اروپا را در دست داشته باشد بدان پی خواهد برد، و حتی از مطالعه‌ی مطبوعات اروپائی نیز می‌توان این حقیقت را لمس کرد مشروط بر آنکه پدیده‌های مذهبی اروپا یعنی اجتماعات کلیسائی و برگزاری تشریفات مذهبی و... که برای دولتها مایه‌ی ازدیاد شوکت و ابهت و برای مردم، قسمی تنوع و تفریح است، خواننده را فریب ندهد.»<sup>(۲)</sup>

۱ - الاسلام علی مفترق الطريق صص ۳۰، ۳۳، ۳۶، ۳۷؛ نقل به اختصار از «ادعائنامه‌ی علیه تمدن غرب» ص ۱۴۶، ۱۴۷ و

۲ - ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمین، ص ۱۵۴؛ به نقل از مدرک قبل ص ۱۴۹

### رنه گنون را باور اینست که:

«گفته می‌شود که مغرب زمین متجدد مسیحی می‌باشد، ولی این گفته نیز خطا است: روحیه متجدد ضد مسیحی می‌باشد، زیرا ذاتاً مخالف مذهب است، و مخالف مذهب مسیح می‌باشد زیرا، باز هم به نحوی کلی‌تر، مخالف احکام آسمانی و ادیان است، و همین خصلت آنرا بصورتی در آورده است که دیده می‌شود.

یونانیان، که اصحاب اومانسیم مدعی پیروی از ایشان بودند، هرگز در این جهت، حتی در زمان انحطاط عظیم معنوی خود نیز، تا این حد دور نرفته بودند، و دست کم اندیشه‌های سودجویانه هرگز در نزد آنان در طراز اول قرار نگرفته بود، در صورتی که از عصر رنسانس چیزی نگذشت، که برای متجددین این وضع پیش آمد. «اومانسیم» دیگر نخستین امری بود که بشکل «نفی روح دینی...» معاصر در آمده بود. و چون می‌خواستند همه چیز را به میزان بشری محدود سازند، بشری که خود غایت و نهایت خود قلمداد شده بود، سرانجام، مرحله به مرحله به پست‌ترین درجات وجود بشری سقوط کرد.

«بشر دوستی Hamanitarisme» که به تمام معنی مرسوم و مد شده است، به یقین شایسته آن نیست که جدی بشمار آید.<sup>(۱)</sup>

«متجددین به طور عموم، از تصور دانش دیگری بجز علم اموری که به مقیاس و میزان در می‌آید، شمرده می‌شود و وزن می‌گردد، یعنی به طور خلاصه، مربوط به اموری بجز امور مادی باشد عجز دارند.

... وقتی یک دانش مادی صرف بمنزله یگانه دانش ممکنه جلوه گر می‌گردد، وقتی افراد بشر عادت کرده‌اند که برون از این دانش هیچ معرفتی را ارزشمند نشمارند و آنرا چون حقیقتی بحت و ایرادناپذیر بپذیرند، وقتی هرگونه آموزش و تربیتی که انجام می‌شود هدفش این است که به افراد بشر پرستش این علم را تلقین کند، در صورتی که احتمالاً این کار همان «Scientisme» (پرستش کور کورانه روش علوم تجربی جدید) می‌باشد، در آنصورت چگونه این افراد ممکن است بتوانند عملاً ماتریالیست نباشند، یعنی جمیع مشغله‌های خود را متوجه بجانب ماده نینند؟<sup>(۲)</sup>

۱ - بحران دنیای متجدد؛ به ترتیب صص ۱۵۰، ۱۹، ۱۳۹

۲ - همان، صص ۱۳۰ و ۱۲۸

### انهدام نظام ارزشی

«... ویل دورانت نویسنده و فیلسوف آمریکائی... که نمی‌توان از دشمنان این تمدنش دانست، چه وی پیشرفتگی و رشد سریعی را که مجموعاً در این تمدن وجود دارد، سخت ستایش و تحسین می‌کند، رویهمرفته با دین نیز نظر موافقی ندارد و بخصوص نسبت به اسلام، آشکارا عناد می‌ورزد و...» دارد که:

«مردمان ایمان خود را از دست داده از پرهیزگاری سابق به لجام گسیختگی فعلی روی آورده‌اند.

آخرین عامل مهم تغییر اخلاق، جنگ اول جهانی است. در این جنگ، عادت به همکاری و مسالمت که با صنعت و تجارت، رشد یافته بود از میان رفت. جنگ، مردان را به خشونت و فحشاء معتاد ساخت و هزاران نفر که پس از جنگ به خانه برگشتند وطن خود را مرکز سرایت اینگونه امراض اجتماعی قرار دادند. در نتیجه کشتار کورکورانه، قیمت حیات کاهش یافت و امراض روحی جنائی و دسته‌های راهزنی پیدا شد. میلیون‌ها مردم، عقیده به عنایت الهی را از دست دادند و اتکاء به عقاید دینی از ضمائر، رخت برست. پس از پایان جنگ و دوره ایدآلیسم، نسلی پیدا شده که آرزوها و رؤیاها را از دست داده و به بی‌عفتی و بداخلاقی گستاخانه و «اصالت خود» گرائیده است. دولت‌ها از مردم جدا شده‌اند و طبقات نزاع خود را از سر گرفته‌اند و صنایع بدون اینکه منافع عمومی را ملاحظه کند فقط سود خود را در نظر گرفته است. مردان از مسئولیت ازدواج شانه تهی کرده و زنان تن به بردگی نابود کننده‌ئی داده‌اند و یا طفیلیان فاسدی گشته‌اند. جوانان آزادیهای تازه‌ئی بدست آورده‌اند که از اختراعات حاصل از عشق‌بازی‌های پیشین تقویت شده و در عرصه‌ی زندگی و هنر و در معرض میلیون‌ها محرک عشقی و جنسی قرار گرفته‌اند.»<sup>(۱)</sup>

هربرت مارکوز دارد که:

«علم امروز طبیعت چیزها را در جامعه به خاطر توجیه خردمندانه‌ی بهره‌گیری و سرکوبی فرد تعریف می‌کند. در حالی که نشانه‌ی معرفت راستین، آزادی ذهن از اینگونه مفاهیم است... پیوستگی وجودشناسانه و متزلزل عقل و شهوت (لوگوس ارس) دیری است که از هم گسسته



ولی خردگرایی علمی جای آن را گرفته است. در این خردگرایی از ارزشهای معنوی نشانی نیست و حوزه‌ی شناخت آن محدود به طبیعت است.»<sup>(۱)</sup>

«ج. ک. گالبرایت خاطرنشان می‌سازد که ذوق تکنولوژیک یکی از ارزشهای مسلط جوامع غربی است و هدف‌های دیگر از آن جدا می‌شوند. از اینرو هیچ‌گونه روش قابل‌پذیرشی وجود ندارد که «برتریهای دستاوردهای اکتشافات فضایی را نسبت به کمک به فقراء اندازه‌گیری کنیم... فضیلت مطلق پیشرفت تکنولوژی بار دیگر پذیرفته می‌شود»؛ و...»<sup>(۲)</sup>

«ندانم کاریها و جنایات متداول در جامعه‌ی توتالیتار، رسم و راه صحیح زندگی به شمار می‌آیند و حماقتهای سیاسی یا اقتصادی از طرف جامعه مورد پذیرشند.»<sup>(۳)</sup>

«تاریخ تکنوپولی از مبانی و پایه‌های اخلاق‌عاری است، به جای آن، کارآیی، اشتیاق تجاری و پیشرفت اقتصادی قرار خواهد گرفت. نظام تکنوپولی به انسانها وعده می‌دهد که بهشت را از طریق مظاهر دلنشین پیشرفت و توسعه‌ی تکنیک، در روی زمین فراهم خواهد ساخت. نظام تکنوپولی تمام روایات سنتی و همه‌ی مظاهری را که به جامعه نظم و تعادل می‌بخشیدند، به کنار زده و بجای آنها تاریخ خود را می‌نشانند که عناصر آن را توانایی و استعداد صنعتی، دانش کارشناسی و بالاخره سرمستی ناشی از اسراف و مصرف‌گرایی تشکیل می‌دهند.»<sup>(۴)</sup>

«تبلیغات سود پرستانه، نمای خارجی جهانی یک ساحتی است که در آن مقام انسان از یاد رفته، بدها نیک و نیکها بد معرفی شده‌اند تا فرد از یاد رفته بتواند نقشی را که جامعه بدو تحمیل کرده در شرایط مساعدی انجام دهد.»<sup>(۵)</sup>

## در سوگ معنا

اریک فروم می‌نالد که:

«وقتی در مردم به دیده‌ی شتابزده بنگریم، به نظر می‌رسد که به خوبی بانجام وظایف اقتصادی و

۱- انسان تک ساحتی، ص ۱۶۰

۲- تکنولوژی و فرهنگ، ص ۱۹۹

۳- انسان تک ساحتی، ص ۲۲۷

۴- تکنوپولی، ص ۲۳۳

۵- انسان تک ساحتی، ص ۱۲۸

اجتماعی مشغولند، خطر در این است که با همین نگاه بگذریم و آن غم عمیق را که در پس نقاب اطمینان‌بخش چهره‌هاست، نبینیم. وقتی معنای زندگی از دست رفت، انسان با تمام قوا بتلاش می‌افتد. همانگونه که مرگ در نتیجه گرسنگی جسمی از آدمی فریاد بر می‌آورد. مرگی که از گرسنگی روحی می‌رسد نیز آمیخته با غوغاست. اگر تنها به نیازهای اقتصادی مردم «بهنجار» نظر بدوزیم و رنج ناهشیار آنان را که به صورت ماشین در آمده‌اند نادیده بگیریم، در برابر خطری که از اساس انسانی اجتماع ما سر بر می‌کشد و بنیان آن را تهدید می‌کند، کور شده‌ایم. این خطر آمادگی خلق است برای پذیرفتن هرگونه ایدئولوژی و هر پیشوائی که بتواند شوری در دلها بیفکند و ساختمان سیاسی و نشانه‌هایی عرضه کند که به ظاهر، زندگی فرد را معنی می‌بخشد. بارورترین خاک برای رؤیای مقاصد فاشیستی، دل نوید انسانهای ماشینی است.<sup>(۱)</sup>

مارکوز هم دارد که:

«در اثر پیروزیهای تمدن صنعتی پیشرفته و تکامل سریع تولید مادی و ذهنی، بیهودگی شکل تازه‌ای یافته و به همان نسبت که آراء و عقاید نو در فرایند تولید مستهلک شده، خردگرایی تکنولوژی نیز عامل ظهور اندیشه‌های طرد و انکار و بیهوده پنداشتن وضع موجود گردیده است. ظهور فاشیسم و ناسیونال سوسیالیسم این حقیقت را آشکارا ساختند.»<sup>(۲)</sup>

«نظام تکنیکی... به علت فاقد بودن «معرفت انسانی» لازم برای تبیین کامل حیات بشری، آنرا تهی از معنی ساخته و همین فقدان معنا سبب بروز «بحران معنوی» جاری در زندگی انسان متمدن معاصر گردیده است تا آنجا که مورخ نامی معاصر، **آرنولد توین بی**، انسان امروز را به قماربازی تشبیه می‌کند که همه چیز خود را در یک بازی جنون آمیز به خطر انداخته و به ریسکی تن در داده است و معتقد است که گرچه تا کنون در مسیر تاریخ به چنین بازیهای خطرناک دست زده اما هرگز خطر باخت بمانند امروز شدید و مهیب نبوده است.»<sup>(۳)</sup>

پرفسور **ایزو تسو** استاد دانشگاه مک گیل کانادا دربارهٔ اگزیستانسیالیسم در کنفرانسی که در سال ۱۳۴۸ شمسی در این زمینه در تهران داد گفت: «اگزیستانسیالیسم معاصر غربی، بدون شک

۱ - گریز از آزادی، ص ۲۵۱

۲ - انسان تک ساحتی، ص ۱۹۴

۳ - سرمایه تاراج رفته، ص ۱۱ و ۱۲

محصول دوران خاص ماست، دورانی که در چنگال علوم مادی و برداشت انسانی آن یعنی «تکنولوژی» دست و پا می‌زند، نظام تکنیکی جامعه جدید و صنعتی غرب، انسان را به انزوایی علاج ناپذیر کشانده است. این طریق زندگی که ساخته و پرداخته تکنولوژی است، در واقع چیزی جز یک بی‌نظمی نیست، چه اساس این نظام را پوچی و فقدان معنی تشکیل می‌دهد. اکنون انسان غربی در یک جامعه مکانیکی غیر انسانی زندگی می‌کند که از دریافت معنی و مفهوم آن عاجز است. محیطی که فردیت و شخصیت او را شدیداً به مخاطره انداخته است.

در چنین موقعیتی، انسان جدید بناچار از طبیعت و نفس راستین خویش جدائی گرفته است. اگرستانسیالیزم جدید غربی نمایشگر انسانی منزوی است.<sup>(۱)</sup>

**الکسیس کارل** ابراز داشته است که: «تمدن ما نتوانسته است محیطی در خور فعالیتهای روانی آدمی ایجاد کند، باید قسمت اعظم کمبود هوش و اخلاق مردم این روزگار را معلول بی‌کفایتی و بدی ترکیب محیط روانی ایشان دانست. تفوق ماده و اصول آئین صنعتی، فرهنگ و حس زیبایی‌شناسی و اخلاق را لگد کوب کرده است».<sup>(۲)</sup>

«... از اینقرار، ارزشهای فرهنگی به شکل کالای روزمره در آمده، به ابتذال گرایید. و آن آهنگ روحانی به فروش سوداگرانه مبدل گردیده است. در این شرایط تنها چیزی که به حساب می‌آید ارزشهای مبادلاتی است. حقیقت متاعی است که از رونق افتاده است. نظام جامعه بر بنیان ارزشهای مبادلاتی مستقر گردیده و ارزشهای دیگر به دور افکنده شده‌اند».<sup>(۳)</sup>

«... انسان جدید در قبال حیاتی‌ترین مسئله‌ای به مانند «هدف از حیات» و «معنای زندگی» که به مراتب بیشتر از آب و نان به فهمیدن آن احتیاج دارد، حیران و سرگردان گشته و نمی‌داند در پهنه هستی جا و موقعیت او چیست و اساساً او کیست و برای چیست و لذا در نظر او، به قول اریک فروم، ساختمان زندگی درهم ریخته و به صورت قطعات خرد و بیربطی در آمده است که «معنای کلی» از آن برخاسته و انسان دوران معاصر، در حالی که در جهانی به این وسعت و عظمت و در بین هموعان خارج از شمار خود مقهور احساسی از تنهایی و ناتوانی است، «همچون کودکی که

۱ - سرمایه تاراج رفته، ص ۱۱۵ و ۱۱۶

۲ - ادعانه‌ئی علیه تمدن غرب، ص ۲۲۶

۳ - انسان تک ساحتی، ص ۸۹

باید از تکه‌های کوچک و رنگینی که در دست دارد خانه‌ای بسازد» به این قطعات می‌نگرد «با این تفاوت که کودک می‌داند که خانه چیست و در تکه‌های بازیچه‌ای که دارد، اجزاء مختلف خانه را باز می‌شناسد، حال آنکه بزرگسال معنای «کل» را که قطعات آن در دستش ریخته، نمی‌بیند و حیرت‌زده و ترسان در تکه‌های بی‌معنی و کوچکی که دارد، خیره می‌ماند.»<sup>(۱)</sup>

«... و به خاطر همین بهت‌زدگی و سرگردانی در قبال سؤال از «غایت هستی» است که از قرن نوزدهم میلادی به بعد عده‌ای از نویسندگان و هنرمندان غرب نغمهٔ پوچی و یهودگی زندگی را سر داده و عده‌ای «پوچ‌گرایی» و یا «نهیلیسم» را مکتب خود ساخته و برای خود پیروانی یافته‌اند. **فرائس کافکا** در کتاب «قصر» تصویری از درماندگی و سرگردانی بشر امروزی را در قالب سرنوشت اضطراب‌آلود کسی ترسیم می‌کند که می‌کوشد به ساکنان مرموز کاخی که باید به او بگویند چه کند و جایش در جهان چیست، دسترسی یابد ولی عمرش در این تلاش به سر می‌رسد و بالاخره به این کار موفق نمی‌شود و احساس یهودگی و درماندگی و بلا تکلیفی بر او چیره می‌شود.»<sup>(۲)</sup>

«در این جامعه معنویت و تعالی انسان، دیگر زندگانی او را توجیه نمی‌کند و فرهنگ عالی بشری جزئی از فرهنگ مادی به حساب آمده و بسیاری از ویژگی‌های خود را از دست داده است... جامعه‌ی تکنولوژیک، دسترسی بدین ارزشها را غیر ممکن ساخته است.»<sup>(۳)</sup>

### پوستش ازار

«آمار و ارقام، تدابیر سیاسی و اجتماعی و اقتصادی در کارخانه‌ها و فروشگاهها گسترش فراوان یافته، زیرا موجب افزایش درآمد و توسعه‌ی تولید گردیده ولی در آنجا که پای مصلحت انسانها در میان است، تدابیر علمی نقش خود را نه تنها به خوبی ایفا نکرده بلکه از یاد برده است. کلماتی از این گونه، در معانی ویژه‌ای به کار می‌روند و مفهوم واقعی شان از یاد رفته است. عواملی که از روشهای علمی در توسعهٔ صنعتی سود می‌جویند هرگز بر بنیان ارزشهای انسانی و اندیشیدن در

۱ - گریز از آزادی، ص ۳۴۷

۲ - گریز از آزادی، ص ۱۴۱

۳ - انسان تک ساحتی، ص ۹۰

مسایل و دشواریهای فرد بشری به وجود نیامده‌اند. این روشها منحصرأ مناسبات مادی انسانها و ساخت کنونی جامعه و فرایند تولید و مصرف را ارزیابی می‌کنند.<sup>(۱)</sup>

«**گالبرایت** تأکید می‌کند که ذوق تکنولوژیک فقط یک هدف فرعی در صنعت است. هر شرکت صنعتی برای بقاء و گسترش خود باید نخست به موفقیت اقتصادی نایل شود. عموماً تکنولوژیستها به عنوان «**خادمان قدرت**» تصویر میگردند.<sup>(۲)</sup>»

**نیل پستمن** فریاد کرده است که: «آنچه ساری و جاری است یک ایدئولوژی تمام عیار است و البته نه در شکل متعارف و شناخته شده و تاریخی آن و نه در قالب و پیکرهٔ پرخروش و جنجالی و پرسروصدای آن، بلکه در قالب یک ایدئولوژی بی‌کلام، بی‌صدا، که به دلیل همین عریانی از لفظ و کلام، به مراتب قوی‌تر و نافذتر و فراگیرتر است.

این ایدئولوژی، برای آنکه بتواند پایه‌های دوام و قوام خود را ثبات بخشد، نیازمند ملت‌ی است که سرسختانه و مشتاقانه، نستوه و استوار، به سیر حرکت جبری و انعطاف ناپذیر تاریخ به سوی پیشرفت و توسعه باور داشته و این باور جزئی لاینفکری از پیکرهٔ وجودی آنها شده باشد.<sup>(۳)</sup>»

«تکنولوژی گرفتار تعارضاتی در فعالیتهای خویش است: از یکسو تولید را افزایش می‌دهد و از سوی دیگر با روش بازدارنده‌ای از انسانها بهره می‌جوید. از این قرار هرگز نخواهد توانست نیروهای خود را در تأمین نیازهای حیاتی فرد به کار اندازد و تضادهای جامعه را از میان بردارد.<sup>(۴)</sup>»

«انقلاب فرهنگی بی‌که امروزه شاید در انتظار وقوع آن باشیم نیز متضمن حالت روح بخش کشف بصیرتهای جدید خواهد بود.

... اما توجه اصلی هر انقلاب فرهنگی نو باید مسلماً بر آن چیزی متمرکز شده باشد که یک مهندس دانشگاه آنرا همچون «نیروی محرک اصلی تکنولوژیک»... توصیف کرده است. و آن انگیزهٔ ادامه دادن به ابداع، توسعه و تولید بدون در نظر گرفتن نیازهای جامعه است.<sup>(۵)</sup>»

«هدف من روشن ساختن خصوصیت ابزار گرایانه‌ی خردگرایی علمی است که به صورت

۱- انسان تک ساحتی، ص ۱۹۵ و ۱۹۶

۲- تکنولوژی و فرهنگ، ص ۲۰۸

۳- زندگی در عیش، مردن در خوشی، ص ۳۲۸

۴- انسان تک ساحتی، ص ۲۵۷

۵- تکنولوژی و فرهنگ، ص ۲۷۹ و ۲۸۰

معلومات ما تقدم، بنیان تکنولوژی امروز را ریخته است. هدف من تبیین این معلومات ماتقدم در تکنولوژی امروز است، به بیان دیگر شناخت روح تسلط‌جوئی و حاکمیت و نفوذ اجتماعی تکنولوژی در جوامع صنعتی پیشرفته... تفکر نظری علم، به دنبال جستجوی علت غایی است، در حالی که تفکر عملی تنها به جهان واقع می‌نگرد... مبانی علم جدید به صورتی شکل پذیرفته است که برای بهره‌گیری از ابزار و وسایل، بیش از هر امر دیگری اعتبار و اهمیت قابل است. ابزار و وسایلی که موجبات تسلط روزافزون تکنولوژی را بر انسانها فراهم ساخته‌اند.<sup>(۱)</sup>

### تقلا برای مردن

«... انسان نمی‌خواهد خود را با محیطی که تکنیک و صنعت بوجود آورده است تطبیق دهد و ادامه زندگی در این محیط سرانجام به اضمحلال رفتاری او منتهی خواهد شد، بیگمان، علم و تکنیک مسئول وضع موجود نیستند، این مائیم که بار این مسئولیت را بر دوش داریم زیرا ما نتوانستیم میان روا و ناروا و صواب و خطا تمایزی قایل شویم. ما قوانین را شکستیم و با این کار بزرگترین گناه را مرتکب شدیم، گناهی که عامل آن پیوسته دچار کیفری سخت خواهد بود. اصول «آئین علمی» و اخلاق صنعتی، لگدکوب «حقایق زیستی» شدند، زندگی برای کسانی که از او اجازه ورود در سرزمینهای ممنوع را می‌طلبند بیش از یک پاسخ ندارد: جز خرد کردن و زیون ساختن. بدین جهت است که اینک تمدن ما در سراسیمه فنا و نابودی پیش می‌رود زیرا دانش مواد بیجان، ما را به سرزمینی رهنمون گشته که از آن ما نیست و ما نیز کورکورانه و ناآزموده هر آنچه را به ما داده، گرفته و پذیرفته‌ایم. ... و اینست که فرد در این روزگار ضعیف، تخصصی، تهیدست اخلاق، کودن و در گرفتن تصمیم برای خود و تشکیلاتش ناتوان است.»<sup>(۲)</sup>

«... در واقع گفته «سوروکین» که بیست و پنج سال پیش درباره تمدن مادی غرب اظهار داشته، امروز نیز با شدتی افزونتر صادق است که: «کالبد و روح این تمدن به شدت بیمار است و به سختی نقطه‌ای که مجروح نباشد در پیکر تمدن غرب، و یا عصبی که به درستی انجام وظیفه کند، در سلسله اعصاب آن می‌توان یافت.»<sup>(۳)</sup>

۱ - انسان تک ساحتی، ص ۱۶۸

۲ - انسان موجود ناشناخته، به نقل از: ادعانامه‌ئی علیه تمدن غرب، ص ۲۲۳

۳ - سرمایه تاراج رفته به ترتیب، ص ۸۲، ۸۳

البرت انشتین دارد که: «پیشرفت صنعتی با ماشینهای عظیم الجثه خود به جای اشیاء و مواد مصرفی و ضروری گیوتینی برای قطع ریشه انسانیت می‌سازد.»<sup>(۱)</sup>

«... هم اکنون چنان اتمسفر خفقان‌آوری برای انسان جدید خلق کرده است که در مراحل حتی قدرت زندگی را از او سلب، و او را در حالی که به قول پروفیسور ایزوتسو «در چنگال علوم مادی و برداشت [غیر انسانی؟! ] انسانی آن یعنی «تکنولوژی» دست و پا می‌زند، به سوی انزوائی علاج ناپذیر کشانده» و در اعماق بهم ریختگی و بحرانی که مولود مقتضیات «جامعه مکانیکی غیر انسانی» است، به حال احتضار کشانده است.»<sup>(۲)</sup>

به گفته «کامیل فلاماریون»: «بشریت امروز در حالی که بر فراز ترقیات علمی گام نهاده، در عین حال در عمیق‌ترین دره‌های انحطاط در ورطه هلاکت دست و پا می‌زند.»<sup>(۳)</sup>

«آنجا که متفکر بزرگ انگلیسی - آلفرد نورث وایتهد - جدائی علم و فلسفه و ایمان را به مرض اسکروز که فرهنگ جامعه را رو به تباهی و مرگ می‌برد، تشبیه می‌کند، در واقع انگشت بر رگ حساس بحران فرهنگ معاصر می‌نهد.»<sup>(۴)</sup>

۱ - همان، ص ۱۴

۲ - همان، ص ۱۱

۳ - همان، ص ۱۲

۴ - سرمایه تاراج رفته به ترتیب، ص ۱۱۹ و ۱۲۰

## پیامدهای فن سالاری

مآل کار چه بیند کسی نظر به هوا  
نمی‌توان خبر از پا گرفت سرب به هوا  
درین چمن ز جنونکاری خیال مپرس  
به خاک ریشه و گل می‌دهد ثمر به هوا  
نه مقصدی است معین، نه مطلبی منظور  
چو گرد باد همین بسته‌ام کمر به هوا  
«بیدل»

آنچه را قبل از پرداختن به ذکر پاره‌ئی از پیامدهای نظام فن سالاری باید اعلام نمائیم آنست که: آنچه در اوراق آینده خواهد آمد نه برداشت خام و نسجیده‌ما می‌باشد و نه تهمت معاندانه و یأس‌انگیز ما؛ زیرا، اولاً با کسانی که هرگز معامله و شناختی بالمواجهه از آنها نداریم، هیچ‌گونه دعوائی نداشته و اگر به نقد موضع، روشها و اهداف‌شان برخاسته‌ایم، معنای دشمنی با شخص آنها را نتواند رسانید! هر چند نفس تصور دعوی در موردی از ایندست برای هر انسان سالمی متنفی می‌باشد؛ و ثانیاً، با ابزار دست ساخته بشر - همانگونه که بارها در این نوشته اشاره شده است - نه تنها جنگ و مخالفتی داشته نمی‌توانیم، که همه آنها را - و حتی بم‌های... مخرب را - در حد وجودی خودشان مفید و نمود علم و دانش فرزند آدمی و - اگر از شرایط و موقعیت ویژه خود برخوردار شوند - نمودار کننده تمدن انسانی می‌شماریم. زیرا که در این رابطه ویژه ما را معتقد آنست که نه



« علم و تکنیک » مسئول پیامدهای دردبار و تحقق این وضعیت نابسامان دنیای امروز است؛ و نه ابزار و اشیاء تکنولوژیک؛ بلکه انسانهایی مسئول پیامدهای هویت برانداز این فاجعه می‌باشند که با رویکرد خام و ضد انسانی خود؛ انسان را از محوریت حذف کرده؛ ابزار صنعتی را به تخریب و تلاشی سریع و همه جانبه محکوم نموده؛ تخیل هستی‌برانداز و اعتبار واقعیت‌ستیزانه بر خورداری از « مالکیت و رشد سود » و غیره را، بر سود واقعی و مالکیت حقیقی استیلا بخشیده؛ هم بر خود، هم بر علم و تکنیک و فرآورده‌هایش و هم بر پیامدهای مفید بر کبار علم و تکنیک و تمدن ستم روا داشته‌اند!

پس آنچه خواهد آمد اولاً، تصویر، تحلیل و گزارش واقعیت‌هایی است که با زبان صریح هستی خود، حضور و حاکمیت اسفبار خویش را اعلان کرده‌اند! و ثانیاً انتقادات، اعترافها و درد دل‌هایی هستند که دانشی مردان دلسوز دنیای تکنولوژی از دهها سال قبل طی تحریر و پخش کتابها، رساله‌ها، مقاله‌ها و ایراد هزاران هزار خطابه، شعر و... به تبیین و تشریح و تقییح آنها همت گماشته‌اند. این نکته نیز قابل یادآوری است که عرایض ما از دیدگاهی ویژه، جنبه کلی و فرمولیک دارد و نه پرداختن به جزئیات مشخص؛ چرا که نه تنها هیچ فردی، که حتی هیچ دولتی با پشتوانه همکاری و معاضدت صدها کارشناسِ مخلص بی‌طرف پرکار هم، هرگز نمی‌تواند ادعا نماید که توان ارائه‌ی پیامدهای مشخص فن‌سالاری، در کلیه ابعاد اقتصادی، سیاسی، نظامی، اجتماعی، هنری و فرهنگی را دارد. از اینرو بر آن شدیم تا با طرح آنچه از موارد اصولی و محوری، فعلاً در ذهن داریم، خواننده دقیقه‌یاب خود را متوجه فاجعه و اهمیت توجه و برخورد آگاهانه ارزشمندانه موضوع ساخته و از وی بخواهیم تا موارد خودیافته را برای دیگران نیز برساند. و اما آنچه ما را اینک بر آنها اشراف ذهنی می‌باشد:

\* آنچه روشن بوده، به تجربه پیوسته و هیچ‌گونه تردیدی را بر نمی‌تابد این است که فن‌سالاری انسان را از تفکر عمیق و معنایاب مانع شده و نمی‌گذارد انسان: نسبت به حقیقت وجودی خود، نسبت به گوهر هویت الهی خود، نسبت به معنا و حقیقت کردار خود، نسبت به جهت نگرشها و گرایشهای خود، نسبت به موقعیت، معنا و حقیقت وجودی خود، نسبت به موقف و وضعیت اجتماعی خود، نسبت به حرمت و ارج و مکانت انسانی خود، نسبت به سود و زیان واقعی خود، نسبت به آزادی معنیدار ارزشی خود، نسبت به آرامش واقعی خود و... آگاهی بهم رسانیده و

اشراف حاصل نماید. این کار باعث خواهد شد تا وی متوجه نباشد که:

**الف -** آیا نگرشها و گرایشهای او در جهت تجلیل، تعظیم و تکریم وجودی خود اوست یا در جهت تحقیر و تفسید آن؟! و لذاست که مشاهده می‌داریم با آنکه اکثریت مطلق نگرشها و گرایشهای او در جهت تحقیر هویت و تفسید و تلاشی استعدادها و ظرفیت‌های ارزشبار انسانی اوست، ولی از آنجا که این تلاشها با مقداری لذت تخطیری و داشتنی‌های مشغول سازنده همراه بوده و آن لذت و... او را در سرگرفتگی خود پیچیده و زندانی نموده است، متوجه نمی‌شود که خود را با نگرشها و گرایش‌های خود فاسد و بی‌ارج می‌سازد!

**باء -** آیا تلاشها و تپش‌های وی در جهت مکانت و غنا بخشیدن به وجود خود اوست یا در جهت توهین و تشدید فقرات وجودی او؟! و لذاست که می‌بینیم بجای غنا بخشیدن به هویت ربانی خود و مکانت بخشیدن به ظرفیت‌های معنوی خویش و... تلاش می‌کند تا بر مقدار دارائی و تخیلات مالکانه واقعیت برانداز یفزاید! آنهم از طریق نفرتبارترین روشهای چپاول گرانه و زجر دهنده‌ترین روشهای انسان‌ستیزانه و حرمت‌زدایانه! و این یعنی فقر وجودی خود را دامن زدن و بر خود توهین مضاعف نمودن و...!

**جیم -** آیا موضع‌گیریهای وی در جهت تبلور و توسعه و تعمیق آزادی‌ها و شکوفا ساختن حرمت و ارج وجودی خود اوست یا در جهت تشدید و توسعه محکومیت‌های متنوع و حرمت‌زدائی از او؟! و لذاست که دنیا شاهد اسارت هر چه بیشتر پیروان فن‌سالاری در زنجیر اوهام و خیالانی شرم‌آگین و تلاشهایی ویرانگر بوده و به خوبی دریافته است که موضع‌گیریهای اینان - متأسفانه - به نفع هر چه بیشتر و شدیدتر تحمیل اسارت بر خود آنان و حرمت‌زدائی از خودشان تمام می‌شود! زیرا اینان بجای آزاد ساختن فکر و اندیشه خود از دام نمودها و مظاهر لذت و قدرت و ثروت و... و بجای حرمت نهادن به هویت الهی خود، فکر و اندیشه خود را هر روز بیش‌تر از روز پیش اسیر احکام و مناسبات همان مظاهر و نمودها ساخته و از این طریق حرمت و ارج وجودی خود را پایمال می‌نمایند!

**دال -** آیا تپیدن‌ها و دویدن‌های وی در جهت سکینه، وقار و آرامش معنادار اوست یا در جهت تشدید دلهره و اضطراب و حاکمیت بخشیدن به ترسها و تشویشهای بی‌معنا و خجالتبار؟! و لذاست که متوجه می‌شویم بجای رسیدن به راحتی و آرامش - حتی غریزی -، به دلیل دوری و رویگردانی از زمینه‌های معنوی - ارزشی و در افتادن با منطق طبیعی جهازهای حیوانی خود، به شکلی ترحم‌آلود

و زجردهنده، بر آسایش و آرامش غریزی خود شوریده و هر روز بیش از روز پیش، دچار اضطراب و تشویش و ناامنی‌های متنوع و... می‌شود!

به هر حال، آن‌بی‌توجهی و هن‌آلود از سوئی و انغمار دفاع‌ناپذیر در روابط و مناسبات فن‌سالاری از دیگر سوی باعث شده است تا اسیران این دام ذلت‌بار در غفلت و سکری هستی‌برانداز بسر برده و نتوانند سر از این خواب برداشته، در جهت تحقق و شکوفائی هویت خود، عزت و جودى خود، بصیرت و بینش معنا‌یاب و حقیقت‌شناس خود، کرایم خلقی و رفتاری خود، نورانیت، صفا و طهارت باطنی و معنوی خود قیام نمایند!

این کار باعث شده است تا اینان که در غفلتی و حشمت‌بار بسر می‌برند متوجه زشتی «نظام فکری حاکم بر مشاعر خود» و نظام ارزشی حاکم بر گرایشهای خویش نبوده، نارسائی، نادرستی، دفاع‌ناپذیری و تفاسدی بودن آنها را دریابند! متوجه جهت‌تخریبی و تخدیری این نظام‌های منطق‌باخته برهان‌ستیز هویت‌برانداز نشده و ناشیانه از نظامی که با همه توان علیه هویت‌راستین آنها پیا‌خاسته است دفاع نمایند.

این موضع‌گیری ذلت‌آور رسوائی‌بار باعث شده است تا در حوزه حاکمیت نظام فن‌سالاری، اندیشه و فکر تحقق‌دارائی بیشتر و رسیدن به داشتنی‌های رنگین و متنوع‌تر، اندیشه‌تمرکز و تکاثر ثروت مصرف‌ناپیدای بیشتر، اندیشه بهره‌ور شدن از لذات وهمی - غریزی بیشتر و... جای اندیشه و فکر تحقق‌عزت و کرامت و جودى و رسیدن به مدارج کمال انسانیت و معنویت و غنا و آزادگی و شرافت و ایثار و احسان و... را بگیرد!

این گرایش هستی‌برانداز متأسفانه تا به حدی دامن زده شده و معیاری ساخته و معرفی شده است که به عنوان فکر و اندیشه غالب، رهنما و پذیرفته شده، مورد گرایش عده‌بیشماری از مسلمان زاده‌ها نیز می‌باشد!

✽ گرایش متعبدانه اینان به احکام و مناسبات فن‌سالاری باعث شده است تا اینان به صورتی شایسته متوجه نظام ضد ارزشی حاکم بر سرنوشت خود نبوده و از فهم این معنا عاجز باشند که: این نظام ویرانگر تا کجا تلاشهای متنوع اینان را بی‌معنا، بی‌طهارت، نفرت‌بار، دفاع‌ناپذیر و عاری از بار رشد و کمال و معنویت ساخته است! و دریافته نمی‌توانند که چه ارزشهای مینوی و لطیف و امکانات بی‌بدیلی را فدای چیزهائی کرده‌اند که نه تنها در تحقق و شکوفاسازی هویت و کرامت و جودى

خود بدانها هیچ گونه نیازی نداشته‌اند که نفس توجه و مشغول شدن به آنها مانع تحقق کرامت وجودی و غفلت از جلال و شکوه و هویت ربانی آنان شده است!

این امر نه تنها آنان را از نتایج بشکوه استفاده ارزش محورانه از آن امکانات محروم ساخته است! که باعث شده که ژرفای خرفتی، جلفی و بی‌ارجی خود را - از طریق عشق و ایمان و... به احکام، مناسبات و منطق ارزش ستیزانه نظام فن‌سالاری - به نمایش گذارند!

✽ **قرار گرفتن در خدر نظام فن‌سالاری باعث شده است تا انسان متوجه «اصل تعهد و مسئولیت»** خود: نسبت به تحقق هویت خود به عنوان یک انسان؛ نسبت به شکوفائی و به نمایش نهادن کرامت، عزت و سعادت وجودی خود؛ نسبت به آرامش وجودی خود - حتی به عنوان یک حیوان برتر - و کثیری از زمینه‌های مشابه نشده؛ و اگر احساس و ابراز مسئولیتی دارد فقط در جهت تحقق اهداف ضد ارزشی نظام فن‌سالاری و احکام و مناسبات پا گرفته از آن به نمایش گذارد! در حالی که برای هر عاقل منصفی این حقیقت مبرهن می‌باشد که نفس داشتن چنین باور و اعتقادی از یکسو، و عمل مؤمنان در جهت چنان اندیشه طهارت‌زدائی از دیگر سو، جز تعهدستیزی و مسئولیت‌گریزی، آنهم به معنای دقیق و وسیع کلمه، نتواند بود! چرا که اصل التزام و احساس تعهد امری انسانی بوده و عیناً و عملاً جهتی انسانی داشته و همه به نفع هویت ربانی انسان، آزادی معنادار انسان، شکوفائی جلال و ارجمندی و عزت معنوی انسان و... عمل کرده و می‌کنند.

✽ **گیر افتادن در زنجیر اسارت‌های فن‌سالاری باعث شده است تا وابستگان به این سیره** سفاهت‌جوش متوجه گذر شتابان حیات و از دست دادن سرمایه‌های بی‌بدیل و جبران ناپذیر عمر خویش نشده! و نسبت به این غفلت و آثار دردباری که در پی داشته و زیانهای تلافی ناپرداری که بجای می‌گذارد، بی‌توجه باشند؛ در حالی که اگر اندک توجه، احترام، ارج‌گزاری و دلسوزی نسبت به خود روا داشته و بر آن می‌بودند تا با آگاهی و اشراف بر سرمایه عمر و نقد حیات و امکانات ارزش‌بار متنوع آن به نفع تحقق کمالات وجودی، تبلور و شکوفائی کرامت خلقی و خُلقی خود بهره گیرند، نه تنها امکان رهیدن خودشان و رهانیدن کلیه فرآورده‌های صنعتی از این موضع مبتذل رسوائی آور را ممکن می‌یافتند، بلکه امکان رسیدن به ذروه کمالات وجودی خودشان و نیز، رسانیدن فرآورده‌های تکنولوژیک به موضع معنادار، سازنده و ارزش‌محور را ممکن می‌شمردند.

در واقع، گیر افتادن به چنین موضع توهین‌انگیزی باعث شده است تا گرفتاران این دام بلا نه تنها متوجه سرنوشت و تقدیر خود در اغلب ابعاد فردی و جمعی نشده، که متأسفانه متوجه پایان کار و سرانجام امر دلباختگان و مقلدان و پیروان متعبد روابط و احکام فن‌سالاری - از نظر مقام و حالی که فراچنگ آورده و با همان سرمایه‌ها از این عالم کوچ می‌کنند - نشده، چشم عبرت‌بین آنان برای همیشه بسته بماند!

\* عادت حاصل نمودن به نواهای سکر‌آور و غفلت‌جوش افسونگران نظام فن‌سالاری باعث شده است تا متولیان و مریدان وی به هر ندائی که حاکی از رهیدن و رهانیدنشان از دام احکام و مناسبات فن‌سالاری باشد، بی‌توجه بوده و با هر آوائی که آنان را به تحقق هویت الهی، حرمت و کرامت وجودی، طهارت و صفای باطنی، عزت و آرامش ربانی، آزادی و رشد همه‌جانبه‌راستین خودشان فرا می‌خواند، بیگانه‌وار برخورد نمایند! بگذر از مواقعی که ناشیانه و سرسختانه با هر دو خصمانه به جدل می‌پردازند!

اینان که در اغلب موارد خود را معتقد به اصول و احکام روش تجربی قلمداد کرده و اصالت و ارزش رفتاری عالمانه را ملازم پیروی از روش تجربی اعلام می‌کنند، وقتی پای توجه و گرایش به تجربه‌های معنوی و ارزیابی ثمرات و پیامدهای آنها به میان می‌آید، گاهی به صورتی سخت‌رذیلا نه و بی‌شرمانه از موضع لجاج و عناد برخورد نموده و با مغالطه‌کاری مسئله را طوری جلوه می‌دهند که انگار این بخش از تجربه‌ها و زمینه‌های تجربی، از هیچ‌گونه امکان ارزیابی و تجربه‌مستقیم برخوردار نبوده و از حیطة تجربه‌های فرزند آدمی بدور می‌باشد! و زمانی به صورتی سخت‌پنداری و خودشکانه، ارزش این تجربه‌ها را در حدی نمی‌شمارند که قابلیت و لیاقت صرف وقت و نیرو و... را تأیید و توجیه نمایند! هم‌بدانسان که گاهی خود را از توجه و تمرین - حتی ابتدائی - در زمینه‌های روحانی باز داشته و محروم می‌سازند! این در حالی است که «تکرار حرمت برانداز» تجربه‌های مستهجن‌گریزی را با تحمل دنا و سخافت، قابل و لایق صرف وقت و نیرو و... می‌شمارند!

\* گرفتاران دام ننگبار فن‌سالاری گاهی به دلیل گرایشهای متعصبانه افراطی و زمانی به دلیل لجاجتهای بیمارگونه کودکانه، در وضعیتی قرار داده شده‌اند که در اغلب موارد خود را از رهانیدن و بازگشت به موقعیتی دفاع‌پذیر و شایسته هویت انسانی خود ناتوان یافته، در مواردی این بازگشت

را دیر و بی‌موقع - و لاجرم - بی‌اثر و در مواردی وهن‌آلود به حساب می‌آورند! در حالی که اصل رهندن از خلاف و رهنیدن از ضرر و زیان و... و نیز بازگشت به صلاح و رشد و... از هر کجا و در هر شرایطی مفید و منتج بوده و این برداشت خیالی آنان، جز اینکه بر رنجها و گرفتاریهایشان افزوده باشد، اثر دیگری نتواند داشت!

✽ اسیران احکام و مناسبات فن‌سالاری که از سعادت دور مانده و از آرامش مهجور افتاده‌اند، برای رسیدن به کمال، خوشبختی، آرامش و سعادت و... بدون آنکه اندیشیده و ابزار، روشها، جهت و زمینه‌های اصلی تحقق آنها را جستجو و شناسائی نموده و متوسل به آنها شده باشند، ناشیانه و خوشباورانه - آنها در دنیائی که خود اصل را بر **تنازع** نهاده و آنرا قانونیت بخشیده‌اند! - سعادت و آرامش و... را، گاهی از احکام و مناسبات هویت برانداز نظام فن‌سالاری می‌جویند! و زمانی در سایه مصرف خرت و پرتی که متولیان همین نظام برای سرگرمی، تخیل، غفلت و تهی کردن جیب‌شان آنها را در برابرشان قرار داده‌اند! و دقیقاً به همین دلیل است که مشاهده می‌داریم: هر چه این موجودات خودباخته از فرآورده‌های صنعتی بیشتری استفاده می‌کنند، از آن اهداف متعالی ( سعادت، رشد و... ) بیشتر دور شده و به دلهره و اضطراب و یأس و بیچارگی بیشتری گرفتار می‌آیند! و این واقعیتی است که همه انساندوستان و خردمندان دنیای غرب، نه تنها بدان اعتراف دارند که با همه توان خطرها و مفاسد متنوع آنها در ابعاد سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی و... فریاد می‌کنند!

باید افزود که متأسفانه کار عده‌ئی از این سیه روزگاران در همین زمینه ویژه بجائی کشیده شده است که نه تنها از قرار گرفتن در موقعیتی این همه ننگبار و فسادانگیز احساس گرفتگی، رنج، سرافکندگی و... نمی‌کنند! که متأسفانه به شکلی سخت بیمار گونه احساس بی‌قیدی، بی‌پروائی و نشاطی حیوانوار داشته و بی‌شرمانه آنها به نمایش می‌گذارند!

✽ اینان که به داشتی‌های سرگرم کننده غفلت‌بار دلخوش! و به مصرف کردن خرت و پرت‌هائی هستی‌سوز نازان می‌باشند، هرگز توان، فرصت و جرأت آنها ندارند تا میان ارزش آنچه داده‌اند - از عمر و آدمیت و آزادی و آرامش و... - و آنچه فراچنگ آورده‌اند، مقایسه و مقارنه‌ئی بخردانه، واقع‌بینانه و معنادار به عمل آورده، سود و زیان خود را از منظر انسانی ارزشمند، محترم و با مکانت وجودی، به محاسبه و ارزیابی نشینند!

از اینرو، هر چه در حوزه نگرشها و گرایشهای اینان بیشتر به جستجو می‌پردازیم، از این محاسبه و ارزیابی دلسوزانه حرم‌تبار دفاع‌پذیر، کمتر اثری پیدا کرده می‌توانی! روشن است که وقتی بر زندگانی جمع‌گویی، منطق بی‌تمیزی و سلطه بی‌پروائی و ارزش‌ستیزی و اصل بی‌توجهی به خود حاکمیت داشته باشد، نفس زندگانی آنها بازچه دست سودپرستان بوده و امکانات وجودی‌شان جز ابزار تحقق هدفهای شیطانی فن‌سالاران سودپرست نتواند بود. و این، همان شرایط و موقعیتی است که متخصصان امور فن‌سالاری و کارگزاران نظام استعماری در پی تحقق آن بوده‌اند و اینک، مفت فراچنگ‌شان آمده است!

این بدبختی شاید از آن جهت دام‌گیر اینان شده است که به دلایل متعدد هرگز قدرت آنرا نداشته‌اند تا میان: ارزشها و ارزش‌نماها، میان نعمتهای واقعاً انسانی - و لاجرم ارزشمند و معنیدار - از برخورداریهای وهمی - غریزی - و لاجرم بی‌ارزش و بی‌معنا -، میان راحتی، سرور و نشاط رهاننده و کمال‌بخش انسانی از نشاط و سرور بی‌معنای حیوانی، میان آزادی عزت‌بخش و مکانت‌افزای، انسانی از رهائی و یله‌گی خفت‌بار حیوانی و کثیری از زمینه‌ها و مقوله‌های مشابه، تفاوت ماهوی قایل شده و از این قدرت تمیز حسن استفاده را ببرند!

از اینرو در عمل، از تفاوت نهادن میان آنچه به نفع تحقق، تداوم، تکامل و شکوفائی هویت انسانی و کرامت وجودی آنان می‌باشد، با آنچه به نفع خیالی شیدان سودپرست نظام فن‌سالاری است، ناتوان بوده‌اند. و لذاست که در اکثریت موارد، تلاشهای کاملاً تخریبی و از هر نظر تلاش‌های (= تلاشهایی که هم هویت و امکانات وجودی خودشان را بکار کشیده، مصرف نموده و فاسد و متلاشی می‌سازد؛ هم مسیر فساد و تلاشی عمر و امکانات مدافعان و متولیان نظام فن‌سالاری را پیش گرفته و هم کلیه فرآورده‌های صنعتی را به همان سرنوشت دچار می‌دارند) را از تلاشهای تعمیری و جبران‌کننده تمیز نداده، چونان افسون‌شدگان بی‌خود و مست‌های بی‌خرد، جریان فساد و تلاشی همه جانبه خود را به رقص و پایکوبی برخاسته‌اند!

\* بررسی دقیق نگرشها و گرایشهای متولیان و مدافعان و مقلدان نظام فن‌سالاری مؤید آنست که شرایط حاکم بر روند تلاشهای اینان به گونه‌ئی بوده است که اینان را بر آن داشته است تا: با همه وجود، از هر آنچه با ابعاد معنوی و ارزشمند وجود آنان در پیوند می‌باشد گریزان؛ با هر آنچه مددکار تبلور و شکوفائی کمالات روحانی آنها می‌باشد بیگانه؛

از هر آنچه اصیل و تبلور دهندهٔ اصالتها و گوهر اصیل آدمیتِ آنان می‌باشد فراری؛  
 با هر آنکه آنها را به توجه، ارجگرایی و دلسوزی به ابعاد معنوی هستیِ آنان فرا خواند در جدال؛  
 از هر آنکه مشتاق تحقق کمالات روحانی و مددکار شکوفائی این بخش از زمینه‌های وجودی  
 آنان باشد، گریزان؛

از هر آنکه منادی، مبلغ و مدافع تحقق و شکوفائی اصالتهای وجودی اینان باشد فراری اند!  
 و دقیقاً به واسطهٔ حاکمیتِ همین جریان بلاهت‌جوش می‌باشد که فریاد دلسوزانه و ارجمندانهٔ  
 هزاران پیغمبر و حکیم و عارف و عاقل و زاهد و عالم و عابد و عاشق ارزش‌محور، که آنها را به  
 پرورش دانش، نمایش خرد و تعقل، شکوفائی معرفت و بینش، تبلور زهد و طهارت، حاکمیت  
 عشق و عبادت، و در نتیجه: تحقق و تبلور کمالات وجودی خودشان، طهارت و شرافت انسانی  
 خودشان، آزادی و آرامش معنیدار خودشان فرا می‌خوانند، نشنیده و با همهٔ توجه و توان، گوش به  
 نجوای افسونگران سودپرستِ دغل‌کار بی‌حیائی می‌سپارند که آنها را به ابزار تفاسدِ لطایف و  
 کرایم معنوی و ظرفیت‌های ربانی مجهز کرده؛ به تخریب و تلاشیِ اصالتهای وجودی آنان ترغیب  
 نموده؛ به جان‌کندن در طریق پر کردن جیب‌های خویششن مشتاق ساخته؛ به تحقیر، حرمت‌زدائی  
 و بی‌ارج‌سازی هر چه هراسبارتر خود اینان معتاد نموده؛ از یأس و بی‌اعتمادی نسبت به هر آنچه  
 مایهٔ نجات و رهائی آنان از این مزبلهٔ خفت‌بار است انباشته؛ از ذوق رهیدن محروم و از اشتیاق تپیدن  
 در حوزهٔ احکام و مناسبات فن‌سالاری، و در واقع: مرگی پوچ و ننگبار پر می‌سازند!

این وضعیت نه تنها باعث شده است تا اینان متوجه آنچه از دست داده‌اند نشده و در نتیجه  
 احساس غبن و اندوهی ننمایند! که باعث شده است تا همین نحوهٔ بودن و زیستن و برخورد کردن  
 با خود و... را طبیعی و لاجرم قابل تحمل پندارند!

آنچه در این رابطه دردانگیز و تأسف‌بار می‌نماید اینست که: نه اینان اندوه و حرمان و حسرتِ  
 آنچه را به پای هوسهای فن‌سالاران سودپرست ریخته و از دست داده‌اند، دارند! نه دردِ بشکوه و  
 معنازادِ جبران‌ناپذیرِ بی‌معنائی و بی‌تمیزی را! و نه اندوه و شرم آرمیدن در آن وضعیتِ  
 فلاکت‌بار و اشتیاق رسیدن به موقف و موضعی خردپسندانه و قابل تحمل را! و لذاست که اگر بینندهٔ  
 دقیقه‌یابی در آنها اندوهی بیابد؛ دردی مشاهده کند و حرمان و حسرتی سراغ دهد، جز اندوه دوری  
 از لذتهای وهن‌آلود؛ جز دردِ دیر رسیدن به نیازنماهای هویت‌برانداز! و جز حرمان و حسرتِ نداشتن



و مصرف نکردن (= تخریبِ خرت و پرت‌هایی که استفاده و بهره‌مندی از آنها، جز هم‌جهتی و همکاری در جهتِ فساد و تلاشیِ گوهر و اصالت‌های گوهرین وجودی آنان است، نتواند بود!

\* یکی از پیامدهای نفرت‌انگیز تن سپردن به احکام و مناسبات فن‌سالاری آن می‌باشد که این نظام با همهٔ قدرت و تفاخر، هواداران و گرفتاران خود را از هرگونه توجه متمرکز، تمایل ارزشمند و رغبت معنیدار نسبت به زمینه‌های معنوی و ارزشی مانع شده و محروم ساخته! نه اجازه‌شان می‌دهد تا برای گرایشهای غفلت‌بار خود حد و مرز و نصیبتی معین نمایند! نه فرصت‌شان می‌دهد تا چشم از زمینه‌های اعتیادآور معهود برگرفته و خود را مصمم به درک گوشه‌ای از تجربه‌های معنوی و ارزشی سازند! و نه امکان شک و تردید نسبت به عدم اصالت و بی‌ارزشی احکام و مناسبات و ارزشهای مورد تعقیب و تشویق و ترغیب خویش - و در نتیجه: - عصیان علیه آنها - را برای آنان قایل می‌شود! و لذاست که اگر در مواردی بسیار شاذ، توجهی به صور و ظواهر مسایل معنوی - ارزشی به چشم می‌خورد، از بار خرد و اخلاص و صمیمیت تهی بوده و منطق تفنن، تغافل و پر کردن لحظه‌های ملال‌آور بی‌مصرف، بر آنها حکم روائی دارد! و اگر رغبتی مشاهده می‌شود، رغبتی اصالت‌باخته، عاری از طهارت و صداقت، آلی و در جهت تحقق اهداف کسانی است که می‌خواهند همه چیز را وسیلهٔ تخدیر و تغافل توده‌های میلیونی و پر کردن جیب‌های خودشان قرار دهند!

این امر باعث شده است تا زندگی اینان با همهٔ زرق و برق‌های مادی و پر قیمت، از شور و حال معنوی خالی؛ از طراوت و طهارتِ ارزشی بی‌بهره؛ از صفا و شفافیت معنیدار محروم؛ از جلال و شکوه روحانی بی‌نصیب و از هر آنچه جنبهٔ قدسی دارد، سخت دور و مهجور باشد.

\* نظام هویت‌برانداز فن‌سالاری کار پیروان و مدافعان خود را تا بدانجا به ابتدال کشانیده و از معنا تهی ساخته است که سرتاسر حوزهٔ حیاتی اینان را از نور امید و درخشش رجامندی به تحقق و شکوفائی حقیقت الهی فرزند آدمی و فطرت ربانی او تهی ساخته و در عوض، جان بی‌درد و بی‌پروای آنان را از امیدی پوچ - نسبت به تحقق سعادت، آرامش، عزت و غیرهٔ آنان - آکنده و متأسفانه آنان را به این باور پوچ و خرفتی‌زای مجهز ساخته است که: تحقق همهٔ آن سرمایه‌ها و ارزشها فقط در گرو تسلیم محض متعبدانهٔ بی‌چون و چرا به احکام و مناسبات نظام فن‌سالاری و مصرف آنچه این نظام برایشان در نظر گرفته می‌باشد! و این یعنی: تحریفِ مقوله‌های انسانی؛

بی‌محتوا کردن زمینه‌های معنادار؛ به لجن کشاندن باورها و مفاهیم ارزشی؛ سوء استفاده از زمینه‌های تحرک‌بار انسانی و آلتِ تخدیر و تغافل قرار دادن آنچه مایهٔ بیداری و پویائی است.

\* از پیامدهای خفت‌بار دل سپردن به احکام و مناسبات فن‌سالاری یکی آنست که: **اولاً** پیروان و مدافعان خود را به گونه‌ای هراسبار و ترحم‌انگیز از قدرتِ نگهداری و صیانت امکانات و سرمایه‌های ارزشمند معنوی خودشان ناتوان ساخته و ذوق تلاش مجدانه در این جهت ویژه ( حفظ امکانات و ظرفیت‌های معنوی ) را در آنها خفه می‌کند؛ **ثانیاً**، نیروهایشان را در مسیر تفسید و تلاشیِ این سرمایه‌ها پویائی و شدت می‌بخشد؛ **ثالثاً** آنانرا در برابر قبح نفرت‌انگیز این موقعیت هستی‌برانداز بی‌تفاوت می‌سازد؛ **رابعاً** آنها را از توان و ذوق صیانت و حفظِ معنا و ارزش و حرمت و جلال نگرشها و گرایشهایشان محروم می‌نماید؛ **خامساً** نگرشها و کنشهای آنان را از بار نفرت، پلیدی، زشتی، جلفی، بی‌معنائی و در یک کلام: از بار « خود ویرانسازی » انباشته می‌دارد!

و این، متأسفانه واقعیتی است که نیم‌نگاهی به زندگانی پیروان و مدافعان نظام فن‌سالاری، آن را بی‌نیاز از برهان می‌سازد.

\* اگر از بی‌توجهی، بی‌خیالی و در مواردی عداوتِ پیروان نظام فن‌سالاری نسبت به ارزشهای معنوی وجودیشان و آنچه تذکرش رفت دیده بر بسته و دقتِ خود را معطوف نحوهٔ موضعگیریهای متنوع اینان نمائیم، به سادگی متوجه این نکته خواهیم شد که اینان متأسفانه حتی از توان ملاحظه و توجه و ذوقِ مراقبتِ جدی و مستمر، از آرامشِ زیستی - غریزی خود نیز محروم بوده، تلاشهای متولیان سودپرست و استثمارپیشهٔ این نظام - در رابطه با بیدار و فعال کردن ذوق مصرف چیزها و زمینه‌هایی که هیچ‌گونه نیازی، توجه و گرایش به آنها را توجیه کرده نمی‌تواند - این توان و اشتیاق را در وجودشان خفه و از حوزهٔ توجه آنان گریزان ساخته است! زیرا که اندک توجه به نحوهٔ موضعگیری‌های اینان در رابطه با منطق حیات و غرایز زیستی، این واقعیت را ناچار از پذیرش می‌سازد که: نه خوراک و نظام غذایی اینان از منطق طبیعی - زیستی برخوردار است! نه پوشاک و نظام پوشاکی آنان را منطقی استعلائی جانبداری می‌کند! نه کار و شرایط حاکم بر کار اینان قدرت دفاع از خویش را دارد! نه بازیها و تفریحات آنان از پشتوانه‌ئی عقلی - ارزشی برخوردار می‌باشد! و نه زمینه‌های جفت‌جوئی، نمودهای عاطفی و سایر جنبه‌های حیاتی آنان!

این در حالی است که اگر اینان اندک تعقل، دلسوزی، احترام و توجهی نسبت به خود داشته و

نشان می‌دادند، حتماً متوجه این اصل انکارناپذیر می‌شدند که «آرامش زیستی - غریزی» حق طبیعی آنان بوده و هر چه و هر که بر آن باشد تا اینان را از این حق مسلم محروم سازد، دشمن آنان به شمار رفته، ضرورت عصیان علیه آن مسجل می‌باشد. اما از آنجا که: نه آن دلسوزی و حرمت‌گزاری وجود دارد و نه آن تعقل - و در نتیجه، بازیابی و بازشناسی حق مسلم خویش - نیروهایشان به جای صرف شدن به نفع عصیان علیه دشمن، صرف دشمنی بیشتر با خود، تفسید و تلاشی امکانات و ظرفیت‌های وجودیش خودشان و از آن میان: آرامش زیستی - غریزی آنان می‌شود.

\* بررسیهای متنوع سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی و حتی هنری پیروان و متولیان نظام فن‌سالاری مؤید آنست که دل سپردن به احکام و مناسبات این نظام ویرانگر باعث شده است تا اسیران دام سلطه آن به گونه هراسباری از توان و اشتیاق «پاکسازی، تزکیه و تهذیب سیره و رفتار خود از زنگارهای نابخردی، توهّمات شرم‌آگین، تخیلات رسوائی‌بار، اعتباریات ننگین و تلاشهای هویت‌برانداز در حوزه‌های یاد شده و بر مبنای احکام و روابط هر کدام بی‌نصیب باشند!

بر مبنای همین واقعیت اسفبار است که متوجه می‌شویم نه تنها در حوزه نگرشها و گرایشهای اینان ایمان و خرد و بینش و اخلاق و عاطفه و... را ارجی، مقامی و امکان حضور و فعالیتی نمی‌باشد! که متأسفانه آنچه بر حوزه نگرشها و گرایشهای اینان خدائی می‌کند: یا ذوق خالی کردن جیب دیگران از طریق تشدید ذهنیت مصرف‌گرایی است؛ یا ذوق تشدید و تسریع گرایشهای غریزی در قالب تلاشهای افسونکارانه و فسادبار سکس و زمینه‌های رنگین ولی منطق‌ستیز آن؛ یا ذوق تشدید قهرمان‌تراشیهایی غفلت‌بار در زمینه‌های ورزشی - تفریحی‌ئی برکنار از بارهای عقلانی - ارزشی؛ و یا هر آنچه که بتواند از بیداری و دریافت وضع و موقعیت راستین انسانی جلوگیری کرده و ذوق خرید و مصرف کالاهای قابل فروش شرکت‌های استثماری را بالا برد.

گویا که پیروان و مدافعان و اسیران این نظام هویت‌برانداز را تصمیم همه جانبه جازم آن می‌باشد که: ذهن و مشاعر خود را از حضور هر آنچه آنانرا نسبت به آدمیت، معقولیت، معنویت، حرمت و ارجمندی آنان آگاه و حساس نموده و ذوق هماهنگی و انس با این زمینه‌ها را پویا و شکوفا می‌سازد، تخلیه کرده و بر آند تا از ورود آنان به هر وسیله ممکن جلوگیری به عمل آورند!

در واقع، همین جفای مضاعف بر خویش بوده است که حوزه‌های حیات و رفتار آنان را از بار تزکیه و نور تهذیب محروم و از زنگارهای شیادی، مکاری، ستمگری، فریبکاری، خودستیزی و...

پر و شرم‌آگین ساخته است!

\* یکی از پیامدهای زجردهندهٔ تن‌سپاری به نظام فن‌سالاری آن بوده و می‌باشد که انسان را از اعتماد و اطمینان به حضور و تقرر هویت الهی او محروم؛ از اعتماد و اطمینان به امکان شکوفائی هویت و ظرفیت‌های روحانی او بی‌نصیب؛ از احساسِ ضرورت توجه به امکانات و استعدادهای معنوی او تخلیه؛ از اشتیاق تلاش برای تبلور و شکوفاسازی آنها بی‌بهره؛ از اعتماد و اطمینان به اصالت و کارآئی ارزشهای ناب انسانی تخلیه می‌نماید؛ و...! و لذاست که در زندگانی اینان نه تنها از اعتماد و اطمینان به مقوله‌هائی که می‌توانند در جهت تبلور حقیقت الهی انسان کمک رسانند و در شکوفاسازی شکوهمبار آن سهم بگیرند و... خبر و اثری نیست! که متأسفانه از اعتماد به مقوله‌هائی چون «حق داشتن آرامش، امنیت همه‌جانبه، ارج و حرمت انسانی، ضرورت پرداختن و گزاردن حق این موارد و زمینه‌ها» هم خبر و اثری نیست!

از اینروست که به روشنی در می‌یابیم که اسیران این دام پلیدی‌زای: به حیوان - و نوّه میمون - بودن خود اعتماد دارند! اما به داشتن هویت انسانی و برخوردار بودن از جنبهٔ الهی نه! به امکان شکوفائی جنبه‌های حیوانی خود اطمینان و اعتماد دارند، اما به امکان تبلور و شکوفائی جنبه‌های خدائی خود نه!

به احساس ضرورت توجه و پرداختن به جنبه‌های حیوانی خود مجهز می‌باشند، اما به احساس ضرورت توجه و پرداختن به روح قدسی خود نه!

از اشتیاق تلاش برای به نمایش نهادن ظرفیت‌ها و قوای حیوانی خود برخوردار می‌باشند، اما از اشتیاق تلاش جهت نمایاندن استعدادهای ربانی خود نه!

به حاکمیت تحمیل شده و ناچار از پذیرش ناآرامی، دلهره، رنج و... در حوزهٔ حیات و هستی خویش اعتماد دارند، ولی به حق داشتن آرامش معنیدار، عزت آفرین و انسانی برای خود نه!

به اصالت و کارآئی تحمل اسارت - و در مواردی به اصالت استقبال از اسارت - و محکومیت خود - در برابر احکام و مناسبات فن‌سالاری - اعتماد و اطمینان داشته و در موارد متعددی آنرا توجه کرده می‌تواند، اما به اصالت و کارآئی تلاش برای آزادی معنیدار و کمال خدائی خود نه!

به اصالت تحمل بی‌حرمتی، بی‌ارجی و... خود پایبند می‌باشد، اما به اصالت ضرورت عصیان علیه آنها نه!

آنچه خواننده دقیق‌یاب این مجیزه را روشن تواند بود این واقعیت دردانگیز است که: همه آنچه آمد فقط گوشه‌هایی بسیار بسیار ناچیز از پیامدهای بسیار بسیار رنج‌بار نظام فن‌سالاری بوده و چون این نبشته را گنجائی ذکر همه و حتی اغلب موارد آن نبوده و خواننده فکور را نیازی به یادآوری همه آن موارد، از بر شمردن سایر مقوله‌ها، مفاهیم و زمینه‌ها چشم پوشیده، او را به نشستن و شغفتن چند مورد بسیار محدود از درد دل‌های سرشناسان دنیای غرب دعوت می‌داریم.

شایان تذکر می‌نماید، آشنائی که می‌خواهند به درک نقد همه‌جانبه نظام فن‌سالاری و فهم و شناخت بیشتر پی آمده‌های آن از دیدگاه و زبان خود غربی‌ها نایل آیند، حتماً باید به کتاب‌ها و نوشته‌هایی که دانشی مردان عاقل و ارزشجوی جهان غرب نوشته و پخش کرده‌اند - که نه تنها کم نمی‌باشد! بلکه در هر زبانی نمونه‌های فراوان آن موجود است - مراجعه نمایند.

### حیاتی منطق‌گرایان

« وایتهد در کتاب ( وظیفه عقل ) خود تعریفی از خرد به دست داده است: به پندار او « خرد » وظیفه دارد که در محیط پیرامون، به خاطر ایجاد دگرگونی بنگرد، « وظیفه‌ی عقل یاد دادن هنر زندگی به آدمیان است ». زندگی از نظر تأمین نیازمندیهای راستین سه مرحله در پیش دارد ۱- زیستن ۲- نیکو زیستن ۳- بهتر زیستن.

وایتهد، توسعه خرد امروز و ناکامی آنرا از این بابت تشریح کرده، و این حقیقت را آشکار ساخته که « خرد » هنوز نیروئی ناشناخته است. این نیرو هنوز نقش تاریخی خود را ایفا نکرده و توانسته است با خواسته‌های تحمیلی که زندگی بشر را تباه ساخته‌اند به مبارزه برخیزد و آنها را از میان ببرد و با تعیین نیازمندیهای حقیقی بشر، به زندگی معنای والا تر بخشد و از ابتدال آن بکاهد. <sup>(۱)</sup>

« الکسیس کارل » معتقد است که: « تمدن جدید در وضع دشوار و اسفناکی قرار گرفته، زیرا با سرنوشت ما متناسب نیست، این تمدن بی توجه به سرنوشت و طبیعت ما به وجود آمده و صرفاً زائیده اکتشافات علمی و خواسته‌ها و تصورات و تمایلات آدمیان است. با آنکه فرآورده‌ی تلاشها و کوششهای ماست، با شکل و حجم ما متناسب نیست. » <sup>(۲)</sup>

۱- انسان تک ساحتی، ص ۲۳۰

۲- انسان موجود ناشناخته، به نقل از « ادعاینامه‌ئی علیه تمدن غرب »، ص ۱۹۸

« **کنراد لورتس** » نویسنده کتاب « هشت گناه بزرگ انسان متمدن » آورده است که:

« بشر امروز انتظار دارد که نابرده رنج گنج میسر شود. دیگران کار کنند و زحمت بکشند و رنج ببرند تا انسان غربی در ناز و نعمت بسر برد. شرقی بیچاره استثمار و استعمار شود تا غربی رفاه‌زده از درد و رنج در امان باشد. و بر اثر همین عامل است که آدمک غربی دیگر آن شادی و لذت واقعی را که بر اثر تحمل رنج ایجاد می‌شود احساس نمی‌کند، و لذتش فقط یک لذت کاذب است. »<sup>(۱)</sup>

« انسان امروز دچار یک سلسله انحرافات وراثتی شده است. یعنی یک سلسله نیازهای ذاتی و ساقیه‌های غریزی‌ش بر اثر عوامل اجتماعی و فرهنگی از مسیر اصلی خود دور شده است. »<sup>(۲)</sup>

« ... در داخل جامعه‌ی امروز، پیشرفت‌های علمی به طور منظم ادامه دارد و ماشین در تمام شئون زندگی بشر دخالت خود را تثبیت کرده است. بهره‌گیری از ماشین هر چند از نظر گاه اجتماعی ضروری و سودمند تلقی شده، از جهت مصلحت‌های فردی بازدارنده و سرکوب‌کننده‌ی فرد معرفی گردیده است. حتی از نظر تولید بی‌رویه‌ی کالاها، اشیاء تجملی بیش از آنکه ضروری باشد، باعث اسراف و تبذیر فراوان‌اند. بنابراین مرحله‌ی معاصر را باید پایان عصر خردگرایی علمی در ساخت و شناخت موجود آن دانست. »<sup>(۳)</sup>

### معنویت‌گریزی

« **رنه گتون** » در کتاب « بحران دنیای متجدد » گزارش داده است که:

« در دوران رنسانس یک واژه بود که مورد احترام و اعتبار قرار گرفت، و از پیش سراسر برنامه‌های تمدن متجدد را در خود خلاصه می‌کرد. این واژه واژه « اومانیسم » (فلسفه‌ئی که بشر را معیار ارزش هر امری میداند)، است، در واقع، منظور از این واژه این بود که همه چیز را محدود به موازین و مقادیر بشری محض سازند، و هر اصل و طریقتی را که خصلت معنوی و برین داشت، به صورت انتزاعی و مجرد درآورند، و حتی بر سیل تمثیل می‌توان گفت، مقصود این بود که به بهانه تسلط بر زمین از آسمان رو برتابند. »<sup>(۴)</sup>

۱ - کتاب مزبور؛ به نقل از « انسان کامل از دیدگاه مکاتب »، ص ۴۶۱

۲ - مدرک و مشخصات قبلی، ص ۴۶۲

۳ - انسان تک ساحتی، ص ۲۳۲

۴ - کتاب مذکور، ص ۱۸

« **کنراد لورتس** » می‌گوید: « یکی از چیزهایی که برای انسان غربی مد شده است سنت‌شکنی است. به گمان آدمک غربی هر آنچه را که بتوان بر آن نام سنت نهاد، باید از میان برود تا جای آنرا چیزی نو بگیرد. <sup>(۱)</sup> »

« **گرک ساکویچ**... روحانی عالی‌مقام و کشیش کاتولیک، برنامه‌های ارشادی - مذهبی خود را در شیکاگو، با موسیقی راک اندرول درهم آمیخته است. بر اساس گزارش **اسوشیتدپرس**، عالی‌مقام ساکویچ، هم مشاور روانی و مددکار روحی در کلیسای « روح مقدس » در **شامبرگ**... ( ناحیه‌ای در اطراف شیکاگو ) است و هم سرگرم‌کننده‌ای ( شومنی ) در برنامه رقص و شادی **WKQX**. <sup>(۲)</sup> »

« در تلویزیون حتی مذهب، بدون هرگونه محدودیتی و بدون هرگونه مصلحت‌اندیشی و رعایت حالی و بدور از هرگونه اعتنایی، به عنوان سرگرمی عرضه می‌شود. هر مقوله‌ای از مسایل و اعمال عبادی و مذهبی که مستند به تاریخ یا مربوط به مسایل انسان و دنیای معنی باشد یا باعث ایجاد رفتار و سلوکی روحانی و غیرمادی شوند در تلویزیون کمرنگ و چه بسا که اصلاً فاقد رنگ و نور هستند. در آن حیطه است که هیچ سنت و سیره‌ای، روش و دستور العملی، آموزشی، و احساسی برای سلوک و سیر در دیار معنویت وجود ندارد. در یک چنین قطعاتی، واعظ و کشیش است که نت و ملودی اصلی را عرضه می‌دارد ( حرف اول را می‌زند ) و خدای مهربان ویلن دوم را می‌نوازد. <sup>(۳)</sup> »

### انسان ستیزی

« بردگان تمدن صنعتی ظاهراً انسانهایی والا مقامند ولی همچنان به بردگی تن در داده‌اند؛ می‌توان بردگی را بدین گونه تعریف نمود: نه اطاعت کورکورانه، نه کار توان‌فرسا، تنها تنزل مقام بشری و ابزار و وسیله شدن انسان. امروزه آدمی، همانند وسایل و چیزها از هستی بهره‌مند است و اساساً این طرز زندگی، شکل اصلی بردگی است. این « چیز » به ظاهر انسان، روح دارد، غذا

۱ - هشت گناه بزرگ انسان متمدن؛ به نقل از مدرک پیشین، ص ۴۶۲

۲ - زندگی در عیش، مردن در خوشی، ص ۲۰۹

۳ - زندگی در عیش، مردن در خوشی، ص ۲۵۱

می‌خورد، می‌اندیشد، ولی شیئیت خود را حس نمی‌کند. با وجود زیبایی، جنبش، پاکیزگی، تا زمانی که به شیئیت خود نیندیشد، در برده بودنش نباید تردید به خود راه داد.<sup>(۱)</sup>

« در فرهنگی که ماشین به دلیل توانایی انجام هر کار و قابلیت تکرار بی‌نهایت هر عمل، بدون رابطه‌ای انسانی، جایگاه متعالی انسان را اشغال کرده و نمونه بارز شبه انسان گشته و به عنوان عامل ترقی محسوب می‌گردد، بدیهی است که ذهنیات و معنویات جایگاهی برای تجلی ندارند. تکنیک، نه فقط با چند بعدی بودن، پیچیدگی و تعدد معانی در آراء انسان می‌ستیزد، بلکه اصولاً مقوله‌های ذهنی را دشمن خود می‌داند؛ زیرا این مقوله‌های انسانی، آمار، بوروکراسی، سنجش افکار و تستهای یکنواخت را با دیده تمسخر می‌نگرند.<sup>(۲)</sup> »

« شوان می‌نویسد: « در پیرامون « اصالت انسان » بروز گار ما سخن‌ها گفته‌اند، ولی از یاد برده‌اند که آدمی، از همان دم که امتیازات خود را به ماده واگذار کند و به ماشین بسپارد، به دست علم کمی بدهد، دیگر بواقع « انسان » نخواهد بود.<sup>(۳)</sup> »

« در حقیقت انسان در این جامعه، ( ذات فرعی و عرضی ) به حساب می‌آید، زیرا صنعت نیز مانند سیاست، نظر گاههای انسانی، آزادی و خردمندی را از همان ابتدا محکوم کرده است.<sup>(۴)</sup> »

« ... از همه اینها بدتر این خطر بزرگ نظام روانی انسانها را تهدید می‌کند که افراد انسانی روز به روز از « خود » می‌گریزند و از اینکه مبدا لحظاتی « با خود خلوت کرده » می‌ترسند و از « مراقبت باطن » سخت می‌پرهیزند. و حتی آنچنان با سرو صدا و فریادها خود را مشغول می‌دارند که کمتر از حال و احوال خویشان خویش آگاه شوند.<sup>(۵)</sup> »

« کارگران امروزی، با صنعتگران پیشین تفاوت بسیار داشته، و بجز خدمتگزاران و بردگان ماشین چیز دیگری نمی‌باشند و باصطلاح خود عضو و پیکر ماشین شده‌اند. اینان ناگزیرند پیوسته بشیوه‌ای ماشینی بعضی حرکات و اعمال مشخص و همیشه همان‌ها را تکرار کنند، و علی‌الدوام

۱ - انسان تک ساحتی، ص ۶۷

۲ - تکنوپولی، ص ۲۰۷

۳ - شناخت اسلام، ص ۳۴

۴ - انسان تک ساحتی، ص ۵۳

۵ - هشت گناه بزرگ انسان متمدن؛ به نقل از سیمای انسان کامل از دیدگاه مکاتب، ص ۴۶۰



آنها را به طرزی همانند انجام دهند، تا از کمترین اتلاف وقت پرهیز نمایند.»<sup>(۱)</sup>

« در انواع گرفتاری فرد ( بردگی - بیکاری - کار اجباری ) تدریجاً به صورت ظاهر تغییراتی پدید آمده ولی موضوع گرفتاری از میان نرفته و امروزه تا بدان غایت رسیده است که سرنوشت فرد با اشیاء در آمیخته، قوانین و نظامات اقتصادی و بازاریابی، چیزها و انسان را به یک چشم می‌نگرند. نظام حاکم بر اشیاء، آزادی انسان را از میان برده و او را به بردگی سوق داده است... این بهره‌گیری روز افزون است، تا بدان پایه که فرد گرفتار، به صورت وسیله و ابزار تولید در آمده و مقهور نتیجه‌ی گسترش خردگرایی تکنولوژی و قدرت وحشتناک آن گردیده است.»<sup>(۲)</sup>

« شوان » در رابطه با موقعیت وجودی انسان و... در فن‌سالاری دارد که: « بعضی تمدن جدید را نوعی اندیشه یا فرهنگ در نقطه‌ی مقابل تمدنهای ستی قرار می‌دهند. ولی فراموش نمی‌کنند که اندیشه جدید - یا تمدنی که محصول آن است - فقط جزر و مدی نامتین و به طریقی توصیف ناپذیر، به طور قاطع، می‌باشد، زیرا در این مورد دیگر هیچ اصل حقیقی که « امر لایتغیر » برخیزد، وجود ندارد.

اندیشه جدید قطعاً مشربی در زمره دیگر مشربها نیست، بلکه چیزی است که مرحله‌ای از حدوث ایجاب می‌کند، و همان چیزی خواهد بود که علم جدید ماده‌گرای و تجربی از آن خواهد ساخت، یا آنچه ماشین از آن درست خواهد کرد. دیگر عقل بشری نیست، بلکه ماشین - یا فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی - است که تعیین می‌کند که انسان چیست و چه باید باشد، عقل چیست، حقیقت چیست. در این احوال ذهن و ضمیر روز بروز بیشتر به « اقلیمی » وابسته می‌شود که مخلوقات خود او به وجود می‌آورند: بشر از این پس قادر نیست که به شیوه بشری قضاوت کند، یعنی به تابع امری مطلق که عین جوهر عقل است، نمی‌تواند قضاوت کند. چون در عرصه نسیت‌گرایی سرگردان است و راه خلاص از آن ندارد، خود را تسلیم ممکنات علوم و فنون می‌کند تا درباره او داوری کنند، تعیین سرنوشت نمایند و طبقه‌بندی کنند. و چون از این پس نمی‌تواند از چنگ حکم دوار انگیز و قضا و قدر مانند علوم نجات یابد، یعنی حکمی که علم و فن بر او تحمیل می‌کنند، و چون نمی‌خواهد به خطای خود اعتراف کند، کاری که برایش باقی

۱ - بحران دنیای متجدد، ص ۱۳۵

۲ - انسان تک ساحتی، ص ۱۵۷

می‌ماند این است که قدر و منزلت انسانی و آزادی و اختیار خود را رها کند. این علم و ماشین است که بنوبه خود آدمی را خلق می‌کند و همین‌ها هستند که - اگر جایز باشد گفت - «... را هم خلق می‌کنند». زیرا خلایقی که انکار خدا بر جای نهاده است، نمی‌تواند خلأ باقی بماند، زیرا حقیقت وجود خدا و اثر و نشان او در فطرت بشری، برای الوهیت جانشینی می‌طلبد، یعنی «مطلقاً» کاذب که بتواند عدم و نیستی عقلی را که از جوهر خود محروم گشته است پر کند.<sup>(۱)</sup>

«امروز... نه کسی به آینده جهان مطمئن است و نه خود را از بلای جنگ عالمگیر دیگر در امان میداند بلکه بعلت فقدان «اخلاق حقیقی» متکی به ارزشهای اصیل معنوی و مذهبی، و ناتوانی «اخلاق علمی» از یک طرف و ازدیاد قدرت علمی و صنعتی انسان جدید که علم و تکنیک را بصورت حربهای وحشتناک در دست داشته و بقول انشتین در حکم گیوتینی شده است برای قطع ریشه انسانیت، از سوی دیگر، چنان یأس و حرمانی بر دل‌های متفکران غربی که در متن تمدن معاصر می‌بیند، افکنده است که حتی پاره‌ای چون **تواند راسل** ضمن اظهار یأس از آینده بشریت بعلت اوضاع نامساعد کنونی، عنوان یکی از تألیفات خود را باین عبارت که «**آیا بشریت آینده‌ای هم دارد؟!؟**» اختصاص داده است.<sup>(۲)</sup>

«نظام تکنولوژی کاملاً خردمندانه نیست، فرایند خردگرایی تکنولوژیک فرایندی سیاست مآبانه است، زیرا تکنولوژی دست‌آویزی است برای تسلط بر انسان و طبیعت و تبدیل این دو به چیزهائی که بکار آیند.»<sup>(۳)</sup>

**الکسیس کارل**، با واقع‌بینی و شهامتی کم‌نظیر اعلام داشته است که:

«این تمدن برای اینکه بنفع آزمند و حریص بر حجم تولید بیفزاید و احیاناً به طور ضمنی، تسهیلات مادی و موجبات رفاه و آسایش نیز برای مردم ایجاد کند، مهمترین خصوصیات نوع انسان و همچنین خصوصیات هر فرد و خصوصیات هر یک از دو جنس (زن و مرد) را بدست فراموشی سپرده است. غافل از اینکه اگر هم بفرض توانسته باشد براستی تسهیل و رفاه مادی کاملی فراهم آورد، باز بدون شک این عطیه بسی بی‌ارزشتر و کوچک‌تر از چیزی است که از انسان باز

۱ - فریتیهوف شوان، شناخت اسلام، صص ۳۳ و ۳۴

۲ - سرمایه تاراج رفته، ص ۶۹

۳ - انسان تک ساحتی، ص ۱۷۶

ستانده و بهدر داده است.<sup>(۱)</sup>

«جامعه صنعتی که تکنولوژی و دانش، هر دو را به خود اختصاص داده، بر این پایه گسترش یافته که تسلط هر چه بیشتر خود را بر انسان و طبیعت، به خاطر استفاده‌ی کامل از منابع آنها تثبیت کند.»<sup>(۲)</sup>

و اما «رنه گنون» و آرزوی یأسبار او:

«ما آرزو مندیم دلیلی در دست داشته باشیم که دست کم چند نفری از اینگونه افراد (= افرادی که مفهوم عمیق مشرب مورد قبول خود را بدانند، و به «ایمان داشتن» کم و بیش سطحی و ظاهری اکتفا نکنند، و بیشتر تابع عقل و کمتر پیروی احساسات باشند بلکه بواقع، بحقیقت و حقانیت احکام و سنن مذهبی که از آن خود می‌شمارند، «واقف و عارف» باشند) وجود دارند، زیرا وجود اینان، بزرگترین و شاید یگانه مایه امید نجات و فلاح برای مغرب می‌باشد. ولی باید اعتراف کنیم که تا کنون به هیچ کدام از این افراد برخوردی و از ایشان سراغی نیافته‌ایم.»<sup>(۳)</sup>

### شبکه‌ای از بدبختی

«چیزی که تاکنون هرگز دیده نشده تمدنی بود که سرپای بر اساس امری صرفاً منفی و بر بنیاد آنچه نام فقدان اصول بر آن نهاد بنا شده باشد. قطعاً همین امر است که به جهان متجدد خصلت غیر طبیعی و غیر عادی آنرا ارزانی داشته و آنرا به صورت نوعی دهشت و ناهنجاری در آورده، که فقط اگر امری مطابق با پایان دادن ادواری، بر طبق آنچه در آغاز گفتار بیان داشتیم، بدانیم، می‌توان توجیه و توضیح کرد.»<sup>(۴)</sup>

### دل‌مردگی

«در این جامعه‌ها، ساخت درونی و ذهنیت فرد، که امکان دارد در برابر وضع موجود، واکنش و مخالفتی از خود نشان دهد، در جامعه مستهلک شده و از فعالیت باز ایستاده است. نابودی این

۱ - انسان موجود ناشناخته، به نقل از ادعانه‌ئی علیه تمدن غرب، ص ۲۰۷

۲ - انسان تک ساحتی، ص ۵۳

۳ - بحران دنیای متجدد، ص ۱۵۱

۴ - بحران دنیای متجدد، ص ۸۲

ساحت که عامل ظهور اندیشه‌ی طارد و انکار کننده، و مبدأ نیروی انتقاد عقل بشری است، باعث شده، که هرگونه اندیشه‌ی مبنی بر انکار و مخالفت با ارزشهای مادی حاکم بر جامعه‌ی صنعتی، از فعالیت باز ایستد و به سازگاری با اوضاع جاری تن در دهد.<sup>(۱)</sup>

### غربت معنوی

«پروفسور سی. پی. اسنو C.p snow منتقد و شیمیست معروف انگلیسی... در رساله‌ای که... آنرا «دو فرهنگ» نام نهاده است، ضمن تحلیلی از اوضاع تمدن حاضر، اظهار می‌دارد که: امروزه در فرهنگ ممالک پیشرفته شکافی ایجاد گردیده که در نتیجه آن، فرهنگ غربی به دو قسمت مجزا از هم تقسیم گشته که در قسمتی از آن دانشمندان علوم دقیقه، بخصوص علوم فیزیکی و در قسمتی دیگر نویسندگان و اهل ادب قرار گرفته‌اند که هیچیک از آنها زبان افکار و روحیات همدیگر را نفهمیده و در عین اختلاط و معاشرت در ظاهر، نه تنها نسبت به هم غریبه و بیگانه‌اند بلکه در حد فاصل بین دو گروه، گردابی از عدم تفاهم متقابل و حتی گاهی نفرت و انزجار وجود دارد.» و این عدم تفاهم یا این «غربت معنوی» در غرب سبب گردیده که فرهنگ آن با شکافی عمیق که روز بروز بر ژرفای آن افزوده می‌گردد، دو شقه شده و حالت وحدت و یکپارچگی خود را از دست بدهد. اسنو سپس می‌افزاید که این شکاف که به طور متراپیدی فرهنگ سرتاسر جهان غرب را به دو قطب تجزیه می‌کند، خسارت سنگینی از نظر فرهنگی بر پیکر تمدن غربی وارد می‌آورد.<sup>(۲)</sup>

### اریک فروم بر این باور است که:

«... این کیفیت غربی‌افتادگی یا بیگانگی منحصر به اقتصادیات نیست بلکه در روابط شخص نیز رسوخ کرده است. روابط موجود، روابط میان آدمیان نیست، روابط بین اشیاء است. مهمترین و مخرب‌ترین صورت این وضع، یعنی آلت قرار دادن دیگران و بیگانگی، در رابطه شخص با خودش به ظهور می‌رسد. آدمی فقط کالا نمی‌فروشد، بلکه خودش را نیز می‌فروشد و خویش را کالا احساس می‌کند. آنکه از زور بازو نان می‌خورد، نیروی جسمانی خویش و کسانی چون

۱- انسان تک ساحتی، ص ۴۷

۲- سرمایه تاراج رفته، ص ۸۰ و ۸۱

بازرگانان و پزشکان و کارمندان دفتری، « شخصیت » خود را می‌فروشند. برای فروش محصولات یا خدمات خود، دسته‌آخر ناگزیر باید « شخصیتی » خوشایند و صفاتی چون انرژی و ابتکار یا هر نکته دیگری که شغل مورد نظر ایجاب می‌کند دارا باشد. آنچه ارزش و حتی احتیاج به وجود این صفات را معین می‌کند بازار است. اگر از صفاتی که شخص عرضه می‌کند سودی نرسید، باید گفت اصولاً صفتی را دارا نیست، درست همانگونه که اگر کالائی قابل فروش نبود گویند بی‌ارزش است، هر چند ممکن هنوز به درد بخورد و یا به کار آید. بدین ترتیب مشاهده می‌کنیم که اعتماد به نفس یا « احساس وجود » فقط نشانه آنست که دیگران درباره انسان چه می‌اندیشند. اعتقاد به ارزش شخصی بدون در نظر گرفتن محبوبیت یا موفقیت در بازار میسر نیست. اگر به دنبال شخص آمدند، معلوم می‌شود کسی است، اما اگر محبوبیت نداشت کسی نیست. سبب آنکه محبوبیت در نظر انسان جدید اهمیتی چنین عظیم یافته آنست که عزت نفس وی به مقبول افتادن « شخصیت » او وابستگی پیدا کرده است. اگر کسی در عرضه « شخصیت » موفق شد، نه تنها در امور روزانه کامیاب می‌گردد، بلکه بجای اینکه خویشتن را با احساس حقارت دست به گریبان یابد، خواهد توانست در خود به دیده احترام و بزرگی بنگرد.<sup>(۱)</sup>

### ابزار سالاری

« می‌توان با نگاهی مختصر به کتابهای درسی که نسل فعلی مهندسان طبق آنها تعلیم می‌یابند، مشاهده کرد که چگونه اندیشه عقلانیت مستقل از ارزش مداومت می‌یابد. بیشتر این کتابها خواننده را مؤکداً به سوی مفهوم تکنولوژی به عنوان مجموعه قواعد حل کننده مسئله که توانایی یافتن « مطلوبترین راه حلها » و « پاسخهای درست » به مسایل دقیقاً تکنیکی را دارد، رهنمون می‌شوند.<sup>(۲)</sup> »

### عقل ستیزی

« نکته‌ای که اینک حائز اهمیت و پر معنی است، اینکه، در اینجا دیگر حتی سخنی از « حقیقت » در میان نیست، بلکه فقط مسأله « واقعیت » مطرح می‌باشد،... عقل قدسی، با اینگونه نظرات، بحقیقت، محدود به پست‌ترین بخش خود گردیده، و عقل استدلالی خود بذاته دیگر فقط بعنوان

۱ - گریز از آزادی، ص ۹-۱۲۸؛ به نقل از: سرمایه تاراج رفته، از ص ۸۶ به بعد.

۲ - تکنولوژی و فرهنگ، ص ۲۷۱

اینکه برای سر و سامان دادن بماده برای مصارف صنعتی بکار می‌رود، مقبول می‌باشد. پس از این، تنها یک گام باقی مانده بود که بایستی برداشته شود: یعنی نفی کامل عقل قدسی و معرفت و جایگزین کردن « مفید بودن » بجای « حقیقت ». این گام را « فلسفه اصالت عمل »... برداشت.<sup>(۱)</sup>

## تعهد‌گرایی

« **تئودور فون تانه** (Theodor fontane) در مقابل این طوفان دیوانه عقاید علمی که همه هماهنگ، پیروزی داروینسم را جشن می‌گرفتند می‌نویسد: « خوب بود که بوم و دیدم و محروم نماندم از آنچه افسانه میمون پیا کرد و شنیدم که جد ما میمون است. ای کاش تو نیز آنجا بودی و می‌دیدى که چگونه انسانها بخاطر این « ارتقاء مقام » و « کشف بدیع » شادی می‌کردند. وقتی که خداوند ما را خلق کرد این هیاهو پیا نشد ولی بمحض اینکه کلمه میمون و خویشاوندی ما با آن باب روز شد، هواخواهان آن از شادی و سرور برقص در آمدند.

... علت عمیق‌تر پیروزی داروینسم جنبه روانی - تمدنی داشت. هر تمدنی از مردم تعهداتی در مقابل مسئله بودن می‌خواهد. عده‌بی به این تقاضای تمدن پاسخ مثبت می‌دهند، گروهی هم از تقبل تعهدات شانه خالی کرده و تقاضای تمدن را نوعی زورگوئی تلقی می‌کنند. داروینسم که حیوان بودن انسان را به توده مردم بخصوص طبقه کارگرا ثبات نمود، بهترین راه فرار برای این گروه از انسانهای غیر متعهد و خسته شدگان راه تمدن و سنت‌ها شد. بهمین جهت آنها داروینسم را شعار روز قرار داده و بوسیله آن همه مشکلات و مسایل را می‌گشودند.

**آنها برای این فرار از تعهد و بار مسئولیت، تقبل خویشاوندی با میمون را کردند.** زیرا این نوع زندگی برایشان ساده‌تر بود. جمله « خدا را شکر که دیگر انسان نیستیم بلکه میمون ساده‌ایم » در این عصر بسیار تکرار می‌شد و همین خود بهترین دلیل بر اینست که توده مردم این دوره، توان تحمل بار « انسانیت »، دین و تمدن را نداشتند و داروینسم را به عنوان راه فرار از مسئولیت به سوی بی‌بندوباری انتخاب کردند.<sup>(۲)</sup>

۱ - بحران دنیای متجدد، ص ۸۷ و ۸۸

۲ - انسان فلسفی، لاندمان، ترجمه صدر نبوی، صص ۱۹۹ - ۲۰۴؛ به نقل از: سرمایه تاراج رفته، ص ۱۳۴ و ۱۳۵

### خود فریبی

« کسی که نداند و نبیند و نفهمد که تکنیک در ذات خود، تحولات اجتماعی و برنامه‌ای کاری برای دگرگونی جامعه نهفته دارد؛ کسی که هنوز ادعا می‌کند تکنیک « خشی » است؛ کسی که می‌پندارد تکنیک همواره دوست و یاور فرهنگ بوده است؛ چنین کس و کسانی را در چنین روزگاری، در چنین ایام و چنین ساعاتی، جز ابله و نادان نمی‌توان توصیف کرد. افزون بر همه اینها، به اندازه کافی تجربه کرده‌ایم و دیده‌ایم و این بلا بر سرمان آمده است که زمانی که تحولات و پیشرفتهای صنعتی و تکنیکی در قالب و اشکال رسانه‌ها و وسایل ارتباط جمعی رخ می‌نماید، از یک روح ایدئولوژیک به مراتب قوی‌تر و گسترده‌تر و فراگیرتر و جامع‌تری آکنده است تا مثلاً تغییراتی که ساختار و آئین‌نامه‌های مربوط به راه و راندگی و مقررات آن به دنبال دارد. »<sup>(۱)</sup>

### سرکوب‌گری

« توسعه در اشکال مختلف آن، کار دسته جمعی، زندگی اجتماعی، چگونگی گذران وقت فراغت، همگی دست به دست هم داده و فضای درونی و فردی زندگی بشر را از میان برده و انسان امروز از مواهب انزوا و جدائی از جامعه که بدو فرصت اندیشیدن، جستجو کردن و پرسیدن می‌داد محروم ساخته‌اند. این نیازمندیهای حیاتی است که تأمین آن موجبات آزادی و استقلال فکر انسانها را فراهم می‌سازد. »<sup>(۲)</sup>

### تحمیل و تشدید نیاز نماها

« ولی برآستی دوران ما عجب دورانی است که در طی آن این همه افراد بشر اجازه می‌دهند تا دیگران ایشان را فریب داده و قانع سازند که ملتی را با غارت کردن او، و با تاراج و غصب گرانباترین دارائی او، یعنی با یغما بردن تمدن خاص او، با اجبار و الزام او را به پذیرفتن و اقتباس آداب و عادات و سازمانهایی که برآورنده نژادی دیگر است، و با ناگزیر ساختن او به انجام شاقترین و

۱ - زندگی در عیش، مردن در خوشی، ص ۳۲۷

۲ - انسان تک ساحتی، ص ۲۴۵

جانفروستاترین کارها به خاطر کسب و تحصیل اجباری بی‌مصرف‌ترین چیزها، می‌توان سعادت‌مند کرد! زیرا وضع چنین است!

... هدف تمدن متجدد عبارتست از افزایش نیازمندیهای مصنوعی، و همانطور که در بالا ذکر شد، این تمدن همیشه بیش از آنچه می‌تواند ارضاء نماید نیازمندی به وجود می‌آورد، زیرا وقتی آدمی در این راه گام نهاد، ایست و توقف دشوار می‌باشد، و شاید حتی هیچ دلیل و موجهی برای توقف در نقطه‌ای مشخص وجود نداشته باشد.

در قدیم افراد بشر ممکن نبود بخاطر محروم بودن از چیزی که وجود نمی‌داشت و هرگز بدان نیندیشیده بودند رنج ببرند. ولی در عصر حاضر، برعکس اگر این چیزها را کم داشته باشند، به سختی رنج می‌برند و عذاب می‌بینند، زیرا عادت کرده‌اند آنها را ضروری بشمارند، و بحقیقت هم این چیزها برای آنان ضروری و ناگزیر گشته است.<sup>(۱)</sup>

### بیگانگی و درماندگی

اریک فروم در کتاب «گریز از آزادی» می‌نویسد:

«با وجود تفوق درخشان آدمی بر طبیعت، متأسفانه اجتماع در ضبط نیروهائی که آدمی خود بوجود آورده موفق نیست. تا آنجا که غرض جوانب فنی قضیه است، نظام تولیدی ما نظام معقولی است، ولی وقتی جوانب اجتماعی این نظام در نظر آورده می‌شود، وضع نامعقول آن به ظهور می‌رسد. ... انسان دنیائی برای خود بوجود آورده، خانه و کارخانه بنا کرده، دست به تولید اتومبیل و لباس و غلات و میوه زده است، اما در عین حال از حاصل زحمت خویش بدور مانده و نسبت بدان بیگانه شده است. دیگر بر جهانی که بوجود آورده حاکم نیست بلکه این جهان است که بر او حکومت می‌کند... کیفیتی که در روابط انسان جدید و هموعانش به وجود آمده، احساس تنهائی و ناتوانی را تشدید می‌کند. کیفیت انسانی و سر راست از رابطه واقعی میان افراد رخت بر بسته و در عوض روحی پدید آمده که هدفش دست کاری و آلت قرار دادن دیگران است حاکم بر روابط شخصی و اجتماعی، قوانین بازار است. شک نیست که از لحاظ انسانی، رابطه بین رقیبان جز بر پایه بی‌اعتنائی متقابل استوار نتواند بود، و الا هر یک در به انجام رسانیدن هدف اقتصادی خود یعنی



مبارزه و عند الزوم نابودی اقتصادی دیگران ناتوان می‌شد. <sup>(۱)</sup>

### کمیت زدگی

« به همان نسبت که علم طبیعت را از غایت و سرانجامی که لازمه‌ی آنست منفک می‌سازد به همان نسبت، کمیات و مقادیر را مورد توجه قرار می‌دهد و از کیفیات ذاتی شیئی چشم می‌پوشد، در این شرایط، جامعه نیز انسانها را به هیچ می‌گیرد و سنت طبیعی دیرین، مبنی بر برده ساختن انسانی به وسیله‌ی انسانی دیگر جانی تازه می‌یابد، روابط انسانها بر پایه‌ی ارزشهای کمی تنظیم می‌شود. <sup>(۲)</sup> »

### خود ویرانگری

« **هاکسلی** بر این باور است که برای از دست دادن و تاراج استقلال، خودمختاری، حق حاکمیت بر سرنوشت خویش، حق داشتن رأی و عقیده‌ی آزاد و بالاخره تاریخ و فرهنگ، نیازی به ظهور و حضور « برادر بزرگ » نیست. او اعتقاد دارد که انسانها - رفته رفته - به آنجا می‌رسند که از اسارت خویش لذت می‌برند و به پرستش تکنولوژی‌هایی می‌پردازند که زمام اندیشه را از آنان می‌رباید و قدرت تفکرشان را نابود می‌سازد. <sup>(۳)</sup> »

### بی‌ارج سازی خود

« **لاندمن** در کتاب « انسان‌شناسی فلسفی » آورده است که:

« انسانی که تا به حال خود را مسلط بر طبیعت و خویش می‌دانست، بایست با تمام وجود چون سایر موجودات در اعماق سیر جبری تکامل ماده غرق شود. او نه اختیار داشت و نه حق انتخاب. ... اصالت ماده و سیر قوانین طبیعی، ایمان را که انسانهای پیشین بر آن تکیه می‌کردند و قدرت می‌یافتند در هم ریخت و آنها را در ویرانه‌ی تئوری و تکامل بی‌هدف و نامعلوم رها کرد. قدرت

۱ - گریز از آزادی، ص ۸- ۱۲۷؛ به نقل از: سرمایه‌تاراج رفته، ص ۸۵ و ۸۶

۲ - انسان تک ساحتی، ص ۱۶۷

۳ - زندگی در عیش مردن در خوشی، ص ۵۸

عمل و تعیین خود از انسان گرفته شد و او را مجبور به تصدیق برابری اهمیت خویش با سایر موجودات جاندار کرد. بشر بجای اینکه طبیعت را موضوع عمل خویش بداند و آنرا به میل خود تغییر دهد، مطیع اراده آن شده کسوت بندگی مطلق را بر خود پوشاند. او به کسوت حیوانات، گیاهان و سنگهای ییابان « آراسته » شد.<sup>(۱)</sup>

### سنجش گریزی

« با قبول اینکه رشد و تکامل مادی دارای مزایایی است که البته بسیار نسیبی هم می‌باشد، وقتی نتایجی نظیر آنچه یادآور شدیم [ و آنچه از این پس می‌آید ] در نظر باشد، می‌توان از خود پرسید: آیا معایب این تکامل مادی از مزایایش بیشتر نشده است؟ ما حتی در پیرامون هر آنچه فقط در راه این رشد و تکامل فدا گشته و ارزش آن به نحوی فزون از قیاس بیش از خود این تکامل بوده است، سخنی بر زبان نمی‌رانیم. از معرفتهای عالیهای که به دست فراموشی سپرده شده است داستان نمیزنیم، از ادراک قدسی که بنیانش منهدم گشته، از معنویتی که به تاراج فنا رفته است، صحبتی به میان نمی‌آوریم. و فقط تمدن متجدد را بذاته در نظر می‌گیریم، و می‌گوئیم که اگر مزایا و معایب، سودها و زیانهای را که زاده این تمدن است با هم بسنجیم، این خطر در پیش است که نتیجه این سنجش سخت منفی باشد.

آیا قسمت اعظم « خدمات » ادعائی آنچه همه آن را بنام « ترقی » پذیرفته‌اند، و بواقع اگر می‌خواستند به درستی آن را تعریف کنند بایستی « ترقی مادی اش » بنامند، این « خدمات » که همه از آن لاف و گراف زده‌اند، موهوم و خیالی نمی‌باشند؟ مردمان دوران ما در دل دارند که از برکت ترقی مادی « رفاه و نعم » خود را افزون سازند. ولی ما به سهم خود می‌پنداریم که منظور و مقصود آنان در این مورد، حتی اگر به واقع بدان هم برسند، ارزش آنرا ندارد که بخاطرش این همه بذل مجاهدت کنند. بلکه علاوه از این بنظر ما، اصولاً وصول بدان مقصد و مقصود امری است بتمام معنی نامسلم و در خور ایراد و اعتراض.<sup>(۲)</sup>

۱ - به نقل از سرمایه تاراج رفته، ص ۱۳۳ و ۱۳۴

۲ - بحران دنیای متجدد، ص ۱۴۰ تا ۱۴۲ به اختصار.

## علاقت عقلانی - ارزشی

الکسیس کارل مدعی است که:

« ما احساس می‌کنیم که علی‌رغم امید فراوانی که انسانیت به این تمدن بسته بود، تمدن حاضر تاکنون از پدید آوردن افرادی که از هوش سرشار و تهور و دلیری کافی برخوردار باشند و بتوانند آنرا از راه خطرناک و لغزنده‌ئی که در پیش دارد به سلامت عبور دهند، عاجز مانده است. چرا که می‌بینیم که آدمیان خود به نسبت مؤسسات با عظمتی که ساخته‌ی مغز ایشان است، رشد و تکامل نیافته‌اند. از اینجاست که معتقدیم بزرگترین خطری که در این دوره ملیتها را تهدید می‌کند ضعف فکری و اخلاقی زمامداران و سیاستمداران است.

عقل و نیروی اراده و اخلاق با یکدیگر رابطه‌ی مستحکم ناگسستگی دارند، نهایت، وجدان اخلاقی بمراتب از عقل اهمیتش بیشتر است و هر آنگاه که این وجدان و احساس در ملتی فرو می‌میرد شخصیت اجتماعی آن ملت نیز تدریجاً رو به تحلیل خواهد رفت.

تمدن ما تاکنون موفق نشده است که محیطی مناسب و مساعد برای فعالیت‌های عقلانی بوجود آورد. نازل بودن سطح فکر و اخلاق بیشتر افراد بشر را تا حدود زیادی باید معلول نواقصی که در محیط روانی آنان موجود است، دانست، زیرا تفوق و اولویت ماده و اصول « آئین صنعتی » موجب زوال و انحطاط فرهنگ و زیبایی‌شناسی و اخلاق شده است. <sup>(۱)</sup>

## تشدید تعارضها

« اشاره شد که تکنولوژی - پراتیک انواع زیادی از تجربه انسانی، فنی، سازمانی و فرهنگی را شامل می‌گردد؛ همچنین تقابلهایی را نیز که بین تجربه زنان و مردان وجود دارد در بر می‌گیرد. دسته‌های بسیار متفاوتی از ارزشها با این رشته تجربه‌ها پیوستگی دارند، که همه آنها با همدیگر سازگار نیستند. از اینرو افراد احساس تعارض می‌کنند، و جامعه به عنوان یک کل بطور دوره‌ای با مجادلات مربوط به مسایل تکنولوژی دچار تفرقه می‌شود. <sup>(۲)</sup> »

۱ - ادعاینامه‌ئی علیه تمدن غرب، ص ۲۰۱ - ۲۰۰

۲ - تکنولوژی و فرهنگ، ص ۱۹۸

### تقلب و بدل تراشی

« آنچه امروز در غرب به نام « عرفان » و معنویت معروف بوده و در تحت عنوان Mysticism معرفی می‌گردد، چیزی جز مشتی توهمات و تخیلات بی‌اساس و احساسات مادیون عقل و استدلال بلکه ضد عقل و منطق نمی‌باشد؛ و توجه به همین نکته است که پاره‌ای از آشنایان به حکمت شرقی و فلسفه اسلامی چون رنه گنون را واداشته تا در مقابل خیال پردازیهای مشتی عارف‌نمای غربی صریحاً اعلام دارند که آنچه در حکمت اسلامی بنام عرفان و معنویت از آن یاد می‌شود، مطلقاً ارتباطی با این خیال‌پرستی‌ها ندارد، و نه اسپریتوالیسم (Spiritualism) غربی دست کمی از ماتریالیسم دارد. و چون چنین توهمات و تخیلاتی که بنام معنویات امروزه در جهان غرب معرفی می‌گردد هرگز نمی‌تواند عطش انسان را در جستجوی معنویت واقعی فرو نشاند و او را از قید خفقان روحی ناشی از محدودیت در چهار دیواری تنگ حس و استدلال رها سازد، لذا هر روز یک مکتب ظاهراً عرفانی برای پر کردن خلأ معنوی موجود عرضه می‌شود و...! »<sup>(۱)</sup>

### غفلت‌پروری

« اختراعاتی که امروزه با شتابی روز افزون، افزایش می‌پذیرند، چنان خطرناکند که نیروهای را که ماهیت حقیقی‌شان یکسره حتی بر کسانی که آنها را بکار می‌گیرند ناشناس است، بکار می‌اندازند. و این بیخبری خود بهترین گواه بر بطلان علم متجدد از نظر ارزش مبین آن و بنابر این به عنوان معرفت، گر چه محدود به حوزه طبیعت هم باشد خواهد بود. در عین حال، این واقعیت که از استفاده‌های عملی علم به هیچوجه بخاطر بیخبری مذکور جلوگیری نمی‌شود، نشان می‌دهد که این علم بتمام معنی در جهتی غرض‌آلود و نفع‌پرستانه، یعنی در جهت صنعت که یگانه غرض و هدف جمیع پژوهشها می‌باشد رهسپار است. »<sup>(۲)</sup>

۱ - سرمایه تاراج رفته، ص ۱۱۲

۲ - بحران دنیای متجدد، ص ۱۴۱

### کودک‌منشی

« کنراد لورتس » از مطالعه نحوه تقرر وجودی و موضع‌گیریهای رفتاری انسان غربی به این نتیجه دست یافته است:

« ... اینکه انسان امروزی احساس مسئولیت نمی‌کند، نسبت به دیگران احساسی ندارد، نسبت به خواسته‌های آنی خود بی‌صبری می‌کند و همواره به دیگران متکی است نشانه کودک‌صفتی وی است. »<sup>(۱)</sup>

### احساس بی‌متکائی

«... لذا وقتی ژولین گرین شاعره آمریکائی، با یاسی آمیخته به اضطراب می‌پرسد « آیا چیزی وجود دارد که بتوان در آن آویخت؟ » در واقع انگشت بزرگ بر رگ حساس بحران روحی انسان روزگار معاصر نهاده و گفته او زبان حال انسان جدید است که در محیطی مکانیکی و خالی از معنای علوی و متعالی آنچنان مغلوب احساسی از پوچی و یهودگی است که به اعتقاد روانشناسان، برای گریز از این اضطراب، تن به فعالیت شبانه روزی و کار بی‌انقطاع داده تا مگر از راه کشتن وقت مجالی برای تفکر و درک هستی ( که سؤال از هدف هستی را - که حق مشروع هر کسی است - بدنبال دارد ) باقی نگذارد تا بدین وسیله همچون مخدری که برای مدتی چند احساس درد و رنج را از بین برده و آرامش صوری و زودگذر به بدنبال دارد، آنرا موقتاً و یا اگر بتواند برای همیشه بدست فراموشی سپارد و... »<sup>(۲)</sup>

### تمدنی

« تمدن جدید، هم « منحرف » گشته و این انحراف به خودی خود روز بروز بانحطاط حقیقی می‌آمیزد و به ویژه در عالم ادبیات و هنر محسوس و مشهود می‌باشد. ما چه بسا به سهولت از مرحله « بعد از تمدن » سخن خواهیم گفت تا به امر کیفی که اندکی پیش از آن

۱ - هشت گناه بزرگ انسان متمدن؛ به نقل از: انسان کامل از دیدگاه مکاتب، ص ۲۶۲

۲ - سرمایه تاراج رفته، ص ۱۰۲

سخن رفت، پاسخ بیاوریم.»<sup>(۱)</sup>

### عاطفه‌ستیزی

«... به بیان دیگر، تکنولوژی نه تنها بسیاری از سبکهای هنری را از میان برده، بلکه جوهر هنر را به نابودی کشانده است.»<sup>(۲)</sup>

### بی‌تمیزی

کنراد لورنتس معتقد است که: «رقابت انسان با انسان نیز یکی از مشخصات انسان امروزی است. از آنجا که ملاک ارزیابی ارزشها فقط ملاحظات مادی و تجاری است، آدمی نسبت به بسیاری از چیزها که هم برای فرد انسان و هم برای کل بشریت سودمند است بی‌توجه شده است.»<sup>(۳)</sup>

«بدون شک توده مردم همیشه بنحوی از انحاء به هر سو کشانیده شده و توان گفت که نقش تاریخی او به ویژه آنست که بگذارد او را به هر جانب بخواهند بکشانند، زیرا خود عاملی خمود و منفعل بیش نیست، همان «ماده» باصطلاح فلسفه مشائی است. ولی امروزه برای کشانیدن او، کافی است که این بار **وسایل مادی** صرف به معنای معمولی این واژه در اختیار داشت، و همین امر به خوبی میزان تدنی و انحطاط دوران ما را نشان می‌دهد. و در عین حال توده مردم را و می‌دارند تا باور نمایند که به هر جانب کشیده نشده، و بخودی خود فعالیت می‌کند و خود بر خود حاکم است، و همین باور کردن او نشان می‌دهد که عدم فهم و فراست او تا چه پایه می‌باشد.»<sup>(۴)</sup>

### بی‌غیرتی

«آزادی روابط جنسی که از مختصات این جامعه‌هاست، روح اعتراض و ناخشنودی را در افراد از میان برده و در آنان نوعی حالت تسلیم و رضا پدید آورده است. این محرومیت با عدم

۱ - شناخت اسلام، هوف شوان، ص ۳۶

۲ - انسان تک ساحتی، ص ۹۴

۳ - هشت گناه بزرگ انسان متعبد؛ به نقل از: انسان کامل از دیدگاه مکاتب، ص ۴۶۰

۴ - بحران دنیای متجدد، ص ۱۳۷

آگاهی نسبت به وضع جاری در واقع پرده‌ای است که در برابر چشم‌هایمان کشیده شده تا جلوه‌های بدبختی، وحشت و دشمنی را در جامعه تماشا نکنیم.<sup>(۱)</sup>

### نوعی قوا دیگری

« غالباً گفته می‌شود که جامعه صنعتی پیشرفته، مخصوصاً آزادی روابط جنسی را تجویز می‌کند؛ بعضی آنرا یکی از مزایای مهم و نشانه‌ی رشد اجتماعی می‌پندارند. امروز در روابط اجتماعی و در دنیای کار از اندام‌های جنسی استفاده‌ی بازرگانی می‌شود و برای معرفی کالائی این اندام‌ها را در معرض تماشای مردم قرار می‌دهند. کارمندان سکسی، فروشندگان سکسی، کالاهائی پر سود و گران قیمتی به حساب می‌آیند، گاهی ارزش آنان از این حد نیز فراتر می‌رود و به مقام دوستی و مصاحبت پادشاهان، شاهزادگان و لردها نایل می‌شوند! این نازک اندامان در جهان سیاست و اداره‌ی امور کشور، به آسانی دخالت می‌کنند، در حالی که تنها یک کار از ایشان ساخته است!<sup>(۲)</sup> »

### مکانت‌زدائی

« همانطور که همین الساعه [ضمن بحثهای گسترده و عمیق] یاد آور شدیم، هیچکس در وضع موجود جهان باختر، دیگر خود را در مقامی که بحکم طبیعت ویژه خود، طبعاً زینده اوست، نمی‌یابد.<sup>(۳)</sup> »

### تلاشی و زوالی شرمبار

رنه گنون باورمند است که: « آنچه را رنسانس نام داده‌اند عبارت بود از مرگ بسیاری از چیزها... از این پس بجز فلسفه و علم « غیر معنوی » چیزی وجود نداشت، یعنی نفی معنویت راستین و تحدید معرفت به پست‌ترین امور، یعنی بررسی تجربی و تحلیلی واقعیاتی که به هیچ اصل و مبنائی وابسته نیستند و پراکندگی در میان انبوه نامشخص و جزئیات بدون معنی و مفهوم، انباشتن

۱- انسان تک ساحتی، ص ۱۰۵ و ۱۰۶

۲- انسان تک ساحتی، ص ۱۰۴

۳- بحران دنیای متجدد، ص ۱۰۶

فرضیات بی‌اساسی که پیوسته بنیاد یکدیگر را ویران می‌سازند، و نظریات جزئی و پراکنده که نمی‌توانند کسی را به جایی راهبر باشند بجز به موارد اجزای عملی خود که موجد تنها تفوق واقعی تمدن جدید است، تفوق و تقدیمی که کمتر کسی بدان رشک می‌برد و در حینی که تکامل یافته و دیگر مشغله‌ها را خاموش کرده، به تمدن جدید خصلت مادی صرف داده که آن را به صورتی عجیب و هیولائی واقعی در آورده است.<sup>(۱)</sup>

«... تصویر بحران حاضر بر متن کلیه جوامع با ایدئولوژیهای گوناگون، نهایت با شدت و ضعف متفاوت و در هر یک به نوعی، افتاده است و بقول «رنه حبشی» «اختلاف زمینه هر چه باشد زمینه پوچ و ناخوانا است. جوانان همه جهان به ناراحتی و اختلالی دچارند که هر یک از نقاط ضعفش از یک سر دنیا آمده و اینک در بوته وجدانهای پریشان بهم پیوسته است»؛ و بالاخره بحران حاکم بر جهان حاضر آنچنان دنیای معاصر را دست‌خوش بهم ریختگی و تلاشی نموده که «دنیا به نظر همه خرد شده و متلاشی می‌آید»؛ و یا به قول تولستوی... «هر کدام به شیوه خاص خود بدبخت هستند»...»<sup>(۲)</sup>

«ایروینگ هاو (Irving Howe) نوشته است: «ما در عصری زندگی می‌کنیم که تمام سیستمهای غالب و مسلط جهانی که روزگاری پایه حیات عقلانی غرب را شکل می‌دادند، از الهیات تا ایدئولوژی، رو به زوال نهاده و در معرض از هم گسیختگی قرار گرفته‌اند. این امر به سرانجامی خواهد رسید که در آن، شک‌گرایی، ندانم‌گرایی و نیست‌انگاری پدیدار خواهد شد؛ اوضاع و احوالی که ساده‌ترین ذهنها را بدانجا سوق می‌دهد که همه چیز را زیر سؤال برند. از اختلاف ارزشها گرفته تا ارزش اختلافها.»<sup>(۳)</sup>

«آدورنو» دارد که: «همه جا بحث از «پیشرفت استوار به سازه، که سازنده ناسازه است» در میان است، تاریخ انسانی که سرگذشت پیروزی عقل‌ابزاری بر نیروهای طبیعت است، به هیچ‌رو تاریخ پیشرفت آزادی نیست. یکی از دو چهره این ژانوس، توسعه است، یعنی جهتی که به «وعده‌های خرد» ناظر است. اما چهره دوم «از کف رفتن گوهر انسانی پیشرفت» است. اینجاست

۱ - سرمایه تاراج رفته، ص ۶۵

۲ - سرمایه تاراج رفته، ص ۷۲

۳ - تکنوپولی، ص ۲۳۳



که عقل به وعده‌های خود عمل نمی‌کند، به خود خیانت می‌کند، خود را ویران می‌سازد، و از این جهت تاریخ انسانی هیچ نیست مگر تاریخ قربانی دادن‌های بی‌حساب برای پیشرفت.

... خرد ابزاری، ابزاری دیدن طبیعت، ابزار ساختن از انسانی دیگر، سودخواهی به یاری کارکرد ابزارها، و نگرش ابزاری به مجموعه‌ی مناسبات انسانی، تا آنجا پیش می‌رود که همه چیز را باید در پای آن قربانی کنیم.<sup>(۱)</sup>

« در این حالت منش مشخص هر چیز (یا به گفته‌ی آدورنو، کیفیت آن) تقلیل می‌یابد. تمایزهای کیفی از یاد می‌رود تا منش ناموجود، خیالی و فرضی همسانی در حد کمی پدید آید. فرد انسان که هست قربانی این قاعده‌ی بی‌رحم اقتصادی - اجتماعی می‌شود. فرد که در روزگار پیشرفت بورژوازی تقدیس می‌شد، و در جریان آزاد مبادله، آزادی‌اش ضمانت می‌شد، به نیرویی غیر انسانی (بس غیر انسانی) تقلیل یافت.<sup>(۲)</sup> »

« **هریوت مارکوز** » باورمند است که: « حقوق و آزادی‌های فردی که از عوامل بنیادین نخستین مراحل پی‌ریزی یک جامعه‌ی صنعتی تلقی شده در جامعه‌های پیشرفته امروز نفوذ و تأثیر خود را از دست داده و از مفهوم سستی گذشته، دوری جسته است. آزادی فکر، آزادی گفتار و آزادی شناخت، همگی آزادیهای مربوط به مشاغل، که در گذشته، باعث ظهور نظریات انتقادی در هر جامعه می‌گردید، جای خود را به فرهنگ مادی و حساب گرانه سپرده و بکلی از ارزش و اعتبار پیشین افتاده‌اند. این فرهنگ مادی، نفوذ و تأثیر قاطعی در همه‌ی شئون زندگی افراد جامعه بدست آورده است.<sup>(۳)</sup> »

« بهره‌مندی از آزادی سیاسی، رهایی یافتن افراد، از سیاستی است که هیچگونه نظارت واقعی در کیفیت اجرای آن ندارند. بهره‌مندی از آزادی فکری، بازگشت تفکر انسان، به سوی آزادی است، تفکری که امروزه، در تبلیغات وسایل ارتباط جمعی، گرفتار آمده و قربانی این عقیده گردیده که سازندگان « افکار عمومی » و اصولاً اینگونه افکار، سالیانیست که از جامعه‌ها رخت بر بسته‌اند.<sup>(۴)</sup> »

۱ - مدرنیته و اندیشه انتقادی، ص ۱۳۶

۲ - مدرنیته و اندیشه انتقادی، ص ۱۳۲

۳ - انسان تک ساحتی، ص ۳۷

۴ - انسان تک ساحتی ص ۴۰

**ویل دورانت** غرب را اینگونه به تصویر کشیده است: « امروز فرهنگ ما سطحی و دانش ما خطرناک است، زیرا از لحاظ ماشین، توانگر ولی از نظر غایات و مقاصد فقیر هستیم. آن تعادل ذهنی که وقتی از ایمان دینی گرمی بر می‌خواست، از میان رفته است. علم، مبانی فوق طبیعی اخلاقیات ما را از ما گرفته است و گوئی همه جهان در اصالت فردیتی در هم و بر هم که نشانه‌ی قطعه قطعه شدن نامنظم خوی و منش است گم گشته است. <sup>(۱)</sup> »

« **کنراد لورنتس** » در کتاب « هشت گناه بزرگ انسان متمدن » به این نتیجه رسیده است که: « بشر امروز بیش از آنچه که می‌پندارد یک موجود سازنده است، موجودی ویرانگر است. این انسان بی‌خبر گمان می‌کند با استفاده از مواد شیمیایی توانسته حشرات موذی را نابود کرده و به پرورش و رشد گیاهان کمک کند، در حالیکه با استفاده نامعقول و بی‌رویه از این مواد محیط زیست انسانی خود را به نابودی کشانده است.

ویران‌سازی محیط زیست همچنین موجب شده تا حس زیبایی جوئی انسان نیز درست ارضا نشود و انسان روزگار ما به « ناپینایی مطلق روانی نسبت به زیبایی » گرفتار شود. <sup>(۲)</sup> »

« **گنون** » در زمینه تکنولوژی معنابخسته به نتیجه‌ای ویژه رسیده و می‌نویسد: « از آنجا که خطر اختراعات، حتی اختراعاتی که آشکارا هدفش ایفاء نقشی مرگبار برای نوع بشر نیست، ولی فجایع و بلایایی کمتر بوجود نمی‌آرد، بدون در نظر آوردن اغتشاشاتی که نمی‌توان حدس زد، ولی در روی کره ارض از آنها ناشی می‌شود، بی‌شک تنها کاری که خواهد کرد اینست که موانع و مشکلاتی برون از اندازه بیار خواهد آورد، بنابراین حق داریم فکر کنیم که همانطور که اشارت رفت، دنیای متجدد اگر نتواند تا هنوز که مجالی باقی است در این راه متوقف گردد، سرانجام خود به تخریب خود خواهد پرداخت. <sup>(۳)</sup> »

« **الکسیس کارل** » معتقد است که:

« انسانیت نمی‌تواند تمدن کنونی را در مجرائی که امروزه در آن قرار گرفته بیش از این تحمل کند، چرا که هم اکنون کاروان بشر رو به عقبگرد و انحطاط است. دانش مواد بیجان، آنان را از

۱ - اعدانامه‌ئی علیه تمدن غرب، ص ۲۳۵

۲ - سیمای انسان کامل از دیدگاه مکاتب، ص ۴۵۹

۳ - بحران دنیای متجدد، ص ۱۴۱

خود بیخود ساخته و نمی‌دانند که درک و احساس ایشان با قوانین طبیعی - یعنی غامض‌ترین و پیچیده‌ترین قوانین جهان و در عین حال همچون قوانین جهانی، در نهایت صلابت و استواری - در حال اصطکاک است، همچنین نمی‌دانند که تجاوز به این قوانین هرگز بدون مجازاتی سخت و دردناک نخواهد ماند. <sup>(۱)</sup>

**مارکوز** بر این باور است که: «... از رهگذر تکنولوژی، فرایند فرهنگ، سیاست و اقتصاد در هم می‌آمیزند و سیستمی به وجود می‌آورند که با دخالت در تمامی شئون زندگی‌شان، انسانها را می‌بلعد [ چنانکه امروز انسانیت را بلعیده ]، و هر جهشی را واپس می‌زند. <sup>(۲)</sup>»

این بخش را با آوردن بخشی از گفته‌های «**کارل**» که بیشتر به مویه‌ای رقت‌بار شباهت دارد، پایان می‌بخشیم:

«... محیطی که ساخته و پرداخته فکر ما و اختراعات ماست با شکل و ساختمان ما کاملاً بی‌تناسب است... ما بدبخت و تیره روزیم، زیرا از لحاظ فکری و اخلاقی تحلیل می‌رویم. اجتماعات و ملت‌هایی که تمدن صنعتی در آنها به اوج کمال رسیده، اگر به دقت بنگریم، بیشتر به انحطاط و اضمحلال نزدیک می‌شوند و زودتر به سوی وحشیگری و بربریت پیش می‌روند، هرچند خود آنان از این واقعیت بی‌خبراند. و این بدان جهت است که در برابر محیط خصمانه‌ای که علم برای آنان ایجاد کرده، یدفاع می‌باشند. حقیقت آنست که تمدن کنونی ما همچون تمدنهای گذشته، بر اثر موجباتی که هنوز بدرستی روشن نیست، شرایط خاصی برای زندگی بوجود آورده که ادامه‌ی زندگی را در آن ممتنع می‌سازد. <sup>(۳)</sup>»

۱ - ادعای نامه‌ی علی‌ه تمدن غرب، ص ۲۲۲

۲ - انسان تک ساحتی، ص ۳۲

۳ - ادعای نامه‌ی علی‌ه تمدن غرب، ص ۲۰۰

## فصل چهارم

### اعترافی حسرت جوش

باید اذعان نمود که تحلیل‌های دقیق، راهنما و ارزشمندی روی مقوله « تمدن » از دیدگاه اسلام و معارف اسلامی صورت نگرفته است. تحلیل‌هایی که بتواند: گوهر تمدن را از چشم‌انداز معارف اسلامی معرفی کرده و به نمایش گذارد؛ مؤلفه‌های وجودی تمدن را از عوارض نمودی آن ممتاز ساخته و معرفی نماید؛ جهت تکاملی آنرا معین نموده و باز شناساند؛ ابزار و روشهای لازم برای تحقق، تداوم و شکوفائی آنرا از منظری ربانی مشخص و معرفی دارد؛ آفتهای تمدن معنیدار را شناسائی و معین نماید؛ انگیزه‌های گرایش بدان را بررسی، تعیین و فعال سازد؛ و... خلاصه، کارهایی که شایسته ملتی حکیم، خدامدار و ارزش‌نمای باشد، تا هنوز صورت تحقق بخود نگرفته و یا بچشم من نخورده است!

باید یادآوری نمود که در این زمینه ویژه، اولین گامها را غیر مسلمان‌هایی برداشتند که متأثر از اندیشه‌ها و باورهای غربی بودند؛ مانند: « جرجی زیدان »، با نوشتن « تاریخ تمدن اسلام »، و « گوستاو لوبون » فرانسوی با « تاریخ تمدن عرب و اسلام؛ و... و ما که دیدیم از ما تعریف و تمجید و... کرده‌اند، با ذوق زدگی و گاه، با ساده‌اندیشی کتابهایشان را به زبانهای خود ترجمه کردیم و تبلیغ نمودیم؛ حرفها و موضع فکری‌شان را تأیید کردیم؛ و به داشتن تمدنی مورد تأیید غربی‌ها - آنها در گذشته‌ای ننگبار - افتخار کردیم؛ و در نتیجه در مغز جوانان خود - به عنوان اصلی تردید نابردار و انکار ناپذیر - فرو بردیم که تمدن همانست که نموده‌ها و نمونه‌هایش را در کتابهایی از

ایندست برای ما معرفی کرده‌اند! و ما، در گذشته، از خیرات سر سلاطین دین‌ستیز هوسباره دنیاپرست، آنرا داشتیم؛ و امروز - متأسفانه! - نداریم! در حالیکه این تأیید و پذیرش چند اصل غیر واقع‌بینانه و منفی را بر ما و بر باورهای ما تحمیل کرد:

۱ - تمدن بر پایه «داشتنی»های مادی بنا شده است.

۲ - مسلمانها فقط در گذشته نمونه‌های ابتدائی آنرا داشته‌اند و اکنون ندارند.

۳ - امروز، مسلمانان را متمدن گفته نمی‌توانیم.

۴ - جامعه اسلامی غیر متمدن، در سراشیب سقوط و دفاع ناپذیری قرار داشته و به چیزی «دور ریختنی» بدل شده است.

۵ - امروز فقط کسانی متمدن‌اند که از نمودهای پیشرفته تمدن گذشته ما بهره‌مند می‌باشند؛ و اینان یعنی: غربی‌ها.

۶ - راه رسیدن به تمدن، فقط الگو قرار دادن غرب است و لاغیر؛ و...!

روشن است که اینگونه از برخورد و باور، انسان مسلمان را یا در وضع احساس حقارت و ناچیزی قرار داده و اعتماد او را نسبت به موضع و موقعیت او - ولو که ربانی - باز می‌ستاند! و یا او را در غروری تخیلی - وهمی سقوط داده، به جای آنکه او را در جهت شناخت و تحقق تمدن واقعی و آثار استعلائی تمدن برانگیخته و فعال سازد، وی را در جهت فخر فروشیهای کودکانه تخیلی - نسبت به داشته‌های گذشته، که خود نیز اجزای اصلی و گوهرین تمدن نمی‌باشند - پویا می‌سازد! و این یعنی: او را از هر نظر اخته کردن، و به تلاشهایی بی‌ثمر، پوچ و ضایع کننده عمر و... واداشتن. به گفته «مالک بن نبی»:

«از همین جا اثر منفی نتیجه‌گیری اندیشه استشراق آشکار می‌شود، همانان که از مسلمین و عرب و برای آنها می‌نویسد و گاه هم به عربی می‌نویسد تا نقش بیهوش کننده خود را استمرار بخشد یا معرکه‌های خیالی‌ای را به وجود آورد که وقت انسان مسلمان را در یک دفاع بحث‌آمیز از مسایلی که یهوده است، ضایع سازد.

هدف از این یهودگی و بیهوشی آن است که جهان اسلام را در عین آنکه درهای آن برای دریافت اندیشه‌هایی که صادر می‌کنند و آن کار به تسلط سیاسی - استعماری آنان خدمت می‌کند گشوده است، از هر گونه جهت‌گیری بنیادی دورنگه دارند.

بر همین اساس است که برای ما روشن می‌شود که نتیجه‌گیری شرق‌شناسان برای جامعه اسلامی نامطلوب و بد بود؛ چرا که این برداشت در تحول تحقیقی خود عقده‌ای محرومیت‌آمیز را بوجود آورد، چه آنجا که به صورت مدح و مبالغه بود، دقت در آن، واقعیت موجود ما را بر نمی‌تافت و در یک ناز و نعمت خیالی‌ای که در گذشته خود می‌دیدیم فرو می‌برد و چه آنجا که به صورت تکذیب جایگاه و یا نمایش احتیاج و فقر ما به گونه‌ای بود که بی‌اختیار در یک جامعه در حال سقوط ما را حمایتگر ستم می‌کرد.

تکذیب و بیان فقر یا مدح و مبالغه در اینجا، صورت یک بازی نیرنگ‌آمیز فکری را تشکیل می‌دهد که یا وقت انسان را به جای بهره‌وری در محلی مثبت و سازنده در دفاعی منفی ضایع می‌سازد؛ یا داروی بیهوشی‌ای تزریق‌مان می‌کند، که ما را با گذشته‌ای درخشان که در ساختن تمدن جهانی مشارکت داشته آشنا کرده و اکنون نقش ملتهای دیگر است.

در چنین شرایطی است که زمینه برای شکار کسانی که دام غرب توان شکار آنان را دارد، خالی می‌شود و بدانان چنین القا می‌گردد که با این برنامه است که رهبری ملتها به سوی پیشرفت، با همکاری آنان محقق می‌شود.

... با این نقاب هدف استعماری محقق می‌شود و استعمار شده خود و ملت خود را با شعار پیشرفتی که در واقع پرده‌ای است با ظاهری خوش که در ورای آن توحش غرب و طمعه‌های آن پنهان است به کشتن می‌دهد.

حقیقت این است که بعضی از شرقی‌هائی که شاگردی مستشرقین را کردند، با الهام از محافل استعماری، زیر پوشش میان تهی و پریاهویی که می‌کوشد اسلام را از هر ارزش تمدنی نفی کند و بلکه در بعضی از موارد عقب ماندگی فعلی جهان اسلام را به آن نسبت می‌دهد، اعمال خرابکارانه خود را بر ضد اسلام پنهان می‌کنند.<sup>(۱)</sup>

نکته‌ای که در رابطه با حضور و تقرر تمدن واقعاً انسانی مکثوم مانده و باید مورد توجه و دقت قرار گیرد این است که: وجود و شکوفائی تمدن با حضور و شکوفائی داشتنی‌های مادی، خوشباشیهای زیستی، لذتهای جسمانی - اعتباری، راحتی‌های معمولی و نشاط و سرورهای فناپذیر بی‌ریشه تلازم ندارد. هر چند که با جهت‌گیری ناب توحیدی - ارزشی، ضرورت تام و

انفکاک ناپذیر دارد. یعنی اینطوری نیست که هر جا تمدنی سراغ دادیم، باید برای مردم آن رفاه و راحتی و نشاط و لذت و خوش‌باشی و نوکر و کلفت و بی‌بندوباری نسبت به ارزشهای استعلائی - آنهم به نام آزادی و... - و غوطه‌وری در شهوات و... را نیز نشان دهیم؛ بلکه آنچه محقق بوده و به هیچ برهانی نیازمند نمی‌باشد آنست که شکوفائی هویت انسانی بدون توجه به گرایش و جهت‌گیری‌های توحیدی - ارزشی معنا نداشته و تحقق نمی‌پذیرد، از اینرو روشن می‌باشد که اگر در جامعه‌ای از تحقق هویت انسانی خبری نباشد، از تمدن انسانی هرگز و به هیچ‌روی خبر و اثری نتواند بود. از همین روست که متوجه می‌شویم: قرآن نه تنها این تلازم را نمی‌پذیرد، که ضمن تبیین نگرشها و رفتارشناسی عیاشان و خوشباشان، نفسِ نگرشها و گرایشهای آنانرا مایه سقوط و انحطاط آنها معرفی می‌نماید که ما ضمن بحثهای آینده، بخشهایی قابل تأمل را مورد توجه قرار خواهیم داد. ابن خلدون که از پیشروان بررسیهای جامعه‌شناسانه می‌باشد، گرایشهایی از این دست را مایه ویرانی، انحطاط و از هم پاشیدگی قلمداد کرده است؛ وی معتقد است که:

« به هر اندازه جوامع بیشتر در ناز و نعمت و تجمل‌خواهی فرو روند، به همان میزان به نابودی نزدیکتر می‌شوند. زیرا عادات و رسوم تجمل‌پرستی و مستغرق شدن در ناز و نعمت و تن‌پروری شدت عصیت را که وسیله غلبه یافتن است، در هم می‌شکند و هرگاه عصیت زایل گردد، نیروی حمایت و دفاع قبیله نقصان می‌پذیرد تا چه رسد به اینکه به توسعه‌طلبی برخیزند. و آن وقت ملت‌های دیگر آنان را می‌بلعند و از میان می‌برند. »<sup>(۱)</sup> همین دانشمند (ابن خلدون) در بخش دیگری از

۱ - مقدمه ابن خلدون، ج ۱، ص ۲۶۸؛ نویسنده کتاب « علل انحطاط تمدنها از دیدگاه قرآن » که این تکه را نقل نموده، در پاورقی افزوده است که:

« ابن خلدون غالباً بر روی مسئله عصیت تأکید دارد، در حالی که اسلام روی ارزشهای الهی و دینی تأکید می‌کند. نیروی دین مافوق نیروی عصیت است و اگر در جامعه‌ای دین حکومت کند، اختلاف نزادها و قوم‌ها ضربه‌ای به حس شجاعت آنان نمی‌زند، بلکه دین نیروها را به هم نزدیک می‌گرداند و شجاعت آنان را می‌افزاید. نمونه صادق آنرا در جنگهای صدر اسلام می‌یابیم. از طرف دیگر باید دانست که هر عصیتی مذموم نیست، به عبارتی دیگر هر دوستی نسبت به قوم و نزاد عصیت نیست بلکه عصیت مذموم آن است که انسان تنها به خاطر قوم و نزاد خویش حق دیگران را بر باطل آنان ترجیح دهد. در حدیثی که از امام علی بن الحسین (ع) در این باره نقل شده، این معنی را تأیید می‌کند: «... سئلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (ع) عَنِ الْعَصِيَّةِ فَقَالَ: الَّتِي يَأْتُمُ عَلَيْهَا صَاحِبُهَا أَنْ يَرَى الرَّجُلُ شَرَّاءَ قَوْمِهِ خَيْراً مِنْ خِيَارِ قَوْمِ الْآخِرِينَ وَ لَيْسَ مِنَ الْعَصِيَّةِ أَنْ يُحِبَّ الرَّجُلُ قَوْمَهُ وَ لَكِنْ مِنَ الْعَصِيَّةِ أَنْ يُعَيِّنَ قَوْمَهُ عَلَى الظُّلْمِ. (از امام سجاد (ع) در مورد تعصب سؤال شد، فرمود: تعصبی که به خاطر آن صاحبش گناهکار می‌شود آن است که کسی، افراد بدکار قوم خویش را از افراد ←

کتاب خود دارد که:

«تجمل‌خواهی و نازپروردگی برای مردم تباهی‌آور است. چه در نهاد آدمی انواع بدیها و فرومایگی‌ها و عادات زشت پدید می‌آورد و خصال نیکی را که نشانه و راهنمای کشورداری است از میان می‌برد و انسان را به خصال متناقض با نیکی متصف می‌کند. بنابراین تجمل‌پرستی (و خصال زائیده شده از آن) نشانهٔ بدبختی و انقراض است که خداوند آنرا در آفریدگان خویش مایهٔ نابودی ساخته است. از اینرو مقدمات نابودی و زیونی و پریشان‌حالی در دولت پدید می‌آید و گرفتار بیماریهای مزمن پیری و فرسودگی می‌شود، تا سرانجام واژگون می‌گردد.»<sup>(۱)</sup>

به هر حال، از آنجا که ارزشهای معنیدار و استعلائی، پایه‌های اصلی یک تمدن واقعی و انسانی را شکل می‌دهند، در واقع، یکی از علل مهم دور افتادن مسلمین از روح و گوهر تمدن - که توسعهٔ اقتصادی، عدالت ربانی و استقلال و آزادی مینوی را در خود و با خود دارد -، بی‌توجهی آنان به ارزشهای یاد شده، به ابزار تحقق بخشنده آنها، به روشها و راههای مناسب آنها و... می‌باشد. ارزشهایی که در صورت تحقق مجدد و پویائی و شکوفائی دوبارهٔ خود، تاریخ را تفسیری تازه به دست داده، آرمانهای متعالی را معرفی نموده و انسان را معنائی تازه، جذبه‌آلود و شکوہبار می‌بخشد.

روشن است که وقتی تلاشهای فراگیر ارزش‌محورانه به فراموشی سپرده شده و نیروهای انسانی در طریق تحقق هویت ناب و الهی او به کار گرفته نشده و در نتیجه افراد خود را از طریق دارائی‌های ربانی و ارزشی خویش - که در واقع گوهر تمدن الهی را نمودار می‌سازند - به نمایش نگذارند، راهی جز لغزیدن به مزبلهٔ فسادبار شبه تمدنی که از توجه تمامت گرایشهای خود به نفع انسان - به عنوان حیوانی در عرض سایر حیوانات - ناتوان است، باقی نخواهد ماند.

به هر حال، با همهٔ آنچه که تا به حال آمد، باید این واقعیت تلخ را دوباره پذیرائی کنیم که: ما در رابطه با فهم و معرفی تمدن از نظر معارف اسلامی، و نیز نفس تمدن اسلامی، تاریخ و زمینه‌های

---

→ نیکوی اقوام دیگر بهتر بدانند، ولی اینکه شخص قومش را دوست بدارد، تعصب (مذموم) نیست، بلکه تعصب مذموم آنست که فرد قوم خود را با آنکه ستمکارند یاری دهد. « (کتاب یاد شده، به ترتیب متن و حاشیه صص ۱۵۱ و



شکفته و شکوفائی آن مشکل علمی داریم. گاهی با ذکر این نکته که: «به طور کلی اسلام نقش بسزائی در تمدن اروپا و غرب ایفا کرده است.»<sup>(۱)</sup> بخود می‌بالیم که تمدن امروز غرب وامدار تمدن اسلامی بوده و ریشه در تمدن اسلامی دارد! در حالیکه فن‌سالاری امروز غرب - که این نویسندگان متأسفانه از آن به عنوان تمدن یاد می‌کنند - با همه وجود و تمامت ابعاد در برابر اسلام و تمدن اسلامی است!

گاهی دوره شکوفائی و زمینه محوری آن را عوضی معرفی کرده و ناشیانه اعلام می‌داریم که: «تمدن اسلامی که لااقل از پایان فتوحات مسلمین تا ظهور مغول دامنه اسلام را از لحاظ نظم و انضباط اخلاقی، برتری سطح زندگی، و توسعه و ترقی علم و ادب، طی قرنهای متمادی، پیشاهنگ تمام دنیای متمدن و مری فرهنگ عالم انسانیت قرار داد، بی تردیدی یک دروه درخشان از تمدن انسانی است و آنچه فرهنگ و تمدن جهان امروز بدان مدیون است اگر از دینی که به یونان دارد بیشتر نباشد، کمتر نیست»<sup>(۲)</sup>

با آنکه هر تازه آشنائی به مؤلفه‌های راستین تمدن می‌داند که «تمدن» فقط علم و تنها پیشرفت‌های شگفتی آور در زمینه علوم و تکنولوژی و... هرگز نتواند بود، خوش خیالانه - تناقض گوئی را از یاد برده - اعلام می‌داریم که:

«... در قرن نهم در عصر مأمون اعراب، با صحت در خور توجهی محیط کره زمین را اندازه گیری نمودند. باید هفت قرن دیگر می‌گذشت تا اروپای غربی کشف کند که کره زمین مسطح نیست. در کمتر از پنجاه سال بعد از اکتشافات علمی شگفت‌انگیز در دوران مأمون، امپراطوری عرب از هم پاشید. هر چقدر هم که پیشرفت علم عالی و مفید بود، نتوانست امپراطوری را از هرج و مرج نجات بخشد.»<sup>(۳)</sup>

یکی دیگر از اشتباهاتی که برخی از نویسندگان ما مرتکب شده و در گفتگوهای نسنجیده خود تبارز می‌دهند این است که به گمان خود: میان مؤلفه‌ها و آثار تمدن مادی و مؤلفه‌ها و نمودهای تکامل ربانی انسان تمایز قایل نشده و ساده اندیشانه اعلام می‌دارند که:

۱ - سرنوشت ابرقدرتها! و سقوط تمدنها، ص ۷

۲ - سرنوشت ابرقدرتها! و سقوط تمدنها، ص ۶

۳ - همان، ص ۳۷

«جنبه‌های معنادار و استعلائی جامعه بشری همگام و هم‌طراز جنبه‌های مادی پیشرفت نمی‌کند!»؛ اینان با ابراز این برداشت خام لغزنده دردزدای، به طور غیر مستقیم به اعلان این پذیرش تن در می‌دهند که: تمدن کنونی از بار معنوی - ارزشی و لاجرم «انسانی» تهی بوده و جنبه‌های مادی آن بر جنبه‌های انسانی آن غلبه و استیلا پیدا کرده است.

به هر حال، اصل پذیرش افتراق و تباین ماهوی این دو - به دلیل اصیل و محوری بودن جنبه‌های ارزشی و معنوی - از یک طرف مؤید بی‌پایه و بی‌اساس بودن «آنچه غریبها تمدنش جا می‌زنند» بوده و عملاً به منزله انکار آن است؛ و از دیگر طرف، مؤید این نکته اساسی که تمدن، بدون تحقق و شکوفائی جنبه‌های ارزشی - استعلائی، اصلاً معنا نداشته و تحقق پیدا کرده نمی‌تواند. زیرا، اگر بپذیریم که تمدن از انسان، برای انسان و در جهت تحقق و شکوفائی امکانات و استعدادهای بشکوه و ربانی انسان می‌باشد، از آنجا که غلبه و استیلا گرایشهای غریزی، مادی، وهمی و اعتباری آزادی پروازهای اوج گیرنده استعلائی را تهدید کرده و مانع تحقق و شکوفائی ظرفیت‌های وجودی و ذاتی انسان می‌گردند؛ و باز، از آنجا که سودمحوری، توسعه فیزیکی سودمحورانه - چه از طریق نیرنگهای دیپلماتیک و چه از طریق سامان بخشیدن و گسترش دادن نیازنماهای تکنولوژیک و سیاست‌های همگام و هم‌جهت آن - عملاً جلو رشد و شکوفائی آنها - چنانکه مشهود است -، گرفته و می‌گیرد، هر جا و در هر شرایط و موقعیتی که انسان - به عنوان متعبدی موحّد - محوریت خود را از دست داده و به قدرت، ثروت، لذت و شهرت و ریاست و... سپارد، از تمدن انسانی خبری نتواند بود؛ هر چند که وحشی‌های تمدن‌ستیز سودپرست عقده‌ئی هوسباره، با بوق و کرنا و نیرنگ و افسون تمدنش قلمداد نمایند.

## نمائی محرم جوی

با در نظر داشت آنچه آمد، شاید برخی از خوانندگان عزیز به این پندار رسیده باشند، ما سر آن داریم تا به مسئله تمدن پرداخته و آنرا مورد تحلیل، بررسی و ارزیابی قرار دهیم! در حالیکه چنین نیست: زیرا این کاری است گسترده دامن، و طلب کتابی مستقل را می نماید؛ در حالیکه عنوانی که ما به این مقوله داده ایم مربوط به بخشی از یک فصل کتاب حاضر می باشد و نه حتی یک فصل آن. از اینرو، طرز برخورد ما با این مقوله جنبه گزارشی، اشارت گونه و تا حدودی روشن گرانه دارد. این برخورد، بیشتر «روش شناسانه» است تا تحلیلی؛ و اگر جمله آتی «بد» و خود خواهانه تفسیر نشود، می توان گفت که: این گزارش شبیه یادآوری بوده و حکم علامت و دستوری راهنمای را دارد، و لذا بسیار موجز و فشرده می باشد.

چنین می پنداریم که در روش مورد نظر ما، علاوه بر آشنائی با گوهر مؤلفه های تمدن از دیدگاه قرآن و معارف اسلامی، هم ابزاری مورد شناسائی قرار می گیرند که در تحقق تمدن معنیدار نقش اصلی و محوری دارند؛ هم روشهایی که تحقق و تداوم چنان تمدنی را ضمانت می کنند؛ و هم برخی زمینه های دیگر.

نظر و پیشنهاد من بنده در این زمینه ویژه آن است که: **هر فرد مسلمان**، چه می تواند در ساحة عمل و گرایشهای زمینه ای خود را با گوهر و مؤلفه های تمدن مورد نظر اسلام هماهنگ سازد، چه نمی تواند؛ **اولاً: باید** تا هر آنچه را پس از تحقیق رشیق و همه جانبه از منابع اسلامی در رابطه با تمدن معنیدار مورد نظر قرآن و اسلام فراچنگ می آورد - به عنوان برداشت خود - ارائه نماید؛ ثانیاً، میان برداشت، ذوق، و گرایش غالب بر اذهان روز، با فهم و گرایش غالب بر اسلام و معارف الهی فرق

بین نهاده، هر کدام را به روشنی ارائه نماید؛ ثالثاً، میان فهم و نگرش محدود خود با فهم و نگرش « فرا زمان -فرامکان» اسلام، تفاوت قایل شده، مرزهای هر کدام را به صورتی « مشخص و مدلل» در نظر داشته باشد؛ تا از این طریق بتوانیم خود را به نگرش اسلام رسانیده و همان را به عنوان اصلی قابل اعتماد معرفی نمائیم. حال، خود ما توان همگامی با آن نگرش را داریم یا نداریم، امریست دیگر.

از سوئی اگر بپذیریم که ما مسلمانیم و در نتیجه پیرو نظامی ویژه از جهان‌بینی و دستگاهی معین از ایدئولوژی، لازمه انکارناپذیرش آنست که:

هم تمدن را از منظر همین جهان‌بینی به شناسائی برخیزیم؛

هم مؤلفه‌های واقعی آن را؛

هم موقعیت وجودی و جهت تکاملی آن را؛

هم آثار و پیامدهای متنوع آن را؛ و...! زیرا، علاوه بر اینکه معتقدیم قرآن « کتاب هدایت» است و دهها آیه محکم برهان آن؛ لذا نمی‌توان فرض نمود که کتابی که در موردش گفته شده:

«... وَ هُدًى وَ بُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ» بقره ۷۹

«... و هادی و بشارت دهنده مؤمنان است.»

«... شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَ الْفُرْقَانِ...» بقره ۱۸۵

ماه رمضان ماهی است که قرآن، رهنمود مردمان و نشانه‌های هدایت و متمایز کننده حق از باطل، در آن نازل شده است. \*

«... وَ لَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» اعراف ۵۲

«ما کتابی برایشان آوردیم و با آگاهی آنرا بیان کردیم که برای مؤمنان هدایت و رحمت است.»

«... يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ»

یونس ۵۷

«ای مردم! از جانب پروردگار برای شما پندی آمد که درمان همه دردهائی است که در دلها

است و هدایت و رحمتی برای مؤمنان است.»

«... وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَىٰ لِّلْمُسْلِمِينَ» نحل ۸۹

«... این کتاب را بر تو نازل کردیم، بیاتر همه چیز و هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است.»

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُخَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا»  
اسراء ۹

«... این قرآن به درست‌ترین راهها راهنمایی می‌کند و به مؤمنان نیکوکار که برای آنها پاداش بزرگی است.» و بسیار موارد دیگر!

کتابی که در روایات وارد شده از پیامبر (ص) و ائمه هدی (ع) بدینگونه تصویر شده است:  
«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): الْقُرْآنُ هُدًى مِنَ الضَّلَالَةِ، وَ بَيَانٌ مِنَ الْعَمَى، وَ اسْتِقَالَةٌ مِنَ الْعَثَرَةِ، وَ نُورٌ مِنَ الظُّلُمَةِ، وَ ضِيَاءٌ مِنَ الْأَجْدَاثِ، وَ عَصْمَةٌ مِنَ الْهَلَكَةِ، وَ رَشْدٌ مِنَ الْغَوَايَةِ، وَ بَيَانٌ مِنَ الْفِتَنِ، وَ بَلَاغٌ مِنَ الدُّنْيَا إِلَى الْآخِرَةِ، وَ فِيهِ كَمَالٌ دِينِكُمْ وَ مَا عَدَلَ أَحَدٌ عَنِ الْقُرْآنِ إِلَّا إِلَى النَّارِ.»<sup>(۱)</sup>

«رسول اکرم (ص) فرمود: قرآن کریم راهنمای از گمراهی، و روشنائی و بینش از کوری، و وسیله بازگشت و گذشت از هر لغزش، و روشنی است در تاریکی، و پرتوی در هر پیشامد (بدعت)، و موجب نگهداری از هلاکت، و راه‌یابی از هر گمراهی، و بیان [= روشن کننده و امتیاز بخشنده] در هر فتنه و اشتباه می‌باشد، و وسیله رسیدن از دنیا به سعادت آخرت، و کمال دین شما در آن قرار دارد، و هیچ کس از قرآن منحرف نشد جز آنکه به سوی دوزخ روانه شد.»

«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): اتَّبِعُوا التَّوْرَ الَّذِي لَا يُطْفَأُ وَ الْوَجْهَ الَّذِي لَا يُبْلَى؛ وَ اسْتَغْلِظُوا وَ سَلِّمُوا لِأَمْرِهِ فَإِنَّكُمْ لَنْ تَضِلُّوا مَعَ التَّسْلِيمِ.»

«علی (ع) فرمود: نوری را پیروی کنید که هرگز خاموش نمی‌گردد، و متابعت از وجهی کنید که کهنه نشود، و تسلیم فرمانش شوید که شما با تسلیم به قرآن هرگز گمراه نمی‌شوید.»<sup>(۲)</sup>  
«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع): عَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ فَمَا وَجَدْتُمْ آيَةً نَجَابِهَا مِنْ كَانَ قَبْلَكُمْ فَاعْمَلُوا بِهِ وَ مَا وَجَدْتُمُوهُ مِنْهَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ فَاجْتَنِبُوهُ.»<sup>(۳)</sup>

«امام صادق (ع) فرمود: بر شما باد ملازمت قرآن کریم، بنگرید هر آیه‌ی که به سبب آن

۱- المحجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۱۲ و: تفسیر صافی، ص ۵

۲- غرر الحکم، ج ۲، ص ۲۵۷

۳- بحار، ج ۸۹، ص ۹۴

پیشینان شما نجات یافتند بدان عمل کنید، و هر آیه‌ای که دیدید به خاطر آن مردم پیش از شما هلاک شدند، اجتناب نمائید.»

« قَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ (ع): إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ فِيهِ مَصَائِحُ النُّورِ وَ شِفَاءُ الصُّدُورِ، فَلْيَجْلِ جَالِ بَصَوْتِهِ وَ الْيَلْجِمِ الصَّفَّةَ فَإِنَّ التَّلَقِينَ حَيَاةَ الْقَلْبِ الْبَصِيرِ كَمَا يَمْشِي الْمُسْتَبِيرُ فِي الظُّلُمَاتِ بِالنُّورِ. <sup>(۱)</sup>

« حضرت امام حسن مجتبی (ع) فرمود: در این قرآن چراغهای نور و شفاء درمان بیماریهای سینه‌ها است، و باید هر پی‌گردی دیده‌های خود به همه سوی آن بچرخاند و نظر و تأمل را تا درک صفت آن برساند، زیرا اندیشه است که دل بینا را زنده می‌کند، همانگونه که روشنی در تاریکی‌ها راه می‌رود.»

« عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: إِنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ تَبْيَانًا كُلَّ شَيْءٍ حَتَّى وَ اللَّهُ مَا تَرَكَ اللَّهُ شَيْئًا يَحْتَاجُ الْعِبَادُ إِلَيْهِ إِلَّا بَيَّنَّهُ لِلنَّاسِ. <sup>(۲)</sup>

« امام صادق (ع) فرمودند: همانا خداوند در قرآن شریف روشن‌گری هر چیزی را نازل فرموده است؛ بخدا قسم حتی چیزی را که بندگان بدان نیازمند باشند و انهداده و ترک نکرده، جز آنکه برای مردم بیان نموده است.»

« عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ حَتَّى وَ اللَّهُ مَا تَرَكَ شَيْئًا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْعَبْدُ، حَتَّى وَ اللَّهُ مَا يَسْتَطِيعُ عَبْدٌ أَنْ يَقُولَ: لَوْ كَانَ فِي الْقُرْآنِ هَذَا، إِلَّا وَ قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ. <sup>(۳)</sup>

« امام صادق (ع) فرمود: همانا خدای عزوجل در قرآن کریم توضیح و بیان هر چیز را فرموده، بخدا قسم حتی همه نیازهای بنده را ذکر کرده و هیچ نیازی را وانهداده است؛ بخدا قسم بنده نمی‌تواند بگوید: اگر در قرآن این مورد هم می‌بود، جز آنکه خدا در قرآن آن مورد را هم نازل کرده است.» <sup>(۴)</sup>

« عَنْ الرُّضَا (ع): عَنْ أَبِيهِ (ع) أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع): مَا بَالُ الْقُرْآنِ لَا يَزِدُّ عَلَى التَّشْرِ وَ

۱ - بحار، ج ۷۵، ص ۱۱۲

۲ - بحار، ج ۸۹، ص ۸۱

۳ - المحاسن للبرقی، ص ۲۶۷

۴ - در این زمینه ویژه، نکته‌ای بسیار شگفتی‌زای وجود دارد و آن اینکه: عده‌ای از ما به اصطلاح مسلمان زاده‌های شیعه! این کلام مؤکد به قسم را از امام صادق (ع) (آن دریای بی‌پایان معرفت و...) نمی‌پذیریم! ولی چرندهای فلان بچه غربی آوازه جوی، و یا فلان غریزه مقلد را بالاتر از وحی منزل و گفتار معصومین می‌پنداریم و دنبال می‌کنیم!

الدَّرْسِ إِلَّا غَضَاظَةً فَقَالَ: لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَجْعَلْهُ لِمَازٍ دُونَ زَمَانٍ، وَ لَا لِنَاسٍ دُونَ نَاسٍ، فَهُوَ فِي كُلِّ زَمَانٍ جَدِيدٌ، وَ عِنْدَ كُلِّ قَوْمٍ غَضٌّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. <sup>(۱)</sup>

«امام رضا (ع) از پدر بزرگوارش (ع) روایت کرده است که: مردی از امام صادق (ع) پرسید: چرا قرآن کریم با همه درس و قرائتی که می‌شود کهنه نمی‌گردد، بلکه تازگی آن افزایش می‌یابد؟ فرمود: باین دلیل که خدای تبارک و تعالی قرآن را برای یک زمان و یک مردم قرار نداد بلکه در هر زمان جدید و در نزد هر ملتی تا روز قیامت تازه است.»

آیا کتابی با این عظمت، می‌تواند کتاب غیر متمدنها بوده و انسان متمدن نسازد؟ آیا کتابی کامل، برای دینی کامل - که هم ناسخ کتابهای سلف است و هم خاتم - که بنا به باور و دریافتی اعلام کرده است: «... لَا رَطْبٍ وَ لَا يَأْسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» انعام ۵۹ و... می‌تواند گوهر و مؤلفه‌های وجودی امری مهم چون تمدن را نادیده گرفته باشد؟!

به دیگر کلام، اگر قرآن به تمدن - آنها هم به عالی‌ترین مرتبه و بشکوه‌ترین مقام تمدن نمی‌خوانند، پس چه می‌خواند؟ اگر قرآن «متمدن» نمی‌سازد، پس چه می‌سازد؟ و اگر مؤمن مخلص قرآنی متمدن نیست، پس چیست؟!

به هر حال، در قرآن از واژه «تمدن» استفاده نشده - هم چنانکه از برخی واژه‌های دیگر - اما در مواردی از شهرها و مردمان بهره‌مند زورمند متجمل و... علت بهره‌مندی و نیز علل زوال آن یاد کرده است.

گاهی قرآن، از کلمه قریه - به معنای شهر، دیار و... - بهره گرفته است که مرادش مرکزیت تمدنی تواند بود متناسب با همان زمان، چنانکه در آیه مبارکه ۵۸ سوره «بقره» و آیه ۱۱۲ سوره «نحل» وارد شده است؛

از برخی روایات تفسیری هم بر می‌آید که قرآن «مکه و بیت المقدس» را «قریه» خوانده است <sup>(۲)</sup>؛

ما جهت تیمن و نیز ارائه‌ی شاهد مثال برای موارد یاد شده، به ذکر چند آیه - که متضمن بیان موارد قابل تأملی در این زمینه ویژه می‌باشند - بسنده کرده، شرح و بسط مطلب را به اهل و محل

۱ - بحار، ج ۸۹، ۱۵

۲ - ر. ش به کتاب «علل انحطاط تمدنها از دیدگاه قرآن»، از ص ۲۷ تا ۲۹

خودش موکول می‌داریم.

﴿ وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَ الْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴾ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَ هُمْ ظَالِمُونَ ﴿ نحل ۱۱۲ و ۱۱۳

« خداوند اهالی قریه‌ای را مثال آورد که آرام و آسوده خاطر بودند و از هر مکانی روزی فراوان به آنها می‌رسید اما نعمتهای خدا را کفران کردند و خداوند به کیفر اعمالشان طعم گرسنگی و ترس را به آنها چشاند \* پیامبری از خود آنان به سراغشان آمد، اما تکذیبش کردند و عذاب آنها را در حال ستمگری فرو گرفت. \* »

﴿ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَ قَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَ أَيَّامًا آمِنِينَ ﴾

« میان آنها و قریه‌هایی که برکت داده بودیم قریه‌هایی آباد و به هم پیوسته پدید آوردیم: - شب و روز با امنیت سفر کنید. \* » سباء ۱۸

﴿ وَ كَانِ مِّن قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَ رُسُلِهِ فَحَاسِبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَ عَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نَّكَرًا ﴾

« چه بسیار آبادیها که از فرمان خدا و رسولانش سرپیچی کردند و ما به دقت حساب آنها را رسیدیم و به سختی عذابشان کردیم. \* » طلاق ۸

﴿ وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَ قُولُوا حِطَّةً نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَ سَنُرِيدُ الْمُحْسِنِينَ ﴾ فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿ بقره ۵۸ و ۵۹

« آنگاه گفتیم: « به این شهر درآید و هر چه خواستید از نعمتهای آن به فراوانی بخورید و با خضوع و خشوع از در وارد شوید و بگویید: گناهان ما را فرو ریز، تا از خطای شما در گذریم و پاداش بیشتری به نیکوکاران دهیم \* اما ستمگران سخنی را که به آنان گفته شده بود، تغییر دادند و ما هم در برابر نافرمانی ستمکاران عذابی از آسمان فرستادیم. \* »



## راهی بر کتبار

یکی از زمینه‌های قابل اعتمادی که در رابطه با شناخت گوهر تمدن بما کمک می‌نماید، فهم دقیق برخی از آیات بین قرآنی است، که ما خواهیم کوشید فقط به چند مورد قابل تأمل و تعیین کننده تماس گرفته و تحقیق و تتبع بیشتر را به اهلش واگذاریم:

\* برخی از آیات قرآنی منشأ و زادگاه تحولات را باطن انسان و جهت‌گیریهای عملی او در دو حوزه نگرشها و گرایشها قلمداد و معرفی می‌نمایند؛ مثلاً در سوره مبارکه رعد، آیه یازدهم آمده است که:

... إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَّالٍ \*

«... به راستی که خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نخواهد داد مگر آنچه را در ضمیرشان است تغییر دهند و هرگاه خداوند بر بدی قومی اراده کند هیچ چیز مانع نخواهد شد و جز خدا سرپرستی نخواهند داشت.» \*

همین مطلب را در رابطه با رفتارشناسی و تحلیل زیرساختهای رفتاری تباری قدرتمند و مغرور (فرعون و یاورانش) گسترش تحلیلی و عبرت‌آموز قرار داده و فرموده است:

\* كَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ \* ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَ أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ \*  
انفال ۵۲ و ۵۳

« همانند شیوه فرعونیان و اسلافشان که آیات خدا را انکار کردند - و خدا آنها را به کيفر

گناهانشان فرو گرفت - مسلماً خداوند نیرومند و کیفرش بسیار سخت است. \* زیرا خدا نعمتی را که به قومی داده است تغییر نمی‌دهد مگر آنچه را در ضمیرشان است تغییر دهند - مسلماً خداوند شنوای داناست. \*

آیه، در رابطه با علت نهادین تلاشی و نابودی فرعونیان، به طور روشن و صریح اعلام می‌دارد که: **كُفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ**... یعنی: فرعونیان بر ارزشهای روشن ایمان و حقایق انکارناپذیر گرایش‌های ایمانی دیده فرو بسته و پشت کردند، که از قوت به ضعف و از نعمت به نعمت فرو غلتیدند! و این نتیجه دگرگون شدن نگرش و باورهای باطنی آنها بود.

در این رابطه ویژه آقا امام صادق (ع) کلامی بلیغ دارند که نقل آن می‌تواند برای اذهان مستعد مفید و بینش‌بار باشد:

فِي أُصُولِ الْكَافِي عَنْ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً، عَنْ أَبِي مَحْبُوبٍ، عَنْ الْهَيْثَمِ بْنِ وَقْدِ الْجَزْزِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بَعَثَ نَبِيًّا مِنْ أَنْبِيَائِهِ إِلَى قَوْمِهِ وَأَوْحَى إِلَيْهِ أَنْ قُلْ لِقَوْمِكَ أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِ قَرْيَةٍ وَلَا نَاسٍ كَانُوا عَلَى طَاعَتِي فَأَصَابَهُمْ فِيهَا سَرَاءٌ فَتَحَوَّلُوا عَمَّا أَحَبُّ إِلَيَّ مَا أَكْرَهُ إِلَّا تَحَوَّلْتُ لَهُمْ عَمَّا يُحِبُّونَ إِلَى مَا يَكْرَهُونَ وَ لَيْسَ مِنْ أَهْلِ قَرْيَةٍ وَلَا أَهْلِ بَيْتٍ كَانُوا عَلَى مَعْصِيَتِي فَأَصَابَهُمْ فِيهَا صَرَاءٌ فَتَحَوَّلُوا عَمَّا أَكْرَهُ إِلَى مَا أَحَبُّ إِلَّا تَحَوَّلْتُ لَهُمْ عَمَّا يَكْرَهُونَ إِلَى مَا يُحِبُّونَ...

«... از امام صادق (ع) نقل شده که فرمود: خداوند عزوجل پیامبری از پیامبران خویش را به سوی قومش فرستاد و به او وحی کرد که به قومت بگو: اهل شهر و دیار و مردمی بر طاعت من نبودند که آنها را سختی رسید و از آنچه دوست دارم به آنچه ناپسند دارم، روی آوردند، مگر اینکه من هم آنچه را که دوست داشتند به آن چه ناپسند داشتند تغییر دادم؛ و اهل شهر و دیار یا خانه‌ای نبودند که معصیت می‌کردند و در آن معصیت بدانها گرفتاری رسید، آنگاه از آنچه ناپسند دارم، به آنچه دوست دارم روی آوردند، مگر اینکه من هم آنچه را که ناپسند داشتند بدانچه که دوست داشتند تغییر دادم.»<sup>(۱)</sup>

به عبارتی دیگر، فرعونیان ایمان و تنور ایمانی را باختند که به آن درد (فروپاشی) مبتلا شدند، و نه اسباب و وسایل و باغ بالا و آسیای پائین را. و این مؤید آنست که: آبخشور تمدن را باید در

زمینه‌های دیگری جستجو کرد، و مؤلفه‌های وجودیش را نیز، از همان حوزه‌ها سراغ گرفت؛ چه در غیر آن (بر مبنای نظری که اصالت را به قدرت و ابزار مادی می‌بخشد)، فروپاشی دستگاه فرعون - با آن عظمت افسانه‌ای، با آن تحقیرهایی که به دلیل نداشتن قدرت مادی و زر و زیور و تجملات و... بر موسی (ع) روا می‌دارد؛ با آنهمه ادعای قدرت‌شکن، آنهم تا بدان پایه که می‌خواهد با ساختن آسمان خراشی، به آسمان بر شده و از خدای موسی (ع) اطلاع پیدا کند و...! - توجیه ناپذیر می‌نماید!

بر مبنای اصلی دیگر - دقت شود -، چون جلوه‌های تمدن جلوه‌هایی هستی‌مند و وجودی هستند، عدم، تلاشی و فساد را بر آنها دستی نه، و راهی نمی‌باشد؛ لذا، هر جا پای فروپاشی و نیستی به میان آید، نفس قضیه مثبت و مؤید آنست که در آنجا تمدنی تقرر پیدا نکرده بوده است؛ و آنچه نابود شده، جلوه‌های فناپذیری بوده است که عده‌ئی مغرض، روی دلایلی مشخص، آنرا تمدن و جلوه‌های تمدن و... قلمداد می‌کرده‌اند! همانگونه که جلوه‌های تمدنی که موسی (ع) بر پایه ایمان و اخلاص و ایثار و عدل و آزادی و... بنا کرد، نه تنها نابود نشده و ماندگار ماند که حتی توسط پیام‌آوران بعدی «تأیید و متکامل» گردید!

\*\*\* برخی آیات دیگر خیر، نیکی، نعمت، ارزش و... و متضادهای آنها را در گرو تلاشهای خود فرد و در پیوند متقابل با آنها معرفی و قلمداد می‌کند؛ چنانکه در زمینه جوامع نیز؛ و اما در رابطه با مورد افراد:

۱- **إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيُسْوَءَ وَجُوهَكُمْ...** \* اسراء ۷  
«اگر نیکی کنید به خود کرده‌اید و اگر بدی کردید باز به خود کرده‌اید و چون وعده دیگر فرا رسد اثر غم و اندوه در رخسارتان ظاهر شود...» \*

۲- **مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِأَنْفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ \* لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ** \* روم ۴۴ و ۴۵

«کسی که کفر ورزد، کيفرش بر خود اوست، و آن که نیکوکار باشد سود خود را مهیا کرده است \* تا (خداوند) مؤمنان درستکار را از فضل خود پاداش دهد، به راستی که او کافران را دوست ندارد. \*»

۳- **مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ** \* فصلت ۴۶

« آن کس که کاری شایسته کند به سود خود اوست و هر کس بدی کند به خویشتن بدی کرده است و پروردگار تو هرگز به بندگان ستم روا ندارد. \* » و اما در مورد جوامع:

۱- تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ \* بقره ۱۳۴

« آنها امتی بودند که در گذشتند و اعمالشان از آن خودشان است و اعمال شما از آن خودتان، از شما نمی‌پرسند آنها چه کرده‌اند. \* » عین همان بیان را در همین سوره، آیه ۱۴۱، تأکید نموده است.

۲- ... يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ

\* یونس ۲۳

« ... ای مردم سرکشی و ستمکاریتان به زیان خودتان است، متاع چند روزه دنیا است، سپس بازگشتان به سوی ماست و شما را به کردارتان آگاه خواهیم کرد. \* »

۳- ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ \* قُلْ

سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ \* روم ۴۱ و ۴۲

« به سبب اعمال مردم، در برّ و بحر فساد آشکار شد تا جزای بخشی از اعمالی را که انجام داده‌اند به آنها بچشانند، شاید باز گردند. \* بگو: در زمین بگردید تا ببینید عاقبت گذشتگان، که بیشترشان مشرک بودند، چگونه بود. \* »

از آنچه آمد، ضمن رسیدن به فهم قسمتی از قوانین حاکم بر گرایشها، می‌توان به این امر قابل تأمل نیز نایل آمد که « تمدن » از نظر جوهری و ذاتی امری کنشی است و نه داشتنی. و لذا شایسته آنکه، گوهر و مؤلفه‌های وجودی آنرا در همین زمینه به جستجو برخاست.

در این کنش اولاً؛ به جای پویا و شکوفا شدن هر چیز دیگر، جان انسان پویا و شکوفا شده و در فرایند توسعه، رشد و تعمیق فعالیتِ دستگاه وجودی، بهترین، زیباترین، بشکوه‌ترین، آرامش‌زاترین، آزاد کننده‌ترین و هوشرباترین فرآورده‌های عام انسانی (راستی، عفاف، صفا و صمیمیت، غنا و ایثار، عرفان و آزادگی، پاکی و عشق و...) تولید و پدیدار می‌گردد، تا تمدنی بکر و غنامند و معنیدار، بر پایه آنها بنا شده و بودن انسان را معنا و زیبایی بخشد؛ نه ابزاری که ذوق تحقیر کننده و رسوائی‌بار رسیدن به آنها، تولید هزاران فساد، از قبیل حرص و هوس و پلیدی و ظلم و استثمار و عداوت و ناهم‌بانی و... را تشدید و تسریع نماید! و ثانیاً، فرد با چیزی برتر از آنچه دارد در پیوند و

ارتباط بوده و بر آنست تا به جایی، مقامی و مکانی برتر، از آنچه در آنست دست پیدا کند. زیرا، اگر مبنا را بر فهم دینی بگذاریم، چون تمدن ذاتاً و جوهراً جهتی علوی و فرارونده دارد، نه فروکننده، لذا، هر جا مشاهده گردید که جهت تلاشها و کنشها فروبرنده و حیثیت‌زدای بود، باید قبول نمائیم که تلاشها در مسیر ضد تمدن قرار دارند و لاغیر!

\*\*\* برخی دیگر از آیات مبارکه قرآن، پیوند و اثر متقابل نگرشها و گرایشها را تأیید و تبیین می‌دارند؛ که ما فقط به ذکر موارد بسیار معدودی بسنده می‌داریم:

وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رَزَقُوا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ \* بقره ۲۵<sup>(۱)</sup>

۱- «به مؤمنان نیکوکار بشارت ده که آنان را باغهایی است که نه‌رها در آن جاری است و چون از میوه‌های آن روزیشان شود می‌گویند: این مانند میوه‌ای است که پیش از این برخوردار بودیم و میوه‌های آن همه یکسان است و آنان را همسرانی پاک و پاکیزه است و جاودانه در آن خواهند بود. \*»

۲- وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ... \* اعراف ۹۶  
«اگر ساکنان تمام بلاد ایمان می‌آوردند و تقوی پیشه می‌کردند، درهای برکات آسمان و زمین را بر آنها می‌گشودیم... \*»

۳- وَ أَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءُ الْحُسْنَىٰ وَ سَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا \* کهف ۸۸  
«اما کسی که ایمان بیاورد و عمل صالحی انجام دهد نیکوترین پاداش را خواهد داشت و ما فرمان آسانی را به او خواهیم داد. \*»

۴- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ... \* انفال ۲۴  
«ای مؤمنان هنگامی که خدا و پیامبر شما را به چیزی می‌خوانند، بپذیرید تا [به حیاتی علوی] زندگی‌تان بخشد... \*»

\*\*\* بعضی از آیه‌های قرآنی «فلاح و کرامت» وجودی (نهادی‌ترین و جوهری‌ترین مشخصه‌های تمدن معنیدار) را در گرو «تزکیه و تقوی» معرفی کرده و از این طریق انسان را به

۱- تأمل در این آیه، هم انسان را به گوهر تمدن رهنمون می‌شود، هم راز هستی‌مندی و فنا ناپذیری مؤلفه‌ها و پیامدهای آنرا بر ملا می‌سازد؛ فتأمل!

عالیترین درجات کرامت و مکانت وجودی تشویق و ترغیب می‌نماید.  
 زائد خواهد بود اگر تأکید نمائیم که: این مکانت جنبه وجودی داشته، نه تنها از نظر تقرر به مادون خود وابسته نبوده، از مادون خود و آفریده‌های خود کسب وجهه و آبرو نمی‌دارد، که به هر چه توجه کند، آنرا معنا بخشیده، جهت علوی داده و مایه برکت، بالندگی و ماندگاری آن خواهد شد.

۱- وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا \* فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا \* قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا \* شمس ۷-۹  
 « سوگند به روح آدمی و آنکس که به اعتدال آن را آفرید \* و خیر و شر را به او الهام کرد \* هر کس نفس خود را تزکیه کند رستگار خواهد شد. \* »

۲- وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ \* فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ \* نازعات ۴۰ و ۴۱  
 « آن کس که از وقوف نزد پروردگارش ترسیده و نفس را از هوی دور داشته باشد در بهشت مقام یابد. \* »

۳- قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّىٰ \* وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّىٰ \* اعلیٰ ۱۴ و ۱۵  
 « کسی که خود را تزکیه کند مسلماً رستگار شود \* و نام پروردگارش را به یاد آورد و نماز برپا دارد. \* »

۴- لَكِنَّ الرُّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ وَ أُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ \* توبه ۸۸  
 « ولی پیامبران و اصحاب مؤمنش که با مال و جان خود جهاد کردند، نیکبختان از آن آنهاست و آنان همان رستگاراند. \* »

۵- الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ \* أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ \* لقمان ۴ و ۵  
 « برپادارندگان نماز و دهندگان زکات و یقین کنندگان به آخرت - که در طریق هدایت پروردگارشان هستند - رستگارند. \* »

۶- يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن ذَكَرٍ وَ أَنْثَىٰ وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ \* حجرات ۱۳  
 « ای مردم! ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را دسته‌ها و قبیله‌ها کردیم تا یکدیگر را

بشناسید ولی گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست، خداوند دانای آگاه است. \*»

در این زمینه ویژه نیز، آنچه آمد مؤید آنست که:

**الف** - تمدن معنادار، دارای «گوهر» و «جهتی» علوی و ربانی است؛

**باء** - پیامدها و ثمراتش مستمر، کامل، پخته و زوال‌ناپذیر است؛

**جیم** - ذلت‌زدای، اسارت‌زدای، دلهره‌زدای و آرامش‌دهنده است؛

**دال** - زندگی را نور، طراوت، نشاط و معنی می‌بخشد؛

**هاء** - جز در سایه سار ایمان و نگرشها و گرایشهای مخلصانه توحیدی تحقق پیدا کرده

نمی‌تواند؛

**واو** - اصلاً و به هیچ وجه تقرر و ظهورش وابسته و ملازم به زمینه‌ها و دارائی‌های برونی

نمی‌باشد؛ و لذاست که خداوند، با کرامت‌ترین انسانها را، با وقایه‌ترین (پرهیزگارترین) افراد، و نه

دارنده‌ترین، تکسین‌ترین، برخوردارترین و... معرفی می‌کند.

با این مایه از بینش، اگر در موردی چیزی به عنوان تمدن مشاهده شد که از ویژگی‌های یاد

شده محروم بود، با خاطری جمع می‌توان پذیرفت و اعلام کرد که: تمدن به مفهوم عمیق انسانی

آن تقرر و ظهور نیافته است؛ هر چند که شاید: برخی از جلوه‌های مادی، بی‌جهت و زوال‌پذیر

دانش و یا دارائی بشری پدیدار می‌باشد.

## گوهر تمدن و آیات قرآنی

آنچه برای هر منصف با شعوری روشن و بی نیاز از برهان می نماید اینست که: هرگز نمی توانیم مدعی شویم که پیام آوران الهی **اولاً**، خود متمدن نبوده اند؛ و **ثانیاً**، مردم را به عالی ترین مدارج تمدن معنیدار دعوت نمی کرده اند! چه در آن صورت این پرسش بلا جواب سروکله پیدا خواهد کرد که: اگر پیامبران با آن عظمت بینش به تمدن نمی خوانده اند، پس به چه می خوانده اند؟! به توحش؟! چه طبق احکام قرآن و برهان، خط سومی وجود نداشته و ندارد تا پیام آوران الهی بدان دعوت نمایند.

از سوی دیگر، به عنوان مسلمانی موحد باورمندیم که نظام تکوین احسن است؛ پس باید نظام تشریع نیز احسن باشد؛ زیرا که قاعده لطف را ایجاب همین است. حال باید بررسی و ارزیابی نمود که نظام احسن تشریع - که خود تکوین هویتی دیگر را ضمانت کرده و از این طریق، به نظام احسن تکوین باز می گردد - به چه زمینه های فراخوانده و دساتیر محوری این نظام متوجه چه ارزشها، ظرفیتها، دارائی ها و... می باشد، تا دریافته و باور نمائیم که تمدن هم **باید** متوجه همانها باشد و لا غیر.

از اینرو، باورمان بر اینست که اینان، **اولاً** به تبعیت از مرجع رسالت خویش (خدای رحمان) متوجه تمدنی ویژه، دفاع پذیر و برکتبار بوده اند؛ و **ثانیاً**، این تمدن حتماً مؤلفه های وجودی دارد که اینان مردم را بدانها می خوانده اند.

با این مایه از باور و بینش، نظر ما بر اینست که یکی از بهترین راههای شناخت گوهر تمدن معنیدار، آنست که مثلاً دریابیم، قرآن مؤمنان را به چه زمینه ها و اموری فراخوانده و از چه زمینه ها و



اموری - به عنوان آفت رشد تمدن و... - منع می‌کند. مادر این بخش سه روش را مورد توجه و تأمل قرار داده، مطلب را در بخشهای دیگر پی خواهیم گرفت؛ تذکر این نکته زاید نخواهد بود که: ارائه‌ی مطالب در این بخش بسیار موجز خواهد بود.

## اول - فراخوانیهای قرآن

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴾ بقره ۱۵۳

« ای مؤمنان! از صبر و نماز کمک بگیرید که خدا با شکیبایان است. »

این آیه به شکیبائی در جهت رشد واقعی و نماز (عالیترین ارتباط و پیوند بلاواسطه با آفریدگار هستی) دعوت می‌کند؛ نه به ثروت و لذت و ریاست و...! در واقع، این آیه، برترین سرمایه یک انسان را، همان رابطه معنیدار هوشربا معرفی کرده و شکیبائی در حفظ، تلطیف و تخلیص و تکامل آنرا توصیه می‌دارد؛ نه رابطه و پیوند با ماشین‌های رنگارنگ بی‌جان، سود بیشتر و... را.

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِّن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمْ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةَ وَلَا شَفَاعَةً وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴾ بقره ۲۵۴

« ای مؤمنان از آنچه به شما روزی داده‌ایم انفاق کنید، پیش از آنکه روزی فرا رسد که نه خرید و فروشی در آن است و نه دوستی و نه شفاعت؛ و کافران ستمکارانند. »

این آیه، به « انفاق » آنهم با آن معنای لطیف و محبت‌باری که دارد، فرا می‌خواند و نه به تکاثر و از دیگران ربودن و بر خود افزودن و... را!

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴾ احزاب ۷۰

« ای مؤمنان از خدا بترسید و به صواب سخن بگویید »

این آیه به « راست گفتاری » و « دقیق گوئی » فرا می‌خواند؛ نه به فرضیه تراشیهای عقده‌مندانه آوازه‌جویانه؛ نه دروغهای شرم‌آور تبلیغاتی، آنهم برای تهی کردن مغز و جیب کسانی که خوشباورند!

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ ﴾ توبه ۱۱۹

« ای مؤمنان از خدا بترسید و با راستگویان باشید. »

این آیه، زمینه پیوندهای اجتماعی - سیاسی را از مال و شهرت و... منصرف ساخته و به خصلتی

بسیار بارور و کمالنمای معطوف داشته و به پیوندهائی با این مایه و پایه و متکا دعوت می‌کند؛ نه به آنچه سودپرستان استعمارگر توصیه می‌دارند.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ \* آل عمران ۱۳۰

«ای مؤمنان ربا را چند برابر نخورید و از خدا بترسید تا رستگار شوید. \*»

این آیه مبارکه، جایگاه انسان و ثروت، نحوه نگرش انسان به ثروت و کسی که نیازمند آن شده، و بالاخره نحوه برخورد انسان با ثروت و هم‌نوع را معین کرده و به عالیت‌ترین نگرش و برخورد ممکن فرا می‌خواند. این در حالی است که در فرهنگ کنونی سود - ولو که از طریق ربا - از انسان برتر شناخته شده، نه تنها رباخواری جزء فرهنگ غالب بشمار می‌آید، که هزاران انسان، به نفرت‌انگیزترین نوع، از طریق نیرنگهای شیطانی فدای پول بیشتر و توسعه، تکاثر و تمرکز مالی می‌گردد.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَاقِرًا فَإِنَّهُ أُولَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلَوُّوا أَوْ نَعَضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾ \*

نساء ۱۳۵

«ای مؤمنان در عدالت کوشا باشید، برای خدا شهادت دهید اگر چه به زیان شما یا پدر و مادر و یا خویشاوندانتان - چه توانگر، چه فقیر - باشد، خداوند از آنها سزاوارتر است. پس از هوای نفس پیروی نکنید که از حق منحرف می‌شوید و اگر زبان بگردانید و از حق اعراض کنید، خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است. \*»

این آیه به یکی از مؤلفه‌های بشکوه تمدن معنیدار (عدالت اجتماعی) فراخوانده است؛ آنهم به گونه‌ئی که از انسان می‌خواهد تا بر وابستگی به سود شخصی و حالات و موقعیت‌های خام عاطفی - نسبی فایق آمده، از این حالات به گونه بینش‌مندانةئی فراتر رفته، گوهر انسانیت و جانمایه تمدن را مد نظر قرار دهد و نه امری بی‌ارزش‌تر از آنرا.<sup>(۱)</sup>

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ...﴾ \* مائده ۱

«ای مؤمنان به قراردادها وفا کنید... \*»

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَتَائُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا

هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ \* مائده ۸

«ای مؤمنان برای خدا قیام کنید و به عدالت شهادت دهید، و دشمنی با گروهی شما را وادار به ترک عدالت نکند. عدالت پیشه کنید که به پرهیزگاری نزدیکتر است و از خدا بترسید که از کردارتان آگاه است. \*»

\* يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ \* مائده ۳۵

«ای مؤمنان از خدا بترسید و به او تقرب جوئید و در راهش جهاد کنید شاید رستگار شوید. \*»  
این آیه مبارکه جهت تلاشها و هدف نهائی از تلاشها را که همان قرب او می‌باشد، روشن کرده و مؤمنان را بدان فرا می‌خواند و نه به قرب داشتی‌های مرده مرده‌ساز تحقیر کننده وابستگی زای.

\* يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِّنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا \* نساء ۲۹

«ای مؤمنان اموال یکدیگر را به باطل نخورید مگر معامله‌ای به تراضی در بین باشد و یکدیگر را نکشید که خداوند شما مهربان است. \*»

\* يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تِلْهَكُمُ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَاؤُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ \* منافقون ۹

«ای مؤمنان! اموال و فرزندان‌تان شما را از یاد خدا غافل نکند، هر کس چنین کند زیانکار است. \*»

در این آیه - که جهت اصلی و محور اساسی تمدن معنیدار مشخص شده است - مفاهیم عالی‌هستی نهفته است که جانرا طراوت بخشیده و نفس تلاوتش بیان را معطر می‌دارد.

این آیه نه تنها اقتصاد را از محوریت ساقط می‌دارد که «محبت خام بی‌جهت غیر استعلائی فرزند را نیز از محوریت ساقط ساخته، روح یگانه هستی و ذکر (دساتیر، یاد و...) او را محوریت می‌بخشد.

\* يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَرْلَامُ رَجَسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَبُوهُ لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ \* مائده ۹۰

«ای مؤمنان! شراب، قمار، بت و تیرهای قرعه، پلید و عمل شیطان است، از آنها دوری کنید تا رستگار شوید. \*»

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَ إِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ ﴿قُلْ إِن كَانَ آبَاؤُكُمْ وَ إِخْوَانُكُمْ وَ أَزْوَاجُكُمْ وَ عَشِيرَتُكُمْ وَ أَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَ تِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَ مَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَ ظَالِمٌ لَّا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾ توبه ۲۳ و ۲۴

«ای مؤمنان اگر پدران و برادران شما کفر را بر ایمان ترجیح دادند آنها را به دوستی نگیرید و هر کس با آنها دوستی کند ستمگر است» بگو: اگر پدر، فرزند، برادر، همسر، خویشان و اموالی که بدست آورده‌اید و تجارتی که از کسادیش می‌ترسید و خانه‌های دلخواه در نظر شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راه او محبوبتر است، منتظر باشید تا خدا فرمان خویش نازل کند و خداوند نافرمانان را هدایت نخواهد کرد.»

این آیه، در رابطه با درک گوهر و مؤلفه‌های وجودی تمدن معنیدار به حدی روشن، بین و گویا است که جای هیچ گونه چانه زدن را باقی نگذاشته است.

## دوم - مؤمن و سرمایه‌های وجودیش

یکی دیگر از راههای فهم جوهر و مؤلفه‌های تمدن معنیدار آنست که بینیم قرآن مؤمنان را دارای چه امکانات وجودی، چه نگرشها و گرایشهای غالب بویا و چه سرمایه‌های قابل توجه و تذکر معرفی می‌کند.

ما با همه وجود خویش متیقینیم که انسان مؤمن، با آن سیمائی که خداوند از وی به دست داده است، اصلاً نمی‌تواند که متمدن نبوده و جامعه و واقعاً ایمانمند نیز هرگز نمی‌تواند غیر متمدن باشد؛ زیرا ما اصلاً نمی‌توانیم بپذیریم که انسان به کمال ایمان برسد اما متمدن نشود!

به عبارتی دیگر، اگر مؤمن متمدن نیست، چه کسی متمدن تواند بود؟! اگر او که به آفرینش هویت خویش، آنهم بر مبنای عالی‌ترین ارزشهای ربانی دست یافته است، متمدن نیست، آنیکه بوزینه‌وار ساخته‌های ویرانگر چپاولگران سودپرست را مصرف و تخریب کرده و سرمایه‌های وجودی خویش را بر سر این کار می‌گذارد، متمدن تواند بود؟!!

به هر حال، به دلیل اینکه در رابطه با «سیمای مؤمنین در قرآن»، «انسان کامل در قرآن» و عناوین مشابهی که به تصویر هویت انسان مؤمن پرداخته‌اند، نوشته‌های متعددی از جانب علماء و ینشوران با فضیلت پرداخته شده و مطالعه هر کدام می‌تواند ما را در باز یافت مقصود مورد نظر این

فصل یاری رساند، ما ضمن توصیه به دوستان حقیقت جوی برای مطالعه آن کتابها و به ویژه «تفسیر موضوعی قرآن، اثر آیت الله جوادی آملی، جلدهای ۶- ۹»، به آوردن فقط چند عدد محدود از آیات قرآنی بسنده می‌نمائیم:

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ \* الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ \* وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ \* وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ \* وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ \* إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ \* فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ \* وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ \* وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ \* أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ \* الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ \* مؤمنون ۱- ۱۱

«مؤمنان رستگار شدند: \* آنان که در نمازشان فروتن \* و از کارهای بیهوده روی گردانند \* و زکات می‌پردازند \* و آنان که شرمگاهشان را حفظ می‌کنند \* جز بر همسران و کنیزانشان که در این صورت قابل ملامت نیستند \* هر کس فراتر از این بخواهد تجاوز کار است \* و رعایت کنندگان امانت و پیمان \* و حافظان نماز، \* آنان همان وارثانند \* که بهشت را به ارث برند و در آن جاودان باشند. \*»

\* الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهُتَدُونَ \* انعام ۸۲

«آنان که ایمان آورده‌اند و ایمان خود را به شرک نیالوده‌اند، ایمنی خاص آنهاست و آنان هدایت شدگانند. \*»

\* الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ \*

«آنان که ایمان آورده‌اند و دلهایشان به یاد خدا آرام می‌گیرد، آگاه باشید که یاد خدا آرامش بخش دلهاست. \*»

\* وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَ لَيُدْخِلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ \* نور ۵۵

«خداوند به کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، وعده داد که در روی زمین جانشینشان کند -همچنان که اسلافشان را جانشین کرد - و دینی را که برای آنها پسندید استوار سازد و ترسشان را به آرامش بدل کند. مرا عبادت کنند و شریکی برایم قرار ندهند؛ و آنان که بعد از این کافر شوند، فاسقند. \*»

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ

### هُمُ الصَّادِقُونَ \* حجرات ۱۵

« مؤمنان کسانی هستند که پس از ایمان آوردن به خدا و رسولش دیگر گرفتار شک نشده‌اند و با مال و جان خویش در راه خدا به جهاد برخاسته‌اند، اینان راستگویند. \* »

\* وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ \* انفال ۷۴

« آنان که ایمان آوردند و مهاجرت کردند و در راه خدا به جهاد برخاستند و آنان که پناه دادند و یاری کردند، مؤمنان حقیقی هستند و برایشان آمرزش و روزی خوبی است. \* »

\* إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ \* الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ \* أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ \* انفال ۲-۴

« مؤمنان کسانی هستند که هر وقت نام خدا برده شود، دل‌هاشان بترسد و چون آیاتش بر آنها خوانده شود ایمانشان فزونی یابد و به پروردگارشان توکل کنند. \* آنها که نماز را برپا می‌دارند و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند. \* مؤمنان حقیقی آنان هستند که نزد پروردگارشان درجاتی عالی و آمرزش و روزی فراوان دارند. \* »

آنچه از فهم محتوای بلیغ و ارجبار همین چند آیه فراچنگ می‌آید، مؤید آنست که: گوهر و مؤلفه‌های تمدن معنیدار ذاتاً معنوی و علوی بوده و در رابطه با نگرشها و گرایشهای استعلائی انسان، تقرر و ظهور خود را به نمایش می‌گذارند. لذا باورمندیم، همانگونه که مؤمن بدون ظهور و تقرر همین ویژگیها مؤمن نبوده و از آفرینش و پویائی هویت مؤمنانه برخوردار نتواند بود، تمدن نیز بدون حضور و تبلور ویژگی‌هایی از همین دست - که قسمت عمده آیات و روایات بعدی نیز مبین آنها خواهند بود - تمدن نتواند بود.

### سوم - پیامدهای ایمان

یکی دیگر از راههایی که می‌تواند ما را در فهم گوهر تمدن معنیدار یاری نماید، شناخت و ارزیابی پیامدهای ایمان و یا سرمایه‌هایی است که مؤمن مخلص، پس از تسلیم شدن به احکام تمدن‌ساز الهی فراچنگ می‌آورد؛ در این رابطه ویژه نیز، فقط به چند مورد معین و محدود اشاره نموده، مراحل عالی (معیت و محبت) محبوب مطلق را در جای خودش مورد تأمل قرار خواهیم داد:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴾ بقره ۲۷۷

«ایمان آوردن گانی که کارهای شایسته کرده‌اند و نماز خوانده‌اند و زکات داده‌اند، نزد پروردگارشان پاداشی دارند، نه بیمی بر آنهاست و نه اندوهناک شوند. \*»

در پیشی که این آیه به دست می‌دهد، نه تنها از بها دادن و ارزش محوری قایل شدن به فرآورده‌های مادی و در دست داشته‌های رنگین مشغولیت زای خبری نبوده و ردپائی وجود ندارد که بها و ارزش محوری را به پیامدهائی متعلق دانسته است که نزد خداست!

از همین روست که مؤمن ظریف نگر با بصیرت، به پیروی از ینش قرآنی، هم ارزش ما عِنْدَ اللَّهِ را خیلی برتر از ارزش‌های در دست داشته خود می‌شمارد و هم بر آن تأکید می‌دارد. و راز این دقیقه را جز اهل ایمان دریافته نمی‌توانند!

﴿ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا ﴾ مریم ۹۶

«خداوند رحمان محبت ایمان آوردن گان صالح را در دلها می‌افکند. \*»

﴿ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ نُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا ﴾ نساء ۵۷

«مؤمنان نیکوکار را به زودی به باغهایی که جویها در آن جاری است وارد می‌کنیم و همیشه در آن خواهند ماند و همسرانی پاکیزه برای آنها خواهد بود. و آنان را در سایه پایدار -رحمت خود- در آوریم. \*»

﴿ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنشَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴾ نحل ۹۷

«مؤمن شایسته کردار را چه مرد و چه زن، زندگی پاکیزه خواهیم داد و پاداشی بهتر از کردارش به او عطا خواهیم کرد. <sup>(۱)</sup> \*»

﴿ وَ مَن يَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ ﴾

«و هر کس که خداوند و رسول او و مؤمنان را دوستی و یاری کند [از گروه خدائیان است] و گروه خدائیان همیشه پیروزند. \*»

۱- در آیات ۹۸ و ۹۹ همین سوره، میگوید که: شیطان بر مؤمنان و متوکلان سلطه نداشته و...؛ و این را رازهایی در بر است که...!

واقعیت این مطلب را زمانی می‌توانیم لمس نمایم که از یک طرف متوجه طرفداران شکست خوردهٔ مکتبهای از هم پاشیدهٔ فکری - اعم از سیاسی، هنری، اقتصادی، اجتماعی و... - در دو صد سالهٔ اخیر بوده و از دیگر طرف رشد و بالندگی اسلام و خدائیان همین دوران را مورد توجه قرار دهیم!

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾ \* انعام ۸۲

«آنان که ایمان آورده‌اند و ایمان خود را به شرک نیالوده‌اند، ایمنی خاص آنهاست و آنان هدایت شدگانند.» \*

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ ...﴾ \* اعراف ۹۶

«اگر ساکنان تمام بلاد ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند درهای برکات آسمان و زمین را بر آنها می‌گشودیم...» \*

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَل لَّكُمْ فُرْقَانًا وَ يُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾ \* انفال ۲۹

«ای مؤمنان! اگر از خدا بترسید وسیله‌ای برای جدایی حق از باطل برایتان قرار می‌دهد و گناهانتان را می‌پوشاند و شما را می‌بخشد که فضل و بخشش خدا عظیم است.» \*

اگر بر آنچه آمد - که واقعاً یک صدم آنچه در قرآن آمده است نتواند بود - «محبت» و «معیت» خدای عزیز و مهربان را هم بیفزائیم، متوجه این اصل اصیل و رکن رکن خواهیم شد که: وقتی عالیت‌ترین ثمرات ایمان و تلاشهای ایمانی از ایندست می‌باشد، لازمه‌اش آن خواهد بود که باید عالیت‌ترین ثمرات و پیامدهای تمدن معنیدار را نیز اموری از همین سنخ تشکیل دهد و نه آنچه پس از چند بار مصرف کردن کهنه شود؛ دزدگی ایجاد کند؛ از مدیقت؛ دور ریختنی گردد؛ بی‌رنگ و رو شود؛ نابود گردد و...! زیرا که انسان از یک طرف موجودی است فناپذیر - چه علی (ع) گفت: خُلِقْتُمْ لِلْبَقَاءِ... - و از دیگر طرف تکامل وجودیش را حدی نبوده و تا پس از مراتب فوق تجرد باز هم ادامه دارد؛ لازمهٔ چنین موجودی - آنها هم از قماش مؤمن و متمدنش - آن است که عالیت‌ترین فرآوردهٔ عملش نیز پاینده و نابود ناشدنی باشد؛ چنانکه باید برای همیشه زیبا، باطراوت، پرجاذبه، بشکوه و هوشربا باشد؛ و این زمانی ممکن است که نگرش‌ها و تلاش‌هایش را در حوزهٔ جاویدانی‌ها مستقر و پویا سازد.



## سنن ثابت و دورانی بودن تمدن

آنچه از بررسیهای جامعه‌شناسانه تاریخ بر می آید مؤید آنست که جوامع و امتهای دوره‌های مختلف و متفاوتی از نعمت تمدن معنیدار برخوردار بوده‌اند. حال این نعمت از نظر زمانی چه مقدار به طول انجامیده و چه آثار و پی‌آمدهائی را در ابعاد متنوع زندگانی آنان ظاهر و متباز ساخته است، امری است دیگر.

آنچه در رابطه با تمدن - بر مبنای برداشت و بینشی که این نبشته کاوش و اظهار آنرا به عهده گرفته است - قابل تأمل می‌باشد اینست که: چون تمدن و پیامدهای آنرا - و نه ابزار لازم برای تحقق گوشه‌هائی از آنرا - معنیدار و متوجه اموری فناپذیر می‌شمارد، **اولاً**، تمدن را وابسته و منوط به دوره‌هائی که سلاطینی جبار با زور و نیرنگ و کاخ و کاباره و زرق و برق بسیار، انسانیت را از محور انداخته، ارزشهای متعالی انسانی را به سخره گرفته، روح انسانی را به مسلخ هوسهای بهیمی کشیده و در کنار هوسبارگی‌های شرم‌آور خویش، برای نمایش قدرت و اشباع ذوق حقارت کشیده اسیر خود، به ساخت و پرداخت و نمایش چیزهائی مادی - ولو: کتابخانه‌هائی مملو از کتابهائی که هرگز به مفاد و محتوای آنها اعتقادی نداشته، ارزشی قایل نبوده و عمل نمی‌شده است - پرداخته‌اند، نمی‌شمارد! و **ثانیاً**، گوهر تمدن را در فواصل زمانی‌ای به جستجو و ارائه می‌نشیند که در آن دوره‌ها، بیشتر و بیشتر از هر چیزی، «**هویت ربانی، صورت واقعی و روح الهی**» انسان زمینه‌بندگی، آفرینندگی، پویائی و شکوفائی داشته است.

شاید بتوان گفت: لازمه چنین نگرشی آنست که این دوره‌ها را مقارن ظهور و بعثت پیام‌آوری از پیام‌آوران توحیدی و یا حضور طهارت‌بار و طراوت‌افزای جانشینان آنها و سلطه و غلبه نگرشها و

گرایشهای توحیدی به حساب آوریم. چه در غیر آن، و به ویژه در دوره‌هایی که فرآورده‌های دست ساخت بشر به اوج زیبایی و فریائی رسیده و گرایش افراطی به آنها انسانیت و هویت انسانی، ارزشها، لطایف و کرامت رفتاری و... را از یاد برده، وسیله آنها قرار داده و بی‌ارج ساخته است، هیچ عاقل منصف و هیچ انسان خودساخته و دلسوز به خویشی نمی‌تواند معتقد به حضور و استیلاء تمدن واقعاً انسانی باشد؛ چنانکه هم امروز چنان بوده و از تمدن انسانی جز مؤلفه‌ای بی‌ربط و درافتاده با هویت الهی انسان ( مذهب تکنوکراتیسم و فرآورده‌هایش ) چیز دیگری ظهور و بروز ندارد.

به هر حال، در پیوند با این زمینه ویژه، آنچه در رابطه با قرآن و معارف اسلامی می‌توان گفت اینست که در این مآخذ مقوله‌هایی وجود داشته و مشعر از آنند که برخی از جوامع و امم قبلی از نعمت تمدن معنیدار برخوردار بوده‌اند، منتها به واسطه بروز و استیلاء نگرشها و گرایشهای هویت برانداز، ماده‌محور، ارزش‌زدای و... دیری نپائیده است که نسل‌های جدید از نعمات آن محروم گردیده‌اند! و عده‌ای از صاحبان زر و زور، نه تنها مردم را از رسیدن بدان جلو گرفته‌اند! که تلاش ورزیده‌اند تا موقعیت، حالات و شرایط مورد نظر خود و حاکم بر زندگی خویش را به عنوان « تمدن » قالب نمایند! که متأسفانه این نیرنگ در موارد متعددی بکار خورده و انسان را از آفرینش و پرورش هویت متعالی او باز داشته و محروم نگهداشته است. منتها، به دلیل اینکه این نگرشها و گرایشها با فطرت انسانی و سنن حاکم بر تمدن معنیدار متضاد و در جدال بوده‌اند، پس از مدتی، از هم پاشیده و تمدنی معنیدار جای آنرا گرفته است؛ هر چند که باز نسل‌های منحرف، با رویکرد به دنیا و زخارف آن، خود را از نعم پاینده و پاینده‌ساز آن محروم ساخته‌اند.

آنچه در پی خواهد آمد، گوشه بسیار محدودی است از آنچه ما از برخی آیات و روایات مربوط به این زمینه ویژه برداشت و یادداشت نموده‌ایم، و نه کلیه موارد مربوط به آن.

باورمان بر این است که این نگرش خواهد توانست اذهان مستعد، قلب‌های مژکی و نورانی و جانهای بصیرت یافته را با گوهر و مؤلفه‌های وجودی تمدن معنیدار - آنهم از طریق همسوئی با نگرش الهی و همگامی با موارد و زمینه‌هایی که خداوند تأیید و یارده می‌نماید - آشنا ساخته، ذوق رسیدن به قله‌های برین و نورانیت‌بار آنرا بیدار و شکوفا سازد؛ همچنانکه خواهد توانست عوامل اصلی و ریشه‌ای انحراف، فساد، تلاشی و نابودی همه جانبه قدرتهائی را که ظاهراً نشکن و مستدام می‌نموده‌اند، معرفی کرده و به انسان حقیقت‌خواهی که درد جاودانگی دارد، در پرتو راهنمودهای

خدای رحمان و آیات بین قرآن، راه رهیدن از فناپذیری و رسیدن به جاودانگی را - که در مواقعی جز از طریق تحقق تمام عیار تمدن معنیدار و یا حیات و حاکمیت رحمانی، آنهم در تمام عرصه‌های حیاتی ممکن و میسر نتواند بود - نشان دهد. و اما گزارش برخی از آیات:

﴿ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ ﴾ هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ ﴿ وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴾ إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ﴾ آل عمران ۱۳۷ - ۱۴۰

« پیش از شما سنت‌هایی بود و گذشت. در روی زمین بگردید و ببینید که سرانجام تکذیب کنندگان چگونه بود. \* این بیانی است برای مردم و برای پرهیزگاران هدایت و پندی است. \* سست و غمگین نشوید، چرا که اگر ایمان داشته باشید، برترینید. \* اگر آسیبی به شما وارد آمد به گروه مقابلتان نیز آسیبی چون آن وارد شده است، و ما روزگار را در میان مردم می‌گردانیم تا خداوند مؤمنان را معلوم بدارد و از میانتان گواهانی بگیرد، خداوند ستمکاران را دوست ندارد. \* »

قبل از اینکه سایر آیات متبرک را نقل نمائیم، این توضیح را قابل توجه می‌شماریم که در این متن چند نکته قابل تأمل می‌نماید، که به ترتیب عبارتند از « سنن، تکذیب، ایام و مداوله ». باورمان بر آنست که تا فرد خود را به درک دقیق این مقوله‌ها - آنهم از چشم‌انداز معارف قرآنی - نرساند، جوهر قضیه را چنانکه شاید درک نتواند کرد.

از سوئی، چنان که واقعیت برخورد ما در این فصل نشان می‌دهد، چون سر برخورد تفسیری به معنای دقیق کلمه، با آیات را نداشته و نداریم، با اندک اشاره‌ای به موضوع، از یک طرف خواننده دقیقه‌یاب خود را متوجه عمق مطلب ساخته و از دیگر طرف، زحمت مراجعه به متون تفسیری را به خود او حواله می‌نمائیم.

به هر حال، سنت در این متن به معنای « قوانین حاکم بر نگرشها و گرایشهای انسانی، در رابطه با رشد، تعالی و شکوفائی کلیه ابعاد - و حتی حرکات و پیامدهای حرکات - وجودی او و یا فساد آنها » می‌باشد. قوانین و سنت‌هایی که به طور روشن و غیر قابل تأویل در قرآن و سایر معارف الهی بیان شده و ما فهرست کوتاه - بسیار کوتاهی - از برخی ویژگی‌های آنها را، در پایان این بخش ارائه نموده و تأکید می‌داریم که آیات و روایات آتی، زمینه‌های مشخص و معین آنرا عهده‌دار

می‌باشند؛ و تکذیب: بی‌خود پنداشتن، غیر علمی پنداشتن، واهی پنداشتن، خیالی پنداشتن و بی‌اثر پنداشتن همین قوانین، و در نتیجه: نادیده گرفتن، پشت سر انداختن، مسخره کردن و در افتادن با آنها می‌باشد! و دقیقاً به واسطهٔ اعتماد شگفتی‌زای به آنهاست که در چندین مورد دستور می‌دهد که: **سَيُرَوُّا...؛ فَانظُرُوا و...!** و اما بهتر آنکه بحث ایام و مداوله را به گفته‌های مرحوم علامه طباطبائی تکیه زده، ضمن تبرک و تیمن جستن از تفسیر شریفش، موضوع را خدشه ناپردارتر سازیم:

« **یوم** مقدار قابل ملاحظه‌ای از زمان است که برای حدوث حوادث لازم می‌باشد. بنابراین باختلاف حوادث، مختلف و متفاوت خواهد بود. و استعمال آن در مقدار زمانی که بین طلوع و غروب خورشید است، نیز شایع می‌باشد؛ و احیاناً بعلاقهٔ ظرف و مظلوف در مملکت‌داری و سلطنت و غلبه هم استعمال می‌گردد، مثلاً گفته می‌شود: ایام فلان جمعیت یا روزگار فلان طایفه چنین بود؛ و مراد از کلمهٔ ایام و روزگار در این دو جمله پیشوائی و حکومت آنها است؛ و گاهی هم در خود زمان حکومت و پیشوائی آنها استعمال می‌گردد، و مراد از کلمهٔ ایام در آیهٔ شریفه هم همین معنی اخیر است.

مداوله به معنای این است که چیزی در بین عده‌بی‌گردش نماید، به طوری که یکی بعد از دیگری به آن برسند، بنابراین معنی آیهٔ شریفه این است که سنت و نوامیس الهی طبق مصالح عالی‌های که افهام مردم از درک جمیع جهات آن عاجز است به‌مراهی گردش ایام در بین مردم گردش می‌نماید، بدون اینکه در یکجا متوقف شده و در نتیجه قوم دیگری را محروم نماید. <sup>(۱)</sup>»

وَأَوْثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ \* اعراف ۱۳۷  
« شرق و غرب زمین پر برکت را به آن طایفهٔ مستضعف واکذار کردیم و وعدهٔ نیک پروردگارت بر بنی اسرائیل به سبب شکیبائی آنها تحقق یافت و آنچه فرعونیان ساختند و آنچه را برافراشتند درهم کوبیدیم. \*»

\* وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَّيَكُونُنَّ أَهْدَىٰ مِنْ إِبْرَاهِيمَ الْأُمِّيِّ (۲) فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَّا

۱ - ترجمهٔ تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۴۸

۲ - از فحوای کلام و به ویژه کلمهٔ نذیر چنان استنباط می‌شود که گویند گانش معتقد بوده‌اند که قبلاً به واسطهٔ ناآشنائی با سنن حاکم بر نگرش‌ها و گرایشهای فردی و جمعی، نقاط خطر خیز، لغزنده و ساقط کننده به بدبختی‌ها را نمی‌دانسته‌اند!

زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا \* اسْتَكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَ مَكْرَ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتِ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا \* أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا \* فاطر ۴۲- ۴۴

« آنها به محکم‌ترین سوگندها خدا را یاد کردند که اگر هشدار دهنده‌ای بیاید از هدایت یافته‌ترین امتها خواهند بود، اما وقتی هشدار دهنده‌ای برای شان آمد جز بر فرارشان چیزی نیفزود. \* این از روی سرکشی در زمین و نیرنگهای بد بود که جز دامن نیرنگبازان را نگیرد، آیا جز سستی که بر گذشتگان رفته است منتظر چیز دیگری هستند؟ در طریق خدا هیچ تبدیلی نخواهد یافت و در سنت او هیچ تغییری نمی‌یابی. \* آیا آنها در زمین نمی‌گردند تا ببینند عاقبت مردمی که پیش از آنها بوده‌اند و نیروی بیشتری داشتند چگونه شد؟ هیچ چیز در آسمانها و زمین نیست که خدا را ناتوان سازد، زیرا او دانای تواناست. \* »

إِنْ فِرْعَوْنُ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ \* وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ \* وَ نُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ \* قصص ۴- ۶

« فرعون در آن سرزمین برتری طلب بود و مردمش را گروه گروه کرد و گروهی را با کشتن پسرانشان و باقی گذاشتن زنانشان ضعیف و خوار داشت، او به راستی از مفسدان بود. \* ما خواستیم بر ضعفای این دیار منت گذاریم و پیشوایان و وارثان زمین قرارشان دهیم \* آنها را در آن زمین تمکن دهیم و بیم از آنها را به فرعون و هامان و لشکریان‌شان نشان دهیم. \* »

قرآن بقیه موضوع را با دقایقی ویژه، چنانکه شایسته بیان و طرحی اصول‌نما و قانون‌پرداز می‌باشد - تا نابودی فرعون و ایجاد تمدن موسوی - مورد ایراد قرار داده است.

\* أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ آثَارًا فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَ مَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ \* ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَكَفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ \* غافر ۲۱ و ۲۲

آیا در زمین سیر نمی‌کنند تا ببینند عاقبت پیشینیانشان چگونه بود؟ توانایی آنها و آثاری که در

زمین پدید آوردند بیشتر از آنها بود، خدا آنها را به گناهانشان فرو گرفت و برای آنان در برابر عذابش مدافعی وجود ندارد. \* این به آن بود که پیامبرانشان به سوی آنها با دلایل روشن آمدند ولی ایشان را انکار کردند و خدا هم آنان را فرو گرفت، زیرا خداوند نیرومند سخت کيفر است. \* »

« أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ أَثَارُوا الْأَرْضَ وَ عَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ \* ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ آسَأُوا السُّوءَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ \* روم ۹ و ۱۰ »

« چرا در زمین نمی گردند تا ببینند سرانجام آنان که قبل از آنها بودند چگونه شد: آنها که توان بیشتری داشتند و در زمین دگرگونی به وجود آوردند و باعث آبادانیش شدند و رسولان با دلایل روشنگری بر آنها آمدند، خداوند بر آنها ظلمی نیاورد بلکه آنها به خود ستم کردند. \* سرانجام بدکرداران بدتر شدند زیرا آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به مسخره گرفتند. \* »

« أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَ أَثَارًا فِي الْأَرْضِ فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ \* فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ \* فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَ كَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ \* فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهُ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ \* غافر ۸۲-۸۵ »

« چرا آنها در زمین نمی گردند تا عاقبت پیشینیانشان را ببینند که هم نفراشان از اینها بیشتر و هم قدرتشان و آثارشان در زمین فروتر بود، آنچه را به دست آوردند نتوانست بی نیازشان کند. \* و چون رسولانشان با دلایل روشن به نزدشان آمدند، به دانش خود دلخوش بودند<sup>(۱)</sup> تا آن چیزی که مسخره‌اش می کردند آنها را در میان گرفت. \* و چون عذاب ما را دیدند، گفتند: « به خدای یکتا ایمان آوردیم و به معبودهایی که آنها را شریک او می شمردیم کافر شدیم. \* اما هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند ایمان آوردنشان سودی نبخشید. سنت خدا در میان بندگان چنین بود و کافران در آن روز زیان کردند. \* »

« قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا<sup>(۲)</sup> إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ

۱ - چنانکه امروز به دانش جهت گم کرده خود دل خوش بوده و همه چیز را به سخریه می گیرند! فَتَرْتَضَوْنَ!...

۲ - همینجا که سخن از توصیه موسی (ع) به قومش و زمینه‌های مورد توجه و استعانت او در میان می‌باشد، بد نیست تا ←

## لِلْمُتَّقِينَ \* سورة اعراف آیه ۱۲۸

« موسی به قومش گفت: « از خدا یاری بجوئید و شکبیا باشید که زمین از آن خداست، آن را به هر کس بخواهد و ا می گذارد و آینده از آن پرهیز گاران است. » \*

قرآن عاقبت امر را در سورة شعراء اینگونه ابلاغ نموده است:

فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ \* إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ \* وَإِنَّهُمْ لَنَا لِعَائِلُونَ \* وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ \* فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِّنْ جَنَاتٍ وَعُيُونٍ \* وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ \* كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ \* شعراء ۵۳-۵۹

« فرعون مأمورانش را برای جمع آوری نیرو به شهرها فرستاد: \* - که اینان گروهی اند کند \* و ما را به خشم آورده‌اند \* و ما همگی آماده پیکاریم \* و آنها را از باغها و چشمه‌ها و نیز از کنجها و مکانهای مجلل بیرون کردیم \* بدین سان بنی اسرائیل را وارث آنها کردیم. » \*

قرآن، در رابطه با این مورد مشخص، پس از ذکر موارد بسیاری، به عنوان یک جمع‌بندی و یا قانونی فراگیر در سرتاسر تاریخ دارد که:

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ \* وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ \* قُلْ إِن رَّبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ \* وَ مَا أَمْوَالُكُمْ وَ لَا أَوْلَادُكُمْ بِآلَتِي تُقَرَّبُكُمْ عِندَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَن آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الصَّغْفِ بِمَا عَمِلُوا وَ هُمْ فِي الْغُرَفَاتِ آمِنُونَ \* وَ الَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِرِينَ أُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ \* سبأ ۳۴-۳۸

« ما به هیچ قریه‌ای هشدار دهنده‌ای نفرستادیم مگر آن که توانگران عیاشش گفتند: « ما به آنچه آورده‌ای ایمان نمی آوریم. » \* و همچنین گفتند: « اموال و اولاد ما بیشتر است و ما مجازات نخواهیم شد. » \*

بگو: « پروردگار من است که روزی هر کس را بخواهد افزون و کم می کند ولی بیشتر مردم

→ عکس العمل فرعون و دستور او به هامان و زمینه‌های مورد توجه و استعانت او نیز مورد توجه قرار گیرد؛ در این زمینه قرآن دارد که: وَ قَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَلْ لِّي صَرْحًا لَّعَلِّي أَطَّلِعَ إِلَى إِلَهِ مُوسَىٰ وَ إِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ \* قصص ۳۸

« فرعون گفت: « ای بزرگان! جز خودم برای شما معبودی نمی شناسم. ای هامان آتشی بر گِل بیفروز ( آجر پز ) و برج بلندی برایم بساز تا بلکه از خدای موسی با خبر شوم. هر چند که گمان می کنم که او دروغ‌گوست. » \*

نمی‌دانند \* اموال و اولادتان باعث تقرب شما به ما نیست، مگر ایمان آوردگان نیکوکار که پاداش آنها دو برابر اعمالی است که انجام داده‌اند و در غرّفه‌ها در امان هستند. \* آنان که به آیات ما می‌تازند و می‌کوشند ما را به ستوه آورند، آماج عذاب هستند.»

توجه دقیق، علل شناسانه و قانون‌یاب به آیاتی که تیمناً تذکر داده شد مؤید آنست که:

۱- گوهر و مؤلفه‌های وجودی تمدن ارزشی و معنیداراند.

۲- تحقق، رشد و تداوم تمدن متکی به نگرشها و گرایشهای خدامحورانه، پاسداری و همسوئی صابرانه با آنها است.

۳- وقتی این نگرشها و گرایشها سست و یا نابود شوند، تمدن هم متلاشی می‌شود.

۴- کفر و شرک، ظلم، تبعیض، مکر، استثمار، فسق، استکبار و... نابود سازنده تمدن بوده و در هر جا که حضور و غلبه داشته باشند، از تمدن خبری نخواهد بود.

۵- نیروی مادی فراوان، کثرت جمعیت، ثروت و رفاه بی‌معنی و جهت‌باخته و زیادی آثار دست‌ساخته فیزیکی مقوم و حافظ تمدن نبوده، در صورتی که جهت‌گیری ربانی خود را از دست دهند، به عامل نابودی صاحبان خود بدل خواهند شد.

۶- چیزی که مایه تقرب به جان هستی و جانان عالم و مایه محبویت عبد نزد معبود و محبوب بی‌مثال و معیت وی نگردد، هرگز و به هیچ روی مایه تمدن هم نتواند شد.

این حقایق را، آیاتی که بیانگر رشد مادی، لذی، ستمبارگی، نیرنگبازی، کفر و کفران و... می‌باشند، نیز تأیید می‌کنند برخی از مثالها علاوه بر آنچه گذشت از این قرارند:

### یکم- رشد مادی و ظلم

وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ بَطَرَتْ مَعِيشَتَهَا فَبَلَكَ مَسَاكِينُهُمْ لَمْ تَسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ \* وَ مَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى حَتَّى يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَ مَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَى إِلَّا وَ أَهْلُهَا ظَالِمُونَ \* قصص ۵۸ و ۵۹

«چه قریه‌های بسیاری که بر اثر فزونی نعمت سرمست و مغرور شده بودند، هلاکشان کردیم و این خانه‌های آنهاست که پس از آنها جز اندکی در آن سکونت نکردند و ما وارث آنها بودیم. \* پروردگار تو نابود کننده این قریه‌ها نبود مگر بعد از آن که رسولی به مرکز آنها بفرستد که آیات ما را بر آنان بخواند و ما هرگز قریه‌ها را نابود نکردیم مگر آن که اهالی آن ستمکار بودند. \*»



### دویم - مکر و...

وَ كَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ<sup>(۱)</sup> يَفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا يُصْلِحُونَ \* قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَ أَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لَوْ يَكُنَّا شَاهِدِينَ مِثْلَهُ هَلْ يَكْفُرُونَ \* وَ مَكْرُوا مَكْرًا وَ مَكْرُنَا مَكْرًا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ \* فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ أَنَا دَمَرْنَاهُمْ وَ قَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ \* فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةٌ بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ \* وَ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ \* نمل ۴۸ - ۵۳

« یک گروه نه نفره ناصالح از آن شهر که در زمین فساد می کردند \* گفتند: «هم قسم شوید که او [ صالح علیه السلام ] و کسانش را شبانه از بین ببریم و به خونخواه او بگوییم که ما از نابودی آنها خبر نداریم و ما راست می گوییم. \* آنها نیرنگی به کار بردند و ما نیز بدون اینکه بفهمند کیفر نیرنگشان را دادیم. \* بنگر عاقبت نیرنگشان چه شد؟ سرانجام آنها و قومشان را هلاک کردیم. \* این خانه‌های آنهاست که به کیفر ظلمی که روا می داشتند خالی مانده است و در این کار برای دانیان عبرتی است. \* و کسانی را که ایمان داشتند و پرهیز گار بودند نجات دادیم. \* »

### سیم - ستمی اعتراض افبار

وَ كَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَ أَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ \* فَلَمَّا أَحْسَسُوا بِأَسَاسِهَا إِذَا هُمْ مَّتْهَا يُرَكَّضُونَ \* لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَ مَسَاكِينِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ \* قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ \* انبیاء ۱۱ - ۱۴

« چه قراء بسیاری را به جرم ستمکاری در هم کوبیدیم و بعد از آن قوم دیگری را به وجود آوردیم. \* به هنگام احساس عذاب ما ناگاه از دیارشان گریختند. \* - فرار نکنید و به سوی نعمت‌ها و خانه‌های خود باز گردید تا باز خواست شوید. \* گفتند: وای بر ما که ستمکار بودیم. \* »

### چهارم - کفر و کفران

لَقَدْ كَانَ لِسِ بٍ فِي مَسْكِنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَ شِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَ اشْكُرُوا لَهُ بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ وَ رَبُّ غَفُورٌ \* فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِم سَيْلَ الْعَرِمِ وَ بَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِي أُكُلٍ خَمْطٍ وَ أُنْثَلٍ وَ شَيْءٍ مِّن سِدْرٍ قَلِيلٍ \* ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَ هَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ \* سباء ۱۵ - ۱۷.

« در دیار سبا دو باغ در یمن و یسار مردم را عبرت بود، از روزی پروردگارتان بخورید و شکر

او را به جا آورید، شهری نیکو و پروردگاری آمرزنده. \* آنها روی گرداندند و ما نیز سیل ویرانگر را بر آنها فرستادیم و دو باغشان را به نخلستان شورگزر و اندکی سدر مبدل ساختیم. \* این ناسپاسان را چنین جزا دادیم، آیا جز ناسپاسان را مجازات می‌کنیم؟ \*»

افزون بر آنچه از قرآن آوردیم، در روایات نیز نمونه‌های زیادی داریم که: هم دورانی بودن تمدنها را القاء می‌دارند؛ و هم، تأکید بر پندگیری و عبرت‌آموزی از زمینه‌های فلاکتبار، متلاشی سازنده و یا عزت‌بخش و... دارند، که ما برای گریز از حجیم شدن این بخش، فقط به ذکر چند مورد بسنده می‌داریم:

« عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي بِالْبَاقِيْنَ كَجْزِيهِ بِالْمَاضِيْنَ. مَا يُعْوَدُ مَا قَدْ وَلَّى مِنْهُ وَ لَا يُقْبَى سَرْمَدًا مَا فِيهِ، آخِرُ فِعَالِهِ كَأَوَّلِهِ، مُتَشَابِهَةٌ أُمُورُهُ، مُتَظَاهِرَةٌ أَعْلَامُهُ. نَهَجُ الْبَلَاغَةِ، خ: ۱۵۷

« بندگان خدا، روزگار همچنانکه بر پیشینیان حکومت کرد و جریان می‌یافت بر شما نیز حکومت خواهد کرد؛ آنچه از آن گذشته است باز نمی‌گردد و آنچه در آن قرار دارد جاودانه نمی‌ماند؛ آخرین کارش همانند اولین کار اوست، اعمال و رفتارش هم چون یکدیگر و نشانه‌های آن روشن و آشکار است. <sup>(۱)</sup>»

« وَ أَحْذَرُوا مَا نَزَلَ بِالْأُمَمِ قَبْلَكُمْ مِنَ الْمَثَلَاتِ بِسُوءِ الْأَفْعَالِ وَ ذَمِيمِ الْأَعْمَالِ، فَتَذَكَّرُوا فِي الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ أَحْوَالِهِمْ وَ أَحْذَرُوا أَنْ تَكُونُوا أَمْثَالَهُمْ، فَإِذَا تَفَكَّرْتُمْ فِي تَفَاوُتِ حَالِهِمْ فَالْزَمُوا كُلَّ أَمْرٍ لَزِمَتِ الْعِزَّةُ بِهِ شَأْنَهُمْ وَ زَاخَتْ الْأَعْدَاءُ لَهُ عَنْهُمْ وَ مُدَّتِ الْعَافِيَةُ بِهِ عَلَيْهِمْ وَ انْقَادَتِ النِّعْمَةُ لَهُ مَعَهُمْ وَ وَصَلَتِ الْكَرَامَةُ عَلَيْهِ حَبْلُهُمْ مِنَ الْإِحْتِبَابِ لِلْفِرْقَةِ وَ اللَّزُومِ لِلْأَلْفَةِ وَ السَّحَاصِ عَلَيْهَا وَ التَّوَاصِي بِهَا وَ اجْتَبُوا كُلَّ أَمْرٍ كَسَرَ فِقْرَتَهُمْ...! نَهَجُ الْبَلَاغَةِ، خ: ۱۹۲.

« از کیفیهایی که بر اثر عملکرد زشت و کارهای ناپسند بر امت‌های گذشته واقع شده است بر حذر باشید و فراز و نشیب زندگی و حالات آنها را در خوبی‌ها و مشکلات پیوسته به یاد آورید، مبدا که شما همانند آنها گردید.

آنگاه که در تفاوت حال آنها بهنگامی که غرق در خوبی‌ها بودند و یا در کام بدی‌ها قرار داشتند تفکر کردید شما بدنبال عملکردی بروید که برای آنها عزت و عظمت و اقتدار آفرید. شر دشمنان را از آنان دور ساخت، باعث شد عافیت و سلامت بدانها روی آورد، نعمتها در اختیارشان قرار گیرد و

کرامت و شخصیت باعث پیوند اجتماعی آنها شد؛ یعنی از تفرقه و پراکندگی پرهیز کردند و بر الفت و همگامی و یکپارچگی همت گماشتند و همدیگر را بر آن توصیه و ترغیب کردند. بنابراین، از هر کاری که ستون فقرات آنها را در هم شکست و قدرشان را سست کرد اجتناب ورزید...»<sup>(۱)</sup>

«وَ إِنَّ لَكُمْ فِي الْقُرُونِ السَّالِفَةِ لَعِبْرَةً: أَيْنَ الْعَمَالِقَةُ وَ أَيْنَ الْعَمَالِقَةُ؟ أَيْنَ الْفَرَاغَةُ وَ أَيْنَ الْفَرَاغَةُ؟ أَيْنَ أَصْحَابُ مَدَائِنِ الرُّسِّ الَّذِينَ قَتَلُوا النَّبِيَّ وَ أَطْفَوْا وَ اسْتَنَ الْمُرْسَلِينَ وَ أَحْيَا سُنَنَ الْجَبَّارِينَ؟ أَيْنَ الَّذِينَ سَارُوا بِالْجُيُوشِ وَ هَزَمُوا بِالْأُتُوفِ وَ عَسَكُرُوا الْعَسَاكِرَ وَ مَدَّنُوا الْمَدَائِنَ. نهج البلاغه، خ: ۱۸۲.

« برای شما در تاریخ قرون و اعصار گذشته درسهای عبرت انگیز بسیاری وجود دارد. بیاندیشید که گنجایند عمالقه؟ کجایند فرزندان آنها؟ کجا هستند فرعونها و نسل آنها؟ کجایند اصحاب شهرهای رس، همانهایی که پیامبران خود را کشتند و مشعلهای پرفروغ سنن آنها را خاموش کردند و راه و رسم ستمکاران و جباران را زنده ساختند کجایند؟ کجایند آنهایی که بالشرکهای گران براه افتادند و اجتماعات را هزیمت دادند، سپاهیان بسیار گرد آوردند و شهرها به پا داشتند؟»<sup>(۲)</sup>

« وَ اعْتَبِرُوا بِمَا قَدْ رَأَيْتُمْ مِنْ مَصَارِعِ الْقُرُونِ قَبْلَكُمْ قَدْ تَرَأَيْتَ أَوْصَالَهُمْ وَ زَالَتْ أَبْصَارُهُمْ وَ أَسْمَاعُهُمْ وَ ذَهَبَ شَرْفُهُمْ وَ عَزَّهْمُ وَ انْقَطَعَ سُورُهُمْ وَ نَعِيمُهُمْ. نهج البلاغه، خ: ۱۶۱.

« مردم، از آنچه در میدانهای نابودی قرون پیشین دیده‌اید، عبرت بگیرید؛ از آن جوامعی که پیوندهای اعضایشان گسسته، چشم و گوشهای آنها نابود شده، شرافتمندی و اقتدار و عزت آنها بر باد رفته، و نعمت و سرور و شادی آنها منقطع گردیده است، آری از آنها عبرت بگیرید.»<sup>(۳)</sup>

حال بر پایه‌ی بیشی که آیات و روایات یاد شده القاء می‌نمایند، شایسته آن می‌نماید تا با همه‌ی باورمان از این واقعیت پذیرائی نمائیم که: دوران تمدن اسلامی همان دورانی است که در پرتو لطف و توفیقات الهی، تلاشهای پیامبر اکرم (ص) و ایمان دلباختگان به معشوق ازلی، دوره‌ی انسان‌سازی و هویت‌پردازی به شکلی شگفتی‌زای و هوشربا آغاز شده و از بادیه‌ی نشینانی ساده ابوذر می‌سازد و عمار؛ میثم می‌سازد و مقداد؛ اهل صغه می‌سازد تا پیام تمدنی عشق بنیاد را بر صحایف تاریخ آدمیت و اوراق پُر از افتخار حیات فرزند آدمی با نور عرفان و اخلاص بنگارد.

۱ - به نقل از: ظهور و سقوط تمدن‌ها از دیدگاه قرآن، ص ۲۱۵.

۲ - به نقل از: ظهور و سقوط تمدن‌ها از دیدگاه قرآن، ص ۴۴.

۳ - به نقل از: ظهور و سقوط تمدن‌ها از دیدگاه قرآن، ص ۴۴.

مخلصانِ پا بر سر دنیا نهاده‌ئی می‌سازد که ایثار و شجاعت و جانبازی را معنا و شکوهی تازه می‌بخشند.

دورانی که پیشتر از ساختن و آفریدن هر چیزی، آدم - و بگو، پاکی، برادری، راستی، صفا، ایثار، کرم، شجاعت، عفت، اخلاص، معرفت، تقوی، همدلی، آزادگی، امنیت و عشق - ساخته می‌شود تا بودنِ انسان را جهت، و جهتِ او را معنا، و معنای او را شکوه و جاذبه‌ای خدائی بخشد و خود را در حضور خدای خود و در کنار محبوب خود مشاهده کند؛ تا از خود بیگانه، از حقیقت خویش غایب، از روح الهی خویش دور و... نباشد؛ تا عرفان و عشق حکومت نواز شکرانه خود را در سرتاسر پهنه زندگانی بگسترانند و عاشقِ راستین مکاشفِ مشاهده، با معشوق، در معاشقه و مغازله ئی هوشربا و مستدام بسر برد! و نه دورانی که شاهان پست و پستی جوی، با پشت کردن به حقیقت قرآن و به همه آنچه آرزوی تحققش را همه خدایان عاشق نالیده و می‌نالند، کاخهای گلی را به نمایش می‌گذارند و ساق و سرین ساقیان غفلت‌باخته و مطربان حیا پشت سر انداخته ناپاک را!

بیشتر بچه مسلمانهایی که - تحت تأثیر القاءات مستشرقین - دوران خلفای عباسی را دوران مشعشع تمدن اسلامی پنداشته‌اند، و « وفور نعم مادی » و « نهضت تلاش و ترجمه علمی » را گواه خود می‌پندارند، متأسفانه از این واقعیت غافل مانده‌اند که: این « وفور نعم مادی محصور در دربارهای شرارتزای شرم آور، و گاهی محصور در پایتخت‌های معنویت باخته آراسته ظاهر، » با چه مایه از ظلم و ستم و استعمار و فقر و بدبختی و فلاکت و بی‌نوائی مردمی که صدایشان به جائی نمی‌رسیده است تا مورخی آنرا ثبت کند، همراه بوده و فراچنگ آمده است؟! هر چند اگر همان مقدار ناچیزی را هم که برخی از تاریخ‌نگاران ثبت کرده‌اند - که شاید یک‌هزارم آنچه واقعاً رویداده بوده است نباشد - با آنچه در پایتخت‌ها و دربارها حضور داشته، مورد مقایسه قرار دهند، حتماً شرمشان خواهد آمد تا از وفور نعمت و تمدن و... دم بر بیاورند.

در مورد نهضت علمی نیز باید این واقعیت را پذیرفت که: اولاً این نهضت نتیجه زحمات و تلاشهای امامان و دست پروردگان آنها بوده است؛ آنهم نه در رابطه با شاخه‌هایی از علوم، بلکه در کلیه ابعاد و از جمله در علوم دقیقه‌ئی که حتی امروز، توجه به گوشه‌هایی از آنها خرد را حیران می‌سازد؛ و تاریخ علوم اسلامی گواه این واقعیت.

و ثانیاً عباسیان نهضت ترجمه را اولاً، برای مقابله با علوم امامان، بی‌رنگ کردن حوزه وسیع دانش آنها، علم ساختن شاخه‌ها و زمینه‌هایی علمی در برابر زمینه‌های مورد توجه و اقبال آنها، و در

نتیجه: پائین آوردن ابهت و جلال علمی امامان پشتیبانی می‌کردند؛ نه عالم ساختن مردم و با خبر نمودن آنان از علوم دنیای آن روز، و ثانیاً، برای سرگرم ساختن مردم به جدلهائی شبه علمی، فلسفی، کلامی، و غیره تا خود...!

پایان این بخش را اختصاص می‌دهیم به ذکر فهرست‌وار برخی از ویژگیهای سنن تغییر ناپذیر حاکم بر سرنوشت تمدنها. باور ما بر اینست که این سنن از این ویژگیها برخوردار می‌باشند:

- ۱- ماورائی بودن؛ یعنی ذاتاً ماورائی‌اند.
- ۲- ایدئولوژیک بودن؛ یعنی ذاتاً ایمان محوراند.
- ۳- ارزشمندی و ارزش محوری؛
- ۴- عمل طلبی؛
- ۵- تعبدی‌اند؛
- ۶- اخلاص جوئی؛
- ۷- همگامی با منطق هستی و خلقت؛
- ۸- هم جہتی با رشد، آزادی، عزت، آرامش، محبت و...؛
- ۹- فراروندگی و استعلائی بودن؛
- ۱۰- داشتن ضمانت اجراء تحقق باطنی؛
- ۱۱- مستح و مثمر بودن؛
- ۱۲- پیوند محوری؛ چه ذاتاً فرافردی بوده و حتماً در پیوند با غیر گرونده و عامل می‌باشند؛
- ۱۳- فرا زمانی - فرامکانی؛ ماندگار و بی‌مرگ بودن؛
- ۱۴- شدنی و معنیدار بودن؛
- ۱۵- ریشه و ثمر اینجائی - آنجائی داشتن؛ و غیره.

## عشق و تمدن

در قرآن مجید آیه‌هایی وجود دارد که مبین و مثبت محبت خدای رحمن نسبت به برخی از بندگان او می‌باشد. در بیشتر این آیات، علت بروز و شکوفائی این محبت به طور صریح، در برخی دیگر به طور غیر مستقیم بیان و ابلاغ شده است.

آنچه در این رابطه ویژه برای مؤمن واقع‌بینی روشن و بی‌نیاز از برهان می‌نماید اینست که این مقام «مقام محبویت» و این محبت ساده و رایگان ظهور و بروز نیافته، تا فرد از سرمایه‌هایی ارزشمند و بسیار و بسیار عالی، لطیف، پرجاذبه، زیبا و... برخوردار نبوده است، محبت حق را جلب نتوانسته است.

از سوئی، هیچ مؤمن حقیقت‌نگری نمی‌تواند بپذیرد که کار انسانهایی تا بدانجا بالا گیرد که محبوب حق واقع شوند، ولی از شناختِ گوهر و لوازم و مؤلفه‌های تمدن محروم بوده و در نتیجه متمدن نباشند؛ چه او را معتقد آنست که اگر اینان متمدن نباشند، پس در همه جهان حتی یک فرد متمدن وجود نخواهد داشت! چه هرگز نمی‌تواند بپذیرد که خداوند مقام معشوقی را متوجه انسان غیر متمدن ساخته، از میان این همه انسان فقط همینان (غیر متمدنان) را محبوب خود قرار داده و با همینان به معیت رسیده باشد.

این باور برکت‌بار ینش‌افزای نه تنها ما را با یکی از بشکوه‌ترین و هوشرباترین پیامدهای ایمان - چنانکه قبلاً هم اشارتی رفت - و زمینه‌های بالیدنش (محبت و معیت خدای رحمان) آشنا می‌دارد، که ما را به این دقیقه بارور و سرنوشت‌ساز رهنمون می‌شود که: می‌توان به گونه‌ای تردید ناپردار و ابطال‌ناپذیر گوهر، مؤلفه‌ها و زمینه‌های تحقق و شکوفائی تمدن معیندار را در پرتو آیات مبارکه‌ای

که بدین مهم پرداخته‌اند، شناسائی و معرفی نمود؛ تا آنیکه می‌خواهد خود را به قله‌های بشکوه تمدن معنیدار رسانیده و از برکات توصیف‌نابردار و ارزش‌ناپیدای بهره‌مند شود، هم زمینه‌ها برایش روشن باشد؛ و هم راه و روش و ابزار مورد نظر.

طبیعی است که کار ما در این مورد معین، تنها نقل آیات مربوطه بوده و شرح و تفسیر عالمانه - عارفانه دقیق و نکات آنرا به کتب معتبر قوم ارجاع می‌داریم.

در پایان این بخش، توجه خوانندگان محترم را به دسته دیگری از آیات مبارکه قرآنی جلب خواهیم کرد که مبین و مثبت «معیت» الهی با بندگان او می‌باشد. باورمان بر اینست که از طریق آشنا شدن به رازهای نوازشگر و دل‌انگیز آیات مربوط به امر معیت نیز، انسان مؤمن می‌تواند به گوهر تمدن و به گوشه‌هائی از مؤلفه‌ها و زمینه‌های ظهور و شکوفائیش دست یافته و با خاطری جمع، خود را از حوزه تبلیغات خفنا بار و ذلت‌آمیز چپاولگران جهان غرب و مزدورانشان نجات داده، حقیقت تمدن و تمدن حقیقی را از منابعی سراغ و در زمینه‌هائی دنبال نماید که انسان را تا رسیدن به مرتبه معشوق حق بودن و معیت هوشربایش عزّ مکانت می‌بخشد.

لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ \* ممتحنه ۸

« [اما] خدا شما را از کسانی که در [کار] دین با شما نجنگیده و شما را از دیارتان بیرون نکرده‌اند باز نمی‌دارد که با آنان نیکی کنید و با ایشان عدالت ورزید؛ زیرا خدا دادگران را دوست می‌دارد. »

\* ... فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ \* الحجرات ۹

« ... میان آنها دادگرانه سازش دهید و عدالت کنید، که خدا دادگران را دوست می‌دارد. »

\* ... وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ \* مائده ۴۲

« ... و اگر داوری می‌کنی، پس به عدالت در میانشان حکم کن که خداوند دادگران را دوست

می‌دارد. »

\* ... فَأَعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ

الْمُتَوَكِّلِينَ \* آل عمران ۱۵۹.

« ... پس، از آنان در گذر و برایشان آمرزش بخواه، و در کار[ها] با آنان مشورت کن، و چون

تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن، زیرا خداوند توکل کنندگان را دوست می‌دارد. \*

\* بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ \* آل عمران ۷۶

«آری، هر که به پیمان خود وفا کند، و پرهیزگاری نماید، بی‌تردید خداوند، پرهیزگاران را

دوست می‌دارد. \*

\* ... فَأَتِمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ \* توبه ۴

«... پیمان خویش را با آنها به آخر برسانید، زیرا خداوند پرهیزگاران را دوست می‌دارد. \*

\* ... كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا

اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ \* توبه ۷

«چگونه مشرکان را با خدا و رسولش پیمانی خواهد بود جز آنان که در مسجد الحرام با آنها

پیمان بستید؛ تا زمانی که بر پیمان‌شان وفادار ماندند شما نیز پایدار باشید - خداوند پرهیزگاران را

دوست می‌دارد. \*

\* ... إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ \* بقره ۲۲۲

«... خداوند توبه کاران و پاکیزگان را دوست می‌دارد. \*

\* لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لِمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَىٰ التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا

وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ \* توبه ۱۰۸

«هرگز در آنجا مایست، چرا که مسجدی که از روز نخستین بر پایه تقوی بنا شده، سزاوارتر

است که در آن [به نماز] ایستی. و (در) آن، مردانی‌اند که دوست دارند پاک سازند، و خدا

کسانی را که خواهان پاکی‌اند دوست می‌دارد. \*

\* وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَ

اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ \* آل عمران ۱۴۶

«و چه بسیار پیامبرانی که همراه او توده‌های انبوه، کارزار کردند؛ و در برابر آنچه در راه خدا

بدیشان رسید، سستی نورزیدند و ناتوان نشدند، و تسلیم [دشمن] نگردیدند، و خداوند، شکیبایان

را دوست می‌دارد. \*<sup>(۱)</sup>

\* إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ \* صف ۴

۱ - این آیه با آیات بعدی مرتبط بوده، و برخی از ویژگی‌های آنان در آن جا مطرح شده است.



« در حقیقت، خدا دوست دارد کسانی را که در راه او صف در صف، چنانکه گویی ریخته شده از سُرَب‌اند، جهاد می‌کنند. \* »

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ \* مائده ۵۴.

« ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر کس از شما از دین خود برگردد. به زودی خدا گروهی [دیگر] را می‌آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند. [اینان] با مؤمنان، فروتن، [و] بر کافران سرفرازند. در راه خدا جهاد می‌کند و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی‌ترسند. این فضل خداست. آن را به هر که بخواهد می‌دهد. و خدا گشایشگر داناست. \* »

\* قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ ... آل عمران ۳۱

« بگو اگر خداوند را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد... \* »

\* وَ أَنْفَقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ \* بقره ۱۹۵  
در راه خدا انفاق کنید، و خود را با دست خود، به هلاکت می‌فکنید، و نیکی کنید که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد. \* »

\* وَ سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ \* الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ \* آل عمران ۴-۱۳۳.

« و برای نیل به آمرزشی از پروردگار خود، و بهشتی که پهنایش [به قدر] آسمانها و زمین است [و] برای پرهیز گاران آماده شده است، بشتابید. \* همانان که در فراخی و تنگی انفاق می‌کنند؛ و خشم خود را فرو می‌برند؛ و از مردم در می‌گذرند؛ و خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد. \* »

\* وَ مَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَ ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَ انصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ \* فَأَتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَ حَسَنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ \* آل عمران ۸-۱۴۷

« سخن آنان جز این نبود که گفتند: « پرورد گارا، گناهان ما و زیاده روی ما، در کارمان را بر ما ببخش، و گامهای ما را استوار دار، و ما را بر گروه کافران یاری ده. \* پس خداوند، پاداش این دنیا و پاداش نیک آخرت را به آنان عطا کرد، و خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد. \* »

\* ... فَأَغْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ \* مائده ۱۳

«... پس، از آنان در گذر و چشم‌پوشی کن که خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد.» \*  
 \* لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ  
 ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ \* مائده ۹۳.

«بر آنان که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، گناهی در آنچه خورده‌اند نیست - به شرطی که پرهیزگار و با ایمان باشند و کارهای شایسته کنند. دگر بار پرهیزگاری کنند و ایمان بیاورند و بار دیگر تقوا پیشه کنند و نیکی پیش گیرند که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد.» \*  
 اینک طبق وعده‌ی قبلی بر آنیم تا خواننده‌ی بیداردل خویش را به تلاوت دسته‌ی دیگری از آیات (آیات مربوط به معیت) میهمان نمائیم که تفکر و تعمق در جواهر بواطن آنها دل را نیرو، پشت را گرمی و پای را استواری بخشیده، نه تنها فکر مؤمن مخلص را تشحیذ می‌دارند که ذوق هماوایی او، برای رسیدن به قله‌های کمال را بیدار و فعال می‌سازند. آنچه در این رابطه‌ی ویژه به شدت قابل تأمل می‌نماید اینست که چرا خداوند معیت خود را در رابطه‌ی با گروه‌های رفاهمند، ثروتمند، قدرتمند و برخوردار از انواع توسعه، اعلام نموده است؟! آیا اگر اصالت بر توسعه‌ی مادی و داشتنی‌های متنوع بود، خداوند حداقل در چند مورد معین، حضور محبت و معیت خود را نسبت به دارندگان آنها ابلاغ نمی‌کرد؟! آیا قاعده‌ی لطف، این ابلاغ را واجب نمی‌ساخت؟! آیا...  
 \* ... وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ \* بقره ۱۹۴.

«... و از خدا پروا بدارید و بدانید که خدا با تقوا پیشگان است.» \*  
 \* قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلاَقُوا اللَّهَ كَمْ مِّن فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةُ كَثِيرَةٍ يَّاذُنِ اللَّهُ وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ \*  
 بقره ۲۴۹.

«... آنهایی که یقین داشتند که خدا را ملاقات خواهند کرد گفتند: بسا گروهی اندک که به خواست خدا بر گروهی بسیار چیره شدند که خداوند با پایداران است.» \*  
 \* يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ \* بقره ۱۵۳.  
 «ای مؤمنان از صبر و نماز کمک بگیرید که خدا با شکیبایان است.» \*  
 \* ... فَإِن يَكُن مِّنْكُمْ مِّائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَ إِن يَكُن مِّنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ يَّاذُنِ اللَّهُ وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ \* انفال ۶۶.

«... اگر از شما صد نفر مقاوم باشند بر دویست نفر پیروز می‌شوند و اگر هزار نفر باشند به فرمان

خدا بر دو هزار نفر پیروز خواهند شد و خداوند با صابران است. \* »  
 \* ... ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِ أَنْفُسَكُمْ وَ قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ \* توبه ۳۶.

« ... این قانون است و پایدار. در آن ماهها بر خود ستم نکنید. و دسته جمعی با مشرکان پیکار کنید همانطور که دسته جمعی با شما پیکار می کنند و بدانید که خدا یار پرهیزگاران است. \* »  
 \* يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَ لِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ \* توبه ۱۲۳.

« ای مؤمنان با کافرانی که به شما نزدیکترند پیکار کنید و باید در شما خشونت احساس کنند و بدانید خداوند با پرهیزگاران است. \* »

\* ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ \* وَ إِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ \* وَ اصْبِرْ وَ مَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ \* إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ \* نحل ۱۲۵-۱۲۸.

« با فرزاندگی و اندرزی نیکو به راه پروردگارت بخوان و با بهترین طریق با آنها مباحثه کن، پروردگار گمراهان و هدایت شدگان طریقتش را بهتر می شناسد \* اگر خواستید مجازات کنید تنها به مقداری که مجازات شده‌اید کیفر دهید و اگر شکیبایی پیشه کنید برای شکیبایان بهتر است. \* صبر کن که صبر تو جز به توفیق خدا نیست و به خاطر آنها غمگین مشو و از نیرنگ آنان دلتنگ نباش. \* زیرا خداوند با پرهیزگاران و نیکوکاران است. \* »

\* وَ الَّذِينَ جَاهَلُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ \* عنکبوت ۶۹.  
 « کسانی که در راه ما مجاهدت کنند به راههای خویش راهنمایی خواهیم کرد، و خداوند با نیکوکاران است. \* »

برای اینکه متوجه ژرفای اهمیت و ارزش هر کدام از مقوله‌های ارجمند مربوط به آیات « محبت و معیت » بشویم، فقط به یک مورد دو تا اشاره نموده، از رازجویان این وادی تمنا می داریم تا با مراجعه به کتب اهل معرفت و حکمت قرآن، راز، اهمیت و ارزش سایر مقوله‌ها را به تحقیق نشینند. در کتب روایی ما به چند طریق و عبارت این مورد گزارش شده است که:

﴿سُئِلَ النَّبِيُّ: مَا الْإِحْسَانُ قَالَ: الْإِحْسَانُ أَنْ تَعْبُدَ رَبَّكَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ﴾<sup>(۱)</sup>

«از رسول خدا (ص) پرسیدند: احسان چیست؟ فرمود: احسان آنست که خدایت را چنان

عبادت کنی که گویی او را می‌بینی، و اگر تو او را نمی‌بینی او تو را می‌بیند.»

اهل معرفت به نیکی دریافته‌اند که رسیدن به این مقام‌های ارجمند (مقام حضور و - یا حداقل - مقام محضر) ممکن و میسر تواند بود مگر اینکه سالک در مقام روح متمکن باشد؛ و یا اینکه - حداقل - در مقام قلب متمکن باشد. و هیچ کدام از این مقامات شایسته، در خور کار بجه صفت‌هایی که همه سرمایه‌های وجودی خود را بر سر اسباب بازیهای آهنی، پلاستیکی و... گذاشته‌اند نتواند بود! و از همین روست که در رابطه به همین روایت داریم که: پیغمبر (ص)، این کلام را به مردی مردستان چون ابوذر گفت که: ای اباذر خدای را چنان پرست که گویا او را می‌بینی و...!

باید تأکید نمود که: این دستور متوجه به عبادات ویژه‌ای چون نماز نبوده، بلکه مؤید آنست که در کلیه موارد، موطن و ابعاد حیاتی - به عنوان مسلمی مخلص و موحدی که معتقد است: او را برای تعبد آفریده‌اند، و کلیه تلاشهایش، جز عباداتی متنوع نتواند بود - صادق بوده و عبد در کلیه نگرشها و گرایشها، حداقل متوجه این حقیقت می‌باشد که در محضر خدا بوده و زیر نظر او عمل می‌کند.

«پیر هرات» با توجه به زمینه روایت یاد شده، در «صد میدان» خویش آورده است که:

«از میدان مراقبت میدان احسان زاید. احسان آنست که سید ولد آدم (ص) روح قدس را (ع)

گفت در جواب وی: «و ان تعبد الله كأنك تراه» (خدای را پرستی چنانکه وی را می‌بینی). اولی‌تر خلق بیافت این میدان سه مردند: یکی غرقه گشته در دریای توحید از زندگانی نومید، و دیگری واله گشته در هیئت، سیم غرقه گشته در وجد؛ هوا در عزم گم شده، و اسباب در جمع گم شده، و تفرق در وجد گم شده؛ از تن سمع پیدا و بس، و از زبان ذکر پیدا و بس، و از دل درد پیدا و بس؛ بدل دید، پنداشت که به عیان دید؛ از تلاشی انسانی و خمود هوا و عنای علائق بدست.<sup>(۲)</sup>

۱ - شرح اسماء الحسنی سبزواری، ص ۳۹.

۲ - صد میدان، ص ۴۷.

## روایات و گوهر تمدن

در اوراق گذشته، روشهای شناسائی و معرفی گوهر و مؤلفه‌های تمدن، در سایه‌سار گوشه‌ئی از آیات قرآنی پی‌جوئی و بدست داده شد؛ هر چند که شرمسار تفسیر خواهان شرح‌طلب باقی ماندیم! در این بخش از این تلاش برآنیم تا روشهای شناسائی و معرفی گوهر و مؤلفه‌های تمدن معنیدار را در سایه‌سار گوشه‌ای از روایات پی‌جوئی کرده و به دست دهیم.

در این رابطه ویژه نیز خواهیم کوشید تا فقط به سه محور اساسی پرداخته، بررسی سایر زمینه‌ها را به خواننده خوش فکر خویش حواله نمائیم؛

محور اولی را توجه به زمینه‌های هدائی روایات و از جمله: نفس جهت هدایت، بهترین هدایتها، هدایتگران راستین و...، هدایت شدگان واقعی و... تشکیل می‌دهد.

دومین محور را اختصاص دادیم به تبیین عالیتین و یژگیهای که بهترین انسانها، آنها از جنبه‌ها و ابعاد مختلف، دارا توانند بود؛ و سومین محور حول بهترین و عالیتین، بشکوه‌ترین، و منتج‌ترین و... ترین کارها - اعم از نگرشها و گرایشها - دور خواهد زد.

در جریان این گلگشت قدسی پیجویانه، حتماً خواننده محترم این و جیزه از خود خواهد پرسید که: چرا در میان این همه روایت غرا، از ویژگیهای مورد توجه نظریه پردازان و طرفداران و مدافعان و مبلغان مذهب فن سالاری که می‌کوشند نظام فعلی را تمدن و حتی بهترین تمدنها جا بزنند، خبر و اثری نیست؟

آیا پیامبر و امامان ما، حتی به اندازه بچه غربی‌های بی‌ریشه و بچه غریزه‌های خودباخته امروز هم، تمدن و مؤلفه‌های آنرا نمی‌شناختند تا ضمن ترسیم برترین ویژگیهای بهترین انسان‌ها و بهترین

کارها، رگه‌هایی را بدست می‌دادند؟! یا آنچه امروزیان غرب و غربزده‌های امروزی می‌گویند با گوهر تمدن و مؤلفه‌های راستین آن، و نیز با واقعیت تطابق ندارد؟!

به هر حال، ما چون در بخشهای پیشین به اندازه لازم، نقطه نظرهای خود را اعلان داشته‌ایم، در اینجا خود و خواننده رازشناس و گوهرجوی خود را وارد گنجینه‌های مینوی و مقدسی می‌داریم که تاریخ، با دوران دیرین خود حقایق وجودی آنها را پشتیبانی نموده و بارها به نمایش نهاده است. آنچه در رابطه با محورهای دوم و سوم یاد شده قابل تذکر می‌نماید این است که: برای ما بسیار ساده بود تا با ذکر سه چهار نمونه از روایات و تأکید بر اینکه کلیه موارد دیگر از همین قرار می‌باشند، هم خود را از درازنویسی برکنار می‌داشتیم، هم خواننده را از تحمل مطالعه مفصل؛ ولی، از این کار بدان سبب کناره گرفته و موارد بسیاری را ارائه دادیم،<sup>(۱)</sup> تا از طریق تشدید، تراید و حتی تکرار زمینه‌های نیمه مشابه، اهمیت مسئله ثابت شده و خواننده با تأمل ما دریابد که در رابطه با گوهر تمدن معنیدار و مؤلفه‌های تمدن واقعاً انسانی، حرفهای اصلی و محوری متوجه چه زمینه‌ها و ارزشهایی می‌باشند.

### پیام هدایت

در این مورد ویژه، ما کمترین نمونه روایی را اهدا کرده و فقط متذکر می‌شویم که اولاً، اگر پیامبر اکرم (ص) و علی (ع) می‌دانستند که هدایت متج، شمر، عزتبخش، آزاد کننده، آرامش دهنده و... را مایه‌هایی غیر از آنچه در این روایات بیان شده - مانند رفاه، هوسبارگی، توسعه مادی و تکنولوژیک، لذا ید حیوانی - اعتباری و... - می‌باشد حتماً گزارش، القاء و توصیه می‌نمودند؛ و ثانیاً، نمی‌توان پذیرفت، کسی از مایه‌های مورد نظر این روایات در زمینه هدائی برخوردار باشد، اما متمدن نباشد، هر چند ممکن است که عده‌ئی از این مایه‌ها محروم، و از زمینه‌های متنوع مادی، لذی، صنعتی برخوردار - و حتی بسیار هم برخوردار - باشند، اما هرگز متمدن نباشند، چنانکه در طول تاریخ چنین بوده و امروز نیز متأسفانه چنانست.

﴿ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): نَعَمَ الْهَدِيَّةُ الْكَلِمَةُ مِنَ كَلَامِ الْحِكْمَةِ. ﴾

« رسول اکرم (ص) فرمود: هدیه خوبی است سخن حکمت. »<sup>(۲)</sup>

۱ - آنهم به طور غیر مرتب، تا گلستانی نماید از معارف متنوع و رنگارنگ و...!

۲ - نهج الفصاحه، ص ۶۳۲.

« قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): مَنْ اهْتَدَى بِهَدَى اللَّهِ أَرشَدَهُ.

« امیر المؤمنین (ع) فرمود: هر کس به هدایت خدای تعالی پناهیید رشد و هدایت خود را یافت. <sup>(۱)</sup> »

« قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): خَيْرُ إِخْوَانِكَ مَنْ دَلَّكَ عَلَى هُدًى وَ أَلْبَسَكَ تَقًى وَ صَدَّكَ عَنِ اتِّبَاعِ هَوًى.

« امیر المؤمنین (ع) فرمود: بهترین برادرانت کسی است که ترا دلالت بر هدایت کند و پوشاک تقوی در تن تو نماید و از پیروی هوی و هوس منعت کند. <sup>(۲)</sup> »

« قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): إِنَّ أَفْضَلَ عِبَادِ اللَّهِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ عَادِلٌ هُدًى وَ هُدًى فَأَقَامَ سُنَّةَ مَعْلُومَةٍ وَ أَمَاتَ بِدَعَاةٍ مَجْهُولَةٍ.

« امیر المؤمنین (ع) فرمود: همانا برترین بنده نزد خدا رهبر عادل است که هدایت یافته و هدایت کننده باشد، سنت معلومی را بر پا دارد و بدعت و مجهولی را از میان ببرد. <sup>(۳)</sup> »

« قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): هُدًى مَنْ أَشْعَرَ التَّقْوَى قَلْبُهُ. <sup>(۴)</sup> »

« امیر المؤمنین (ع) فرمود: کسی که تقوی را شعار قلب خود قرار دهد هدایت یافته است. »

« قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): هُدًى مَنْ اِدَّرَعَ لِبَاسَ الصَّبْرِ وَ الْيَقِينَ. <sup>(۵)</sup> »

« امیر المؤمنین (ع) فرمود: هر کس با لباس صبر و یقین پناه برد هدایت یافته است. »

« قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): هُدًى مَنْ أَطَاعَ رَبَّهُ وَ خَافَ ذَنْبَهُ. <sup>(۶)</sup> »

« امیر المؤمنین (ع) فرمود: هدایت یافته آن کس که فرمان از پروردگارش ببرد و از گناه خویش بترسد. »

« قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): هُدًى مَنْ تَجَلَبَبَ جَلْبَابَ الدِّينِ. <sup>(۷)</sup> »

« امیر المؤمنین (ع) فرمود: هر کس به جلباب دین مجهز شد، هدایت یافته است. »

۱ - ناسخ التواریخ، ج ۶، ص ۳۶۱.

۲ - ناسخ التواریخ، ج ۶، ص ۱۷۵.

۳ - شرح نهج البلاغه، خطبه ۱۶۴.

۴ - غرر الحکم، ج ۶ ص ۱۹۲.

۵ - غرر الحکم، ج ۶، ص ۱۹۲.

۶ - غرر الحکم، ج ۶ ص ۱۹۳.

۷ - غرر الحکم، ج ۶، ص ۱۹۲.

﴿ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): هُدَى اللَّهُ أَحْسَنُ الْهُدَى. <sup>(۱)</sup>﴾

«امیر المؤمنین (ع) فرمود: هدایت خدا بهترین هدایت است.»

### برترین، بهترین و... ترین کارها

آنچه تردید را بر نمی‌تابد اینست که سرمایه اصلی و واقعی انسان «عمل» بوده و بنابر نگرشی ویژه: انسان زاده عمل است و پیوند مداوم با عمل. چرا که همه واقعیت‌ها مؤید آنند که جسمش را یک سلسله اعمال رازناک و شگفتی‌زای نمودار ساخته است و جانش را، سلسله‌ئی رازناک‌تر و هوشربا‌تر.

در واقع، عمل انسان را از همه جوانب و ابعاد احاطه است و فرزند آدمی مسخر عمل است؛ و چون حقیقت وجودی او، جز کش نیست، ذاتاً نمی‌تواند بدون کنش - اعم از جبری و اختیاری - تصور شود. لذا هم جسمش در کنش دائمی است و هم جان او.

بر مبنای نگرشی ویژه، انسان اثر فعل حسین حق است و مظهر و مجلای آن؛ و از همین روست که: هدف خلقت او را هم «عمل» متنها احسن عمل <sup>(۲)</sup> تشکیل می‌دهد.

از سویی، چون انسان توسط عمل ارادی و معنیدار، هویت و یا صورت انسانی خود را می‌سازد، لذا هر چه عمل به لایه‌های عمیق‌تر - و لاجرم شفاف‌تر و اصیل‌تر - وجود نزدیک‌تر، بدان لایه‌ها متکی‌تر و از مایه‌هائی ژرف‌تر تغذیه و سیراب شود، به پیرنگی، خلوص، شفافیت و وحدت نزدیک‌تر بوده و آثار و برکات وجودیش برتر و فروتر می‌باشد و به عکس؛ و از دیگر سوی: موضوع، زمینه، جهت، ابزار و هدف این عمل هر چه و متوجه هر چه باشد، گوهر و کیفیت وجودی، موقعیت وجودی، ارزش و مکانیت وجودی «او» (= انسان - عمل) را به نمایش می‌گذارد.

حال، اگر با این مایه از باور و بینش به نگرشها (= اعمال باطنی) و گرایشهای انسانی نگاه کنیم، حتماً متوجه این دقیقه خواهیم شد که انسان، چه آنگاه که با ابتدائی‌ترین ابزار، طراحی عمل و پیجویی اهداف خود را به نمایش گذارد، و چه وقتی که با پیشرفته‌ترین ابزار، جز در رابطه با عمل

۱ - همان.

۲ - اشاره به کریمه مبارکه: أَلَدَى خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاتَ لَيَلُوكُمْ إِنَّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْغَوُّورُ \* مُلْك ۲.



- آنهم عمل باطنی خویش - قرار نتواند داشت. چرا که در واقع همین دسته از اعمال (احساسها و اداراکهای متنوع) درونی اویند که اولاً: اندام‌های برونی او و ابزار دست‌ساخته او را به کار می‌اندازند، و ثانیاً: او را از خود او و حال او باخبر ساخته، موقعیت وجودی او - اعم از نقص یا کمال، شادی یا حزن و... - را برایش به تماشا نهاده و ایجاب‌ها و ضرورت‌های لازمه آن موقعیت، برای اخذ تصمیم لازمه را برایش مسجل می‌دارند! و این مؤید آنست که در حیات معنیدار انسانی در واقع، این ابزار نیستند که ماهیت و ارزش عمل انسان را تعیین می‌کنند، بلکه این درک و فهم و آرمان او - به عنوان عملی که با وی پیوند مستقیم داشته و در نفس باور و بینش او ظهور و غلبه دارد - و نیز جهت و هدف عمل اوست که اولاً ماهیت و جوهر او را معین می‌دارد و ثانیاً ارزش و سایر ایجابات و ضرورت‌های مربوط به این دورا.

واقعیت این ادعا را زمانی بهتر فهم توانیم کرد که با تأمل و دقتی شایسته متوجه شویم که: این نفس پیوند و رابطه ابزار - اعم از جدید و مدرن یا عتیق و... نیست که عمل و در نتیجه، پیوند را معنیدار ساخته و هویت و ماهیت آنرا در ابعاد مختلف معین می‌سازد؛ بلکه اولاً، حضور و حاکمیت (احساس، تعقل و فهم) این پیوند است که به قضیه معنا می‌بخشد؛ و لذاست که عمل و پیوند مست و مجنون و بی‌هوش، دارای معنا نمی‌باشد؛ ثانیاً، همانگونه که اشاره شد، جهت و هدف عمل و پیوند را همین عمل باطنی (= احساس، فهم، تعقل و...) معین نموده و ثالثاً پیامدهائی ویژه و ضروری را از قبیل احساس خوشنودی، کمال، شادی، اندوه، حسرت، نقص و... را بر او حاکمیت می‌بخشد!

به عبارتی بسیار ساده، چون انسان مستقیماً با اعمال باطنی خود در تماس و پیوند قرار دارد، فقط از طریق همان اعمال باطنی است که برای بودن خود هویتی معنیدار یا بی‌معنی، ارزشمند یا بی‌ارزش و... معین کرده و قایل می‌باشد. چرا که انسان بطور مستقیم، فقط با اعمال درونی خود در پیوند بوده و در جهت ایجاد و آفریدن همان شرایط، موقعیت و یا نظام ویژه ادراکی ست که آنرا عالی پنداشته و تحققش وی را راضی می‌دارد! لذا هر چه می‌سازد - چه در درون و چه در برون - در واقع برای ترضیه همان کسی می‌سازد که در باطن او به طراحی مشغول است.

بررسی و دریافت ابعاد متنوع این قضیه مؤید آنست که: هم این طراحان درونی متعدد و متفاوتند؛ هم شرایط، موقعیت‌ها و نظام‌واره‌های مورد نظری که در پی تحقق واقعیت‌های وجودی آنها - در درون و در برون - هستند متفاوتند، هم پیوندهائی که برقرار می‌شوند و هم...!

برخی از این طراحان، نظام‌واره مورد نظر خود را در رابطه با ثروت و تصعید عدد دارائی خود طراحی کرده و وقتی احساس کردند که مثلاً چون ثروت و عدد افزایش آن، به طرح مورد نظرشان نزدیکی و تطابق دارد، احساس رضایت می‌کنند؛ چنانکه گاه عکس قضیه درست می‌باشد. چه در حالاتی از این دست، شخص احساس لیاقت، درایت، کفایت، کامیابی و کمال وجودی نموده، و در واقع، از همین احساس کمال و... و نیز داشتن شخصیت و لیاقت قبول و مطابق با طرح باطنی خویش، محظوظ و راضی است و لاغیر؛ چه واقعیت امر مثبت این حقیقت است که او در این حالت ویژه - عیناً و عملاً - فقط در پیوند با همین عمل (= احساس داشتن رقم قابل توجهی از ثروت، و نه بهره‌وری معنیدار یا بی‌معنای از آن) قرار دارد؛ و نه چیز دیگر.

از همین روست که اگر هدف خود را چونان عارفان حقیجوی بر توجه به « ذات » حضرت حق و کناره‌گیری از ماسوای او معطوف و مقرر می‌کرد، رسیدن به مقام « فقر » هم به معنای نداشتن ثروت و هم به معنای عرفانیش که اسقاط وجود ظلی اضافی می‌باشد - او را باز به همچو حالتی رهنمون می‌ساخت؛ که باز خود، هم عمل است و هم در رابطه و پیوند با عمل!

به هر حال، برخی از انسان‌ها عمل و پیوندهای عملی را در زمینه‌ئی مقرر می‌دارند که ریاست، خوانده شده است؛ برخی یا قدرت و یا شهرت؛ و در این میان فن‌سالاری امروزی، نظام‌واره مورد نظر خود را در پیوند با این احساس برقرار کرده‌اند که: « دارم از بهترین، مدرن‌ترین و... ترین » ابزار رفاهیت‌زای نشاط‌بار لذت‌بخش راحتی‌افزای تکنولوژیک بهره می‌گیرم! و نام همین رابطه را « تمدن » گذارده‌اند!

آنچه در این رابطه ویژه برای انسان کمال‌جوی قابل توجه می‌باشد اینست که: اکنون که همه، عملاً و علناً، فقط در پیوند واقعی با احساس و ادراک، و به عبارتی دقیق‌تر؛ در پیوند واقعی با عمل باطنی خود هستند، لازم می‌نماید تا به صورتی جدی و دقیق ارزیابی به عمل آید که این برقراری پیوندها: در کدام موارد و زمینه‌ها هستی‌مند و هستی‌محوراند و در کدام موارد پنداری، خیالی، اعتباری و...؟!

در چه مواردی و زمینه‌هائی به رشد واقعی و وجودی او می‌انجامد؛ و در چه موارد و زمینه‌هائی به رشد وهمی - اعتباری او؟!

در چه شرایط و موقعیت‌هائی ارزشمند، ارزش‌محور و استعلائی‌اند و در چه شرایط و

موقعیت‌هایی خلاف آن؟! چرا که دریافت دقیقِ واقع‌بینانه این‌ها می‌تواند ما را هم در رابطه با شناخت عمل هویت‌ساز و بخشندۀ صورتِ انسانی یاری رساند؛ هم در رابطه با گوهر و مؤلفه‌های تمدن. به نظر راقم این سطور، آنچه این اعمال و پیوندها را معنی و ارج و... می‌بخشد، به ترتیب عبارتند از: هستی‌محوری، ارزش‌محوری، غنامندی (= آزاد سازی انسان از هر آنچه مادون اوست)، عزت و رشدافزایی آفرینندگی، پابندگی و جاودانه‌سازی.

از اینرو معتقدیم که هر چه بتواند اینها را ظهور، استیلا و تداوم بخشد، از جنسِ گوهر و مؤلفه‌های تمدن تواند بود و به عکس!

با این مایۀ از باور به آسانی و خاطر جمعی می‌توان به این ارزیابی همت گماشت که: آیا تلاشهای معطوف به ثروت و سودمحوری می‌تواند ضامن تحقق معنیداری و ارجمندی عامل گردند؟ یا تلاشهای معطوف به لذت، راحت و رفاه؟

آیا وقتی که ادراک در رابطه و پیوند با احساس داشتن ثروت و عدد بالای آن قرار داشته باشد، در ذات و گوهر احساس‌کننده چه افزایشِ وجودی، چه عظمت و ارجِ وجودی، چه عزت و کرامتِ وجودی و... پدیدار می‌شود؟

این انسان، از چه رشد، تنور، افزایش و معنای وجودی - و نه خیالی - بهره‌مند می‌شود؟! روشن است که این ارزیابی را می‌توان در رابطه با دسته‌های دیگری از مردم، و از جمله در رابطه با کسانی که ادراک خویش را در رابطه و پیوند با ریاست، شهرت و... قرار داده‌اند، و به مورد اجرا گذاشت.

به هر حال باورِ مان بر اینست که باید معیار اصلی شناخت گوهر و مؤلفه‌های تمدن را در رابطه با همین زمینه به جستجو برخاست. با اتکاً به این اصل که هر چه این عمل و پیوند از باروری، کمال‌بخشی، آزادسازی، ارزشباری، آفرینندگی، عزت‌بخشی و پاینده‌سازی بیشتری برخوردار باشد، به گوهر و مؤلفه‌های تمدن نزدیک‌تر می‌باشد و به عکس. چرا که این امر حضور و استیلاء تمدنی واقعاً انسانی را به نمایش گذاشته و حاکی از توسعه و تعمیق آفرینشی است که ذاتاً متوجه هویت و شخصیت خود انسان بوده، قبل از پرداختن به هر چیزی، خودسازی را، که در فرایند خود ارائه‌ی انسان‌های کامل را تضمین می‌نماید، به دنبال دارد.

در واقع به همین دلیل بود که ما بحثِ نگرش به عالیترین اعمال - در زمینه‌های متنوع - از دیدگاه

روایات را ضروری پنداشته و مورد توجه قرار دادیم؛ چه باورمندیم که توجه جدی و متأملانه به محتوای آنها، در جهت شناختن و پرداختن به امر تمدن، برای هر مؤمن مخلصی بسیار راهگشا تواند بود. پس شایسته آنکه با همه دقت و ظرافت نگری متوجه شد که بزرگان دین، بهترین تلاشها و گرایشها را متوجه چه اموری دانسته‌اند؟! تکیه بر چه زمینه‌ها، ارزشها و جهت‌گیری‌هایی داشته‌اند؟! عمل انسان را در پیوند با چه زمینه‌هایی قرار داده و القاء و تبلیغ کرده‌اند؟ پیامدهای مربوط به هر بعد از گرایشها را چه و با چه ویژگی‌هایی معرفی داشته‌اند؟! در فرایند موضع‌گیری‌ها و تلاشهای مورد نظر، وعده تجلی چه حقیقتی را داده‌اند؟ و غیره.

به هر حال، در محور کنونی اولاً، زمینه‌های عمل و پیوند مشخص شده‌اند؛ و این مؤید توجه شدید و حساسیت بارز بزرگان اسلام نسبت به زمینه‌ها، ارزش و اهمیت آنها، نقش زمینه‌های مورد توجه در بروز شکوفائی سعادت و کمال مستمر و مداوم انسان تا عالم آخرت می‌باشد؛ و ثانیاً، مراحل کمال و متعالی عمل - در هر کدام از زمینه‌های مورد نظر - معین و معرفی شده‌اند.

من بنده را در این رابطه ویژه معتقد است که: اگر سعادت، کمال، والائی، غنا، آرامش، طهارت و - به عبارتی ویژه: تمدن انسانی - منوط به غیر این موارد (مربوط به زمینه‌های ابزاری، رفاهی، لذی و...) می‌بود، امکان نداشت که بزرگان دین روی آن موارد تکیه و تأکید نورزند. زیرا که عقل من بنده نمی‌تواند بپذیرد که پیغمبر (ص) و علی (ع) و... آنقدر بدوی و بدوی‌اندیش بوده باشند که گوهر و مؤلفه‌های سعادت و کمال انسانی را - که همان مایه‌های جوهری تمدن باشند - نمی‌شناخته و مورد نظر نداشته‌اند! اینک این شما و اینهم گوشه‌ای از روایات:

« قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): يَا عَلِيُّ! سَيِّدُ الْأَعْمَالِ ثَلَاثُ خِصَالٍ: إِنْصَافُكَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ وَ مُوَاسَاةُ الْآخِ فِي اللَّهِ وَ ذِكْرُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ. <sup>(۱)</sup> »

« حضرت رسول اکرم (ص) به امیر المؤمنین (ع) فرمود: یا علی! سرور کارها سه خصلت است: انصاف دادن به مردم از خود و مواسات کردن با برادر دینی در راه خدا و به یاد خدا بودن در هر حالی. »

« قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): أَفْضَلُ الْعَمَلِ مَا أُرِيدُ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ. <sup>(۲)</sup> »

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۴۵؛ تحف العقول ص ۱۴ و بحار، ج ۷۱ ص ۳۹۸.

۲- غرر الحکم، ج ۲ ص ۳۹۱.

- « امیر المؤمنین (ع) فرمود: برترین عمل آنست که برای خدا انجام شود. »<sup>(۱)</sup>
- « قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): أَفْضَلُ الْمَرْءِ اسْتِيقَاءَ الرَّجُلِ مَاءَ وَجْهِهِ. »
- « امیر المؤمنین (ع) فرمود: برترین جوانمردی آن است که مرد آبرویش را نگهدارد. »<sup>(۲)</sup>
- « قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): أَفْضَلُ الْهَجْرَةِ أَنْ تَهْجُرَ مَا كَرِهَ اللَّهُ. »<sup>(۳)</sup>
- « رسول اکرم (ص) فرمود: برترین هجرت آنست که از آنچه خدا نپسندد هجرت و دوری کنی. »
- « قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): مَنْ أَفْضَلَ الْوَرَعِ أَنْ لَا تُبْدِيَ فِي خِلْوَتِكَ مَا تَسْتَحْيِي مِنْ إِظْهَارِهِ فِي عَالَمِيكَ. »<sup>(۴)</sup>
- « امیر المؤمنین (ع) فرمود: برترین پارسائی آنست که در خلوت آشکار نسازی آنچه را که از آشکار کردنش در غیر خلوت شرم داری. »
- « قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): إِنَّ أَزِينَ الْأَخْلَاقِ الْوَرَعُ وَالْعِفَافُ »<sup>(۵)</sup>
- « امیر المؤمنین (ع) فرمود: همانا پرزینت‌ترین اخلاق پارسائی و پاکدامنی است. »
- « قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): أَفْضَلُ الْمَرْءِ مُوَاسَاةَ الْإِخْوَانِ بِالْمَالِ وَ مُوَاسَاتُهُمْ فِي الْأَحْوَالِ. »<sup>(۶)</sup>
- « امیر المؤمنین (ع) فرمود: فضیلت جوانمردی، مواسات کردن با برادران است بوسیله مال و در همه احوال با آنان مساوی و یکسان بودن. »
- « قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): أَحْسَنُ الْأَحْسَانِ مُوَاسَاةُ الْإِخْوَانِ. »<sup>(۷)</sup>
- « امیر المؤمنین (ع) فرمود: بهترین احسان، مواسات کردن با برادران است. »
- « قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): أَفْضَلُ الْهَجْرَةِ أَنْ تَهْجُرَ السُّوءَ. »<sup>(۸)</sup>

۱ - بهترین عمل همانی است که به وسیله‌اش اراده وجه حق شده باشد.

۲ - ناسخ التواریخ ج ۶ ص ۲۱

۳ - کنز العمال، ج ۱۶ ص ۶۵۷.

۴ - غرر الحکم، ج ۲ ص ۷۳۰.

۵ - غرر الحکم، ج ۲ ص ۴۸۹.

۶ - غرر الحکم، ج ۲، ص ۴۶۵.

۷ - غرر الحکم، ج ۲، ص ۴۰۳.

۸ - کنز العمال ج ۱۶، ص ۶۵۷.

« رسول اکرم (ص) فرمود: برترین هجرت آنست که از بدی هجرت و دوری کنی.»

« قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): أَفْضَلُ الطَّاعَاتِ هِجْرُ اللَّذَاتِ. <sup>(۱)</sup> »

« امیر المؤمنین (ع) فرمود: برترین طاعتها دور بودن از لذتهاست.»

« قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): أَفْضَلُ السَّعَادَاتِ طَوْلُ الْعُمْرِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ. <sup>(۲)</sup> »

« رسول خدا (ص) فرمود: برترین سعادت طول عمر در فرمانبرداری خداست.»

« قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): أَفْضَلُ الْفَضَائِلِ بَذْلُ الرِّغَائِبِ، وَ إِسْعَافُ الطَّالِبِ وَ الْإِجْمَالُ فِي الْمَطَالِبِ. <sup>(۳)</sup> »

(۳)

« امیر المؤمنین (ع) فرمود: برترین فضیلت‌ها بخشیدن چیزهای مرغوب، و روا کردن حاجت

نیازمندان و اندک ساختن مطالب و مقاصد است.»

« قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): أَفْضَلُ الْإِسْلَامِ أَنْ يَسْلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِكَ وَ يَدِكَ وَ أَفْضَلُ الْهَجْرَةِ أَنْ

تَهْجُرَ مَا كَرِهَ رَبُّكَ. <sup>(۴)</sup> »

« رسول اکرم (ص) فرمود: برترین اسلام آنست که مسلمانان از زبان و دستت سالم باشند؛ و

برترین هجرت آنست که آنچه پروردگارت زشت می داند دوری کنی.»

« قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): أَفْضَلُ الْعَمَالِ صِيَانَةُ الْعَرَضِ بِالْمَالِ. <sup>(۵)</sup> »

« امیر المؤمنین (ع) فرمود: همانا برترین کارها نگهداشتن آبرو به وسیله مال است.»

« قَالَ الْكَاضِمُ (ع): أَشْرَفُ الْأَعْمَالِ التَّقَرُّبُ بِعِبَادَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ. <sup>(۶)</sup> »

« امام کاظم (ع) فرمود: شریفترین کارها، نزدیک شدن به خدای عزوجل بوسیله عبادت

است.»

« قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): أَزْكَى الْمَالِ مَا اشْتَرَيْتَ بِهِ الْآخِرَةَ. <sup>(۷)</sup> »

۱ - المعجم المفهرس لالفاظ غرر ج ۳ ص ۲۹۸۸.

۲ - احیاء العلوم ج ۴ ص ۲۶۰۵.

۳ - غرر الحکم ج ۲ ص ۴۵۷.

۴ - کنز العمال، ج ۱۶، ص ۶۰۷.

۵ - وسایل ج ۶، ص ۴۵۱.

۶ - یحار ج ۶۷ ص ۲۸۱.

۷ - ناسخ التواریخ ج ۶ ص ۲۵.

« امیر المؤمنین (ع) فرمود: پاکترین مال آن است که آخرت با آن خریداری شود. »

« عَنْ عَلِيٍّ (ع): أَعْظَمُ الْحِكْمَةِ مَعْرِفَةُ الْإِنْسَانِ نَفْسَهُ. <sup>(۱)</sup> »

« از علی (ع) روایت شده است که: بزرگترین حکمت، خودشناسی انسان است. »

« قَالَ النَّبِيُّ (ص): خَيْرُ الْغِنَى غِنَى النَّفْسِ. <sup>(۲)</sup> »

« رسول اکرم (ص) فرمود: بهترین بی‌نیازی، بی‌نیازی نفس است. »

« قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): خَيْرُ الْأَرَاءِ أَبْعَدُهَا مِنَ الْهَوَىٰ وَ أَقْرَبُهَا مِنَ السَّادَاتِ. <sup>(۳)</sup> »

« امیر المؤمنین (ع) فرمود: بهترین نظرها دورترین آن از هوا و هوس و نزدیکترین آن به

استواری است. »

« قَالَ الصَّادِقُ (ع): أَفْضَلُ الْوَصَايَا وَالزُّمَاهَا أَنْ لَا تَنْسِيَ رَيْكَ وَأَنْ تَذْكُرَهُ دَائِمًا وَلَا تَعْصِيهِ وَ تَعْبُدَهُ

قَاعِدًا وَ قَائِمًا وَ لَا تَغْتَرَّ بِعَمَلِهِ. <sup>(۴)</sup> »

« امام صادق (ع) فرمود: برترین و لازم‌ترین وصیت‌ها این است که پروردگار خود را فراموش

نکنی، همیشه به یاد او باشی و نافرمانی او نکنی و او را پرستی چه نشسته و چه برخاسته و مغرور به

نعمت او نگردی. »

« سُئِلَ رَجُلٌ رَسُولَ اللَّهِ (ص) عَنْ أَفْضَلِ الْأَعْمَالِ فَقَالَ: الْعِلْمُ بِاللَّهِ وَ الْفَقَهُ فِي دِينِهِ وَ كَرَّرَ بِهَا (كَرَّرَ هُمَا)

عَلَيْهِ... <sup>(۵)</sup> »

« مردی از پیغمبر (ص) برترین کارها را پرسید، فرمود: علم به خدا و فهم دین او، و این گفتار

خود را تکرار کرد. »

### برترین و... ترین آدمیان

در این محور همه توجه و دقت‌مان معطوف آنست تا دریابیم که نظام و نگرش دینی بهترین و

برترین انسان ( انسانِ اشرفِ اعزّ افضلِ اکرمِ اعقلِ اکمل ) را چه کسی و دارای چه امتیازها و

۱ - المیزان ج ۶ ص ۱۸۵.

۲ - بحار ج ۷۲ ص ۱۰۶.

۳ - غرر الحکم ج ۳ ص ۴۳۲.

۴ - سفینه البحار، ج ۲ ص ۶۶۳.

۵ - مجموعه ورام ص ۵۸.

سرمایه‌هائی معرفی می‌کند، تا از طریق شناسائی آن سرمایه‌ها و ارزشها، بتوانیم گوهر و مؤلفه‌های واقعی و ارزشمند تمدن را به تماشا برخیزیم؛ زیرا باور ما بر آن است که جامعهٔ متمدن، مجتمع همین انسان‌ها و دارای همین سرمایه‌ها تواند بود و لا غیر.

در این مورد ویژه نیز، آن سخن مکرر خود را تکرار می‌داریم که اولاً ممکن نتواند بود که انسانهائی مجهز به این ویژگیها و سرمایه‌های ارزشمند - و در نتیجه انسان کامل - <sup>(۱)</sup> باشند ولی متمدن نباشند! و ثانیاً امکان ندارد که مایه‌ها، ویژگیها و سرمایه‌های کمال و تعالی انسان مواردی از این دست باشد ولی مایه‌های تمدن انسانی چیزهائی متضاد و در جلد با اینها.

باور من بنده بر اینست که اگر انسان مؤمن مخلص نتواند در پرتو انوار این بخش از بیانات و روشنگریهای معصومین، خود را به گوهر و مؤلفه‌های تمدن برساند، یا باید در خرد او شک نمود یا در ایمان و اخلاص او! چرا که این روایات به قدری روشن، بی‌نیاز از برهان و راهنمایند که گویاتر، روشنگرتر، بین‌تر و مشخص‌سازنده‌تر از آنها را نمی‌توان سراغ داد.

« قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ أَكْرَمَ النَّاسِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ وَ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ أَتَقَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ. » <sup>(۲)</sup>

« رسول خدا (ص) فرمود: هر کس دوست دارد که گرامی‌ترین انسان‌ها باشد، باید از خدا بترسد و هر که خواهد پرهیزگارترین کس باشد، بر خدا توکل کند. »

« قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): أَكْرَمَ النَّاسِ أَتَقَاهُمْ. » <sup>(۳)</sup>

« رسول خدا (ص) فرمود: گرامی‌ترین مردم پرهیزگارترین کس است. »

« قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): أَعْبَدُ النَّاسِ مَنْ أَقَامَ الْفَرَائِضَ وَ أَشَدُّ النَّاسِ إِجْتِهَاداً مَنْ تَرَكَ الذُّنُوبَ. » <sup>(۴)</sup>

« رسول خدا (ص) فرمود: عابدترین مردم آنکس است که واجبات را انجام دهد و کوشش و تلاش کسی از همه بیشتر است که گناهان را ترک کند. »

۱ - آنچه در این روایات و روایات مربوط به محور سوم القاء و معرفی شده است، در واقع گوشه‌ای از ویژگیهای « انسان کامل » مورد نظر اسلام می‌باشد.

۲ - بحار، ج ۶۷، ص ۲۹۱.

۳ - نهج الفصاحه، ص ۸۴.

۴ - بحار، ج ۶۷، ص ۲۰۶.



❖ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَصَى هَوَاهُ وَ أَصْلَحَ أُخْرِيَهُ. <sup>(۱)</sup>

« امیر المؤمنین (ع) فرمود: برترین مردم کسی است که نافرمانی با هوای نفس کند و امور آخرت خود را اصلاح نماید. »

❖ سَأَلَ رَجُلٌ رَسُولَ اللَّهِ (ص) فَقَالَ: أَحَبُّ أَنْ أَكُونَ أَعْنَى النَّاسِ، فَقَالَ (ص): كُنْ قَبْعًا، تُكُنْ أَعْنَى النَّاسِ. <sup>(۲)</sup>

« مردی از رسول اکرم (ص) پرسید و عرض کرد: دوست دارم بی‌نیازترین مردم باشم، فرمود (ص): قانع باش تا بی‌نیازترین مردم باشی. »

❖ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): أَحْسَنُ النَّاسِ عَيْشًا مَنْ عَاشَ النَّاسُ فِي فَضْلِهِ. <sup>(۳)</sup>

« امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه فرمود: کسی بهتر از همه زندگی می کند که مردم در کنار زندگی وی برخوردار شوند. »

❖ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (ع) قَالَ: كَانَ يَقُولُ: إِنَّ أَحَبَّكُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَحْسَنُكُمْ عَمَلًا.

« به روایت ابو حمزه ثمالی (ره) امام سجاد علی بن الحسین صلوات الله و سلامه علیهما فرمود: مسلماً محبوبترین شما در پیشگاه خدای عزوجل کسی است که عملش بهتر باشد. » <sup>(۴)</sup>

❖ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): إِنَّ أَفْضَلَ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ مَنْ كَانَ الْعَمَلُ بِالْحَقِّ أَحَبَّ إِلَيْهِ - وَ إِنْ نَقَصَهُ وَ كَثُرَتْهُ - مِنَ الْبَاطِلِ وَ إِنْ جَرَّ إِلَيْهِ فَاثِدَتًا وَ زَادَهُ. <sup>(۵)</sup>

« امیر المؤمنین (ع) فرمود: به تحقیق برترین مردم نزد خدا کسی است که عمل به حق را بیشتر از باطل دوست داشته باشد، اگر چه حق به اوزیان رسانیده و اندوهگینش نماید و باطل سود داشته و بهره‌مندش سازد. »

❖ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَفْضَلَ النَّاسِ عَبْدًا مَنْ تَوَاضَعَ عَنْ رِفْعَةٍ، وَ زَهَدَ عَنْ رَغْبَةٍ، وَ أَنْصَفَ عَنْ قُوَّةٍ، وَ حَلَمَ عَنْ قُدْرَةٍ، أَلَا وَ إِنَّ أَفْضَلَ النَّاسِ عَبْدًا أَخَذَ فِي الدُّنْيَا الْكَافَ، وَ صَاحَبَ فِيهَا

۱ - ناسخ التواریخ، ج ۶، ص ۱۹.

۲ - کنز العمال، ج ۱۶، ص ۱۲۸.

۳ - غرر الحکم، ج ۱، ص ۴۱۰.

۴ - مجموعه ورام، ج ۲ ص ۴۶.

۵ - المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه، خ ۷.

الْعَفَافَ، وَ تَزَوَّدَ لِلرَّحِيلِ وَ تَاهَبَ لِلْمَسِيرِ. <sup>(۱)</sup>

« رسول خدا (ص) فرمود: ای مردم! بالاترین مردم بنده‌ای است که در حال رفعت و شأن، متواضع؛ و با داشتن میل و خواسته، پارسا؛ با داشتن قوت و توانائی با انصاف؛ و بهنگام قدرت، بردبار باشد. آگاه باشید، همانا برترین مردم بنده‌ای است که از دنیا به اندازه نیاز و کفاف بر دارد و با عفت و پاکدامنی دمساز باشد. و برای کوچ نمودن از این دنیا توشه بردارد و مهیای سفر (آخرت) گردد. »

❖ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): أَقْرَبُ النَّاسِ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَعْمَلُهُمْ بِمَا أُمُّرُوا بِهِ. <sup>(۲)</sup>

« امیر المؤمنین (ع) فرمود: نزدیکترین مردم به پیغمبران علیهم السلام کسی است که بدانچه آن بزرگواران از سوی خدا مأمور تبلیغش بودند عمل کند. »

❖ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): قِيلَ لِلْعَبْدِ الصَّالِحِ لُقْمَانَ: أَيُّ النَّاسِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: الْمُؤْمِنُ الْغَنِيُّ: قِيلَ: الْغَنِيُّ مِنَ الْمَالِ؟ فَقَالَ: لَا، وَ لَكِنَّ الْغَنِيَّ مِنَ الْعِلْمِ، الَّذِي إِنْ حَتَّيَجَ إِلَيْهِ انْتَفَعَ بِعِلْمِهِ، فَإِنْ اسْتَغْنَى عَنْهُ اِكْتَفَى وَ... <sup>(۳)</sup>

« امیر المؤمنین (ع) فرمود: به عبد صالح لقمان گفته شد: چه کسی برتر و بالاتر از دیگران است؟ گفت: مؤمن ثروتمند. گفته شد: مراد از ثروت مال و دارائی است؟ گفت: نه، مقصودم از ثروت، علم و دانش است که هرگاه بدان محتاج شود از آن سود برد، و هر زمان که از آن بی‌نیاز شود بسنده کند و... »

❖ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ شَعَلَتْهُ مَعَايِبُهُ عَنْ عُيُوبِ النَّاسِ. <sup>(۴)</sup>

« امیر المؤمنین (ع) فرمود: برترین مردم کسی است که عیب‌های وی او را از عیبجوئی مردم باز دارد. »

❖ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): إِنَّ أَحَبَّ النَّاسِ [ إِلَى اللَّهِ ] يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ أَقْرَبُهُمْ مِنِّي مَجْلِسًا أَمَامَ عَادِلٍ وَ أَبْغَضُ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ أَشَدَّهُمْ عَذَابًا إِمَامٌ جَائِرٌ. <sup>(۵)</sup>

۱- بحار، ج ۷۴، ص ۱۷۹.

۲- غرر الحکم، ج ۱ ص ۱۸۶.

۳- بحار، ج ۱۳، ص ۴۲۱.

۴- جامع احادیث الشیعه، ج ۱۴، ص ۲۰۲.

۵- سنن بیهقی، ج ۱۰، ص ۱۸.

« رسول اکرم (ص) فرمود: همانا محبوب‌ترین کس به روز قیامت در پیشگاه خدا و نزدیک‌ترین مردم به مقام من پیشوای دادگر است؛ و مبعوض‌ترین مردم به روز قیامت در پیشگاه خدا و معذب‌ترین کس پیشوای ستمگر می‌باشد.»

❖ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): إِنَّ أَحْسَنَ النَّاسِ مَنْ حَسَنَ عَيْشُ النَّاسِ فِي عَيْشِهِ. <sup>(۱)</sup>

« امیر المؤمنین (ع) فرمود: همانا زندگی کسی بهترین است که زندگی مردم در سایه زندگی او به خوبی بگذرد.»

❖ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): أَحْزَمُ النَّاسِ مَنْ تَوَهَّمَ الْعَجْزَ لِقَرطِ اسْتَظْهَارِهِ. <sup>(۲)</sup>

« امیر المؤمنین (ع) فرمود: با احتیاط‌ترین و دور اندیش‌ترین مردم کسی است که با داشتن پشتیبانان و یاران بسیار خود را ناتوان پندارد.»

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): أَعْظَمَ النَّاسِ سُلْطَانًا عَلَى نَفْسِهِ مَنْ قَمَعَ غَضَبَهُ وَ أَمَاتَ شَهْوَتَهُ.

« امیر المؤمنین (ع) فرمود: کسی بزرگتر از همه مردم به خویشتن مسلط است که خشم خود را از میان ببرد، و شهوت نفسانیش را بکشد.» <sup>(۳)</sup>

❖ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): أَفْضَلُ النَّاسِ عَقْلاً أَحْسَنُهُمْ تَقْدِيرًا لِمَعَاشِهِ وَ أَشَدَّهُمْ إِهْتِمَامًا بِإِصْلَاحِ مَعَادِهِ.

« امیر المؤمنین (ع) فرمود: عقل آنکس از همه برتر است که در اندازه‌گیری معاش بهتر و در اصلاح امر آخرتش کوشا تر باشد.» <sup>(۴)</sup>

❖ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): إِنَّ أَحَبَّ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَنْ نَصَبَ فِي طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ نَصَحَ لِعِبَادِهِ وَ كَمَّلَ عَقْلَهُ وَ نَصَحَ نَفْسَهُ فَأَبْصَرَ وَ عَمِلَ بِهِ أَيَّامَ حَيَاتِهِ فَأَقْلَحَ وَ أَنْجَحَ.

« رسول خدا (ص) فرمود: محبوب‌ترین مؤمنین در پیشگاه خدا عَزَّوَجَلَّ کسی است که: در طاعت خدا بکوشد و خیرخواه بندگان خدا باشد، و عقل وی کامل شود، و ناصح و خیرخواه نفس خودش باشد، و بینا گردد، و با آن ینش در ایام زندگی خود تلاش کند که: رستگار و پیروز و

۱ - غرر الحکم، ج ۱ ص ۲۵۱.

۲ - المعجم المفهرس لالفاظ غرر ج ۳، ص ۳۱۸۴.

۳ - ناسخ التواریخ ج ۶ ص ۳۱.

۴ - ناسخ التواریخ ج ۶ ص ۱۷.

حاجت روا گردد.»<sup>(۱)</sup>

« قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): أَشَجَعُ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ.»<sup>(۲)</sup>

« رسول اکرم (ص) فرمود: شجاع‌ترین انسان کسی است که بر هوا و هوس خود پیروز گردد.»

« عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص): أَنَّهُ قَالَ خَيْرُ النَّاسِ مَنْ نَفَعَ وَ وَصَلَ وَ أَعَانَ.»

« از رسول اکرم (ص) مروی است که فرمود: بهترین مردم کسی است که سود رساند و پیوند دهد و کمک بخشد.»<sup>(۳)</sup>

« قَالَ النَّبِيُّ (ص): أَجْوَدُ النَّاسِ مَنْ جَادَ بِنَفْسِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.»<sup>(۴)</sup>

« رسول اکرم (ص) فرمود: بخشنده‌ترین مردم کسی است که در راه خدا نفس خویش را ببخشد.»

« قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): أَقْوَى النَّاسِ أَعْظَمُهُمْ سُلْطَانًا عَلَى نَفْسِهِ.»<sup>(۵)</sup>

« امیر المؤمنین (ع) فرمود: نیرومندترین مردم کسی است که از همه بزرگتر بر خود تسلط یابد.»

« قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ بَدَأَ بِالْمَوْدَةِ.»<sup>(۶)</sup>

« امیر المؤمنین (ع) فرمود: کسی از حیث منت برترین مردم است که آغاز به دوستی کند.»

« قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): أَلَا وَ إِنَّ أَعْقَلَ النَّاسِ عَبْدٌ عَرَفَ رَبَّهُ فَاطَاعَهُ وَ عَرَفَ عَدُوَّهُ فَعَصَاهُ وَ عَرَفَ دَارَ إِقَامَتِهِ فَاصْلَحَهَا وَ عَرَفَ سُرْعَةَ رَحِيلِهِ فَتَزَوَّدَ لَهَا.»<sup>(۷)</sup>

« رسول اکرم (ص) فرمود: هان! خردمندترین مردم بنده‌ای است که پروردگار خویش را بشناسد و فرمان او برد و دشمن خدا ( شیطان ) را بشناسد و نافرمانیش کند، و جایگاه زیست خود

۱ - احیاء علوم الدین ج ۱ ص ۸۵.

۲ - نهج الفصاحه، ص ۵۸.

۳ - جامع حدیث الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۸۷.

۴ - مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۷۱.

۵ - غرر الحکم، ج ۲، ص ۴۳۶.

۶ - غرر الحکم، ج ۲، ص ۴۲۱.

۷ - بحار، ج ۷۴، ص ۱۷۹.

( قبر یا آخرت ) را بشناسد و آنرا اصلاح نماید، و بداند که بشتاب از دنیا می‌کوچد و توشه برای سفر آخرت برگیرد.

« قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): إِنَّ أَحَبَّ عِبَادَ إِلَى اللَّهِ مَنْ حَبَّبَ إِلَيْهِ الْمَعْرُوفَ وَ حَبَّبَ إِلَيْهِ فِعَالَهُ.

» رسول اکرم (ص) فرمودند: مسلماً محبوب‌ترین بندگان در پیشگاه خدا کسی است که: خدا نیکوکاری و بخشش را محبوب او ساخته و میل انجام دادن آنرا در دلش انداخته باشد.<sup>(۱)</sup>

« قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): أَسْعَدُ النَّاسِ مَنْ تَرَكَ لَذَّةً فَإِنَّهُ لِلذَّةِ بَاقِيَةٌ. <sup>(۲)</sup>

» امیر المؤمنین (ع) فرمود: نیک‌بخت‌ترین مردم کسی است که لذت فانی دنیا را برای لذت باقی آخرت ترک کند.

« قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): أَحَزَمُ النَّاسِ مَنْ كَانَ الصَّبْرُ وَ التَّطَرُّ فِي الْعَوَاقِبِ شِعَارَهُ وَ دِتَارُهُ. <sup>(۳)</sup>

» امیر المؤمنین (ع) فرمود: دور اندیش‌ترین مردم کسی است که: صبر کردن و اندیشیدن به پایان امور شعار و برنامه او باشد.

« قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): أَفْضَلُ نِسَاءٍ أُمْتِي أَصْبَحَتْ وَجْهًا وَ أَقْلَهُنَّ مَهْرًا <sup>(۴)</sup>

» رسول اکرم (ص) فرمود: برترین زنان امتم آن زن است که زیارو و کم مهر باشد.

« قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): أَفْضَلُ الْخَلْقِ أَقْضَاهُمْ وَ أَحَبُّهُمْ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَقُولُهُمُ لِلصَّدَقِ <sup>(۵)</sup>.

» امیر المؤمنین (ع) فرمود: با فضیلت‌ترین خلق کسی است که بهترین داوری را می‌کند و دوست داشتنی‌ترین شان، راستگو‌ترین آنان است.

« قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): خَيْرُ الْأُمَرَاءِ مَنْ كَانَ عَلَى نَفْسِهِ أَمِيرًا <sup>(۶)</sup>

» امیر المؤمنین (ع) فرمود: بهترین فرمانروایان کسی است که بر نفس خود فرمان دهد.

« عَنْ النَّبِيِّ (ص): إِنَّ أَكْمَلَ الْمُؤْمِنِينَ إِيْمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا وَ خَيْرُهُمْ لِسَانَهُ <sup>(۷)</sup>

۱ - نهج الفصاحه، ص ۱۱۵.

۲ - غرر الحکم، ج ۲، ص ۴۴۷.

۳ - غرر الحکم، ج ۲ ص ۴۵۵.

۴ - کنز العمال، ج ۱۶، ص ۲۹۷ و فروع کافی، ج ۵، ص ۳۲۴۲.

۵ - غرر الحکم، ج ۲، ص ۴۶۷.

۶ - غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۹۰.

۷ - سفینه، ج ۲، ص ۵۸۶.

« رسول اکرم (ص) فرمود: همانا ایمان آن کس کاملتر است که خُلق و خویش با زنان بهتر باشد. »  
 \* قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): إِنَّ أَفْضَلَ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ مَنْ أَحْيَا عَقْلَهُ وَ أَمَاتَ شَهْوَتَهُ وَ اتَّعَبَ نَفْسَهُ  
 لِصَلَاحِ آخِرَتِهِ<sup>(۱)</sup>.

« امیر المؤمنین (ع) فرمود: همانا برترین مردم در پیشگاه خدا کسی است که عقل خویشتن را  
 زنده سازد و شهوتش را بمیراند و وجود خود را برای صلاح آخرتش به تعب و رنج در افکند. »

\* عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: أَوْعِ النَّاسِ مَنْ وَقَفَ عِنْدَ الشُّبْهَةِ؛

أَعْبَدُ النَّاسِ مَنْ أَقَامَ الْفَرَائِضَ؛

أَزْهَدُ النَّاسِ مَنْ تَرَكَ الْحَرَامَ؛

أَشَدُّ النَّاسِ إِجْتِهَاداً مَنْ تَرَكَ الذُّنُوبَ.<sup>(۲)</sup>

« امام صادق (ع) فرمود: پارساترین مردم کسی است که بهنگام شبهه باز ایستد؛

و عابدترین مردم آنکس باشد که واجبات را برپای دارد؛

زاهدترین مردم کسی است که ترک حرام گوید؛

و کوشاترین مردم کسی است که گناهان را وانهد. »

\* قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): إِنَّ خَيْرَ عِبَادِ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْمُؤْفُونَ الْمُطِيعُونَ<sup>(۳)</sup>.

« رسول اکرم (ص) فرمود: همانا گزیدگان از بندگان خدا در روز قیامت وفا کنندگان بوعده و

پاکیزگان می‌باشند. »

\* قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): أَعْقَلُ النَّاسِ مَنْ ذَلَّ لِلْحَقِّ فَأَعْطَاهُ مِنْ نَفْسِهِ وَ عَزَّ بِالْحَقِّ فَلَمْ يَحْنِ عَنْ إِقَامَتِهِ

وَ حُسْنِ الْعَمَلِ بِهِ.

« امیر المؤمنین (ع) فرمود: عاقل‌ترین مردم کسی است که: برای حق ذلت پذیرد، و در راه حق

خود را فدا کند، و بوسیله حق عزت جوید، و در اقامه حق سستی نوردد، و به رضای حق

نیکوکاری کند.<sup>(۴)</sup> »

۱ - جامع احادیث شیعه، ج ۱۳، ص ۲۹۹.

۲ - بحار، ج ۶۷، ص ۳۰۵.

۳ - کنز العمال، ج ۳، ص ۳۴۹.

۴ - ناسخ التواریخ، ج ۶، ص ۳۷.

عَنِ النَّبِيِّ (ص): قَالَ الْكَيْسُ مَنْ دَانَ نَفْسَهُ، وَ عَمِلَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ وَ الْعَاجِزُ مَنْ اتَّبَعَ نَفْسَهُ هَوَاهَا وَ تَمَنَّى عَلَى اللَّهِ الْأَمَانِي.

« از رسول اکرم (ص) مروی است که فرمود: شخص تیزهوش کسی است که نفس خود را پست کند و برای پس از مرگ بکوشد و ناتوان کسی است که تابع هوای نفس بوده و از خداوند عفو و رحمت را آرزو می کند»<sup>(۱)</sup>

\* قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): أَفْضَلُ النَّاسِ عَقْلاً أَحْسَنُهُمْ تَقْدِيرًا لِمَعَاشِهِ وَ أَشَدَّهُمْ إِهْتِمَامًا بِاصْلَاحِ مَعَادِهِ<sup>(۲)</sup>

« امیر المؤمنین (ع) فرمود: خرد و عقل آنکس از همه برتر است که در تقدیر امر معاش خود از همه بهتر باشد و برای صلاح معاد بیشتر از دیگران همت به خرج دهد.»

\* قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): أَحْسَنُ الْمُلُوكِ حَالاً مَنْ حَسَّنَ عَيْشَ النَّاسِ فِي عَيْشِهِ وَ عَمَّ رِعْيَتَهُ بِعَدْلِهِ<sup>(۳)</sup>.

« امیر المؤمنین (ع) فرمود: بهترین پادشاهان کسی است که زندگانی مردم در حکومت وی خوش بگذرد و عدلش به همه افراد و رعیت برسد.»

\* قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): أَقْرَبُ النَّاسِ مِنْ دَرَجَةِ النَّبُوَّةِ أَهْلُ الْعِلْمِ وَ الْجِهَادِ؛ أَمَّا أَهْلُ الْعِلْمِ فَدَلُّوا النَّاسَ عَلَى مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّسُلُ؛ وَ أَمَّا أَهْلُ الْجِهَادِ فَجَاهِدُوا بِأَسْيَافِهِمْ عَلَى مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّسُلُ<sup>(۴)</sup>.

« رسول اکرم (ص) فرمود: نزدیک ترین مردم به درجه پیغمبری دانشمندان و مجاهدان هستند؛ « چرا که » دانشمندان مردم را بدانچه پیغمبران آورده اند رهبری می کنند و جهادگران با شمشیرهای خود برای استواری و اقامه دین خدا پیکار می کنند.»

\* قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): أَوْلَى النَّاسِ بِالْكَرَمِ مَنْ عُرِفَتْ بِهِ الْكِرَامِ.

« امیر المؤمنین (ع) فرمود: شایسته ترین مردم به کرم و بزرگواری کسی است که بزرگواران بواسطه او شناخته شوند»<sup>(۵)</sup>.

۱- ریاض الصالحین، ص ۴۵.

۲- غرر الحکم، ج ۲، ص ۲۷۲.

۳- غرر الحکم، ج ۲، ص ۴۵۱.

۴- المهجة البيضاء، ج ۱، ص ۱۴.

۵- نهج البلاغه، قصار الحکم، ش ۴۳۶.

« زَوَىٰ عَنِ النَّبِيِّ (ص): أَنَّهُ قَالَ: أَوْعُ النَّاسِ مَنْ تَرَكَ الْمِرَاءَ وَ إِنْ كَانَ مُحِقًّا <sup>(۱)</sup> .

» از رسول اکرم (ص) روایت شده که فرمود: پارساترین مردم کسی است که اگر چه ذیحق باشد، پرخاش را وانهد.»

« قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): أَوْلَى النَّاسِ بِالْكَرَمِ مَنْ عَوَّقَتْ فِيهِ الْكَرَامُ <sup>(۲)</sup>

» امیر المؤمنین (ع) فرمود: اولی و سزاوارترین مردم به کرم کسی است که بزرگواری در ذات او ریشه دوانیده باشد.»

« قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): أَعْظَمُ النَّاسِ هَمًّا الْمُؤْمِنُ الَّذِي يَهْمُ بِأَمْرِ دُنْيَاهُ وَ أَمْرِ آخِرَتِهِ <sup>(۳)</sup> .

» رسول اکرم (ص) فرمود: بزرگترین مردم از حیث همت آن مؤمنی است که به امر دنیا و آخرتش همت گمارد.»

« قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): أَكْبَسُ الْاَكْيَاسِ مَنْ مَقَّتْ دُنْيَاهُ وَ قَطَعَ مِنْهَا أَمَلَهُ وَ مَنَاهُ وَ صَرَفَ عَنْهَا طَمَعَهُ وَ رَجَاءً <sup>(۴)</sup> .

» امیر المؤمنین (ع) فرمود: تیزهوش‌ترین هوشیاران کسی است که دنیا را دشمن دارد و آرزوی خویش از آن قطع کند و طمع و امید از آن ببرد.»

« قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): أَوْعُ النَّاسِ أَنْزَهُهُمْ عَنِ الْمَطَالِبِ <sup>(۵)</sup> .

» امیر المؤمنین (ع) فرمود: پارساترین مردم پاکیزه‌ترین ایشان است از طلبیدنها.»

« قِيلَ لِلْبَاقِرِ (ع): مَنْ أَعْظَمُ النَّاسِ قَدْرًا؟ قَالَ: مَنْ لَمْ يَرَىٰ لِدُنْيَا لِنَفْسِهِ قَدْرًا <sup>(۶)</sup> .

» از امام باقر (ع) پرسیدند: در میان مردم چه کسی قدر و منزلتش بزرگ‌تر است؟ فرمود: آنکس که دنیا را برای خودش قدر و منزلت نداند.»

۱ - بحار، ج ۲، ص ۱۲۷.

۲ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۴۴۲.

۳ - سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۷۲۵.

۴ - غرر الحکم، ج ۲، ص ۲۵۶.

۵ - غرر الحکم، ج ۲، ص ۴۸۴.

۶ - بحار، ج ۷۵، ص ۱۸۸.



❖ قِيلَ لِحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (ع): مَنْ أَعْظَمُ النَّاسِ قَدْرًا؟ قَالَ: مَنْ لَمْ يُيَالِ الدُّنْيَا فِي آيِدِي مَنْ كَانَتْ.

« به حضرت امام حسین (ع) گفته شد: چه کسی از همه مردم بلند منزلت‌تر است؟ فرمود: کسی که باک ندارد و بی توجه است از اینکه: دنیا و دارائی دنیا در دست چه کسی می‌باشد»<sup>(۱)</sup>

❖ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): خَيْرُ النَّاسِ مَنْ أَخْرَجَ الْحِرْصَ مِنْ قَلْبِهِ وَ عَصَى هَوَاهُ<sup>(۲)</sup>.

« امیر المؤمنین (ع) فرمود: بهترین مردم کسی است که حرص و آز را از قلبش بیرون و با هوای خویش نافرمانی کند.»

❖ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): مَنْ أَحَبَّ النَّاسَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى؟ قَالَ: أَنْفَعُ النَّاسِ لِلنَّاسِ.

« از امام صادق (ع) مروی است که فرمود: از رسول اکرم (ص) پرسیدند: محبوب‌ترین مردم در پیشگاه خدای تعالی کیست؟ فرمود: آنکس که بیشتر به مردم سود رساند.»<sup>(۳)</sup>

❖ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): أَحَبُّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ أَنْفَعُهُمْ لِعِبَادِهِ.

« رسول اکرم (ص) فرمود: محبوب‌ترین بندگان در پیشگاه خدا کسی است که بیشتر سود به بندگانش برساند.»<sup>(۴)</sup>

❖ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع): أَوْعَى النَّاسِ مَنْ وَقَفَ عِنْدَ الشُّبْهَةِ<sup>(۵)</sup>.

« امام صادق (ع) فرمود: پارساترین مردم کسی است که در کنار مشبهات توقف کند.»

❖ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): أَفْضَلُ الْمُلُوكِ أَعْنَهُمْ نَفْسًا<sup>(۶)</sup>.

« امیر المؤمنین (ع) فرمود: برترین پادشاهان کسی است که نفسش از دیگران عقیف‌تر باشد.»

❖ قَالَ النَّبِيُّ (ص): أَفْضَلُكُمْ إِيْمَانًا أَفْضَلُكُمْ مَعْرِفَةً<sup>(۷)</sup>.

« نبی گرامی اسلام (ص) فرمود: آنکس که معرفتش برتر است، ایمانش بیشتر می‌باشد.»

۱ - مجموعه ورام، ج ۲، ص ۲۹.

۲ - غرر الحکم، ج ۳، ص ۴۳۵.

۳ - وسایل الشیعه، ج ۶، ص ۵۶۲.

۴ - نهج الفصاحه، ص ۱۵.

۵ - مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۱۹۰.

۶ - غرر الحکم، ج ۲، ص ۴۰۰.

۷ - بحار، ج ۳، ص ۱۴.

« سُبُلُ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع): اَيُّ النَّاسِ اَكْبَسُ؟ قَالَ: مَنْ اَبْصَرَ رُشْدَهُ مِنْ عَيْهِ فَمَالَ اِلَى رُشْدِهِ <sup>(۱)</sup>. »

« امير المؤمنين (ع) را پرسیدند: کدام کس از مردم زیرک‌تر است؟ فرمود: کسی که رشد خود را از گمراهی باز شناسد و میل به سوی رشد کند. »

« عَنْ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: اَحَقُّ النَّاسِ بِالنِّعَمِ اَشْكُرُهُمْ لَهَا وَ نِعْمَةً لَا تُشْكُرُ كَحَطِيئَةٍ لَا تَغْفَرُ <sup>(۲)</sup>. »

« رسول اکرم (ص) فرمود: آنکس از مردم سزاوارتر به برخورداری از نعمت است که بیشتر سپاس و شکر نعمتی که دارد کند؛ و نعمتی که سپاس و شکر آن ادا نشود، مانند گناهی است که آمرزیده نشود. »

« قَالَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): لَا قُوَّةَ اَقْوَى مِنْ قُوَّةِ عَلَى نَفْسِهِ <sup>(۳)</sup>. »

« امير المؤمنين (ع) فرمود: هیچ نیرومندی قویتر از آن کس نیست که بر نفس خویش پیروز و مسلط گردد. »

« قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): خَيْرُ النَّاسِ مَنْ نَفَعَ وَ وَصَلَ وَ اَعَانَ <sup>(۴)</sup>. »

« رسول اکرم (ص) فرمود: بهترین مردم کسی است که سود رساند و پیوند کند و کمک دهد. »

« قَالَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): اَجَلُ الْمُلُوكِ مَنْ مَلَكَ نَفْسَهُ وَ بَسَطَ الْعَدْلَ <sup>(۵)</sup>. »

« امير المؤمنين (ع) فرمود: برترین پادشاه کسی است که خویشتن‌دار باشد و بساط عدل و داد را بگستراند. »

« قَالَ الصَّادِقُ (ع): اِنَّ اَعْلَمَ النَّاسِ بِاللَّهِ اَخْوَفُهُمْ لِلَّهِ، وَ اَخْوَفُهُمْ لَهُ اَعْلَمُهُمْ بِهِ، وَ اَعْلَمُهُمْ بِهِ اَزْهَلُهُمْ فِيهَا <sup>(۶)</sup>. »

« امام صادق (ع) فرمود: همانا داناترین مردم بخدا خائف‌ترین کس از خداست و خوف‌ناک‌ترین کس از خدا داناترین کس بخدا می‌باشد و آنکه داناتر بخداست بی‌رغبت‌ترین کس به دنیا است. »

۱ - بحار، ج ۷۴، ص ۳۷۹.

۲ - مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۹۹.

۳ - غرر الحکم، ج ۶، ص ۴۳۶.

۴ - ملینة البلاغ، ج ۲، ص ۴۹۲.

۵ - غرر الحکم، ج ۲، ص ۴۳۹.

۶ - بحار، ج ۷۵، ص ۱۹۳.

❖ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): أَقْوَى النَّاسِ إِيْمَانًا أَكْثَرُهُمْ تَوَكُّلاً عَلَى اللَّهِ<sup>(۱)</sup>

« امیر المؤمنین (ع) فرمود: ایمان آنکس از همه قویتر است که بیشترین توکل را بر خدا کند.»

❖ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): اعْظَمُ النَّاسِ رِفْعَةً مَنْ وَضَعَ نَفْسَهُ.<sup>(۲)</sup>

« امیر المؤمنین (ع) فرمود: سر بلندترین مردم کسی است که خود را پست کند.»

❖ سَأَلَ النَّبِيَّ (ص): أَيُّ الْمُؤْمِنِ أَكْبَرُ؟ قَالَ: أَكْثَرُهُمْ ذِكْرًا لِلْمَوْتِ وَ أَشَدُّهُمْ لَهُ إِسْتِعْدَاداً<sup>(۳)</sup>.

« از رسول اکرم (ص) پرسیدند: زیر کترین مؤمنان کیست؟ فرمود: آنکه بیشتر یاد مردن کند و سخت‌تر آمادگی برای مرگ داشته باشد.»

❖ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): أَحَبُّكُمْ إِلَى اللَّهِ أَكْثَرُكُمْ لَهُ ذِكْرًا وَ أَكْرَمُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتِّقَاكُمْ وَ أَنْجَاكُمْ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ أَشَدُّكُمْ لَهُ خَوْفاً<sup>(۴)</sup>.

« امیر المؤمنین (ع) فرمود: محبوبترین شما در پیشگاه خدا کسی است که بیشتر به یاد خدا باشد و گرامی‌ترین شما در نزد خدا پرهیزگارترین شما است؛ و آنکس از عذاب خدا به نجات نزدیکتر است که از خدا بیشتر بترسد.»

❖ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (ع): إِنَّ أَعْظَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَمَلًا أَعْظَمَكُمْ فِيْمَا عِنْدَ اللَّهِ رَغْبَةً<sup>(۵)</sup>.

« امام سجاد علی بن الحسین (ع) فرمود: همانا عمل کسی از شما در نزد خدا بزرگتر است که رغبت و میلش به آن پاداشی که در پیشگاه خدا دارد بزرگتر باشد.»

❖ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): أَحَزَمُ النَّاسِ رَأْيًا مَنْ أَنْجَزَ وَعْدَهُ وَ لَمْ يُؤَخِّرْ عَمَلٍ يَوْمَهُ لَعْدِهِ<sup>(۶)</sup>.

« امیر المؤمنین (ع) فرمود: دور اندیش‌ترین مردم را حیث رأی آنکس است که بوعده وفا کند و عمل روزش را تأخیر نیاندازد برای روز دیگر.»

❖ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): أَعْقَلُ الْمُلُوكِ مَنْ سَاسَ نَفْسَهُ لِلرَّعِيَّةِ بِمَا يَسْقُطُ عَنْهُ حُجَّتُهَا وَ سَاسَ الرَّعِيَّةَ

۱ - غرر الحکم، ج ۱، ص ۱۹۲.

۲ - غرر الحکم، ج ۲، ص ۴۳۴.

۳ - بحار، ج ۶۷، ص ۲۶۷.

۴ - جامع احادیث الشیعه، ج ۱۴، ص ۲۲۵.

۵ - بحار، ج ۷۵، ص ۱۳۶.

۶ - المعجم المفهرس لالفاظ غرر، ج ۳، ص ۳۱۲۲.

بِمَا تَثَبُّتُ بِهِ حُجَّتُهُ عَلَيْهَا<sup>(۱)</sup>

« امیر المؤمنین (ع) فرمود: عاقل‌ترین پادشاهان کسی است که آنچنان خود را برای رعیت نگهداری کند که راه حجت و بهانه رعیت را از خود ساقط سازد و بطوری رعیت را نگهدارد که حجت خود را بر آنان ثابت نماید. (طوری بر رعیت حکومت کند که ملت نتواند بر او خرده گیرد و کردارش حاکی از لیاقت و کاردانش باشد که رعیت با طوع و رغبت فرمانش را بپذیرد.)

« قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): أَحَبُّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ أَنْفَعُهُمْ لِعِبَادِهِ وَ أَقْوَمُهُمْ بِحَقِّهِ الَّذِينَ يُحِبُّونَ إِلَهُهُمْ الْمَعْرُوفُ وَ فِعَالُهُ<sup>(۲)</sup> .

« رسول اکرم (ص) فرمود: محبوب‌ترین بنده در پیشگاه خدای جلّ جلاله کسی است که به بندگان خدا بیشتر سود رساند و در جهت حق پایدارتر باشد، کسانی که کار معروف و نیکوکاران در نزد ایشان محبوب باشد.»

« عَنْ النَّبِيِّ (ص): اتَّقَى النَّاسَ مَنْ قَالَ الْحَقَّ فِيمَا لَهُ وَ عَلَيْهِ<sup>(۳)</sup> .

« رسول خدا (ص) فرمود: پرهیزگارترین مردم کسی است که در سود و زیان خود حق بگوید.»

« عَنْ الصَّادِقِ (ع) أَنَّهُ قَالَ فِي حَدِيثٍ: ... إِلَى أَنْ قَالَ: إِنَّ أَعْلَمَ النَّاسِ بِاللَّهِ أَخَوْفُهُمْ مِنْهُ وَ...<sup>(۴)</sup> .

« امام صادق (ع) در ضمن حدیثی فرمود: ... همانا داناترین مردم بخدا کسی است که از همه کس بیشتر خدا ترس باشد.»

« قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): أَفْضَلُ النَّاسِ فِي الدُّنْيَا الْأَسْخِيَاءُ وَ فِي الْآخِرَةِ الْأَتْقِيَاءُ<sup>(۵)</sup> .

« امیر المؤمنین (ع) فرمود: نیکوترین مردم در دنیا سخاوتمندان و در آخرت پرهیزگاران می‌باشند.»

« قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): خَيْرُ الْعِبَادِ عِنْدَ اللَّهِ أَكْثَرُهُمْ تَوَكُّلاً عَلَيْهِ وَ تَسْلِيماً إِلَيْهِ<sup>(۶)</sup> .

۱ - غرر الحکم، ج ۳، ص ۴۷۵.

۲ - بحار، ج ۷۴، ص ۱۵۲.

۳ - بحار، ج ۶۷، ص ۲۸۸ و تفسیر صافی ص ۴۶۵.

۴ - جامع احادیث الشیعه، ج ۴، ص ۱۶۱.

۵ - المعجم المفهرس لالفاظ غرر، ج ۳ ص ۲۱۵۳.

۶ - مجموعه ورام، ج ۲ ص ۱۲۳.

« رسول خدا (ص) فرمود: بهترین بندگان در پیشگاه خدا کسی است که بیشتر بر خدا توکل کند و بفرمان او گردن نهد.»

❖ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): أَكْبَسَ الْكَيْسِيُّنَ مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ وَ عَمِلَ بِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ ...<sup>(۱)</sup>.

« رسول اکرم (ص) فرمود: تیزهوش‌ترین هوشیاران کسی است که حساب نفس کند و برای پس از مرگ بکوشد و...»

❖ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): أَعْدَلُ النَّاسِ مَنْ أَنْصَفَ عَنْ قُوَّةٍ وَ أَعْظَمُهُمْ حِلْمًا مَنْ حَلَمَ عَنْ قُدْرَةٍ<sup>(۲)</sup>.

« امیر المؤمنین (ع) فرمود: عادل‌ترین مردم کسی است که بهنگام قوت و نیرو انصاف دهد و بردبارترین انسان آنکس است که در موقع قدرت بردباری ورزد.»

❖ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): لِيَكُنْ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَيْكَ الْمُشْفِقُ النَّاصِحُ<sup>(۳)</sup>.

« امیر المؤمنین (ع) فرمود: باید محبوب‌ترین مردم به نزد تو کسی باشد که به تو مهربان و خیرخواه است.»

❖ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): خَيْرُ النَّاسِ رَجُلٌ حَسِبَ نَفْسَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُجَاهِدُ أَعْدَاءَهُ يَلْتَمِسُ الْمَوْتَ أَوْ الْقَتْلَ فِي مَصَافِهِ<sup>(۴)</sup>.

« رسول اکرم (ص) فرمود: بهترین مردم کسی است که نفس خویش را در راه خدا محبوس دارد، با دشمنان او بجنگد و جهاد نماید به التماس اینکه در میدان جنگ و مصاف بمیرد.»

❖ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): إِنَّ أَنْصَحَ النَّاسِ أَنْصَحُهُمْ لِنَفْسِهِ وَ أَطْوَعُهُمْ لِرَبِّهِ<sup>(۵)</sup>.

« امیر المؤمنین (ع) فرمود: خیرخواه‌ترین مردم کسی است که خیرخواه خود و فرمانبردارترین کس، به پروردگارش باشد.»

❖ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): أَعْلَمُ النَّاسِ مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَى عِلْمِهِ؛ وَ أَشَجَعَ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ؛ وَ

۱- بحار، ج ۸۹، ص ۲۵۰.

۲- غرر الحکم، ج ۲، ص ۴۴۷.

۳- غرر الحکم، ج ۵، ص ۵۱.

۴- مستدرک، ج ۱۱، ص ۲۵۹.

۵- غرر الحکم، ج ۲، ص ۵۳۱.

أَكْثَرُ النَّاسِ قِيَمَةً أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا<sup>(۱)</sup>.

« رسول اکرم (ص) فرمود: داناترین مردم کسی است که دانش مردم را با دانش خود جمع کند؛ شجاع‌ترین مردم آنکس است که بر هوای نفس خویش غالب آید؛ و هر که عملش بیشتر باشد قیمت و ارزشش بیشتر است».

❖ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): ... إِنَّ أَنْصَحَ النَّاسِ لِنَفْسِهِ أَطْوَعُهُمْ لِرَبِّهِ وَ أَعَشَّهُمْ لِنَفْسِهِ أَعْصَاهُمْ لَهُ.

« امیر المؤمنین (ع) فرمود: خیر خواه‌ترین فرد به خویشتن، فرمانبردارترین کس به پروردگار خویش است؛ و حيله‌ورزترین کس به خود، عصیان کننده بر او ( پروردگار خویش) است».

❖ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): أَفْضَلُكُمْ مَنْزِلَةً عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى أَطْوَلُكُمْ جُوعًا وَ تَفَكُّرًا وَ ...

« رسول اکرم (ص) فرمود: آنکس از شما در پیشگاه خدای تعالی منزلت و جایگاه برتر دارد که گرسنگی و تفکر را بیشتر تحمل کند».<sup>(۲)</sup>

❖ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): أَشْفَقُ النَّاسَ عَلَيْكَ أَعُوْنُهُمْ لَكَ عَلَى صَلَاحِ نَفْسِكَ وَ أَنْصَحُهُمْ لَكَ فِي دِينِكَ<sup>(۳)</sup>.

« امیر المؤمنین (ع) فرمود: مهربان‌ترین مردم بر تو کسی است که در صلاح کارت بیشتر به تو کمک دهد و در امر دینت بیشتر خواه تو باشد».

۱ - بحار، ج ۷۴، ص ۱۱۲.

۲ - مجموعه ورام، ص ۸۱.

۳ - غرر الحکم، ج ۲، ص ۲۳۵.

## عواملِ هلاک و تلاشی

همانطور که گفته آمد، برای آشنائی با گوهر، مؤلفه‌ها و جهتِ تمدنِ معنیدار، می‌توان از طرق متعددی وارد تحقیق و ارزیابی شده و آنرا از پهلوه‌ای مختلف و در رابطه با زمینه‌های متنوع مورد بررسی و تحلیل و ارزیابی قرار داد.

یکی از این روشها و زمینه‌ها، بررسی علل و عواملِ هلاکِ کننده و متلاشی سازنده اقوام و تبارها است. شناخت این عوامل و زمینه‌ها، هم می‌تواند ما را در شناخت دنیای غرب یاری رسانیده و در زمینه آنچه بر فن‌سالاری امروز حاکم بوده و جهت و هویت راستین آنرا روشن و معین سازد و... یاری کند؛ هم کلید زمینه‌ها و عوامل شکوفائی حیات فردی و جمعی را به چنگ ما اندازد.

بر مبنای برداشت و باورِ ما، طرح تبیین علل انحطاط و انقراض تمدن‌ها مؤید آنست که: تقرر و تداوم «تمدن معنیدار» بطور ضروری وابسته به زمینه‌ها، مقوله‌ها و عوامل متقابل می‌باشند. به طور مثال، اگر قرآن «تکذیب حق و آیات الهی» را یکی از عوامل سقوط و تلاشیِ تمدن‌ها می‌شمارد، به طور ضروری، تأیید حق و تسلیم بودنِ مخلصانه به آیات الهی، قوام‌بخش تمدن خواهد بود. قرآن مجید ضمن ابلاغ کارنامه بعضی از پیام‌آوران که در گردنه‌های شاخص و ممتاز تاریخی قرار گرفته بوده‌اند، اقوام و مللی را گزارش نموده است که مثلاً:

\* قدرتمند و پر جمعیت بوده‌اند؛ آنهم گاهی تا بدان حد که: خودشان هم این ادعا را

داشته‌اند!

\* امکانات رفاهی و نظامی قابل توجهی داشته‌اند؛

\* دنیا مدار و هوسباره بوده، در لذتها می‌لولیده‌اند؛

\* دعوت پیغمبران و... نمی‌شنیده و اهمیت نمی‌داده‌اند؛

\* از مغالطه کاری و جدل‌پیشگی استفاده می‌کرده‌اند؛

\* ارزش‌گریز و ارزش‌ستیز بوده‌اند؛

\* معنویت‌ستیز و معنویت‌گریز بوده‌اند؛

\* تحقیرکننده و مسخرکننده پیام‌آوران الهی بوده‌اند و غیره.

سپس به گزارش سرانجام رقت‌بار آنها پرداخته و مثلاً گفته است:

﴿ وَ كَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيِّ فِي الْأَوَّلِينَ \* وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ \* فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا وَ مَضَىٰ مَثَلُ الْأَوَّلِينَ \* ﴾ زخرف ۶-۸

« چه بسا پیامبرانی که در ( میان ) گذشتگان روانه کردیم \* و هیچ پیامبری به سوی ایشان نیامد، مگر اینکه او را به ریشخند می‌گرفتند \* و نیرومندتر از آنان را به هلاکت رسانیدیم و سنت پیشینیان تکرار شد \* »

﴿ وَ إِذَا تَنَالَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَ أَحْسَنُ نَدِيًّا \* وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَاً وَ رَبِّيَا \* مَرِيَمَ ۷۳ وَ ۷۴ .﴾

« و چون آیات روشن ما بر آنها خوانده شود، کسانی که کفر ورزیده‌اند به آنان که ایمان آورده‌اند می‌گویند: « کدام یک از [ ما ] دو گروه جایگاهش بهتر و محفلش آراسته‌تر است؟ » \* و چه بسیار نسلها را پیش از آنان نابود کردیم، که اثاثی بهتر و ظاهری فریادتر داشتند \* »

﴿ وَ مَا تُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ يُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَ مَا أَنْزِلُوا هُزُؤًا \* ﴾

... وَ تِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَ جَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا \* كهف ۵۶ و ۵۹

« و پیامبران ( خود ) را جز بشارت دهنده و بیم‌رسان گسیل نمی‌داریم، و کسانی که کافر شده‌اند، به باطل مجادله می‌کنند تا به وسیله آن، حق را پایمال گردانند، و نشانه‌های من و آنچه را [ بدان ] بیم داده شده‌اند به ریشخند گرفتند \* »

... و ( مردم ) آن شهرها چون بیدادگری کردند، هلاکشان کردیم، و برای هلاکشان موعودی مقرر داشتیم \* ».

در سوره مبارکه دخان، در رابطه با قوم فرعون دارد که:



وَلَقَدْ قَتَلْنَا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَ جَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ \* أَنْ أَذُوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ \* وَ أَنْ لَا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ \* وَ إِنِّي عَذْتُ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ \* وَ إِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي فَاعْتَرِلُونِ \* فَدَعَا رَبَّهُ أَنْ هُوَلَاءِ قَوْمٌ مُجْرِمُونَ \* فَأَسْرَ بَعْبَادِي لَيْلًا إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ \* وَ أَتْرَكَ الْبَحْرَ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّعْرِفُونَ \* كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ \* وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ \* وَ نَعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَكَاهِنَ

... أَهْمُ خَيْرٌ أَمْ قَوْمٌ تُبْعِ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ \* دخان ۱۷ تا ۲۷ و آیه ۳۷.

«و به یقین، پیش از آن قوم فرعون را یازمودیم، و پیامبری بزرگوار برایشان آمد \* که [به آنان گفت] بندگان خدا را به من بسپارید، زیرا که من شما را فرستاده‌ای امینم. \* و بر خدا برتری مجوید که من برای شما حجتی آشکار آورده‌ام. \* من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می‌برم از اینکه مرا سنگباران کنید. \* و اگر به من ایمان نمی‌آوردید، پس، از من کناره گیرید. \* پس پروردگار خود را خواند که: «اینها مردمی گناهکارند». \* [فرمود:] بندگانم را شبانه بپر، زیرا شما مورد تعقیب واقع خواهید شد \* و دریا را هنگامی که آرام است پشت سر بگذار، که آنها سپاهی غرق شدنی اند. \* [وہ!] چه باغها و چشمه‌سارانی [که آنها بعد از خود] بر جای نهادند. \* و کشتزارها و جایگاه‌های نیکو \* و نعمتی که از آن برخوردار بودند \*.

آیا ایشان بهترند یا قوم «تبع» و کسانی که پیش از آنها بودند؟ آنها را هلاک کردیم، زیرا که گنهکار بودند \*.

نویسنده کتاب «طلوع و غروب تمدنها» را در این رابطه ویژه سخنی است خلاصه که به ذکر خود می‌ارزد:

«... در یک بررسی دیگر مشاهده می‌شود که اقوام و تمدنهای مختلف از راههای گوناگون به پروردگار خالق، عصیان ورزیده‌اند ولی هر قوم در یک یا چند گناه از دیگران پیشی گرفته و در آن اصرار داشته‌اند که قرآن همان گناه و یا گناهان را به عنوان اصلی انحطاط آنها ذکر می‌کند:

قوم نوح در اثر طغیان کوردلی و تقلید کورکورانه (عمین)،

قوم هود به علت بت پرستی و انحراف در عقیده و تکذیب آیات الهی (مکذبین)،

قوم ثمود در نتیجه نافرمانی، فاصله طبقاتی، تکبر، فساد و استعمار (مفسدین)،

قوم لوط به علت شهوت رانی و انحراف جنسی (مصرفین)،

قوم مدین در اثر سه عامل وابسته و شرک، فساد و کم فروشی (خاسرین)،

قوم فرعون در اثر تبعیضات نژادی و استعمار ملت ضعیف (مستکبرین)،  
 قوم بنی اسرائیل به علت نقض عهد و میثاق الهی (مغضوبین)،  
 قوم بنی اسرائیل جدید در اثر سلب توجه از مفاهیم دین و کتاب آسمانی و روی آوردن به  
 ظواهر دنیای مادی (ضالین).<sup>(۱)</sup>

با در نظر گرفتن آنچه آمد، ما نیز خواهیم کوشید تا ضمن گزارش بسیار مختصر ولی بین  
 کارنامه چند دوره بسیار مهم، عوامل هلاک و تلاشی را از دیدگاه قرآن روشن نموده و در پایان،  
 نگاهی اجمالی - بسیار اجمالی - هم به روایات مربوط به این مقوله بیندازیم.  
 آنچه قبل از پرداختن به مطلب تذکرش را بی فائده نمی‌پنداریم اینست که قرآن، علل و زمینه‌های  
 انقراض و هلاک را در هر دوره‌ئی امری ابلاغ نموده و چنان نیست که وقتی ذکر رویدادهای  
 دوره‌ئی به میان می‌آید، همه عوامل انقراض را ردیف نماید؛ هر چند وقتی مجموع نگرش قرآن  
 مجید را در این زمینه معین و رابطه ویژه مورد تأمل قرار می‌دهیم، متوجه می‌گردیم که ریشه‌ئی‌ترین  
 عوامل هلاک و انقراض دوره‌های مهم و تمدنهای عمده را القا نموده است.

### یکم - دوره حضرت نوح (ع)

در مورد حضرت نوح (ع) و دوران حضور و رسالت آن بزرگوار، قرآن در موارد متعددی  
 یادآوریهای روشنگرانه‌ئی داشته و عمده موارد موضع گیریهای مخالفان را چند چیز گزارش و القاء  
 فرموده است که عبارتند از: تکذیب، توهین، افترا، تحقیر، فسق و نابوری به امور ربّانی.

آنچه در این رابطه ویژه قابل تأمل می‌باشد اولاً اینست که دعوت انبیاء (ع) با دلسوزی و ترغیب  
 به ایمان، آغاز و همراه می‌باشد؛ و این پرده از گوهر تمدن و سعادت واقعی انسان بر می‌گیرد؛ و ثانیاً  
 اینکه: همه جا در برابر پیام آوران الهی ملأ و کفار قرار گرفته و به مقابله می‌ایستد!

حال برای اینکه با گوشه‌ئی از نگرش‌های قرآنی آشنا شده و کام جان ما با عطر و نور کلام الهی  
 منور گردد، فقط به ذکر چند شاهد قرآنی در رابطه با دوران حضور نوح (ع) بسنده می‌داریم:

﴿ فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَ مَا نَرَاكَ أَتْبَعُكَ إِلَّا الْلدِّينَ هُمْ أَزْدَلُنَا بَادِيَ  
 الرَّأْيِ وَ مَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ ﴾ هود ۲۷

۱ - طلوع و غروب تمدنها، ص ۲۱۴؛ به نقل از علل انحطاط تمدنها از دیدگاه قرآن، ص ۲۴.

« پس، سران قومش که کافر بودند، گفتند: ما تو را جز بشری مثل خود نمی‌بینیم، و جز [ جماعتی از ] فرومایگان ما، آن هم نسنجیده، نمی‌بینیم کسی تو را پیروی کرده باشد، و شما را بر ما امتیازی نیست، بلکه شما را دروغگو می‌دانیم \* ».

﴿ قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴾ هود ۳۲

« گفتند: ای نوح، واقعاً با ما جدال کردی و بسیار [ هم ] جدال کردی، پس اگر از راستگویانی آنچه را [ از عذاب خدا ] به ما وعده می‌دهی برای ما بیاور \* ».

﴿ فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَّا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولِينَ ﴾ إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جَنَّةٌ مَثَرُ بَعْضُهُمْ بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿ ۲۴ وَ ۲۵ ﴾

« و اشراف قومش که کافر بودند گفتند: این [ مرد ] جز بشری چون شما نیست، می‌خواهد بر شما برتری جوید، و اگر خدا می‌خواست قطعاً فرشتگانی می‌فرستاد. [ ما ] در میان پدران نخستین خود، چنین [ چیزی ] نشنیده‌ایم \* او نیست جز مردی که در وی [ حال ] جنون است. پس تا چندی درباره‌اش دست نگاه دارید \* »

﴿ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴾ اعراف ۶۰

« سران قومش گفتند: واقعاً ما تو را در گمراهی آشکاری می‌بینیم \* »

﴿ فَكَذَّبُوهُ فَانْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَ أَعْرِفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ ﴾ اعراف ۶۴

« پس او را تکذیب کردند و اما او و کسانی را که با وی در کشتی بودند نجات دادیم، و کسانی را که آیات ما را دروغ پنداشتند غرق کردیم، زیرا آنان گروهی کور [ دل ] بودند \* ».

﴿ فَكَذَّبُوهُ فَجَعَلْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَ جَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَ أَعْرِفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ ﴾ یونس ۷۳

« پس او را تکذیب کردند. آنگاه وی را با کسانی که در کشتی همراه او بودند نجات دادیم و آنان را جانشین [ تبهکاران ] ساختیم، و کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند غرق کردیم. پس بنگر که فرجام بیم داده شدگان چگونه بود. \* »

﴿ وَ قَوْمُ نُوحٍ مِّنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ﴾ زاریات ۴۶

« و قوم نوح [ نیز ] پیش از آنان [ اقوام نامبرده همین گونه هلاک شدند ]، زیرا آنها مردمی

نافرمان بودند \*».

\* كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَ قَالَُوا مَجْنُونٌ وَ اِزْدَجَرٌ \* قمر ۹

« پیش از آنان، قوم نوح [ نیز ] به تکذیب پرداختند بنده ما را دروغزن خواندند و گفتند: « دیوانه‌ای است » و [ بسی ] آزار کشید \*».

از فحواى برخی از آیات یاد شده مشخصه‌های « مغالطه‌گری و تجاوز گری » نیز داشت تواند شد.

### دویم - دوره حضرت هود (ع)

قرآن مجید در رابطه با تلاشهای عزت‌بخشانه حضرت هود (ع) و برخورد خودشکنانه مردم دورانش، در چندین مورد روشنگریهای قابل تأملی دارد که ما فقط به ذکر چند مورد ویژه خواهیم پرداخت. برداشت ما از مجموع آیاتی که رؤیت نموده‌ایم این است که عمده موارد موضع‌گیریهای مردم دوران حضرت هود (ع) را: کفر، جحد، تحقیر، تکذیب، افتراء، خودمحوری، استکبار و سرکشی، توهین و پیروی کورکورانه هوس‌محورانه لذت‌محورانه تشکیل می‌داده است.

\* قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَ إِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَادِبِينَ \* اعراف ۶۶

« سران قومش که کافر بودند گفتند: در حقیقت، ما تو را در [ نوعی ] سفاهت می‌بینیم و جداً تو را از دروغگویان می‌پنداریم \*»

\* قَالَوَا أَجِئْنَا لِنُعْبُدَ اللَّهَ وَ وَحْدَهُ وَ نَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ \* اعراف ۷۰

« گفتند: آیا به سوی ما آمده‌ای که تنها خدا را پرستیم و آنچه را که پدرانمان می‌پرستیدند رها کنیم؟ اگر راست می‌گوئی، آنچه را به ما وعده می‌دهی برای ما بیاور \*»

\* فَأَنجَيْنَاهُ وَ الَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ قَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ مَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ \* اعراف ۷۲

« پس او و کسانی را که با او بودند به رحمتی از خود رهانیدیم؛ و کسانی را که آیات ما را دروغ شمردند و مؤمن نبودند ریشه کن کردیم. »

\* فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ قَالَوَا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَلُونَ \* فصلت ۱۵

« و اما عادیان، به ناحق در زمین سر برافراشتند و گفتند: « از ما نیرومندتر کیست؟ » آیا ندانستند

که آن خدائی که خلقشان کرده خود از ایشان نیرومندتر است؟ و در نتیجه آیات ما را انکار می‌کردند \*»<sup>(۱)</sup>:

« وَ عَادًا وَ ثَمُودَ وَ قَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِّنْ مَّسَاكِينِهِمْ وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ كَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ \* عنكبوت ۳۸

« و عاد و ثمود را [ نیز هلاک نمودیم. ] و قطعاً [ فرجام آنان ] از سراهایشان بر شما آشکار گردیده است، و شیطان کارهایشان را در نظرشان بیاراست و از راه بازشان داشت با آنکه [ در کار دنیا ] بینا بودند \*».

« قَالُوا يَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَ مَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَ مَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ \* إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنْني أَشْهَدُ اللَّهَ وَ أَشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ \* مِنْ دُونِهِ فَكِيدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنْظَرُونَ \* هود ۵۳-۵۵

« گفتند: ای هود، برای ما دلیل روشنی نیاوردی، و ما برای سخن تو دست از خدایان خود بر نمی‌داریم و تو را باور نداریم \* [ چیزی ] جز این نمی‌گوییم که بعضی از خدایان ما به تو آسیبی رسانده‌اند. گفت: من خدا را گواه می‌گیرم، و شاهد باشید که من از آنچه جز او شریک وی می‌گیرید بی‌زارم \* پس، همه شما در کار من نیرنگ کنید و مرا مهلت مدهید \*».

« وَ تِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ عَصَوْا رُسُلَهُ وَ اتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ \* وَ اتَّبَعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا إِنْ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا بَعْدًا لَّعَادٍ قَوْمِ هُودٍ \* هود ۵۹

« و این، [ قوم ] عاد بود که آیات پروردگارشان را انکار کردند، و فرستادگانش را نافرمانی نمودند، و به دنبال فرمان هر زورگوئی ستیزه‌جوی رفتند \* [ سرانجام ] در این دنیا و روز قیامت، لعنت بدرقه [ راه ] آنان گردید. آگاه باشید که عادیان به پروردگارشان کفر ورزیدند. هان، مرگ بر عادیان: قوم هود \*».

از آیات مربوط به قوم هود، به طور ضمنی می‌توان این گونه فهمید که برخی دیگر از ویژگیهای نگرشی - گرایشی آنان را: خردستیزی، نیرنگبازی، شرک و نوعی زیباگرایی پنداری و معناباحته تشکیل می‌داده است.

### سیم - دوره حضرت صالح (ع)

در رابطه با دوران رسالت، تلاشهای هدایت گرانه و دلسوزیهای مشفقانه حضرت صالح (ع) آیات قابل توجهی وجود دارد که ما ضمن بررسی فقط چند مورد معدود متوجه شدیم که عمده موضع گیری‌های مردم مخالف آن پیامبر بزرگوار را: کفر، فساد، حق ستیزی و سرکشی، ظلم، تکذیب حق و آیات او، استکبار، مکر، گناه، کوردلی، و هدایت ستیزی تشکیل می‌داده است که به گوشه‌هایی اشاره می‌دهیم:

«... فَادْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» اعراف ۷۴

«... پس نعمتهای خدا را یاد آورید و در زمین سر به فساد بر مدارید»

«... قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَاْفِرُونَ» فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَ عَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ إِنَّا بِمَا تَعْبُدُنَا إِن كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ» اعراف ۷۶ و ۷۷

« کسانی که استکبار می‌ورزیدند، گفتند: ما به آنچه شما بدان ایمان آورده‌اید کافریم». پس آن ماده شتر را پی کردند و از فرمان پروردگار خود سر پیچیدند و گفتند: ای صالح، اگر از پیامبرانی، آنچه را به ما وعده می‌دهی برای ما بیاور.»

«... وَ أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ فَأَخَذَتْهُمُ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» فصلت ۱۷

« و اما ثمودیان: پس آنان را راهبری کردیم [ ولی ] کوردلی را بر هدایت ترجیح دادند، سپس به [ کفر ] آنچه مرتکب می‌شدند صاعقه عذاب خفت آور آنان را فرو گرفت»

«... كَذَبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ فَقَالُوا أَبَشْرًا مِّنَّا وَاحِدًا نَّتَّبِعُهُ إِنَّا إِذَا لَفِي ضَلَالٍ وَسُعْرٍ» أَلْقَى الذِّكْرَ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌّ» قمر ۲۳ - ۲۵

« قوم ثمود هشدار دهندگان را تکذیب کردند». و گفتند: آیا تنها بشری از خودمان را پیروی کنیم؟ در این صورت، ما واقعاً در گمراهی و جنون خواهیم بود». آیا از میان ما [ وحی ] بر او القا شده است؟ [ نه ] بلکه او دروغگویی گستاخ است»

«... وَ إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ هُوَ أَنشَأَكُمْ مِّنَ الْأَرْضِ وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوَبُّوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ» قَالَوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَ إِنَّا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٌ» هود ۶۱ - ۶۲

« و به سوی ( قوم ) ثمود برادرشان صالح را [ فرستادیم ]. گفت: ای قوم من! خدا را پرستید. برای شما هیچ معبودی جز او نیست. او شما را از زمین پدید آورد و در آن شما را استقرار داد. پس از او آموزش بخواهید، آنگاه به درگاه او توبه کنید، که پروردگارم نزدیک [ و ] اجابت کننده است. گفتند: ای صالح، به راستی تو پیش از این، میان ما مایه امید بودی، آیا ما را از پرستش آنچه پدرانمان می پرستیدند باز می داری؟ و بی گمان، ما از آنچه تو ما را بدان می خوانی سخت دچار شکیم»

﴿ وَ أَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَائِمِينَ ﴾ كَانُوا لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا إِنَّ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لثَمُودَ ﴿ ۶۷ و ۶۸

« و کسانی را که ستم ورزیده بودند، آن بانگ [ مرگبار ] فرا گرفت، و در خانه‌هایشان از پا در آمدند. گویا هرگز در آن [ خانه‌ها ] نبوده‌اند. آگاه باشید که ثمودیان به پروردگارشان کفر ورزیدند. هان مرگ بر ثمود».

﴿ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنْ عِبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ ﴾ قَالَ يَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْ لَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿ قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَ بِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ ﴾ وَ كَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا يُصْلِحُونَ ﴿ قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَ أَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَ لَوْلَايَهُ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَ إِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿ وَ مَكْرُوا مَكْرًا وَ مَكْرَنَا مَكْرًا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مُكْرِهِمْ أَنَّا دَمَّرْنَاهُمْ وَقَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿ فَتِلْكَ يَبُوتُهُمْ خَاوِيَةٌ بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿ نمل ۴۵ - ۵۲

« و به راستی، به سوی ثمود، برادرشان صالح را فرستادیم که: « خدا را پرستند » پس به ناگاه آنان دو دسته متاخضم شدند. <sup>(۱)</sup> [ صالح ] گفت: ای قوم من، چرا پیش از [ جستن ] نیکی، شتابزده خواهان بدی هستید؟ چرا از خدا آموزش نمی خواهید؟ باشد که مورد رحمت قرار گیرید. گفتند: « ما به تو و هر کس که همراه توست شگون بد داریم » گفت: « سرنوشت خوب و بدتان پیش خداست، بلکه شما مردمی هستید که مورد آزمایش قرار گرفته‌اید ». و در آن شهر، نه دسته بودند که در آن سرزمین فساد می کردند و از در اصلاح در نمی آمدند. [ با هم ] گفتند: « با یکدیگر سوگند بخورید که: حتماً به [ صالح ] و کسانی که شیخون می زنیم، سپس به ولی او

خواهیم گفت: ما در محلّ قتل کسانش حاضر نبودیم، و ما قطعاً راست می‌گوییم \*». و دست به نیرنگ زدند و [ما نیز] دست به نیرنگ زدیم و خبر نداشتند \*». پس بنگر که فرجام نیرنگ‌شان چگونه بود: ما آنان و قومشان را همگی هلاک کردیم \*» و این [هم] خانه‌های خالی آنهاست به [سزای] بیدادی که کردند. قطعاً در این [کیفر] برای مردمی که می‌دانند عبرتی خواهد بود \*».

#### چهارم - دوره حضرت لوط (ع)

قرآن در رابطه با دوران حضور و رسالت لوط (ع)، آیاتی بسیار بین و روشنگر داشته و در موارد متعددی، از موضع گیریهای مخالفان و معاندان این پیامبر بزرگوار پرده بر گرفته است که بنا به آنچه ما در دسته‌نی از آیات قرائت کرده‌ایم مواردی از قبیل: جرم، اسراف، زورگوئی، تکذیب، هم‌جنس‌بازی، ظلم، فساد و حتی ستمی به چشم می‌خورند:

\* وَ لُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ \* إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ \* وَ مَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِّنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَّتَطَهَّرُونَ \*

... فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ \* اعراف ۸۰ تا ۸۲ و بخشی از آیه ۸۴

« و لوط را [فرستادیم] هنگامی که به قوم خود گفت: «آیا آن کار زشت [ی] را مرتکب می‌شوید، که هیچ کس از جهانیان در آن بر شما پیشی نگرفته است؟ شما از روی شهوت، به جای زنان با مردان در می‌آمیزید، آری، شما گروهی تجاوز کارید. \* ولی پاسخ قومش آن بود که گفتند: «آنان را از شهرتان بیرون کنید زیرا آنان کسانی‌اند که به پاکی تظاهر می‌کنند \* ... پس بین فرجام گنهکاران چسان بود \*».

\* وَ لُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ ... \* أَنْتُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَ تَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَ تَأْتُونَ فِي نَادِيَكُمُ الْمُنْكَرَ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ \* قَالَ رَبِّ انصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ \* عنکبوت، جزئی از آیه ۲۸ و آیات ۲۹ و ۳۰.

« و [یاد کن] لوط را هنگامی که به قوم خود گفت: ... آیا شما با مردها در می‌آمیزید و راه... را قطع می‌کنید و در محافل خود پلیدکاری می‌کنید؟ و [ولی] پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: «اگر راست می‌گویی عذاب خدا را برای ما بیاور \*» و [لوط] گفت: «پروردگارا، مرا بر قوم فسادکار غالب گردان \*».



### پنجم - دوره حضرت شعیب (ع)

قرآن در رابطه با دوران حضرت شعیب (ع) و گرایشهای غالب بر زندگانی مردم آن دوران - و بویژه مخالفان آن حضرت - نکاتی روشنگر، قوانین و سنتی خلاف‌نابردار و مواردی عبرت‌انگیز ابلاغ نموده است که در یک جمع‌بندی مختصری می‌توان از این قرار دانست: تکذیب، تجاهل، استکبار، خداستیزی، کفر، فساد، تحقیر، کم‌فروشی، تحریف‌کاری، آزاررسانی، و...

﴿ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا... ﴾ اعراف ۸۸

« سران قومش که تکبر می‌ورزیدند، گفتند: «ای شعیب، یا تو و کسانی را که با تو ایمان آورده‌اند، از شهر خود بیرون خواهیم کرد؛ یا به کیش ما برگردید...» ﴿

﴿ وَ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنْ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ ﴾

... الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ ﴿ اعراف ۹۰ و ۹۲

« و سران قومش که کافر بودند گفتند: اگر از شعیب پیروی کنید، در این صورت قطعاً زیانکارید.

... کسانی که شعیب را تکذیب کرده بودند، گوئی خود در آن [ دیار ] سکونت نداشتند.

کسانی که شعیب را تکذیب کرده بودند، خود، همان زیانکاران بودند ﴿.

﴿ وَ إِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ ارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴾ فَكَذَّبُوهُ فَآخَذَتْهُمْ رَجْفَةٌ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ ﴿ عنکبوت ۳۶ و ۳۷

« و به سوی [ مردم ] مدین، برادرشان شعیب را [ فرستادیم ] و گفت: «ای قوم من، خدا را پرستید و به روز بازپسین امید داشته باشید و در زمین سر به فساد برمدارید. پس او را دروغگو خواندند و زلزله آنان را فرو گرفت و بامدادان در خانه‌هایشان از پا در آمدند ﴿.

﴿ قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصْلَاحُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ تَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَا أَنتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ ﴾ هود ۸۷

« گفتند: ای شعیب، آیا نماز تو به تو دستور می‌دهد که آنچه پدران ما می‌پرستیده‌اند رها کنیم، یا در اموال خود به میل خود تصرف نکنیم؟ راستی که تو بر دبار فرزانه‌ای ﴿.

﴿ قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَ مَا أَنْتَ عَلَيْنَا

بِعَزِيزٍ ﴾ هود ۹۱

« گفتند: «ای شعیب! بسیاری از آنچه را که می‌گویی نمی‌فهمیم؛ و واقعاً تو را در میان خود ضعیف می‌بینیم، و اگر عشیره تو نبود قطعاً سنگسارت می‌کردیم، و تو بر ما پیروز نیستی».

﴿ وَ لَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَحْنُ شُعَيْبًا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ أَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي

دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ ﴾ كَانَ لَمْ يَعْنُوا فِيهَا إِلَّا بُعْدًا لِمَدِينٍ كَمَا بَعَدَتْ ثَمُودُ ﴾ هود ۹۴ و ۹۵

« و چون فرمان ما آمد، شعیب و کسانی را که با او ایمان آورده بودند، به رحمتی از جانب خویش نجات دادیم، و کسانی را که ستم کرده بودند، فریاد [مرگبار] فرو گرفت، و در خانه‌هایشان از پا در آمدند. گویی در آن [خانه‌ها] هرگز اقامت نداشته‌اند. هان مرگ بر [مردم] مدین، همان گونه که ثمود هلاک شدند».

### ششم - دوره حضرت ابراهیم (ع)

از آنجا که داستانهای مربوط به حضرت ابراهیم (ع) مکرر یاد شده و اغلب مردم مسلمان در مورد تلاشهای این پیامبر عظیم‌الشان، و نیز موضع‌گیری‌های مخالفان او سخنان بسیاری شنیده و به یاد دارند، ما سخن را کوتاه کرده و یادآور می‌شویم که قرآن، از بت‌پرستی، جلدپیشگی، دنیامحوری، زورگوئی و تکذیب آنها خبر می‌دهد.

﴿ وَ إِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴾ إِنَّمَا نَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَ تَخْلُقُونَ إِفْكًا ... ﴾ عنکبوت ۱۶ و بخشی از آیه ۱۷

« و [یاد کن] ابراهیم را چون به قوم خویش گفت: «خدا را پرستید و از او پروا دارید؛ اگر بدانید این [کار] برای شما بهتر است». واقعاً آنچه را که شما سوای خدا می‌پرستید جز بتانی [بیش] نیستند و دروغی بر می‌سازید...».

﴿ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

﴾ عنکبوت ۲۴

« و پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: «بکشیدش یا بسوزانیدش». ولی خدا او را از آتش نجات بخشید. آری، در این [نجات بخشی خدا] برای مردم که ایمان دارند قطعاً دلایلی است».

### هفتم - دوره حضرت موسی (ع)

جریان پر التهاب و پر رویداد رسالت حضرت موسی (ع) را قرآن مجید، در موارد بسیاری با زبانی ویژه و گاه شورانگیز بیان داشته است، منتها از آنجا که اغلب مردم با رویدادهای این پیامبر بزرگوار آشنائی نزدیکی داشته و با مواضع دشمنان قدرتمند، پر رو و نیرنگباز او آشنائی دارند، خواهیم کوشید تا فقط به نقل ضروری‌ترین موارد بسنده نمائیم.

قرآن عمده موضع گیریهای فرعونیان را از این قرار ابلاغ نموده است: جدل پیشگی، تهمت و افترا، خونریزی و سفاکی، زورپرستی، زورگوئی، ظلم، تکذیب، استکبار، گناه، فساد، اسراف و غیره؛ که آیات مورد استشهاد مواردی را روشن می‌نمایند:

﴿ إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ﴾ قصص ۴

« فرعون در سرزمین [ مصر ] سر برافراشت، و مردم آن را طبقه طبقه ساخت؛ طبقه‌ای از آنان را زبون می‌داشت: پسرانشان را سر می‌برید؛ و زنانشان را [ برای بهره‌کشی ] زنده بر جای می‌گذاشت، که وی از فسادکاران بود \*».

﴿ وَ نَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴾  
﴿ أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَٰذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَ لَا يَكَادُ يُبِينُ ﴾ ﴿ فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِّنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَأِكَةُ مُقْتَرِنِينَ ﴾ ﴿ فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ﴾ زخرف ۵۱ تا ۵۴

« و فرعون در [ میان ] قوم خود ندا در داد [ و ] گفت: « ای مردم [ کشور ] من، آیا پادشاهی مصر و این نهرها که از زیر [ کاخهای ] من روان است از آن من نیست؟ پس مگر نمی‌بینید \*» آیا [ نه ] من از این کس که خود بی‌مقدار است و نمی‌تواند درست بیان کند بهترم؟ \* پس چرا بر او دستبندهای زرین آویخته نشده؟ یا با او فرشتگانی همراه نیامده‌اند؟ \* پس قوم خود را سبک مغز یافت [ و آنان را فریفت ] و اطاعتش کردند، چرا که آنها مردمی منحرف بودند \*».

\* در سوره مبارکه اعراف ضمن گزارش بعثت حضرت موسی (ع) و دعوت او از فرعون، و ارائه‌ی معجزات پس از مجادله‌های فریب کارانه فرعون می‌فرماید:

﴿ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَٰذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ ﴾ ﴿ يُرِيدُ أَن يُخْرِجَكُمْ مِّنْ أَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ ﴾ ﴿ قَالُوا

أَرْجِهْ وَ أَخَاهُ وَ أَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ \* اعراف ۱۰۹-۱۱۱

« سران قوم فرعون گفتند: «بی شکّ این [ مرد ] ساحری دانا است \* می‌خواهد شما را از سرزمیتان بیرون کند. پس چه دستور می‌دهید؟ » \* گفت: « او و برادرش را بازداشت کن، و گردآورند گانی را به شهرها بفرست \* ».

پس از آنکه معجزه حضرت موسی (ع) سحر ساحران را ابطال نموده و سحره به آن حضرت ایمان می‌آورد، فرعون پس از بستن اتهاماتی به آنها داد می‌زند که:

\* لَا قُطْعَنَ أَيْدِيكُمْ وَ أَرْجُلُكُمْ مِّنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَا تُصَلِّبُكُمْ أَجْمَعِينَ \* اعراف ۱۲۴

« دستها و پاهایتان را یکی از چپ و یکی از راست خواهم برید سپس همه شما را به دار خواهم آویخت \* »:

\* وَ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرِي مُوسَىٰ وَ قَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ يَذَرُكَ وَ آلِهَتَكَ قَالَ سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ وَ نَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَ إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ \* اعراف ۱۲۷

« و سران قوم فرعون گفتند: « آیا موسی و قومش را رها می‌کنی تا در این سرزمین فساد کنند و تو و خدایانت را رها کنند؟ » [ فرعون ] گفت: « بزودی پسرانشان را می‌کشیم و زنانشان را زنده نگاه می‌داریم، و ما بر آنان مسلطیم \* ».

\* فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ \* اعراف ۱۳۶

« سرانجام از آنان انتقام گرفتیم و در دریا غرقشان ساختیم، چرا که آیات ما را تکذیب کردند و از آنان غافل بودند \* ».

\* ثُمَّ بَعَثْنَا مِن بَعْدِهِم مُّوسَىٰ وَ هَارُونَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَيْهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ \* یونس ۷۵

« سپس، بعد از آنان موسی و هارون را با آیات خود، به سوی فرعون و سران [ قوم ] وی فرستادیم، [ ولی آنان ] گردنکشی کردند و گروهی تبهکار بودند \* ».

\* فَمَا آمَنَ لِمُوسَىٰ إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِّن قَوْمِهِ عَلَىٰ خَوْفٍ مِّن فِرْعَوْنَ وَ مَلَيْهِمْ أَن يُقَتِّلَهُمْ إِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ \* یونس ۸۳

« سرانجام، کسی به موسی ایمان نیاورد مگر فرزندان از قوم وی، در حالی که بیم داشتند از آنکه مبادا فرعون و سران آنها ایشان را آزار رسانند، و در حقیقت، فرعون در آن سرزمین برتری جوی و از

اسرافکاران بود \*».

در پایان مرحله یادآوریهای قرآنی، ذکر دو نکته را لازم می‌پنداریم: اول آنکه، آنچه آمد نه همه آن مواردیست که در قرآن مورد تذکر قرار گرفته است؛ و دوم اینکه، در قرآن آیات بسیاری وجود دارد که متعرض علل انقراض مدنیتهای قدرتمند گذشته شده‌اند، که بطور نمونه، در زمینه‌های آتی، می‌توان آیات معرفی شده را مورد تأمل قرار داد:

\* تکذیب: روم ۱۰؛ اعراف ۷۲ و ۱۳۶؛ فرقان ۳۶ و ۳۷؛ زمر ۲۵ و ۲۶ و غیره.

\* استکبار: فاطر ۴۳؛ فجر ۱۱؛ قصص ۲۹ و...!

\* فسق: اسراء ۱۶ و...

\* فساد: نمل ۳۴؛ فجر ۱۲ و...

\* ظلم: انبیاء ۱۱؛ حج ۴۵؛ اعراف ۴ و ۵؛ هود ۱۰۲ و غیره

\* و موارد بسیار روشن دیگر که هر کس با مراجعه به قرآن می‌تواند آنها را رؤیت نماید.

و اما برگی چند از بهشت روایات:

\* حَطَبٌ عَلِیٌّ (ع) فَقَالَ: إِنَّا أَهَلَكُ النَّاسَ خَصَلَتَانِ هُمَا أَهَلَكْنَا مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ وَ هُمَا مُهْلِكَتَانِ مَنْ يَكُونُ بَعْدَكُمْ: أَمَلٌ يَنْسَى الْآخِرَةَ، وَ هَوًیٌ يُضِلُّ عَنِ السَّبِيلِ<sup>(۱)</sup>.

«امیر المؤمنین (ع) در خطبه خود فرمود: دو خصلت مردم را نابود کند، دو خصلتی که پیشینیان را نابود کرده و کسانی را که پس از شما باشند نیز نابود می‌کند: آرزویی که آخرت را از یاد ببرد، و هوی پرستی که موجب گمراهی گردد.»

\* قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): هَلَكَ أُمَّتِي فِي شَيْئَيْنِ: تَرَكُ الْعِلْمِ وَ جَمْعِ الْمَالِ<sup>(۲)</sup>.

«رسول خدا (ص) فرمود: هلاکت امت من در دو چیز است: وانهادن دانش و گردآوری مال.»

\* قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): أَهَلَكُ شَيْءٌ الْهَوَى<sup>(۳)</sup>.

«امیر المؤمنین (ع) فرمود: هلاک و نابود کننده‌ترین چیز هواپرستی است.»

\* قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): هَلَكَ النَّاسُ فِي ثَلَاثٍ: الْكِبَرِ وَ الْحَرَصِ وَ الْحَسَدِ؛ فَالْكِبَرُ هَلَكَ الدِّينَ وَ

۱ - بحار، ج ۷۳، ص ۱۶۷.

۲ - المستطرف، جزء ۱ ص ۲۰.

۳ - غرر الحکم، ج ۱ ص ۱۷۵.

بِهٰٓ اٰیِسْ، وَ الْحِرْصُ عَلٰٓی النَّفْسِ وَ بِهٖ اُخْرِجَ اٰدَمُ مِنَ الْجَنَّةِ، وَ الْحَسَدُ رَاۡیِدُ السُّوءِ وَ مِنْهُ قَتَلَ قَابِلُ هَابِلَ<sup>(۱)</sup>.

«امیر المؤمنین (ع) فرمود: هلاک مردم در سه چیز است: تکبر و آزمندی و حسد؛ کبر دین را تباہ می‌سازد که ابلیس به سبب تکبر گرفتار لعن شد؛ و آزمندی دشمن جان است و آدم به خاطر همان از بهشت رانده شد و حسد راهنمای بدی است که به جهت آن قایل هابیل را کشت.»  
 \* قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): هَلَكَ نِسَاءُ أُمَّتِي فِي الْأَحْمَرَيْنِ، الذَّهَبُ وَ الْيَاقُوتُ الرَّفَاقُ، وَ هَلَكَ رِجَالُ أُمَّتِي فِي تَرْكِ الْعِلْمِ وَ جَمْعِ الْمَالِ<sup>(۲)</sup>.

«رسول اکرم (ص) فرمود: هلاک زنان اتم در دو چیز سرخ رنگ است: طلا و لباسهای نازک؛ و هلاک مردان اتم در ترک علم و گردآوری مال است.»  
 \* قَالَ الصَّادِقُ (ع): يَهْلِكُ اللَّهُ سِتًّا بَسَتْ: الْأُمَرَاءُ بِالْجَوْرِ وَ الْعَرَبُ بِالْعَصِيَّةِ وَ الدَّهَاقِينُ بِالْكِبَرِ وَ التُّجَّارُ بِالْحَيَاةِ وَ أَهْلُ الرُّسْتَاقِ بِالْجَهْلِ وَ الْفُقَهَاءُ بِالْحَسَدِ<sup>(۳)</sup>.

«امام صادق (ع) فرمود: خدای تعالی به سبب شش چیز شش گروه را به هلاکت می‌رساند: فرمانروایان را به ظلم و عرب را به سبب تعصب، و دهقانان را بخاطر تکبر، و بازرگانان را به جهت خیانت و روستائیان را به سبب نادانی و فقیهان را به خاطر حسد.»

\* عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ (ع): أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص): أَتَى بِامْرَأَةٍ لَهَا شَرَفٌ فِي قَوْمِهَا قَدْ سَرَقَتْ فَأَمَرَ بِقَطْعِهَا فَاجْتَمَعَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) نَاسٌ مِنْ قُرَيْشٍ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ تَقْطَعُ امْرَأَةً شَرِيفَةً مِثْلَ فُلَانَةٍ فِي خَطَرٍ يَسِيرٍ؟ قَالَ نَعَمْ، إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِمِثْلِ هَذَا كَانُوا يَقِيمُونَ الْحُدُودَ عَلَى ضُعْفَائِهِمْ وَ يَتْرَكُونَ أَقْوِيَاءَهُمْ وَ أَشْرَافَهُمْ، فَهَلَكُوا<sup>(۴)</sup>.

«امام صادق (ع) از پدران بزرگوارش علیهم السلام نقل فرمود: زنی از اشراف را که دزدی کرده بود به محضر رسول اکرم (ص) آوردند، حضرت فرمان داد که دستش را قطع کنند، گروهی از قریش شرفیاب شدند و عرض کردند: یا رسول الله! آیا فرمان به بریدن دست زنی که از اشراف است می‌دهی که همانند دست فلان زن معمولی در یک کار اندک؟ فرمود: آری، همانا

۱ - بحار، ج ۱۵، ص ۱۱۱.

۲ - ملینة البلاء، ج ۲، ص ۵۷۳.

۳ - بحار، ج ۲، ص ۲۰۷.

۴ - دعائم الاسلام، ج ۲ ص ۴۴۲.

کسانی که پیش از شما بودند به خاطر اینگونه کارها هلاک شدند که حدود را تنها در حق ضعیفان اجرا می کردند ولی زورمندان و اشراف خود را و می نهادند؛ در نتیجه نابود شدند.»

« قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): إِنَّ الدِّينَارَ وَ الدِّرْهَمَ أَهْلَكَا مَنْ كَانَ قَبْلُكُمْ وَ هُمَا مُهْلِكَاكُمْ <sup>(۱)</sup> .

« رسول اکرم (ص) فرمود: همانا دینار و درهم مردم پیش از شما را هلاک کردند و موجب هلاکت شما نیز می شوند. <sup>(۲)</sup> »

با در نظر داشت باور و بینش قرآنی، باورمان بر اینست که عوامل هلاکت اقوام و ملل و تمدنهای سالفه را، هیچ مسلمان مخلصی، به هیچ روی نمی تواند به عنوان عوامل تحقق و شکوفایی تمدن پذیرا شده و معتقد باشد که مثلاً دنیامحوری و لذت‌بارگی و آخرت‌زدایی و... زمینه‌ساز حیاتِ بارورِ جمعی و تبلورِ تمدنِ واقعاً انسانی توانند شد؛ باقی می ماند تحقیق این دقیقه راهگشای که بنگریم دنیای امروز غرب با عواملی از قبیل: تکذیب، فسق، دین‌زدایی، خودمحوری، استکبار، لذت‌محوری، ظلم، فساد، دنیامحوری، گناه، شهوت‌بارگی، اسراف، هم جنس‌بازی، زورگوئی، تحقیر، هواپرستی، آرزوهای آخرت‌زدایانه، گردآوری ثروت، حرص، حسد، خیانت، عصیت، ضعیف کشی، و... عملاً - و نه شعاراً - چه معامله و برخوردی می نماید؟!

واقعیت‌های ملموس جاری مؤید آنند که غرب امروزی نه تنها برخی از این عوامل و زمینه‌ها را به عنوان « آفت و عاملِ فساد و تلاشیِ تمدن » نمی پذیرد که بر عکس، آنها را مایه و پایه نظام مورد گرایش و تعبد خود (تکنوکراتیسم) قرار داده و باز، نه تنها از آنها عملاً جانبداری می کند! که، با هزاران وسیله - اعم از نشریه‌های قلمی و هنری و تبلیغی و تلویزیونی و - از رشد آنها استقبال نموده و بدان افتخار هم می کند! که ما، فقط جهت یادآوری، به ذکر چند موردِ کلی قناعت ورزیده، تعمیم قضیه را به خواننده تیزهوش خود حواله می دهد:

## دنیامحوری و توسعه اقتصادی

گمان من بنده بر اینست که در این رابطه ویژه، احدی با من اختلاف نظر نداشته باشد، چه این

۱- مشکاة الانوار، ص ۲۶۵ .

۲- اکثریت مطلق روایات این بخش (اسلام و تمدن معنیدار) را همراه با ترجمه، از کتاب مستطاب سی جلدی « آثار الصادقین » اخذ و نقل نموده‌ایم، خداوند بر توفیقات مؤلفش بیفزاید!

مرض آنقدر طبعی - و حتی موجه - می‌نماید که متأسفانه ممالک به اصطلاح اسلامی نیز، وقتی متوجه رشد نسبی اقتصاد خویش می‌شوند، بدان مباحثات نموده و با بوق و کرنا، آن موفقیت و نعمت و... خود را به گوش جهانیان می‌رسانند! حال این رشد معنابخش مسخره، با چه مقدار از رشد حرص و حسد و زرپرستی و هوا محوری و دین‌گریزی و... همراه بوده است؟! هیچ دولتی، از آنها آگاهی و آماری ندارد!

### استکبار

حضور علنی و سلطه جابرانه این خصیصه در دنیای غرب از چنان روشنی و قدرتی برخوردار است که گمان نکنم آدم سالمی پیدا شود ولی آنرا با پوست بدن خود لمس نماید!

روحیه استکباری دنیای غرب تا بدان پایه بالا گرفته است که حتی از شنیدن فحش «**ابرقدرت**» استقبال کرده و محظوظ می‌شوند!

### دین‌زدائی

از جلوه‌های بارز نظام فن‌سالاری «حذف دین» از حوزه اقتدار نهادهای سیاسی، اقتصادی، نظامی و... بوده، و اصولاً دین را مانع رشد و توسعه پنداشته و مخل توسعه‌های مورد نظر خود می‌پندارد! از اینرو «**دین**» را - که قبلاً از محتوی خالی کرده بودند - از صحنه جامعه عملاً حذف و محکوم به گوشه‌کلیسا نموده است!

### فسق و فساد و همجنس‌بازی

در این زمینه، بهتر آن می‌نماید تا آنها که خود از نزدیک موارد و زمینه‌های عینی آنرا دیده‌اند، به روشنگری پردازند؛ اگر چه رسوائی حضور این موارد تا بدان حد دامن خورده است که برخی از موارد آن مانند «همجنس‌بازی» در ممالکی مثل انگلستان، رسمی و قانونی بوده و برخی از ممالک، مانند آلمان نیز خواهان رسمی و قانونی شدن آن بوده‌اند که روی دلایلی تصویب آن معطل مانده است! متنها به صورت غیر قانونی عملاً رایج می‌باشد.



### هواپرستی

لذت‌محوری، راحت‌طلبی‌های معنا باخته، رفاه زدگی‌های اسرافکارانه، شهوت بارگی‌های رسوائی‌بار و آرزوهای آخرت‌زدا یانه در نظام فن‌سالاری امروز غرب، از چنان اقتدار و غلبه‌ای برخوردارند که احدی توجیه و انکارشان کرده نمی‌تواند.

### ظلم، استثمار، زورگوئی و استعمار

من بنده، هنوز که هنوز است - و بیست سال از آوارگیم می‌گذرد! باز هم - آواره زورگوئی ابرقدرت شرق و حيله گريها و تجاوز گريهای ابرقدرت غرب می‌باشم!

در شرایط و موقعیت فعلی، در کجای روی زمین و در چه بعدی از ابعاد حیات انسانی است که نشانه‌های زورگوئی نظام فن‌سالار غرب را نمی‌توان لمس نمود؟ امری است که خواننده واقع‌بین ما باید پیجوئی کرده و جواب گوید.

با این مایه از ینش باید پذیرفت که: وقتی عوامل یاد شده از مؤلفه‌های اصلی و انفکاک ناپذیر بر نظام فن‌سالاری باشد، اولاً هیچ مسلمان مخلصى نخواهد توانست تا این نظام را همگام و جانبدار و مدافع «تمدن» بپذیرد، و ثانیاً باید یقین پیدا کرد که حضور و استیلاء عوامل یاد شده ضمن دوره‌های حضور و رسالت پیامبران الهی علیهم السلام، دیر یا زود، زمینه انقراض و فروپاشی نظام فن‌سالاری را مهیا خواهند نمود.

## راهی روشن

برای پیدا کردن گوهر و مؤلفه‌های تمدن معنیدار و جهت اصلی آن، راه دیگری نیز برای ما مسلمان‌ها وجود دارد که دارای دو رویه مشخص و قابل تأمل بوده و بررسی هر کدام از رویه‌های آن، امکان درک و لمس گوهر و مؤلفه‌های تمدن را برای هر مؤمن مخلصی میسر و مهیا می‌سازد. نخستین رویه این روش را، بررسی مبدأ و معاد انسان از دیدگاه قرآن و معارف اسلامی تشکیل می‌دهد. می‌دانیم که در نگرش قرآن، انسان از خدا است و به سوی او هم باز می‌گردد. طبیعی است که چنین موجودی، آنگاه که در میان مبدأ و معاد خویش و در حوزه آثار و احکام آن موقعیت ویژه (مدت زندگانی در عالم ناسوت) قرار می‌گیرد، نه می‌تواند از اصل خویش و امور و زمینه‌های مربوط به فطرت الهی خویش بی‌نیاز و دور بوده و جهتی مؤثرتر و پرمعنا تر از جهت اصل و فطرت خود پیدا نموده و در پیش گیرد! و نه هم می‌تواند کمال فردی و جمعی خود را از زمینه‌ها و عوامل بی‌ربط به اصل و فطرت الهی خود سراغ گرفته، شکل بخشیده، شکوفا ساخته و به نمایش گذارد.

این اصل مبرهن عقلی - ایمانی مؤید آنست که انسان مسلمان را شایسته آنکه: گوهر تابناک تمدن را در زمینه‌های جستجو کرده، شکوفا ساخته و به نمایش گذارد که شدیداً مرتبط با مبدء و معاد او بوده و هر آنچه را - اعم از اشیا و امور - که این جهت و پیوند را کمرنگ و یا طرد و نفی نماید، از عوامل ضد تکامل و تمدن بشمار آورد.

اما دومین رویه این روش را بررسی و ارزیابی هدف و غایت خلقت انسان - به عنوان خلیفه خدا - از دیدگاه قرآن و معارف اسلامی - و نه بر مبنای نگرشهای ذوق‌محور لذت‌بارگان و پندارهای ابلهانه دنیا پرستان - تشکیل می‌دهد.

طبیعی است که در این رابطه ویژه نیز، شایسته مؤمن مخلص آنکه: هر آنچه را که در راه تحقق و شکوفائی آن هدف اخلاص و تهدید به وجود می‌آورد، دشمن هویت خود و آفت تکامل و تمدن معنیدار بشمار آورده، طرد و نفی نماید.

آنچه در این رابطه هیچ گونه تردیدی را بر نمی‌تابد آنست که: با توجه به ژرفا و عظمت عزتبار دیدگاه قرآن و معارف الهی در رابطه با هدف خلقت انسان، با همه وجود می‌توان باور نمود که تحقق کمال واقعی و شکوفائی راستین هویت انسانی فقط در گرو رویکرد همه جانبه به اصل و فطرت الهی ممکن بوده و در همان حوزه‌های وجودی میسر می‌باشد. زیرا فقط در برقرار کردن رابطه فعالی از همین دست می‌باشد که موجود محدود انسانی، به نحوی فعال و هوشیار، با وجود مطلق پیوند برقرار ساخته، از غنا و فیض و رحمت او برخوردار شده و در مراحل کمال این پیوند در او فانی می‌شود. و این خود، بالاترین و والاترین مرتبتی است که ممکن است در سیر تکاملی فرزند آدمی، نصیب وی شود.

نکته‌ای که تذکر و روشن کردنش برای جوانترها خالی از فایده نتواند بود اینست که: در موقعیتی از این دست انسان با جان هستی و حقیقت وجود پیوند و ارتباط داشته و از معیته ویژه برخوردار می‌شود! اما در موقعیتی که نظام فن‌سالاری غرب برای انسان ایجاد می‌کند، یا انسان در پیوند اسارت‌بار و مسخ‌کننده و ارتباط نوکر مشانه با ماشین‌های متنوع قرار گرفته و عمر و سرمایه‌های وجودی خود را در راه به دست آوردن و مصرف کردن مقداری آهن و... بر باد می‌دهد! یا در پیوند خجالت‌بار و ارتباطی غفلت‌جوش و هستی برانداز با شهوت و لذت و زمینه‌های مربوط به آنها که حتی یاد کردن نام برخی را خود، دون شأن هویت خویش می‌شمارد! یا در پیوند و ارتباط با اموری همچون نیرنگ و دروغ و ستم و چپاول و دغلكاری و استعمار و... که اگر کاملاً نتیجه‌مورد نظر عامل را بدهند، یا بر اعداد ثروشان می‌افزایند یا بر سلطه و همی اعتباریشان؛ چنانکه تا بحال چنین بوده است.

به هر حال، بر مبنای برداشت و باور من تبه روزگار، بررسی کلیه موارد مربوط به نگرشهای اسلامی مؤید آنست که: هم گوهر تمدن متوجه جنبه الهی وجود انسان می‌باشد؛ هم مؤلفه‌هایش از آبخوری ربانی سیرابی و شادابی حاصل می‌کنند؛ هم عالیت‌ترین هدفش را رسیدن به حق و خداگونه شدن انسان تشکیل می‌دهد؛ هم روشهای مورد نظر، التاء و ارائه‌اش ربانی است؛ هم ابزار و وسایل

تحقیق بخشنده‌اش درونداتی، هستی‌مند، اعزازی، آرامش دهنده، آزاد کننده، و... می‌باشد و هم جهتش قدسی و متوجه عالم جمع و وحدت و فرار از تفرقه و کثرت می‌باشد.

عبارت اخرای آن فرار و گریز و این رویکرد و آویز آنست که تلاش در جهت رسیدن به مدنیت، در واقع تلاشی است دو رویه و مبتنی بر دو شیوه برخورد:

**یکم** - برخورد زداينده پيرایشگرانه، که انسان جویای کمال را از هر گونه زنگار و کدارت و آلودگی و رسوبات ناشایست نظری و عملی پاک می‌نماید؛

**دویم** - برخورد فزاینده آرایش گرانه، که او را با نور ارزشهای استعلائی منور، با شهد آرامش معنیدار آشنا، با شور و نشاط تلاشهای خدامحور با طراوت، با هبه غنا و آزادگی عزتمند، با سعادت و کمال ربانی پویا و شکوفا، و با سرکشیدن از مراتب اعلای فطرت الهی خودش سر بلند می‌سازد. حال، اگر اندکی تأمل نمائیم، متوجه خواهیم شد که روح متبلور این طرح کلی را اسلام در سپیده دم اعلان حضور خویش، در ظرف کلامی « لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ » ریخته و به نمایش نهاده است! زیرا که در این کلام اعجازبار، طرح « لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ » مؤید و مؤکد رویه و شیوه زدايندگی است، و طرح « إِلَّا اللَّهُ » مؤید و مؤکد رویه و شیوه فزاینده‌گی.

این قرائت غرور انگیز و افتخاربار، نه تنها مسلمان کمالجوی را به ریشه‌ها و مؤلفه‌های تمدن معنادار آشنا می‌دارد که با زبانی بلیغ و خدائی به وی می‌فهماند که:

اگر خود را موجودی عالی و دارای ارزشها و جواهر متعالی می‌یابی؛

اگر به گوهر و ارزشهای گوهرین وجودت احترام می‌گذاری؛

اگر برای حفظ و تداوم و شکوفائی آنها دل می‌سوزانی؛

و در یک کلام: اگر جویای تعالی و تمدنی، خدای کمال‌پرداز و جمال‌نگارت دستور می‌دهد که: این دو شیوه را در هر آنی از آنات عمر و هر جنبه‌ای از جنبه‌های نگرشی و گرایش خود به کار گرفته، در گام اول، هر آنچه غیر الهی است، از اقلیم هستی و حوزه نگرشها و گرایشهای خود دور انداز؛ و در گام بعدی، اقلیم وجود و حوزه نگرشها و گرایشهای خویش را آماده میزبانی هر آنچه ربانی است، بنمای؛ که در غیر اینصورت، از رسیدن به تمدن معنیدار خبر و اثری نخواهی یافت!

نکته بسیار ظریفی را که می‌باید در رابطه با این طرح تمدن‌ساز الهی مطرح نمائیم آنست که:

این طرح بهره‌مند از دو عنصر نیرومند و ارزشبار ( باور و نظر، تلاش و عمل ) بوده و از دیدگاهی ویژه، جز طرح فعال‌سازی همه‌جانبه ( قلبی و قالبی ) فرزند آدمی نتواند بود. تلاش و فعالیت که ریشه در دلِ خداجوی داشته و شاخساران پر برکتش را، در هیأت تلاشهایی قدسی به نمایش می‌گذارد.

AllamehTabesh.com

## ویژگیها و اهداف تمدن معنیدار

با در نظر گرفتن آنچه در بخش اول این فصل آمد، گمانم بر اینست که خواننده دقیقه یاب و فکور این نبشته با قسمتی از ویژگی ها و اهداف تمدن معنیدار آشنائی بهم رسانیده باشد! ولی از آنجا که می تواند ارائه ی فهرستوار این مطالب، صراحت و روشنائی این مسئله را روشن تر ساخته و در ترتیب و تشحیذ فهم جوانان اندکی بیفزاید، بر آن شدیم تا با در نظر گرفتن حداکثر ایجاز، عریضی را تقدیم داریم. در این رابطه ویژه باورمان بر آنست که عمده ویژگیهای تمدن معنیدار از این قرار می باشند:

### یکم - استعلائی بودن

مراد از این ویژگی، داشتن توجه و حساسیت جدی و گرایش قوی است، نسبت به هویت ربانی و روح الهی انسان، و تلاش در جهت شکوفائی او و هر آنچه مربوط به اوست. قرار گرفتن در جریان این ویژگی، به طور عملی و جدی، بارها کردن آگاهانه گذشته - اعم از گذشته فرهنگی، سیاسی، اخلاقی، عرفانی و ایمانی - با همه امتیازهای موجود در آنها، همراه می باشد. چرا که نفس این ویژگی رو به رشد و علو و فراروی داشته، و در هر مقطعی از مراحل، گذشته را شایسته خود نمی شمارد. اینکه در معارف الهی ما آنهمه تأکید شده است که: دو روز یک فرد مسلمان و یا مؤمن نباید - از نظر رشد - با هم مساوی بوده، بلکه شایسته است تا هر روز حیاتش برتر از روز پیش باشد، ناظر به همین جنبه و ویژگی می باشد.

این ویژگی - چنانکه از واژه هایش پیداست - مؤید آن می باشد که: نه تنها جهت تمدن معنیدار

«**ابزاری**» نبوده و هرگونه «**ابزار محوری**» را که بخواهد انسان را در استخدام خویش در آورده و جهت نگرشها و گرایشهای «**حبی - عبادی**» او را از حق معطوف به غیر دارد، انکار و ابطال می‌کند، که بر آنست تا جهت رشد، گسترش و شکوفائی مستمر را متوجه روح الهی انسان ساخته، و از وی چیزی بسازد و ارائه دارد که مورد پسند خالق هستی باشد.

به دیگر سخن، این ویژگی حاکی از آنست که توسعه و تکامل باید و شاید تا متوجه هویت الهی و استعدادهای دروندات ربانی انسان باشد و نه آنچه از فرآورده‌ها و دست‌ساخته‌هایی که متعلق به اوست! تا بتواند که:

اولاً، آدمی‌زاده را به عنوان خلیفه و جانشین خدا، به کمال ذاتی و شایسته‌وی برساند؛ ثانیاً، فطرتش را - از طریق غنا و کمال بخشیدن - ارضاء کرده و او را از تشنگی و احساس «**قفر** و جودی» برهاند؛

ثالثاً، شادابی و کمال جاودانگی حیات او را ضمانت نماید؛ رابعاً، سعادت، عزت، آزادگی و آرامش پاینده، تکاملی و ارزشبار او را تضمین کرده و همیشه شکوفا داشته باشد.

## دویم - پرورش دهنده‌گی

این ویژگی که با «امید، جرأت و تلاش پیگیر» همراه می‌باشد، از خصلت ذاتی «**تعلیم دهنده‌گی** و هدایتگری» برخوردار است؛ چرا که نفس پرورش با تعلیم و هدایت ملازمه ضروری دارد. منتها آنچه در این رابطه ویژه قابل تأمل می‌باشد آنست که: این تمدن پرورش جوهر استعدادها و ظرفیت‌های علوی بشر را مورد توجه قرار داده، نخست انسان را با حقیقت بی‌بدیل و خدائی وی آشنا ساخته و سپس از وی می‌خواهد تا به پرورش زمینه‌ها و جنبه‌هایی همت گمارد که متضمن کمال هویت او می‌باشد. درست جهت‌گیری و امری متقابل با جهت‌گیری نظام فن‌سالاری غرب که هویت انسان را به خدمت گرفته و فدا می‌کند تا ابزار را پرورش دهد! هر چند که امروزه دیگر، حتی صحبت از پرورش قدرت، کار آیی و دوام ابزار هم نبوده، بیشتر متوجه سود دهی می‌باشد. لازمه تحقیق کامل این ویژگی آنست تا:

جنبه عقلانی و خردورزی انسان - در جهت دریافت عقلانی لایه‌های متعدد هستی و انسان

- پرورشی دقیق و کامل یابد؛

جنبه ایمانی - عبادی انسان تا رسیدن به مقام اکمل ایمان - که همان مقام احسان به زبان حدیث، و مقام سیرِ محبوبی به زبان اهل معرفت می‌باشد - پرورشِ کامل و دقیق یابد؛  
و جنبه عاطفی - ابتکاری انسان پرورشی شایسته پیدا کرده و افزون بر همه اینها و ضرورت توجه و تمسک به زمینه‌ها، ابزار و روشهای تحقق‌بخش آنها، باید آفتهای هر کدام از موارد یاد شده، شناسائی گردیده، و مورد وقایه دقیق و کامل قرار داده شوند.

### سیم - حیات محوری

این تمدن به صورتی ذاتی و جوهری رو به حیات داشته و لاجرم، با اعراض از هر آنچه بیجان و مرده طبع و در جهت مرگ باشد، تلازم دارد. باید اشاره کرد که در اینجا، مراد از حیات، همان حیات طبیعی معنادار انسانی است و نه صرف «دراکِ فعال» بودن حیوانوار!  
طبیعت ذاتی این تمدن ایجاب می‌کند تا نگرشها و گرایشهای فرزند آدمی به گونه‌ئی طراحی و جهت داده شوند که «نتیجه» به نفع رشد، توسعه، تعمیق و شکوفائی «حیات انسانی» تمام شود، که امری است اصیل و دروندات؛ و نه به نفع ابزار و اشیائی که حیات معنادار وی را به بازی می‌گیرند!

به دیگر سخن، تمدن انسانی پویائی، نشاط، رنگینی، شکفتگی و... را به ابعاد و زمینه‌هائی متوجه ساخته و هبه می‌کند که با ذات نورین حیات، حقیقت وجود و جان فرزند آدمی، یگانه‌اند. این باعث خواهد شد تا انسان از عمق ذات خویش انگیخته شده، با همه هستی خود پویا شده و با همه حیات، آزادانه و سرافراز، «حقیقت آرامش و نشاط» را «در خود و از خود» تجربه نماید! در حالی که نظام ابزارمحور، پویائی ذاتی را از انسان دزدیده و به ابزار سپرده و نشاط معنیدار را از گلستان باطن وی برون انداخته و او را مجبور می‌دارد تا «از برون» و اغلب از طریق خریدن، داشتن و مصرف کردن وسایل غفلت‌بار برونی، جستجو نماید!

### چهارم - برهانمندی

این ویژگی با رسیدن به عالترین مراتب «یقین» و برخوردار شدن از کامل‌ترین ایمان نسبت به حقیقت الهی خویش، جهت استعلائی خویش، آرمانهای ربانی خویش و... همراه می‌باشد، هم



متوجه آنست تا از طریق خردورزیهای ارزش محوره خداگرایانه اثبات نماید که «تمدن انسانی» به واسطه داشتن قید انسانی خود، باید متوجه زمینه‌ها و اموری باشد که در نهایت «انسانیت» را به اوج شکوفائی، پویائی و دلارائی می‌رسانند؛

هم متوجه آنست تا با اقامه برهان ثابت کند که هر آنچه مانع تبلور گوهر انسانی «تمدن» است - ولو که در شرایط ویژه و از دیدگاهی خاص مفید هم تلقی شود - نمی‌تواند «تمدن واقعاً انسانی» را تبلور بخشد؛ و هم متوجه آنست تا با دقتی شایسته «ابزار، روشها و جهت تحقق آن تمدن» را به آزادگان معرفی نموده و از آنها بخواهد تا با مشارکت شایسته تحسین‌انگیز «گلستان انسانیت» را در اقلیم نگرشها و گرایشهای خود طراوت بخشایند.

آنچه در این رابطه بشدت قابل تأمل می‌باشد آنست که: این ویژگی به گونه‌ئی ذاتی و جوهری، با «وهم‌ستیزی، پندارگرایی و خیالبافی‌های پوچ منطق‌گریز» تلازم ضروری و جدائی ناپذیر دارد.

### پنجم - واقع‌گرایی

این ویژگی که با اعراض از پندارگرایی در زمینه‌ها و ابعاد متنوع همراه می‌باشد، به صورتی طبیعی مانع از آن می‌شود تا عقده‌های متنوع و خودستیزیهای شرمبار کار فرزند آدمی را به آنجا کشاند که تن به ذلت واقع‌ستیزی داده، با خود، با لایه‌های شکوه وجودی خود و با ظرفیت‌ها و امکانات علوی و معنوی خود برخوردی غیر واقع‌گرایانه داشته باشد. نفس این موضع‌گیری، او را وا خواهد داشت تا به عنوان موجودی که در خود «ارزشی وجودی» یافته؛ و این، «احترام» وی را نسبت به آن ارزش وجودی بیدار و فعال ساخته؛ و آندو، او را دلسوز و مسئول حفظ، گسترش و شکوفائی آن معرفی نموده، واقع‌گرایی پیشه ساخته و تمدن انسانی را در زمینه‌هائی بجوید و سراغ دهد که واقعاً با انسانیت او سرو کار دارند و نه در زمینه‌هائی که - واقعاً - انسانیت او را مورد تهدید قرار می‌دهند! زیرا که جستجو و سراغ دادن «تمدن واقعاً انسانی» از «ابزار» ولو که پیشرفته و مدرن، و در «ابزار»، ولو که شیک، نیرومند و زیبا، کاری «جز واقعیت‌ستیزی» - آنهم از جنس ستیز با واقعیت ذاتی، جوهری و انکارناپذیر خود و حقیقت علوی و هویت ربانی خود نتواند بود.

### ششم - ارزش محوری

بر مبنای این اصل، کلیه نگرشها و گرایشها متوجه ارزشهائی خواهند بود که تحقق و شکوفائی

هویت انسانی منوط و مربوط به تقرر و حضور آنها می‌باشد.

این ویژگی که با اصول «سودمحوری» و «لذت‌بارگی» به شدت تعارض دارد، بر آنست تا اولاً در نظام فکری، محوریت به انسان و فطرت عبادی و رشد و شکوفائی هویت الهی او سپرده شود، و هر آنچه بخواهد تا او را از این مسند عزت به زیر کشاند، خود به خاک مذلت سپرده شود، و ثانیاً، نظام ارزشی دقیقاً و عمیقاً دگرگون شده و عالترین ارزش‌ها متوجه و منتسب به امور، زمینه‌ها و مواردی باشند که می‌توانند مراحل کمال فطرت عبادی - انسانی را محقق و شکوفا دارند. روشن است که لازمه تحقق چنین مرتبت و مکانتی، ظهور انقلابی واقعی در نظام آموزشی، نظام اقتصادی، نظام رفتاری و نظام عاطفی خواهد بود.

#### هفتم - عزت‌بخشی

این اصل، که جز با تکیه زدن همه جانبه مستمر، به حق - به دو معنا - و ارزشهای حقانی و کمالبار فراچنگ نخواهد آمد، بر آنست تا همه نگرشها و گرایشها به گونه‌ئی جهت داده شوند که «اعزاز وجودی» و والائی هستمندانۀ مستمر فرزند آدمی را ضمانت نماید. این ویژگی به صورتی ذاتی با اموری چون: وابستگی به آنچه مادون هویت و ارزش وجودی و مکانت معنوی انسان است، با ذلت کشیهای متنوع در ابعاد اقتصادی، سیاسی و... و دناثتها و دناث کشیهای متنوع در جدال دائمی بسر می‌برد.

#### هشتم - آزادی و آزادگی

از ویژگیهای تمدن معنیدار یکی «به نمایش نهادن توان آزادسازی» اوست. آنهم به گونه‌ئی که: هم انسان را از اسارت نیروهای کور طبیعی - غریزی آزاد می‌کند؛ هم از زنجیر زمینه‌ها و امور وهمی - اعتباری نجات می‌بخشد؛ و هم از چنبر خجالتبار کمیت‌زدگی، هوسبارگی و هر آنچه راه رشد و شکوفائی را بر «آزادی ربانی» او می‌بندند.

ظرافت و ژرفای این اصل را زمانی بهتر در خواهیم یافت که دریابیم: توجه به این مشخصه به هیچ وجه متوجه و محدود به ابعاد انسانی، عبادی و ارزشی نبوده، بلکه همان گونه که آزادی معنادار انسان‌ها را به بهترین شکل و دلپذیرترین رنگ به نمایش می‌گذارد، آزادی ابزار و امور مربوط به حوزه فعالیت‌های انسانی را نیز به نمایش می‌گذارد.

این در حالی است که در نظام فن‌سالار امروز غرب، هم نیروهای باطنی انسان - اعم از باورهای علمی، دینی، ارزشی و... - در زنجیر اسارت‌های وهمی - اعتباری بسر می‌برند<sup>(۱)</sup> هم نیروهای ظاهری - اعم از چشم و گوش - در خدمت غرایز تخیل‌شده فسادبار<sup>(۲)</sup>. هم امور سیاسی، اقتصادی، هنری و... در اسارتِ نیت شوم نیرنگ‌بازان انسانیت‌ستیز قرار دارند! و هم کلیه ابزار و فرآورده‌های بسیار پیشرفته صنعتی! چرا که درین مورد ویژه، همه تلاش‌های تولیدی - مصرفی، و لاجرم همه تولید کنندگان، مصرف کنندگان و کلیه چیزهای تولید شده - به ویژه همانها که باید از تولید و مصرف در جهت رشد و شکوفائی هویت معنادار خویش بهره‌مند شوند - در خدمت سود بیشتر و بالا بردن اعداد سود بی‌معنا بسر می‌برند!

گویا انسان از مرتبه وجودی «خود عدد» هم تنزل و سقوط داده شده و به شیئی بدل شده است که در خدمت تصاعد اعداد می‌باشد! طبیعی است که وقتی وضع، موقعیت و منزلت انسان در برابر اعداد این همه چندان آور باشد، ابزار چه بهره‌ئی از آزادی را خواهند داشت! به هر حال، آنچه بی‌نیاز از برهان می‌نماید اینست که هیچ تمدنی توان به نمایش درآوردن آزادسازی و آزادگی، تداوم و تکامل معنادار آنرا نتواند داشت، مگر آنکه نخست آثار و پی‌آمدهای متوع «**فعل‌پذیری و اسارت**» های متنوع انسان را، از ابزار و دستاوردهای خودساخته‌اش، پاکسازی کامل و همه جانبه نموده و «سیرت ادغام‌پذیری» او را در «همنوع ماده محور، لذت محور، قدرت محور و...» او محو نماید.

این در حالی است که اندک تأمل به نگرش‌های بنیادین فن‌سالاری، مثبت این واقعیت است که همه هدف و تلاش اینان، نه تنها مصروف فعل‌پذیری انسان از انسان و ابزار می‌باشد که عملاً انسان سازنده تکنیک و ماشین و غیره را، فعل‌پذیر روابط و مناسباتی ساخته‌اند که در آن کارپرداز اصلی «**شیطان سودپرست**» باطن اینان می‌باشد! آنهم تا بدانجا که اندیشه تکاثر، نه تنها روح انسانیت و

۱ - اینکه برای بچه تمدن‌نمای غرب، عرفان‌نمای سکولار هندی - مانند ذن تحریف شده بودیسم و باورهای هدف ستیزانه عارف‌نماهای آوازه جوی - را وارد کرده و برایش دین تراشی و عرفان‌بافی می‌کند، برای آنست تا او را از درون اسیر نگه دارند.

۲ - اینکه دیدگان سرو سیر او را اجازت نمی‌دهند تا بر روی حقایق و واقعیت‌های ارزشبار آزاد سازنده باز شده و فقط به تماشای زمینه‌هایی می‌گمارند که خود از قبل برایش آماده کرده‌اند، نمودی انکارناپذیر از همین واقعیت است.

مکارم اخلاقی را در آنان گُشته است که بدبختانه حتی آرامش غریزی آنان را نیز - به عنوان حیوانی دو پا - عملاً مورد هجوم قرار داده و از آنان سلب کرده است. رویکرد افراطی و خجلت‌بار اینان به مواد مخدر، مشروبات مسکر، سکس - که حتی منطق غریزی - زیستی را پایمال کرده - و سایر سرگرمی‌های غافل‌سازنده، بهترین برهان برای اثبات این مدعا تواند بود.

### نهم - تلاشگری

این اصل نه تنها با گریز از خمود، تنبلی، سستی، دلمردگی، فترت و سکون ملازمت انفکاک ناپذیر دارد، که با: کم ذوقی، کم رغبتی و کم اشتیاقی نیز سر ج‌دال دارد. از اینرو، با رغبت و اشتیاقی شدید او را به «سختکوشی = جهاد» استعلائی در ابعاد و زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، حکمی، عرفانی، عاطفی، اخلاقی و حتی «تولیدی، ولی معنادار و استعلائی» وامی‌دارد.

### دهم - معناداری

این ویژگی مؤید آنست که تمامیت نگرشها و گرایشهای فرد: منطقی (دفاع پذیر)، آزادانه، گزینشی، ارزشبار و فرارونده بوده و در نتیجه، در جهت تحقق هویت الهی او قرار دارند و نه هیچ چیز مادون آن.

### یازدهم - آرامش‌بخش

این ویژگی مؤید آنست که با رهیدن از دام کلیه هراسهای وهمزاد، ترسهای خیالی و... همراه بوده و جز هراس دور ماندن از جوار حضرت دوست را بر نمی‌تابد، تا بدانپایه رشد و شکوفائی پیدا کند نه تنها او را از چنگال رنجهای شرمبار فردی و جمعی، دلهره‌های بی‌معنا و دفاع ناپذیر و شرمهای خیالی - وهمی رهانیده و آزاد می‌سازد که: نفس تلاشهای متنوع - در جهت اهداف الهی - او را، برایش نوازشگر و آرامش دهنده می‌سازد.

### دوازدهم - محبت‌بارگی

این ویژگی که با نگرش برادرانه، نوع پرورانه و همجوشی معنیدار با جز خود همراه می‌باشد، همیشه بر آنست تا از مرحله برخورد عادلانه با هر چه و هر که، پافرا تر نهاد، هم با خود و هم با سایر انسان‌ها از موضع محبت و احسان برخورد نماید.

### سیزدهم - نظم‌بندی

این اصل که با هماهنگی با «منطق هستی، منطق امور و پدیده‌ها، و منطق حیات فردی و جمعی» تلازم عمیقی دارد، با موقع‌شناسی، درست‌کاری و زائده‌زدائی همراه می‌باشد.

### چهاردهم - سازندگی

این ویژگی، از یکسو با سازندگی ارزش‌محورانه، معنادار، زیانم‌ای و خدای‌محور در جمیع شئون حیاتی و وجودی همراه می‌باشد؛ و از دیگر سوی با گرایش تحقق و نمایش بخشیدن وحدت، یکتائی، انفراد، غنا، کمال، زنده دلی، خلوص، زیبایی، طراوت، یکپارچگی، استقلال، ظرافت و... اصل هویت و شخصیت انسان ملازمت تکوینی دارد.

### پانزدهم - ابداعی بودن

این ویژگی هرگز محصور در آفرینش مواد و موضوعات و زمینه‌های هنری نبوده بلکه نیروی فورانی آن متوجه «خود آفرینی» در حدی که بتوانش به عنوان خلیفه مبدع حقیقی پذیرفت - می‌باشد.

### شانزدهم - غنای غنابخشی و غنای غنابخشی

یکی از ویژگیهای تمدن معنیدار، غنای غنابخشی جوهری او می‌باشد؛ این امر باعث می‌شود تا انسان از دامهای متنوع وابستگی به اشیاء و اشخاص و امور و احساس نیاز به زمینه‌ها و مواردی که وهم و خیال بزرگ و مهم و ارزشمندشان قلمداد کرده است، رهائی حاصل نموده به نوع ویژه‌ای از آزادی و آزادگی که جز از همین طریق فراچنگ نتواند آمد، نایل آید. این اصل، که از چشمه حیاتبخش بصیرت سیراب شده و شادابی و طراوت حاصل نموده و از نور معرفت بالا خزیده است، انسان را متوجه «نیازهای» اساسی و واقعی وی - که تکامل و شکوفائی هوشربای فطرت الهی او را در قبضه خویش دارند - ساخته، میان زمینه‌ها، ابزار، جهت و پیامدهای مربوط به این زمینه‌ها، ابزار، جهت و پیامدهای مربوط به «نیازها» هائی که شیاطین غدار در برابرش قرار می‌دهند، خط فاصلی به روشنائی سپیده می‌کشاند.<sup>(۱)</sup>

۱ - توضیح مطلب را شایسته آنکه از «نمودها و مؤلفه‌های حیات و حاکمیت رحمانی» پیگیری نمایند.

آنچه آمد مؤید آنست که تمدن می‌کوشد تا نیازهای انسان را در زمینه‌های مادی و حیاتی، داشتنی، به حداقل ممکن برساند. زیرا هر چه نیازها بیشتر باشد، دلهره به دست نیاموردن بیشتر و احساس فقر، نیازمندی وابستگی و تألم زیادتر خواهد بود. طبیعی است، آنیکه دچار احساس فقر و دلهره دوری از نیازها می‌باشد؛ هرگز نخواهد توانست خود را سالم و کامل و اشباع شده احساس نماید!

آنچه در این رابطه ویژه به شدت قابل تأمل می‌باشد، اینست که: بر خلاف کتله‌های سودمحور، بر خلاف کتله‌های ابزارمحور، بر خلاف کتله‌های قدرت‌محور، شهرت‌محور و لذت‌محور، که شدیداً خود را اسیر، وابسته و نیازمند به امکانات مادی و برونزاتی - آنهم در حدی وسیع و عمیق - احساس کرده و بدون حضور آن امکانات از آن کتله‌ها نیز اثر و خبری توان گرفت، تمدن معنادار انسانی فقط به نگرشهای کاملاً خردمندانه خدامحورانه و گرایشهای خالصاً متعبدانه مهر پرورانه متکی بوده و از برون، حتی برای تحقق آزادی، آرامش، عزت، شوکت، طهارت و... به نحوی شگفتی‌انگیز بی‌نیاز می‌باشد.

آنچه را انسان غیر متمدن (کتله‌های هوس‌محور خردستیز دین‌پیرای) به روشنی درک کرده نمی‌تواند اینست که اولاً، توسعه مادی و رفاهی فرع بر این امر است؛ ثانیاً، اگر تمدن معنادار انسانی، بر مبنای همان باورها، ابزار، روشها و اهداف تحقق پیدا کند، هم توسعه علمی در ابعاد مختلف و ممکن خود بسیار بیشتر از آنچه هست، خواهد شد؛ و هم، همه این امکانات، در جهت تحقق هویت ناب و استعلائی انسان به کار گرفته خواهد شد. در حالی که در شرایط امروزی، کلیه دستاوردهای علمی و مادی در جهت تحقیر، تفسید و تلاشی هویت ربانی و در مسیر غافل‌سازی او از خود الهی انسان فعال ساخته شده و نظام فن‌سالار، با همه توان و تلاش و نیرنگ می‌کوشد تا نیازنماهای انسان را بیشتر ساخته و مهم‌تر جلوه دهد! زیرا این نظام، اصل را بر سود و هم‌بنیان بیشتر نهاده است. روشن می‌باشد که این هدف برآورده نخواهد شد مگر از طریق تولید و مصرف بیشتر؛ و این خود، نیرنگ کهنه‌زدائی، مدگرائی، تنوع طلبی و... را ایجاب می‌نماید!

به هر حال، بررسی‌های واقع‌بینانه در مورد اسیران این دامچاله متعفن و هویت‌برانداز مبین آنند که چون در این فرایند، فرد هرگز: نه می‌تواند مصرف خویش را با انبوه تولید کنندگان هماهنگ و هم‌تراز سازد؛ چرا که آنان بسیاراند و این فقط خود اوست! نه می‌تواند با انبوه طراحان و

مدرسازان حرفه‌ای افسون کار دست و پنجه نرم کرده، خود را از دام وسوسه‌های رنگین آنان رهایی بخشند؛ نه پولش یارائی قرار گرفتن در میدان رقابت مصرف را دارد؛ نه وقتش ... و نه ...؛ لذا آنچه بر این موجود بدبخت تحمیل می‌شود، از یکسو **فوران احساس نیازهای تازه** و کاذب است و از دیگر سو، حسرت نداشتن، نتوانستن و نیافتن.

روشن است که قرار گرفتن در موضعی این همه تحقیر کننده و موقعیتی این همه رنجبار، نه تنها انسان را از توجه به جنبه‌های متعالی وجودش غافل و منحرف می‌سازد که هر آن بر رنجش افزوده و بر احساس بدبختی و فلاکت وی می‌افزاید. و این مصیبتی نیست که بتوان به سادگی از کنارش گذشت.

### اهداف تمدن معنیدار

باورمان بر اینست که با ذکر ویژگیهای تمدن معنادار، خواننده مدقق و با فراستمان به گوشه‌هایی از اهداف این تمدن نیز اشراف و آگاهی پیدا نموده است. و همین باور، بر آتمان می‌دارد تا در این مورد ویژه، جز به ذکر مواردی محدود - بسیار محدود - نپرداخته و کار شرح و تفصیل و تدوین زیر مجموعه‌ها را به خواننده محترم این مجیزه واگذاریم.

و اما در این مورد ویژه، بهتر آن می‌پنداریم که این بخش را، با تیمن و تمسک به ذیل انوار هدایتگر کلام الهی، هم زینت بخشیده باشیم و هم، از همان دیدگاه فرازمانی - فرامکانی به تبیین نشسته باشیم. از اینرو «اهداف کلی و پیش‌زمینه» را در پرتو فقط چند آیه قرآنی مورد توجه قرار داده، سپس هدفهای مشخص و محوری را بطور فهرستوار بر می‌شماریم.

قرآن، در آیه مبارکه ۱۲۹، سوره بقره دارد که:

﴿ رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴾

«پروردگارا! در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیز تا آیات تو را بر ایشان بخواند و کتاب و حکمت به آنها بیاموزد و پاکشان دارد زیرا تو توانمند فزاینده‌ای».

این آیه مبارکه بیان دید و درخواست کسانی را می‌کند که متوجه شده‌اند: راهی بهتر، برتر و نزدیکتر از راه خدا و معنویت و باطن برای رسیدن به تمدنی معنادار وجود ندارد. ضمن آنکه مواردی از اهداف کلی تمدن را نیز ابلاغ داشته است.

در آیه ۱۶۴ سوره آل عمران داریم که:

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾

« خداوند بر مؤمنان منت نهاد که در میانشان پیامبری از خودشان برانگیخت که آیاتش را بخواند و پاکشان دارد و کتاب و فرزاندگی به آنها بیاموزد، اگر چه پیش از آن در گمراهی آشکار بودند.»

این آیه مبارکه بعثی خدای محور و انسان پرداز - از طریق اهداف و وظایف معینی چون: تلاوت آیات، تزکیه فراگیر، تعلیم کتاب - اعم از تکوین و تشریع - و حکمت - را متنی ربانی می‌شمارد.

در سوره مبارکه جمعه، آیه دوم داریم که:

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾

قسمت پایانی هر دو آیه مبارکه، جز در چنین موضع و جهتی بودن و جز دنبال کردن چنان اهدافی را گمراهی آشکار معرفی داشته است.

و اما چند مورد عمده از اهداف مشخص و محوری:

**یکم -** ارائه‌ی انسان عاشق موحد متعبد، و جامعه‌ای متشکل از همین‌ها؛

انسانی که به شهود حقیقت الهی خود نایل آمده باشد؛

انسانی که با این حقیقت انس و الفتی رهاکننده و لذت‌بار فراچنگ آورده باشد؛

انسانی که با خودش - به عنوان موجودی برتر - آشتی کرده باشد؛

انسانی که از ارض بهیمیت رهیده و به سماء فضیلت و معنویت رسیده باشد؛

انسانی که به طهارت و تزکیه جنبه‌های خلقی و امکانی، و تقویت جنبه‌های الهی دست یافته

باشد؛

انسانی که رابطه‌ی او، با هر آنچه - از نظر مکانت و ارزش وجودی - مادون هویت الهی اوست،

قطع و با معبود و محبوب او وصل شده باشد؛

انسانی که توجه به غیر، درد غیر، عشق غیر و ترس از غیر حضرت دوست در او مرده، و توجه

به او، درد او، عشق او و ترس از او در کلیه لایه‌های هستی او بیدار و شکوفا شده باشد؛



انسانی که نگاه سرو سَرِ خویش را فقط متوجه او ساخته باشد؛  
انسانی که فنای در او را عین سعادت و اوج هستی‌مندی، مشاهده کرده باشد؛ و...  
و این، هدفی است که با هدف خلقت او از دیدگاه الهی موافقت و هماهنگی دارد؛ زیرا که  
قرآن به نحوی صریح و تأویل‌نابردار اعلام داشته که:  
وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ.<sup>(۱)</sup>

شاید جوانکی که تازه با افادات معنادار - مثلاً شیخ اجل (ره) - آشنائی بهم رسانیده است،  
ناشیانه حرفهای چندش آور پلورالیستهای دنیا‌گرای منافق سیرت را بلغور نماید که: «عبادت به جز  
خدمت خلق نیست»! بلی نیست؛ ولی خدمت به خلق با چه هدف و نیتی؟ با هدف ماده‌پروری؟  
هوس‌گستری؟ شهوت‌بارگی؟ قدرت‌پروری؟ سودپرستی؟ یا آنچه آمد و خواهد آمد؟!  
در حدیث قدسی داریم که:

يَا ابْنَ آدَمُ! خَلَقْتُ الْإِنْسَانَ لِيَعْبُدَنِي. خَلَقْتُ الْإِنْسَانَ لِيَعْبُدَنِي.

و این، از یکطرف مؤید مقام ارجمند و بی‌بدیل او در نظام هستی می‌باشد؛ و از دیگر طرف  
مؤید آنکه: در سلسلهٔ تکوین، هر چه بخواهد انسان را از «موقعیتِ محبوبی» او فرو کشیده و ابزار  
تحقق و شکوفائی خود قرار دهد «دشمن» اوست!

**دویم** - ارائه‌ی انسان پیراسته (ترکیه شده) و آراسته (محلّی به حله‌های ربوبی و اخلاق الهی).  
در این رابطه باید گفت که: یکی از بدترین زنگارها و کثافتها، زنگار دلباختگی و خودباختگی  
فرزند آدمی است به آنچه از نظر وجودی وابسته به حقیقت وجودی انسان است!.. و یکی از  
بشکوه‌ترین زیورهای وجودی، احساس و اشتیاق دلدادگی او است، به حضرت دوست و مقام  
رضا و عبدیتِ او.

طبیعی است که اگر بخواهیم حتی موارد عمدهٔ پیرایش و آرایش را معرفی نماییم، خود کتابی  
مستقل را ایجاب خواهد کرد. پس همان بهتر که خوانندهٔ ظرافت‌جوی ما، خود آنها را از منابع  
معتبر به مطالعه بر خیزد.

**سیم** - ارائه‌ی انسانِ عارفِ حکیم خردمندِ خردورز؛ طبیعی است که چنین موجودی، نه تنها از  
دام حواس حیوانی، خیال و وهم غلط انداز آزادی حاصل کرده است، که هر کدام از اینها را در

تحت نظارت و ربوبیت عقل الهی به مقام شایسته خودشان رسانیده است.

**چهارم** - ارائه‌ی انسان ارزش گرای؛ آنهم نه انسانی که دنبال هر ارزشی راه یفتد! بلکه انسانی که متوجه ارزشهایی است که او را هم محبوب بهترین و برترین انسان‌های سراسر تاریخ می‌سازد و هم محبوب خدای رحمان.

**پنجم** - ارائه‌ی انسان هدفمند هدفگرای؛ و این، هم بیداری و فرا آگاهی او را طلبد و شکوفا می‌سازد؛ هم شوق و طلب و تلاش و محاسبه و مراقبه او را؛ و هم محبت و دلسوزی و احترام به خویشان را در او پویائی می‌بخشد؛ و هم کمال مسئولیت پذیری او را.

**ششم** - ارائه‌ی انسان آزاده؛ آنهم نه از چنگ دیوان قدرت و ثروت و...! که از بند «دیو نفس» و کلیه تمایلات نفسانی؛ ولو که مباح!

**هفتم** - ارائه‌ی انسان آفرینشگر؛ آنهم نه با اندیشه و عاطفه‌ی که فقط متوجه ساخت و پرداخت موارد و زمینه‌های بی‌جان، فناپذیر و مادون مرتبت وجودی خود او باشد؛ بلکه آفرینشگر، به معنای سازنده و به نمایش گذارنده هویت پیدیل خود که شاهکاری الهی است.

**هشتم** - ارائه‌ی انسان نועدوست؛ و این، نه تنها عدالت‌جویی، احسان و ایثار او را بیدار و فعال می‌سازد که اشتیاق آفرینشگری او را نیز؛ زیرا که بر آنست تا دیگران را نیز بسازد و به جایی رساند که می‌توانند محبوب محب حقیقی قرار گیرند!

و در یک کلام: ارائه‌ی انسانی **خداگونه** و **جامعه‌ی هشت‌گونه** و بدور از هرگونه تیرگی و رنج و ناامنی و...!

نگارنده دل‌های بیدار و وجدانهای سرافراز را به قضاوت خوانده، حاکم را همان شاهدهی قرار می‌دهم که در عمق جان خویش دارند، تا خود قضاوت کنند که آیا: تمدنی که انسان‌هایی از ایندست بسازد و ارائه کند، تمدن انسانی است یا تمدنی که پیشرفته‌ترین ابزار ساخته شده‌اش: بمها و موشکها، حرص بیش‌خواهی و تکاثر، نیرنگ و بهره‌کشی و... از انسان و در برابر انسان است؟

تمدنی که ماشین عقل و حکمت و کامپیوتر دل و جان انسان را فعال ساخته و ارائه نماید، تمدن انسانی است یا آنیکه ماشین‌های آهنین خرد برانداز را؟

AllamehTabesh.com

## سایر آثار علامه فقید استاد سعادت‌ملوک تابش هروی

### نثر

۱. امام سجاد (ع) و انقلابی دیگر
۲. آرمانهای فاطمی (س)
۳. قرآن و دیدگاههای زیبایی‌شناسی
۴. علامه شهید سید اسماعیل بلخی و اندیشه‌های او
۵. نمودها و مولفه‌های حیات و حاکمیت رحمانی
۶. نمودها و مولفه‌های حیات و حاکمیت شیطانی
۷. سرآغاز فاجعه جدید در تاریخ معاصر افغانستان
۸. طلوع انقلاب اسلامی
۹. ریشه‌ها و پیامدهای روانپریشی
۱۰. جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان
۱۱. مارکسیسم در افغانستان
۱۲. شکوه شهادت
۱۳. نمودهای وابستگی
۱۴. موقعیت خوشنویسی از دیدگاه اسلام
۱۵. هویت ستیزی
۱۶. افغانستان و تهدید غرب
۱۷. هدف‌گرایی و هدف‌گریزی
۱۸. راز و رمز نویسندگی
۱۹. همسر‌داری و همسر‌گرایی
۲۰. دریچه‌ای بر تمدن معنیدار
۲۱. فرهنگ واره فارسی - عربی
۲۲. تهاجم و شکست شوروی
۲۳. انسان دلسوز به خویشتن

## سایر آثار علامه فقید استاد سعادتملوک قابش هروی

### اشعار

۱. بویی از کوثر
۲. فرمود عقیده تبار عشاق
۳. شمیم صحرا
۴. کاروان ناله
۵. طور خونین
۶. بیتابی اشراق
۷. دوراهی
۸. چند کلمه
۹. نمایش آواز
۱۰. برکه ذکر
۱۱. بلور نیاز
۱۲. هاله‌ئی از تکبیر
۱۳. لای بازوان آفتابی نسیم
۱۴. سرودهای مهاجر
۱۵. لحظه‌های طلوع
۱۶. از سبوی دل
۱۷. غزل‌های قلابی
۱۸. مهری در نیمه شب
۱۹. نیایش‌های مردود
۲۰. هذیان
۲۱. در انتظار شعر سپید
۲۲. شعر آفرینش

### صوتی و تصویری

۱. هراس‌های نبی اکرم<sup>(ص)</sup>
۲. پندهای نبی اکرم<sup>(ص)</sup> به ابوذر غفاری<sup>(ره)</sup>
۳. آرمانهای فاطمی<sup>(س)</sup>
۴. آرمانهای امام علی<sup>(ع)</sup>
۵. آرمانهای نبی اکرم<sup>(ص)</sup>
۶. آرمانهای امام حسن مجتبی<sup>(ع)</sup>
۷. غنای امام حسن مجتبی<sup>(ع)</sup>
۸. آرمانهای امام حسین<sup>(ع)</sup>
۹. فرهنگ حسینی
۱۰. شرح صحیفه سجاده
۱۱. شرح صد میدان خواجه عبدالله انصاری<sup>(ره)</sup>
۱۲. شرح منازل السائرین
۱۳. انقلاب بی رنج
۱۴. مولوی شناسی
۱۵. ازین پنجره نگاهی به شعر و شاعری